باسمه تعالی

## فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۹۴۷۲

رده‌بندی دیویی: ۱۹۹۰ الف ۳۶۲ الف ۲۹۷٫۹۵۳

سرشناسه: ارباب قمی، محمد بن محمد تقی، ۱۲۷۳-۱۳۴۱ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: اربعین الحسینیه

کاتب: اسدالله بن محمد کاظم الموسوی خوانساری تاریخ کتابت: ۱۳۲۹ق

محل نشر: تهران ناشر: مطبوع سید مرتضی تاریخ نشر: ۱۳۳۰ق

صفحه شمار: ۴۴۴ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی و عربی ابعاد: ۲۱x۱۴ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: حاجی عماد تاریخ ثبت: تیر ۱۳۱۰

یادداشتها: مفهرس به فهرست. دو صفحه قصیده توسل به امام زمان (عج) در آخر کتاب آمده است. بعنوان دیگر: چهل حدیث.

موضوع (ها): ۱. حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴-۶۱ق. ۲. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. ۳. احادیث شیعه. ۴. اربعینات - قرن ۱۴. ۵. واقعه کربلا، ۶۱ق. ۶. مهدویت - انتظار. ۷. مهدویت.

شناسه (های) افزوده: الف. موسوی خوانساری، اسدالله بن محمد کاظم، کاتب. ب. عماد فهرستی، محمد مهدی، واقف. ج. عنوان.

فهرستنگار: شفیعی تاریخ فهرستنگاری: مهر ۸۸

والحمد لله و
الصلوة علی انبیائه و اوصیائه
چون کتاب مستطاب اربعین الحسینیه از تالیفات
ملاذ الانام حجة الاسلام آقای حاجی میرزا محمد
قمی ادام الله اقباله مشحون و مشتمل بر جمیع اخبار
و روایات معتبره و طرح بعض اخبار غیر معتبره
در واقعهٔ حضرت خامس آل عبا سید الشهدا علیه الاف
التحیة و السلام و بعض وقایع علائم ظهور حضرت حجت عجل
الله فرجه بود بتوفیق و تأیید حضرت احدیت اقل حاج
# شیخ احمد شیرازی الاصل اقدام در
طبع آن نموده تا آنکه مؤمنین و مقدسین از مضامین
و عبارات آن منتفع گردند و محل فروش طهران تیمچه حاجب
الدوله نمره (۵) با سایر کتب جدید الطبع اسلامی
بر هر مسلمی لازم است تحصیل و مواظبت بر مطالب و احکام دین
اسمها: انیس الموحدین نراقی، ذخیرة المعاد، مواعظ، مختصر الابواب
زهرة، جامع الاخبار، [illegible]، شرح [illegible]، در دین و آداب
کتاب علائم ظهور حضرت حجت، تاریخ قم، [illegible] ابنیه
و اماکن، [illegible] الحسنی، اکبر آل محمد
اصول دین [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

# الاربعین الحسینیه

تألیف العبد العاصی
اوتی کتابه بیمینه
محمد القمی

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش و ثنا ذات اقدس خالقی را سزا است که از تمامی موجودات
برگزید نوع بنی آدم را برای مظهریت اسماء حسنی و صفات علیا و
بقلم قدرت افاضه نمود مراتب دانش و آگاهی را بر الواح نفوس شریفه
انسانیه علم الانسان ما لم یعلم و زینت داد تاج کرامت و لقد کرمنا
بنی آدم را بر این نوع دون سایر امم زهی شرافت که پدید آوردن
هر ناپدید دیگر برای آدمی بود و پدید آوردن آدمی برای خود نمود مهربانی
با آفریدگانش بحدیست که هیچ زمانی اعراض از خلق خود نفرمود
همیشه وسایط و رسل هدایت مردم و ذات اقدسش بود بعد
از تکمیل استعداد و استحکام بنیاد ختم نمود بنیان نبوات را بسید
اولاد آدم و جامع شتات صفات و تجلیات ذات سید الرسل
و خاتم الانبیاء و نتیجة الکل تاج الاصفیاء محمد بن عبد الله ص

# دیباچة الکتاب

علی روحه الطیب اللاهوتی وجسده الطاهر الملکوتی وعلی خلفائه خلفاء
النبیین وامناء الوحی المبین سید الموحدین علی بن ابیطالب
امیر المؤمنین و اولاده الامجاد الداعین الی النجاة والرشاد وکتاب
مبین او را آخر الشرایع و منتهی الکتب مقرر داشت و علم هدایت
بشاه راه ولایت افراشت و راه عذری برای سالکین طریق عبودیت
نگذاشت و عترة طاهره او را اولیای خود و اوصیای نبوت انگاشت
و از اول آفرینش تا فنای دنیا طرفة العینی زمین را خالی از حجت بالغه
نگذاشت لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة
و عرش ولایت را بدوازده برج امامت مزین ساخت و نور نبوت
و هدایت را در آن مظاهر زاهره مرتب داشت و سفینه نجاتی
برای غرقی و هلکی از امت خود ودیعه گذاشت و بعد بنده مجرم
محروم از فضائل و کمال بر قلوب صافیه اهل دانش و حال از اخوان
الصفا و روحانیین مینگارد که عادت جاریه از علمای شریعت
و سالکین طریقت همیشه بر تالیف اربعین و شرح چهل حدیث
از متعلقات امور دین مبین مستمر بوده وحقیر همیشه آرزوی
این توفیق داشتم که شاید مصداق حدیث مشهور من حفظ
علی امتی اربعین حدیثا بعثه الله فقیها عالما واقع شوم استغراق
وقت باشتغال تحصیل و تکمیل و تعلم و تعلیم مجال نمیداد تا
پس از نهایت مسافرت اقامه در وطن عزیز دار الایمان قم لازالت

محفوظ بالامن و الامان نموده و این بلدهٔ شریفه از ایام قدیمه معدن
علوم اهل بیت علیهم السلام و مسکن دوستان ایشان بوده و از شرافت بنیان
بوده و از بلاد مستحدثهٔ اسلامیه است در معجم البلدان و غیره مسطور است
که در سنهٔ هشتاد و سه هجری که لشکر عبد الرحمن بن محمد بن الاشعث
که امیر سیستان بود و بر حجاج بن یوسف خروج و سرکشی نمود پس از
شکست در میانهٔ آنها هفده تن از علمای عراق عرب از طبقهٔ تابعین
بودند از جمله پنج نفر پسران سعد بن مالک بن عامر الاشعری که نام
ایشان عبد الله و عبد الرحمن و اسحق و نعیم و احوص بود بعد از انهزام بناحیه
قم آمدند و در آنجا قریه بود که کمندان نام داشت ساکن شدند و عموزادگان ایشان پس از استقرار بآنها ملحق شدند بنای عمارت و آبادی
گذارده عبد الله مذکور را پسری بود امامی مذهب پس از فرود
آمدن بآن مکان تلقین طریقهٔ تشیع باهل و سکنهٔ آن ناحیه نموده
و از اول امر مردم این بلد غیر تشیع طریقهٔ از اسلام نشناختند
و رشتهٔ تبعیهٔ احدی بگردن نینداختند تا حدی که گویا قمی و
شیعی دو لفظ مترادف باشند و بر شخص متتبع خبیر بس واضح است
که اکثر اصول احادیث شیعه از علمای قم تدوین شده و ببذل
جهد ایشان محفوظ مانده چنانچه در احادیث معتبره شرح این جمله
مسطور است و بس است کلام امام صادق ع که این بلد را حرم خود و
اولاد خود نامیده و فرموده که معدن شیعیان ما است

وخبر داده که این بلده معدن علم وفضل خواهد شد و علوم اهل
بیت از این شهر فائض بسایر بلاد مشرق و مغرب شود و بلایا و فتنه
های دینیه از این شهر مدفوع است و یکی از درهای بهشت برای
ایشان است که کنایه از باب ولایت اهل بیت باشد و نیز فرموده که
این شهر جایگاه فاطمیین و جای آسایش مؤمنین است و اشباه آل
پیغمبر است و مصداق این کلام معجز نظام آنکه مقابر شریفهٔ علویین
بقدر یکه در این بلده واقع شده در هیچ ناحیه واقع نشده چنان بلد
در زاویه از بلاد عظیمه واقع شده بود و مطمع اهل دنیا نبوده و
خلفا منوچهری و خراسان و اصفهان و امثال آنها بوده اند و ببلاد
صغیره عنایتی نداشته اند باین سبب قم و قرای آن از شر اعادی اهل
بیت محفوظ بوده علویین را مامن آسایش بوده و شرح اینجمله در کتاب
تاریخ قم که از کتب معتبره و در عداد اصول حدیث محسوب است
مسطور است و از مقابر معظمه که در این بلده واقع است قبر فاطمه
دختر موسی بن جعفر علیهما السلام است که در غربی این بلده واقع است
در زمین موسوم ببابلان که ملک خاص موسی بن خزرج بوده و
فضیلت و شرافت زیارت این مقبره مشرفه در اخبار معتبرهٔ
امامیه مشهور است و از قدیم الایام این بقعه متبرکه معظم و محترم
بوده و در پهلوی این قبر قبور دیگر از علویات محترمات است و
دختر از موسی مبرقع و سه دختر از حضرت امام جواد محمد بن علی

الرضا علیه و علی آبائه السلام است اول بقعه که بر این مقبره بقعه
موسویه بنا شد از زینب دختر حضرت جواد بود که قبر او نیز در این
بقعه مبارکه است و لایزال این بقعه محترمه قبله گاه شیعه اثنی عشریه
بوده و کرامات باهرات از او مشاهده شده و در زمان سلاطین صفویه
و پیش از آن اوقاف و خدام و ترتیبات مقرره داشته و هیچ یک از سلاطین
فروگذار از احترامات آستانه مقدسه نکرده اند خصوصا از زمانیکه
تولیت این آستان جلالت نشان با دودمان نجابت بنیان سادات حسینیه
جبل عامل که از احفاد امجاد و اولاد سید الساجدین بوده اند مقرر
بوده و نسب شریف ایشان در دفاتر و طوامیر نسابین محفوظ و موجود
است ثم النجابه ساطع البرهان و خلفا عن سلف در خدمات این
آستانه مقدسه ساعی و حامی بوده اند و هر لاحقی بهتر از سابق
از عهده نظام و انتظام امور بر آمده چنانچه در این زمان که حدود سنه
هزار و سیصد و بیست و هشت هجری است بتصویب علمای اعلام
و اولیای امور عظام مفوض است این منصب جلیل بسید معظم
نبیل مفخر الاشراف و السادات و مرکز الفواضل و الفضائل و
السعادات جامع مزایا الانسانیه و الکمالات البحر الزاخر الذی
له من الجلاله و النجابه حظ وافر تاج الحاج و قبله المحتاج میر
سید محمد باقر دام عمره السعید و عیشه الرغید نجل السید
الاید الذی کان لنوع الانسان عین و للناس انسان العین المشمول

له رحمة الله الواسعة فی النشاتین میر سید حسین علیه سحائب
الرحمة کوکوف الطالبین حفید السادة الانجبین من نسل آل
سید المرسلین المنتهی نسبهم الی امام الساجدین علیهم صلوات
الله اجمعین شعر نسب اضاء عموده فی رفعه کالصبح فیه ترفع
وضیاء ومناقب شهد العدو بفضلها والفضل ما شهدت
به الاعداء چنان آثار جلالت درین خانواده هویداست و علامات
نجابت و عرق شرافت در جبههٔ او پیدا که هیچ وجه بتعریف معرفی
باستایش در تالیف مؤلفی نباشد آفتاب آمد دلیل آفتاب
فوائد انعام و احسان آنجناب شامل عامهٔ اهل ایمان است اختصاص
بطایفه ندارد چون بلدهٔ دار الایمان محل عبور و مرکز مرور ولایت
واین بیت شریف محل امید هر محتاج و فقیر و هر درمانده راه نشکی
خصوصا جناب معظم از همهٔ اسلاف اشراف و اجداد امجاد قدم
بالاتر نهاد وکم اب قد علا بابن ذوی حسب کما علت
برسول الله عدنان در اجابت ارباب حاجت در کمال بشاشت
وطلاقت وجه و با آنکه بهره مند از عظمت هاشمی و مهابت مطلبی
و سیادت محمدی و سخاوت علوی است در کمال تواضع و فروتنی
با بندگان خدا رفتار نماید شعر فتی یشتری حسن الثناء بماله
ویعلم ان الدائرات تدور اقر الله عیون العباد بطول بقائه وطول
عطائه وتبکیت اعدائه حقیر کثیر التقصیر بحسب اطاعت امر سامی

چهل حدیث از اخبار متعلقهٔ بحضرت سید الشهداء علیه السلام
ترجمه و شرح نمود با اشارهٔ باعتقادات حقهٔ شیعهٔ اثنی عشریه
در باب رجعت و بدا و برزخ و تطبیق معجزات و کرامات ائمه بر قواعد
مثبتهٔ صحیحه و دفع شبهات ملاحده و زنادقهٔ این زمان در جملهٔ
از مسائل دینیه و در احادیث معتبرهٔ امامیه و کتبی تعرض نمود
از نگاشتن و ترتیب نسخهٔ لطیف برا که کتب معتبره زیاده
از فقد و حاجت است و نامیده شد این تالیف لطیف بالاربعین الحسینیه
و قبل از شروع مقدمه لازم است که متدینین از اهل مذهب اثنی
عشریه آگاه شوند که در عصر ما شعائری در مذهب شیعه شایع تر
از مراسم تعزیه داری گریستن بر مصائب سید مظلومین نیست
بلکه اکثر آثار و سنن و آداب شرعیه مهجور شده جز توسل
بحضرت سید الشهداء علیه السلام که غایت امیدواری شیعه است
روز بروز در ترقی و کمال است پس شایسته باشد که حدود
این عمل بطوری مضبوط شود که مطابق قواعد شرع اقدس باشد
و مورد طعن و اعتراض مذاهب خارجه نباشد و چون در این زمان
معاشرت و مخالطت تامه است میانه اهالی این مذهب با مذاهب
دیگر و واقعهٔ کربلا و ابتلای حضرت سید الشهداء در اکثر
تواریخ ملل مذکور و مضبوط است [شایسته باشد که — صح] در مجامع تعزیه داری
از امور مبتدعه و منهیات شریعه مقدسه احتراز نمایند

ناشنو اختن سازها و خواندن تکیهای طرب انگیز و بسا باشد که مجالس
لهو و لعب بپرداختگی بعض از مجامع تعزیه داری بناشد و در
حدیثی حال اینگونه مردم بیان شده که گفته اند یطلبون الدنیا
باعمال الآخرة و این حرکات موجب محرومی از ثوابهای عظیمه
خواهد شد و شیطان را عداوت تمامی با نوع انسان است
پس هر عملی که نفعش بیشتر باشد توجه شیطان بافساد
آن عمل زیاده خواهد بود مانند توسل بحضرت سید الشهداء
که بحسب ضرورت دین و اخبار ائمه طاهرین موجب نجات و
رستگاری در دنیا و آخرت است و هر عملی که موجب فوائد دنیویه
شود تا اهل آن توجهی تام و هجومی عام در آن عمل خواهند نمود
مانند ذکر مصائب که یکی از وسائل معتبره معاش شده و جهة
عبادت کمتر ملحوظ شود تا رفته رفته کار بجائی رسیده که در
مجامع علمای مذهب اکاذیب صریحه ذکر میشود و نهی از این منکر
میسر نیست و جمله از ذاکرین مصائب باک از اختراع وقایع مکذوبه
ندارند بسا باشد که اختراع سخنی کند و خود را مشمول حدیث
من ابکی فله الجنة میداند و بطول زمان همان حرف دروغ شیوع
در تالیفات جدیده پیدا کند و هر گاه محدث مطلع امین منع از
آن اکاذیب نماید نسبت بکتابی مطبوع یا بکلامی مسموع دهد
یا تمسک بقاعده تسامح در ادله سنن نماید و دست و پا

نقلهای ضعیفه قرار دهد و موجب ملامت و توبیخ ملل خارجه
خواهد شد مانند جمله از وقایع معروفه که در کتب جدیده
مضبوط و نزد اهل علم و حدیث عین و اثری از آن وقایع نیست
مانند عروسی قاسم در کربلا که در کتاب روضة الشهداء تالیف
فاضل کاشفی نقل شده و شیخ طریحی که از اجله علماء و معتمدین
است ولی در کتاب منتخب مسامحات بسیاری نموده که بر اهل
بصیرت و اطلاع پوشیده نیست و علمای تاریخ می دانند که واقعه
کربلا از وقایع معروفه و اکثر وقایع آن سرزمین در کتب معتبره
مضبوط است و جمله از اهل مغازی و سیر در این باب کتاب
مخصوص نوشته اند اگرچه برخی از آن کتب در زمان ما مفقود شده
مانند کتاب ابی مخنف لوط بن یحیی که از معتمدین اهل سیر است
و آن کتاب تا حدود سنه هزار بوده و شیخ مفید بعض وقایع را
در ارشاد از آن کتاب نقل کرده و اما کتاب مقتل ابی مخنف معروف
در این زمان مجهول الحال و غیر معلوم المؤلف است اگرچه مشتمل
بر بعض روایات ابی مخنف است لیکن محل اعتماد اهل علم نیست
مانند اکثر کتب فارسیه جدیدة التالیف که مشتمل بر غرائب و عجائب
است که اهل حدیث را از آن امور اطلاعی حاصل نیست و ما
اینک شروع بنقل چهل حدیث کنیم

## الحدیث الاول

از و نقل نموده

ما ارویہ باجازۃ عن جماعۃ من مشایخی العظام و فقہاء الاسلام
جزاہم اللہ احسن الجزاء بحق روایتہم منہم شیخی واستادی
ومعتمدی فی الحدیث وسنادی العالم العامل والمحدث الکامل
الثقۃ النقۃ المزکی من کل شین الحاج میرزا حسین النوری
الطبرسی قدس سرہ القدوسی عن شیخ مشایخنا الاعلام
الشیخ مرتضی الانصاری طاب رمسہ عن السید السند
السید صدر الدین العاملی عن استاد الفقہاء الاواخر
الآغا محمد باقر البہبہانی عن ابیہ الاجل المولی محمد اکمل عن العلامۃ
المجلسی عن ابیہ عن الشیخ بہاء الملۃ والدین محمد العاملی عن
ابیہ عن الشہید الثانی عن الشیخ علی بن عبد العالی المیسی عن
الشیخ محمد بن داود المؤذنی رحمہ اللہ عن الشیخ ضیاء الدین
علی عن والدہ الاجل شیخنا الشہید الاول عن شیخہ فخر
الدین بن العلامۃ قدس روحہما عن ابیہ عن شیخہ المحقق الحلی
عن السید فخار الموسوی عن شاذان بن جبرئیل عن محمد
ابن القاسم الطبری قدس سرہ عن ابی علی بن شیخ الطائفہ
عن والدہ الاجل عن شیخنا المفید عن رئیس المحدثین شیخنا
الصدوق القمی قدس اللہ نفوسہم الطیبۃ فی کتاب عرض
المجالس عن جعفر بن محمد بن مسرور عن الحسین بن محمد بن
عامر عن عمہ عبد اللہ بن عامر عن ابرہیم بن ابی محمود قال قال الرضا

ان المحرم شهر کان اهل الجاهلیة یحرمون فیه القتال فاستحلت فیه
دماؤنا وهتکت فیه حرمتنا وسبی فیه ذرارینا ونساؤنا واضرمت
النیران فی مضاربنا وانتهب ما فیها من ثقلنا ولم ترع لرسول الله صلی الله علیه وآله
حرمة فی امرنا ان یوم الحسین اقرح جفوننا واسبل دموعنا واذل
عزیزنا بارض کرب وبلاء واورثنا الکرب والبلاء الی یوم الانقضاء
فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون فان البکاء علیه یحط الذنوب
العظام ثم قال علیه السلام کان ابی اذا دخل شهر المحرم لایری ضاحکا
وکانت الکآبة تغلب علیه حتی یمضی منه عشرة ایام فاذا کان یوم العاشر
کان ذلک الیوم الذی یوم مصیبته وحزنه وبکائه ویقول هو الیوم
الذی قتل فیه الحسین علیه السلام ترجمه ابرهیم پسر ابی محمود گفت که
فرمود علی بن موسی الرضا که محرم ماهی بود که مردم جاهلیت
نا بایست می شمردند در آن ماه کشتار و جنگ را و روا شمرده شد
در او خونهای ما و دریده شد پرده احترام ما و اسیر شده را و
کودکان و زنان ما و افروخته شد آتشها در سراپرده های ما و
بغارت برده شد آنچه در آنها بود از متاعهای نفیسه ما و رعایت
نشد از پیغمبر خدا احترامی در باره ما بدرستیکه روز گرفتاری
حسین ریش کرده پلکهای چشمان ما را و روان نمود اشکهای
ما را و خوار نمود عزیز ما را بسر زمین اندوه و گرفتاری و باز داد ما را
اندوه و گرفتاری تا هنگام گذشتن دنیا پس بر مانند حسین بایستی

کو بر کنند کریه کنند کان پس بدرستیکه کریستن بر او میریزد گناهان
بزرگرا پس فرمود حضرت رضا ع که عادت پدرم موسی بن جعفر ع
بر این بود که همین که ماه محرم میرسید بکر خندادیده نمیشد و
شکسته حالی بر او غالب میشد تا ده روز تا می گذشت همین که
روز دهم می شد آن روز مصیبت و غم و گریه او بود و میگفت در این
روز کشته شد حسین بیان آنکه قال الله تبارک و تعالی ان عدة الشهور
عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض
منها اربعة حرم دلت الکریمة علی احترام الاشهر الاربعة واحد
فرد وهو رجب وثلثة سرد ومعنی کونها حرما انه یعظم انتهاک
المحارم فیها اکثر مما یعظم فی غیرها وکانت العرب تعظمها حتی لو ان
رجلا رای قاتل ابیه فیها لم یهجه لحرمتها وانما جعل الله تعالی بعض
هذه الشهور اعظم حرمة من بعض لما علم من المصلحة فی الکف
عن الظلم فیها لعظم منزلتها ولانه ربما ادی ذلک الی ترک الظلم
اصلا لانطفاء النائرة وانکسار الحمیة فی تلک المدة قال عز من قائل
ویسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر وصد عن
سبیل الله والمسجد الحرام واخراج اهله منه اکبر عند الله
دلت الکریمة علی حرمة قتال الکفار فی الاشهر الحرم والتعرض لهم
واخراج المسلمین من المسجد الحرام وذکر المفسرون واهل السیر
ان اهل الجاهلیة مع کونهم غیر متدینین بدین کانوا یعظمون الاشهر

الحرم حتی ذکروا ان الحرم سمی محرما لتحریم القتال فیہ والحرب والغارات وجاء الاسلام شاهدا لتعظیم هذه الاشهر ومن العجب ان اقواما کانوا یدعون الاسلام وقد هجموا علی انتهاک محارم الله وحرمة آل الرسول من اخراجهم من اوطانهم ففی رجب الحرام فی الثامن والعشرین منه ضیقوا علی الحسین بن علی و سائر الذریة الطیبة حتی اخرجوهم من عقر دارهم ظلما وعتوا مکرهین علی الجلاء من الوطن مهددین علی القتل ففی جملة من الکتب لما عزم الحسین علیه السلام علی الخروج تلی قوله تعالی فخرج منها خائفا یترقب قال رب نجنی من القوم الظالمین والتفت عن الخروج الی عبد الله بن عباس و قال له ما تقول فی قوم اخرجوا ابن بنت نبیهم عن وطنه وداره وحرم جده لا یستقر فی قرار یریدون بذلک قتله ولم یشرک بالله شیئا وقد اکره علی الخروج من مکة والمسجد الحرام یوم الثامن من ذی الحجة بعد ان قد کان احرم للحج فلما لم یتمکن من اتمام الحج وخاف علی نفسه وعشیرته طاف و سعی واحل من احرامه وجعلها عمرة وذلک لان یزید بن معویة لعنه الله انفذ من الشام عمرو بن سعید بن العاص فی عسکر عظیم و ولاه امر الموسم وامره علی الحاج کله وکان قد اوصاه بقبض الحسین ع سرا اینما تمکن منه وان لم یتمکن یقتله غیلة ودس مع الحاج فی تلک السنة ثلثین رجلا من شیاطین بنی امیة و امرهم بقتل الحسین علی کل حال وقال علیه السلام لبعض اصحابه و

ما نعيه عن المسير لئن اقتل وبيني وبين حرم الله ذراع احب الى من ان اقتل وبيني وبينه شبر ولا احب ان يهتك حرمة البيت بسفك دمي وفي محرم الحرام وقع وقعة الطف فائدة نطقت الاخبار بان اول السنة شهر رمضان وفي دعاء مروي عن مولينا الرضا عليه السلام في الاقبال ما يقتضي ان اول السنة هو المحرم كما هو المعروف في التاريخ العربي ولعل ما دلت عليه الاخبار بناء على تجديد دورة الحوادث وتقديرها ونزولها من السماء الى ولي العصر كما يدل عليه احاديث ليلة القدر وذكر الكفعمي ره في حواشيه انه ليس شيء من الشهور يضاف اليه الشهر الا ثلثة الربيعان ورمضان وان الاشهر تجمع بالالف والتاء تصحيحا لا بالواو والنون وفي تكسيرا فقول المحارم والاصفار والجمائد والارجاب والشعابين وما اضيف منها يقع الجمع على الاول فيقال شهور الربيع انتهى واليوم الاول منه معظم عند ملوك العرب وفيه يستجاب الله دعاء زكريا ودخل ادريس الجنة وفي ثالثه خلص يوسف من الجب وفي خامسه عبر موسى البحر وفي رابعه كلم ربه كلمه ربه على الطور وفي تاسعه خرج يونس من بطن الحوت و فسر قوله تع وليال عشر في بعض التفاسير بالعشر الاول من المحرم وفيه دلالة على تعظيم هذه الايام ولكن يظهر من خبر ميثم التمار المروي في الامالي كما اورد في فضل شهر محرم في اخبارنا

خارج مخرج التقیۃ وانها من موضوعات بنی امیۃ واتباعهم وما
فی هذہ الروایۃ من سبی الذریۃ الطاهرۃ والنسوۃ الفاطمیات
واستفاضت بہ النقل من ارباب السیر والمقاتل وهذا من اعظم
الشواهد الدالہ علی کفر هولاء العتاۃ المردۃ واستدل ابو الفرج
ابن الجوزی رحمہ علی کفر یزید بحیث حمل آل رسول اللہ علی اقتاب الجمال
وعزم علی ان یدفع فاطمۃ بنت الحسین ع الی الرجل الذی طلبها وقولہ
لها الی ان سبیکم وهذا قول لا یقنع لقائلہ وفاعلہ باللعنۃ ولو لم
یکن فی قلبہ احقاد جاهلیہ واضغان بدریہ لاحسن الی آل الرسول
وما اشتملت علیہ الروایۃ من اضرام النار فی الخیم فمذکور فی جملۃ
من الکتب فانظر بعضها منہ مثل مثیر الاحزان للشیخ الفقیہ
ابن نما وکتاب الملهوف علی قتلی الطفوف للسید الاجل رضی
الدین بن طاوس وقد نهی النبی عن التعذیب بالنار وهذہ السیئۃ
شنشنۃ اعرفها من اخزم وکانهم اقتدوا فیها بمن تقدم علیهم ومهد
لهم المسلک حین اراد احراق بیت فاطمۃ کما فی کتاب عقد الفرید لابن عبد
ربہ المالکی و نعم ما قیل آتش با شیانہ مرغے ہمین نہ نند کیں کہ
خیمہ خیمۂ آل عبا نبود ولا ینافی هذا الخبر ما ذکرہ المفید فی الارشاد
من ان عمر بن سعد لما جاء الی الخیم صاح النساء وبکین فی وجهہ
فقال لاصحابہ لا یدخل احد منکم بیوت هذہ النسوہ فوکل بالفسطاط
وبیوت النسوہ وعلی بن الحسین ع جماعۃ ممن کانوا معہ وقال

احفظوهم لئلا یخرج منهم احد ثم عاد الی مضربه فلعله لم تضرم
النار فی جمیع الفسطاط وبقیت بقیة دخلت النسوة فیها محبوسة
للاسر والسبی ولاجله امر بحفظهن وانه لما عاد الی مضربه لم
یطعه هؤلاء الاجلاف الکفار کما انه لما امر برد ما اخذ منهن
لم یسمع منه احد واما حدیث نهب الخیم وسلب النساء والاطفال
فمما اتفقت علیه کلمة اهل السیر والمقاتل والتواریخ قال الشیخ
الفقیه ابن نما فی مثیر الاحزان وغیره ثم اشتغلوا بنهب عیال الحسین
ع ونسائه حتی تسلب المرأة مقنعتها من راسها وخاتمها من اصبعها
وقرطها من اذنها وحجلها من رجلها وبقین عرایا وفی المناقب
وقصد شمر الی الخیام فنهبوا ما وجدوا حتی قطعت اذن ام کلثوم
لحلقة کانت فیها وروی الصدوق فی الامالی باسناده عن فاطمة
بنت الحسین ع قالت دخلت علینا العامة وانا جاریة صغیرة وفی
رجلی خلخالان من ذهب فجعل رجل یفض الخلخالین من رجلی
وهو یبکی فقلت ما یبکیک یا عدو الله فقال کیف لا ابکی وانا اسلب
بنت رسول الله فقلت لا تسلبنی قال انی اخاف ان یجیئ غیری
فیاخذه قالت وانتهبوا ما فی الابنیة حتی کانوا ینزعون الملاحف
من ظهورنا واقول هکذا جائت الروایة وفیها غرابة فان
فاطمة بنت الحسین کانت مزوجة من ابن عمه الحسن بن المثنی
قبل وقعة الطف کما ذکره ابو الفرج الاصبهانی وغیره

٧ الحسن

فکیف یصح کونھا جاریۃ صغیرۃ ولم یذکر النسابون للحسین
علیہ السلام بنتا اخری تسمی فاطمۃ غیر ھذہ وذکر ارباب
السیر ھجوم الناس علی نھب ما فی الخیم من الورس والزعفران
والحلی والحلل والابل وسلب النساء بزتھن وفی کتاب
نور العین اخذ رجل مقنعہ امرأۃ فنظر الی قرطھا فعالجہ
فلم یخرج فقطع الاذن باستانہ وجری الدم علی ثیابھا
وصاحت المرأۃ من شدۃ الوجع وفی کتاب کشف الغمۃ وجد
شمر لعنہ اللہ ذھبا فی ثقل الحسینؑ فدفع بعضا منہ الی
ابنتہ فدفعتہ الی صائغ فلما ادخلہ النار صار ھباء ونحاسا
فلما اخبرت اباھا بذلک جاء الی الصائغ فقال صغہ بحضرتی
فعاد مثل الحالۃ الاولی تنبیہ و ذایع النبوۃ وذخائر
الامامۃ محفوظۃ عند اھلہ لم تنھب شئ منھا فی الطف وما جاء
بھا الحسینؑ الی کربلا بل اودعھا فی المدینۃ عند ام سلمۃ لعلمہ
بما یجری علیہ وروی فی الکافی بسندہ عن الصادقؑ قال ان الحسین
لما صار الی العراق استودع ام سلمۃ رضی اللہ عنھا الکتب و
الوصیۃ فلما رجع علی بن الحسین دفعتھا الیہ وفیہ بعض عن الباقر
ؑ قال ان الحسین لما حضرہ الذی حضرہ دعا ابنتہ الکبری فاطمۃ
بنت الحسین فدفع الیھا کتابا ملفوفا ووصیۃ ظاھرۃ وکان علی
بن الحسین مبطونا فدفعت الکتاب بعد ذلک الی علی بن الحسینؑ

وبعثنا هما روايات في كتاب البصائر وغيره نقلها العلامة المجلسي
في امامة البحار في باب ما عندهم من سلاح رسول الله ص وفي كتاب
اثبات الوصية للمسعودي ره في آخر الكتاب ان الحسين اوصى الى
اخته زينب بنت علي في الطف فكان ما يخرج من علي بن الحسين ينسب
الى زينب سترا على علي بن الحسين وتقية واتقاء عليه واليه بعض
ما ذكرنا اشار السيد في الملهوف قوله ع ولم ترع لرسول الله
حرمته يعني انهم لو كانوا يحبون نبيهم لراعوا ذريته ولو كرم
عليهم رسول الله لكرم عليهم من كان كريما عليه فقد نجوا من
كان اكرم عليه من كريمته وكثير عزة اصدق منهم حيث قال
شعر لقد علمت بالغيب اني اخونها اذا هو لم يكرم على كريمها
وقد قال الصادق ع عجبا للعرب كيف لا تحملنا على رؤسهم
والله يقول وكنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها
الخبر واقول ولقد عمل المنافق عمر بن سعد بتمني مولينا
الصادق ع حيث نصب راس الحسين على رمح طويل فوق راسه
يوم ورود الكوفة قوله ع ان يوم الحسين الخ يدل على ان مصاب
الحسين لا يندرس على كرور الليالي ومرور الايام ولا
يطفى حزنهم عليه بتكاثر السنين والاعوام وانهم كانوا
يجددون المأتم في كل المحارم ويكفون فيها عن لذائذ
المشارب والمطاعم ويحبون نحيبهم بتذكار تلك الملاحم

وهذا اتسی هم شیعتهم فی کل البلاد سیما بلاد الاعاجم بل دل بعض النصوص علی ان نفوسهم المقدسة متفجعة علی هذا المظلوم فی کل العوالم وان هذا الحزن سار فی جمیع الموجودات حتی اهل النار والجنان والوحوش فی الفلوات والاراضی والبلاد ولعل الله یوفقنی لشرح هذه الجملة فی الاحادیث الاتیة روی الشیخ الثقة ابن قولویه فی کتاب کامل الزیارة عن ابی بصیر قال کنت عند ابی عبد الله ع احدثه فدخل علیه ابنه فقال مرحبا وضمه الیه وقبله وقال حقر الله من حقرکم وانتقم ممن وترکم وخذل من خذلکم ولعن الله من قتلکم وکان الله لکم ولیا وحافظا وناصرا فقد طال بکاء النساء وبکاء الانبیاء والصدیقین والشهداء وملئکة السماء ثم بکی وقال یا ابا بصیر اذا نظرت الی ولد الحسین اتانی ما لا املک بما اوتی الی ابیهم والیهم یا ابا بصیر ان فاطمة لتبکیه وتشهق فتزفر جهنم زفرة لولا ان الخزنة یسمعون بکائها وقد استعدوا لذلک مخافة ان یخرج منها عنق او یشرد دخانها فیحرق اهل الارض فیکبحونها ما دامت باکیة ویزجرونها ویوثقون من ابوابها مخافة علی اهل الارض فلا تسکن حتی یسکن صوت فاطمة وان البحار تکاد ان تنفتق فیدخل بعضها علی بعض مخافة علی الدنیا ومن فیها ومن علی الارض فلا یزال

الملئکة مشفقین یبکون لبکائها و یدعون الله و یتضرعون الیه و یتضرع اهل العرش و من حوله و ترتفع اصوات الملئکة بالتقدیس لله سبحانه مخافة علی اهل الارض و لو ان صوتا من اصواتهم یصل الی الارض لصعق اهل الارض و تقلعت الجبال و زلزلت الارض باهلها قلت جعلت فداک ان هذا الامر عظیم قال غیره اعظم منه ما لم تسمعه ثم قال یا ابا بصیر اتحب ان تکون ممن یسعد فاطمه فبکیت حین قالها الخبر و نعم ما قیل در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است سر لطیف گریستن تمام موجودات بر سید مظلومین مستفیض در اخبار است بر مردم هشیار آشکار است که مکالمه اولیاء باندازهٔ عقول مخاطبین است و غالبا از باب استعمال الفاظ در معانی کلیه است و در خبری امام صادق ع فرماید مباش از کسانیکه لفظی را بشنوند و بر یک معنی خاص حمل کنند و اکثر تاویلات که در احادیث امامیه وارد است مبنی بر این قاعده است و بعد از آگاهی بر ان قاعده بسیاری از احادیث فرقه حقهٔ امامیه از غرابت و تنافی خارج شود مثل اینکه الفاظ صراط و میزان و مرصاد و اعراف هر یک در معانی متعدده استعمال شده شخص جاهل که غافل از این قاعده باشد گمان کند این تاویلات مجاز یا مجاز فقه د ک

اقوال است و نتوان گفت این معنی مجاز نباشد و هر گاه اهل
عربیت تصدی این مطلب نکرده از باب عدم احاطه و اطلاع
است مثلاً گریستن معنی عامی دارد که عبارت از اظهار اندوه
و غمناک بودن باشد این معنی در انسانی بریختن اشک و
انقباض جبهه کشف شود و خصوصیات که القاء شود هر
صاحب شعوری که اند و هناک بر چیزی شود و گرفتگی در ذات
او هویدا شود گریان خواهد بود بلی گریه انسان و ریختن اشک
چشم اما بودن چشم و جریان دمع مدخلیتی در حقیقت
گریستن ندارد چه در صدق مفاهیم تحقق مبادی معتبرست
و تحقق غایات نه اعتبار تحقق کواشف مثل اینکه در اطلاق
اسماء الله مانند رحیم و علیم روح رحمت و انکشاف معتبرست
نه آنکه رقت قلب صنوبری یا بودن قوای جسمانیه ادراک دخلی
در تحقق حقیقت رحم و علم داشته باشد و باین مطلب جمله
از بزرگان مفسرین تصریح کرده اند که اسماء الهیه باعتبار
غایات صادق است نه باعتبار مبادی و نیز باید دانست که هر
موجودیکه در عالم جسمانیات پیدا شده از عالم غیب بعالم
شهادت آمده و هر موجود جسمانی صورتی دارد عقلانی چنانکه حکما
گفته اند صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی بلکه همان نحو که
انواع کلیات مانند ارض و سماء رب النوع عقلانی دارد احاد

واشخاص هم صور عقلیه دارند و ابواب بسیاری از احادیث
دلالت بر این مطلب دارد مثل احادیث حملهٔ عرش که چهار ملک اند
یکی بصورت آدمی و یکی بصورت کرکس و یکی بصورت شیر و یکی
بصورت گاو و هر یک طلب روزی برای افراد نوع خود می‌کنند
و احادیثی نیز در باب آواز خروس در سحر و اینکه همه خروسها
تابع خروس عرش هستند و در تفسیر نامه اظهر الجمیل و شرح
القبیح وارد شده که هر شخصی صورتی در آسمان دارد و این
صور عقلانیه اتحاد شخصی با صور جسمانیه دارند پس هرگاه
اندوهی برای ملائک و ارباب انواع پیدا شود سرایت بتمام موجودات
حتی جمادات و نباتات خواهد کرد این است مراد بحدیث شریف
که فرمودند که بگریست بر حسین بن علی ما یری و ما لا یری و استثنای
بعض اماکن مانند بصره و دمشق و بعض طوایف مانند الحکم بن
العاص از جهة اهالی آن بلاد و عداوت ایشان بوده با اهل بیت
عصمت و که نهر ارض شام از اراضی مقدسه و ممدوحه در اخبار است
و شرح رفتار و کردار اهل شام در ایام عاشورا در جلد سیم و چهارم
ذکر میشود انشاء الله خاتمه در ایام عاشورا ایام حزن و اندوه
ائمه طاهرین ما بوده و شایسته باشد دوستان و پیروان ایشان
ادای این عمل باداب وارده شرعیه نمایند چنانکه در حدیث
مذکور شد که حضرت کاظم ع بعد از هلال محرم خندان دیده

نمیشد و روز بروز آثار حزن و اندوه در چهرهٔ مبارکش افزون
می شد و در خبر وارد شده که هر روز که حضرت صادق ع
اسم حسین را می شنید تا شام دیگر تبسم نمیکرد و در بعض روایات
البسوا ثواب الاحزان وارد شده پس پوشیدن جامهای سیاه
و ترک خضاب مرغوب است و منافات با کراهت در غیر این موضع
ندارد و فتوای بعضی بکراهت نماز در لباس سیاه حتی فی مصائب
الحسین از بابت تجمد بر ظواهر و ضعیف الماخذ است و در کتاب
محاسن برقی و وسائل حر عاملی ره روایت شده که زنان بنی هاشم
بعد از وقعهٔ کربلا سیاه پوشیدند و پلاس در تن خود نمودند
و سید العابدین برای انها طعام ماتم فرستاد و شیخ طوسی قدس
سره القدوسی در کتاب تهذیب روایت از امام صادق ع نموده
که فرمود و لقد شققن الجیوب و لطمن الخدود الفاطمیات علی
الحسین بن علی ع و علی مثله تشق الجیوب و تلطم الخدود یعنی
فاطمیات گریبان چاک زدند و سیلی بر روها خود زدند در
شهادت حسین و بر مانند حسین سزاوار است اینده کار و
شیخ فقیه نبیه صاحب کشف الغطا طاب ثراه فتوی داده بجواز
لطم و شق جیب بلکه خراشیدن رو و سینه زاد و مصائب سید
الشهداء و بیرون است از حرمت این اعمال در سایر مصائب
و ازین کلام نماید که خراشیدن و مجروح کردن رو و سینه را

نیز تجویز می نماید در هر حال سینه زدن قدر یقینی است که
مستحب است اما خراشیدن یا زخم کردن پیشانی مشکل است
خصوص در صورت خوف ضرر و اما سایر اموری که معمول
در بلاد شیعه است در ایام عاشورا حتی مثل تجسیم بعضی وقایع
داخل در عنوان بکاء و ابکاء و تعظیم شعائر الله است بشرط آنکه
محرمات شرعیه مانند نواختن سازها و تغنیات و پوشیدن لباس
زنانه وغیر اینها در میان نباشد والله الموفق

## الحدیث الثانی

بالسند المتصل الی الشیخ الصدوق رضی الله عنه فی کتاب
الخصال فی باب ان امیر المؤمنین ع علم اصحابه فی مجلس واحد
اربعمائة باب مما یصلح للمسلم فی دینه ودنیاه کل عین یوم
القیمة باکیة وکل عین یوم القیمة ساهرة الا عین من اختصه
الله بکرامته وبکی علی ما ینتهک من الحسین وآل محمد ترجمه
حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در یک مجلس چهار صد مطلب
دینی و دنیوی باصحاب خود تعلیم فرمود از انجمله فرمود هر
چشمی در روز قیامت گریان است و هر چشمی بی آرام است مگر
چشم کسانیکه مخصوص کرده باشد خدا آنها را بکرامت خود
وگریسته باشد بر آنچه دریده شده از پردهای احترام حسین
وآل محمد علیهم السلام بیانات یوم القیمة یوم انکشاف الحقایق وظهور

نتایج الاعمال وصیرورة الخبر عیانا فان الحقایق الملکوتیة
فی عالم الملک مستورة بغواشی الطبیعة ولا یدرکها النفوس
البشریة فاذا رفعت الحجب وابلیت السرائر شاهدت النفوس
آثار الاعمال واحست بالم النار وتاسفت علی ما فاتهم من
الدرجات واظهرت التلهف والحسرات وحینئذ یتفجعون ویبکون
علی ما ضیعوا بالامس وشروا انفسهم بثمن بخس وهذا معنی
بکاء العیون فی القیمة ومعنی کل امرء بما کسب رهین الا
من اکرمه الله بان جعل طینته من علیین وخلقه مجبولا علی
محبة اولیاء الطاهرین من النفوس الشریفة اللطیفة فهم
اهل للقرب من جوار الله ولا یدنسهم درن الاعمال ولا
یکدر صفاء طینتهم ما عرضهم من الطواری والاحوال
اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات بل هذه النفوس
تترقی مرقیا انیا وتنفض ذاتها من الشواغل وترفض تلک
الرذائل سیما اذا لم تصر ملکة وهؤلاء اهل محبة الله اذ حب اولیائه
حبه وقد اشیر الی هذا السر فی الخبر المشهور حب علی بن ابی
طالب حسنة لا تضر معها سیئة وهو افضل ما کتب فی صحیفة
الاعمال وقد ورد فی الخبر هل الدین الا الحب والبغض وهو
لا محالة یبعث علی صالح الاعمال بالمآل وان ابتلی فی برهة من
الزمان بقبایح الافعال ولقد کشف عن هذا السر فی جملة

وافرة من الاخبار من ان البكاء على الحسين والمظلومين من ال
الرسول تحط الذنوب العظام اذ البكاء عليهم من لوازم محبتهم
وورد ان الله يغفر ذنوب الباكين عليه وقد اشار اليه مولينا
الرضاؑ في خبر ريان بن شبيب حيث قال يا ابن شبيب ان سرك
ان تكون معنا في الدرجات العلى فاحزن لحزننا وافرح لفرحنا
وعليك بولايتنا فلو ان رجلا تولى حجرا لحشره الله معه الخبر
فان النفوس التي تهوي اليهم تحشر لا محالة في زمرتهم وقد قال تعالى
واذا النفوس زوجت يعني مع مشاكله وسنخه ولا يخفى على العارف
البصير ان الثواب على البكاء ليس من باب المجازات على الاعمال
الشاقة بل هو كاشف عن صفاء الطينة ونورانية الفطرة
وجد بخط مولينا الرضاؑ على ما رواه الشيخ الفقيه سعيد بن
هبة الله الراوندي كن محبا لال محمد وان كنت فاسقا وكن
محبا لمحبيهم وان كانوا فاسقين وهذا سر لطيف يعمه عنه
ابصار المحجوبين وقد حكى لنا عن بعض ملاحدة الاسلام
استنكاره ما ورد من فضيلة الابكاء والبكاء ولم يدر المحروم
ان جميع نفوس الروحانيين باكية متاسفة على ما صنع بالحسينؑ
روى غواص بحار الانوار عن صفوان قال قلت للصادقؑ
ما لي اراك كئيبا حزينا منكسرا قال لو تسمع كما اسمع لاشغلك
عن مسئلتي قلت وما الذي تسمع قال ابتهال الملئكة على قتلة

امیر المؤمنین وقتله الحسین ونوح الجن علیهما وشدة حزنهم
فمن تهنّا مع هذا بطعام او شراب او نوم الخبر

## الحدیث الثالث

ما رواه جماعة من الاصحاب منهم الشیخ الفقیه جعفر بن محمد
المعروف بابن نما والشیخ البارع علی بن عیسی الاربلی فی کشف
الغمة والسید الاجل رضی الدین علی بن طاوس فی کتاب الملهوف
قالوا لما عزم الحسین علی المسیر الی العراق من مکة قام خطیبا
فقال الحمد لله وما شاء الله ولا قوة الا بالله خط الموت علی ولد
آدم مخط القلادة علی جید الفتاة وما اولهنی الی اسلافی
اشتیاق یعقوب الی یوسف وخیر لی مصرع انا لاقیه کانی
باوصالی یتقطعها عسلان الفلوات بین النواویس وکربلاء
فیملأن منی اکراشا جوفا واجربة سغبا لا محیص عن یوم خط بالقلم
رضا الله رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه ویوفینا اجور الصابرین
لن تشذ عن رسول الله لحمته وهی مجموعة له فی حظیرة القدس
تقر بهم عینه وینجز بهم وعده من کان باذلا فینا مهجته وموطنا علی
لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصبحا ان شاء الله ترجمه
زینت شده است مرگ بر پسران آدم مانند زینت بودن گلوبند
بر دختران جوان وچه اندازه آرزومند وسرگشته ام بسوی
گذشتگان خود آرزومندی یعقوب برای یوسف برگزیده

شده برای من کشتنگاهی که بر خواهم خورد او را گویا می بینم پیوندهای
من خود را اگر جدا می کنند آنها را گرگان از مردم بیابان میانه نواویس
و کربلا پس پر خواهند کرد از من شکمهای تهی خود را و انبانهای
گرسنه خود را چاره نیست از روزیکه نوشته شده بخامه
خدا خشنودی خداوند خشنودی ما خانواده است شکیبائی
کنیم بر گرفتاری از خدا و بما خواهد رسید مزدهای شکیبائی کنندگان
پراکنده نشود از پیغمبر خدا پودهای او و فراهم می شود برای وی
در آغل پاکیزه که روشن شود بزادگان وی چشم او و روا کند
بایشان نوید او را هر کس بخشد در راه ما خون دل خود را و آرام
دهد بر برخورداری خدا جان خود را پس کوچ نماید با ما که
من کوچ کنم بامداد فردا اگر خدا خواهد بیانات لا یخفی ما فی
کلامه من البراعة و الاستهلال لما هو بصدده و کانه ضمن
خط معنى زين يعني قدر زينة له و كون الموت زينة لولد آدم
باعتبار تخلصه من كثافات عالم الطبيعة و درن الدنيا و الخروج
عن ضيق العالم الجسماني و حبس العالم الامكاني و الانتقال الى
العالم الروحاني فكانه يظهر صفاء النفوس و بهائها بواسطة
الموت و الانسلاخ من قالب البدن و ورد ان الموت للمؤمن كنزع
ثياب وسخة و لبس ثياب فاخرة و من هنا كان الاولياء شديد
الشوق الى الموت لما فيه من التخلص من معاشرة الحيوانات

الموذية والسباع الضارية ونعم ما قال السنائي كرفتم كه خود مرك لذت ندارد نه آخر خلاصی دهد جاودانی ثم استدل عليه السلام لما بدء به الكلام بان في الموت مواصلة الاحباء وملاقات الاقرباء قوله ع وخير لي مصرع الخ يدل على شرافة مدفنه ع وانه مما اختاره الله له ويافق مايدل عليه من شرافة ارض كربلاء ويؤيده ما ورد من ان الملائكة يأخذ شيئا من تراب المدفن ويذره في النطفة المتخلفة منها ولاذا قلب المولود يحن اليه قوله ع وكاني باوصالي الخ يدل على علمه بما يجري على جسده الشريف والعسلان بالضم كانه جمع عاسل وهو الذئب والعادي منه ويجمع ايضا على العسل بالضم والتشديد والعواسل والعسلان اما جمع العاسل كواكب وركبان واما جمع العسلي وهي انثى الذئب كما في حيوة الحيوان فيكون كسكران وسكرى وعلى اي حال فالجمع قياسي ولذا لم يضبطه اهل اللغة فيما عندنا من كتبهم شبهه اعداءه بالذئاب لما فيهما من شدة الغضب وقلة الترحم على الفريسة والنواويس جمع ناووس وهي مقبرة النصارى وقيل ان النواويس كانت قرية عظيمة حيث الان مقبرة الحر بن يزيد رض واما كربلاء فعن معجم البلدان انها ماخوذة من الكربلة بمعنى الرخاوة في تلك الاراضي القديمة سميت بذلك لرخاوة في تلك الار

وفيما يتعلق [illegible]

والکربلة تنقیة الحنطة من الحصباء ونحوها ایض سمیت بذلك
لنقاوتها من الحصباء وروی جمع من ارباب المقاتل والسیر
ان الحسین ع لما وصل الی تلك البقعة لم یتخط فرسه وکلما
ضربه بالسوط لم یتحرك فسئل عن اسم الارض قالوا ماریة قال
ولعل لها اسما اخر قالوا کربلاء فقال الله اکبر ارض کرب و
بلاء ومسفك الدماء وفی مجمع البحرین ونقل عن کشکول البهائی
ایضا روی انه ع اشتری تلك الاراضی والنواحی من اهل نینوا
والغاضریة بستین الف درهم وتصدق بها علیهم وشرط
علیهم ان یرشدوا الی قبره ویضیفوا من زاره ثلثة ایام قوله
علیه السلم فیملان منی اکراشا لما استعار علیه السلم لفظة العسلان
لتلك القلوب القاسیة والنفوس الغلیظة اثبت لهم اکراشا
وهی جمع کرش وهو للحیوان بمنزلة المعدة للانسان والجوف
بالضم جمع اجوف یریدان بطونهم تشبع اذا اقدموا علی قتلی
قال ابن الاثیر فی کامل التواریخ ان الحسین ع لما قارب نینوی
سال مجمع بن عبید الله العامری عن خبر الناس بالکوفة فقال له
اما اشراف الناس فقد اعظمت رشوتهم وملئت غرائرهم
والغرائر جمع غرارة وهی ما یحمل فیه التبن معرب کواله والاجربة
جمع جراب والسغب بالفتح والسکون جمع ساغب بمعنی جائع مثل سفر
وسافر ومفاد قوله ع لا محیص مفاد قولهم لا ینفع الحذر مع القدر

قوله ارواحنا فداه رضا الله رضانا الرضا بالتقدیر هو عدم الاعتراض والتسخط فمن علم ان الله لا یفعل بعباده الا الاصلح فلا محالة یرضی بما صنع وان لم یحط بتفاصیل الحکم والمصالح وهذه مرتبة المؤمنین رضی الله عنهم ورضوا عنه وفی الخبر اعلم الناس بالله ارضاهم بقضاء الله وهذه المرتبة لاتنفک عن ادراک الم المکاره ولا عن الصبر وهو ترک الجزع وهو اول درجات الایمان روی ان النبی صلعم علیه واله سئل طائفة من اصحابنا ما انتم قالوا امؤمنین فقال ما علامة ایمانکم قالوا انصبر عند البلاء ونشکر عند الرخاء ونرضی بمواقع القضاء فقال صلعم مؤمنون ورب الکعبة وهو تصدیق اجمالی بان الله محیط بما یجری علی احاد خلقه وانه لا یعجز عن شیء ولا یفعل الا ما هو الاصلح بحالهم وانفع فی ماٰلهم ونعم ما قال کر ازرده ور مبتلا می پسندد چه خوشتر از او کو بما می پسندد ندانم که ناخوش چه خوش کدامین خوش است آنچه بر ما خدا می پسندد ولها مرتبة اعلی من السابقة وهی ان یدهشه الحب عن احساس الم المکاره والمصائب فانه اذا استقر الحب فی القلب وقوی واستغرق الهم به فکانه یغفل عن الالم ولا یحس به کما ان المحارب فی اغضب بما اصابته الجراحة ولا یدرک المها فاذا جری الدم استدل به علیها والسر فیه ان القلب



ارحم الراحمین ...

اذا استولی علیہ حب شئ غفل عن ما عداہ وما جعل اللہ لرجل
من قلبین فی جوفہ وھذہ مرتبۃ اصحاب الحسین ع روی الکشی
ان حبیب بن مظاھر کان من السبعین الرجال الذین نصروا
الحسین ع ولقوا جبال الحدید واستقبلوا الرماح بصدورھم
والسیوف بوجوھھم وھم یعرض علیھم الامان والاموال فیابون
ویقولون لا عذر لنا عند رسول اللہ ان قتل الحسین ومنا عین
تطرف حتی قتلوا حولہ الخبر وفی الخرایج قال النبی ص للحسین
یستشھد معک جماعۃ من اصحابک لا یجدون الم مس الحدید
ومبارزۃ عابس بن شبیب وخلع الدرع والمغفر مشھور ورد ھا
مرتبۃ اخری اعلی وھی ان یمحو اللہ صفات العبد بصفاتہ
ویکون ارادتہ ارادۃ اللہ ورضاہ رضاہ وسخطہ سخطہ فلا
یبقی ثمۃ اعتراض ومکروہ وان دعی اللہ فی شئ فبامر اللہ او
للتعبد بنفس الدعاء لا لقصد حصول المراد ولذا کان الانبیا
یدعون فیما یعلمون عدم الاستجابۃ وکذلک الاولیاء مع ان
الدعاء غیر مناف للرضا کما بین فی محلہ وقد غلط او غالط
من قال می شناسم من کروھی از اولیا کہ دعا نشاید شان بشد
از دعا ولعل ھذہ المرتبۃ مرادہ ع فی الخطبۃ کما یومی الیہ
تقدیم رضا اللہ وورد فی اخبارنا ادمان قرائۃ سورۃ الفجر
معللا بانھا سورۃ الحسین وفیہ لاتسمع الی قولہ تعالی یا ایتھا

النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة انما یعنی بها
الحسین علیه السلام رواها محمد بن العباس فی کتاب ما نزل فی العترة
قوله ع فی خظیرة القدس فعیلة من الحظر بمعنی المنع وهی فی الاصل
موضع یحاط علیه من قصب ونحوه لیاوی الیه الغنم وهو کنایة
عن الجنة او مطلق عالم الآخرة والمراد اتصاله ع بالنبی ص
او المراد منازل القدس من الملائکة ویکون المراد رفع
جثته الشریفة الی السماء کما یاتی انشاء وفی عاشر البحار فی شرح
بعض فقرات هذه الخطبة ما یقضی منه العجب مما لم یذکر
فی کتاب ولم یحتمله احد من اولی الالباب وحرمة ابدانهم علیهم السلام
علی السباع بل علی الارض معلومة بقواطع الاخبار وحاشا
اصحابه من ذلك ایضا ویقرب مما فی هذه الخطبة ما ورد فی
خطبة زینب حین قالت وتلك الجثث الزواکی الطواهر تنتابها
العواسل وتعفوها امهات الفراعل یعنی انهم متروکة غیر
مدفونة فی مفازة قفر ولا یاتیها الا وحوش الفلوات ولیس
لها زوار یاتیها وامثال هذه الکنایة کثیرة وفی قصیدة دعبل
فی بغداد قبور الهاشمیین قوله فلیلة زوار سوی ان زوارا
من الضبع والعقبان والرخمات تتمة مهمة ائمة اثنی عشر سلام
الله علیهم هنگام مرگ واجل محتوم خود را می دانند وباختیار
از دنیا می روند چنانچه در این معنی اخبار بسیار است در کتاب کافی

وغیره و در کافی مرویست که جناب صادق ع فرموده که هر امامی که
نداند آنچه باو می رسد و بکجا کشد کار او پس نیست حجت خدا و نیز
حضرت رضا ع فرمود که امیر المؤمنین ع میشناخت قاتل
خود را و مکان و زمان شهادت خود را لیکن بایستی مقدرات
واقع شود و نیز اخبار بسیار وارد شده بلکه ضرورت مذهب
است که ائمه علم بما کان و ما یکون دارند و هیچ امری بر ایشان
پوشیده نیست و آنچه جناب سید الشهدا در این خطبه خبر
بخبر شهادت خود فرموده متواتر در اخبار است بلکه تمامی
اهل بیت کشته شدن آنحضرت را در این مسافرت می دانستند
حدیث ام سلمه و ام ایمن و غیرهما مشهور است و نیز می دانستند
که چاره از وقوع واقعه نیست و در تقدیر حتمی مقدر و در
لوح محفوظ مسطور است و چون این نحو از علم مناط تکالیف
شرعیه نیست بلکه تکالیف منوط بعلوم رسمیه متعارفه و حاصل
از اسباب عادیه علم است و نیز باید دانست که ائمه و اولیاء را
جهت قدسیه ملکوتیه هست و ارواح خاصه با ایشان و از
این جهت بسط می شود علم برای آنها و قبض نمی شود و از این
جنبه و جهت تمام فعل و قول خالق را بخود نسبت دهند و افعال
و اقوال خود را بخدا بلکه خود را بمرتبه جوارح و اعضاء الله
خوانند مانند ید الله و عین الله و جنب الله و غیرها و جهت

تنبیه لطیف

ملکیه وجنبه بشریه دارا هستند چنانکه در قرآن مجید فرمود
قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ مَا اَدْرِی مَا یُفْعَلُ بِی وَلَا بِکُمْ وَلَوْ کُنْتُ
اَعْلَمُ الْغَیْبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ واین جهة جهة بندگی که
موجب خضوع وخشوع وخوف وخشیة از عذاب وگریه
بر گناهان شود وبزبان این جنبه گویند ما غیب ندانیم وبأسباب
عادیه وطبیعیه متوسل شوند بلکه از مردم استعلام بعض
امور کنند مانند سؤالات حضرت حسین حال کوفه و
اهل آنجا را از اعراب بیابان با اطلاع کامل بر حقیقة امر وچون
مناط تکلیف علوم رسمیه ظاهره از اسباب متعارفه است
باید اقدام در امور بحسب ظاهر باشد وتوجه امام مظلوم
بعراق موافق با رفتار عقلاء وموافق با اسباب شاهدیه بود
واختیار حرکة بعد از تواتر نامه‌ها بسیار ومعاهدات بیشمار
نمود ومحل ندارد که کسی از اهل جهل وعناد اعتراض نماید
که این مسافرت القاء در هلاکت بود وخصوصا که در
احادیث شیعه وارد است که امام هر عصری تکالیف خاصه
دارد واز جانب خداوند مأمور است که بآن وظیفه عمل نماید
ودر حدیث معتبر از حضرت صادق روایت شده که هنگام
حرکت از مدینه ودر خبر ملهوف ابن طاوس حرکت از مکه
افواجی از ملائکه آمدند قال لما سار ابو عبد الله من المدینة

لقیه افواج من الملئکة المسومین فی ایدیهم الحراب علی نجب الجنة فسلموا علیه و قالوا یا حجة الله علی خلقه ان الله امدّ جدّک بنا فی مواطن کثیرة وان الله امدّک بنا فقال لهم الموعد حفرتی وبقعتی التی استشهد فیها وهی کربلآء فاذا وردتها فاتونی الی ان قال واتته افواج مسلمی الجن فقالوا یا سیدنا نحن شیعتک فلو امرتنا بقتل کل عدو لک وانت بمکانک لکفیناک الی ان قال ع اذا اقمت بمکانی فبماذا یبتلی هذا الخلق المتعوس وبماذا یختبرون ومن ذا یکون ساکن حفرتی بکربلاء وقد اختارها الله تع یوم دحی الارض وجعلها معقلا لشیعتنا الخبر بطوله مؤلف اربعین الحسینیه میرزا محمد القمی عفی عنه مضامین این حدیث شریف را نظم نمود شاید در عداد نوحه کنندگان بر سید مظلومان محسوب و محشور شود انشاء

پس ملایک بهر نصرت آمدند
هم پری با آه حسرت آمدند

کای تو شاهنشاه اقلیم وجود
خلقت روحانیان بهر تو بود

دوش ختمی نبی جای تو بود
سینهٔ پاکش قدمگاه تو بود

از چه کردیدی زبون قوم دون
رفتی از شهر و دیار خود برون

ما همه در آستانت چاکریم
انبیا را در مواطن یاوریم

از تو فرمان دادن ای سلطان عشق
تا برد باد فنا خاک دمشق

گفت من با این گروه بدسِتیز
داد خواهی دارم اندر رستخیز

خوش سخن گوید از آن خوش بیان | ذات ایزد را عزیز ذو انتقام
کربلا کردید قربانگاه من | هست هفتاد و دو تن همراه من
بقعه من کعبه اهل دل است | مر گروه شیعیان را محفل است
گر بمانم من بجای خویشتن | تن که مدفون کرده اند در قبر من
تا پناه خیل زوّاران شود | شافع جرم گنهکاران شود
امتحان مردم برگشته خو | کی شود گر من گریزم از عدو
موعد من با شما در کربلا | روز عاشورا کرد و ز ابتلا

## الحدیث الرابع

ما رواه الشیخ الثقة الجلیل ابن قولویه فی الکامل بسنده عن عبد الله بن بکر قال قلت للصادق ع یابن رسول الله لو نبش قبر الحسین بن علی ع هل کان یصاب فی قبره شیٔ فقال یابن بکر ما اعظم مسائلک ان الحسین بن علی مع ابیه وامه واخیه فی منزل رسول الله ومعه یرزقون ویحبرون ولو نبش فی ایامه لوجد فاما الیوم فهو حی عند ربه وانه لعن یمین العرش متعلق به ویقول یا رب انجز لی ما وعدتنی وانه لینظر الی زواره فهو اعرف بهم وباسمائهم واسماء ابائهم وما فی رحالهم من احدهم بولده وانه لینظر الی من یبکیه فیستغفر له ویسال اباه ان یستغفر له ویقول ایها الباکی لو علمت ما اعد الله لک لفرحت اکثر مما حزنت وانه لیستغفر له من کل ذنب وخطیئة ترجمه

عبد الله پسر بکر گفت با امام صادق ع ای پسر پیغمبر خدا هرگاه
بشکافند گور حسین ع را آیا یافت می شود در او چیزی گفت
ای پسر بکر چه چیز بزرگ کرده پرسشهای تو را بدرستیکه حسین
پسر علی با پدر و مادر خود و برادر در فرودگاه پیغمبر خدا است و با او
روزی می خورند و شادکامند و هرگاه شکافته بشد در روزهای
او هر آینه یافت می شد و او از کنار راست عرش خدا
و گوید ای پروردگار روا نما برای من آنچه را نوید داده مرا
و بدرستیکه حسین هر آینه نگاه می کند بسوی یدن کنان و
او شناساتر است بایشان و نامهای ایشان و نامهای پدران ایشان
و بآنچه در بچاباش انها است از یکی از انها بزاده خود و بدرستیکه
نگاه می کند بسوی آنکه گرید بر او و آمرزش خواهد برای
او و از پدر خود خواهد که او هم آمرزش درخواست نماید
برای او و میگوید ای گریان هرگاه بدانی آنچه را آماده کرده
خدا برای تو هر آینه شاد میشدی بیشتر از آنچه اندوهناک
شدی و آمرزش خواهد برای گریان از هر گناه و تا راستی بیان
بمضمون این حدیث شریف در رفع اجساد طاهره احادیث
متعدده وارد شده آنها را نیز نقل کنیم آنگاه بشرح پردازیم
شیخ طوسی ره در کتاب امالی از امام صادق ع روایت کرده
قال ان الحسین بن علی ع عند ربه ینظر الی معسکره و من حل معه

من الشهداء و ینظر الی زواره و ساق الحدیث نحو ابن ماهرو
محمد بن ثلثه رضوان الله علیهم در کافی و فقیه و تهذیب
از زیاد بن ابی الحلال روایت کرده اند از حضرت صادق ع
قال ما من نبیّ او وصیّ نبیّ یبقی فی الارض اکثر من ثلثة ایام حتی
یرفع روحه و لحمه و عظمه الی السّماء و انما تؤتی مواضع آثارهم
لانهم یبلغون من بعید السّلام و یسمعونهم فی مواضع
آثارهم من قریب و رواه ابن قولویه فی الکامل ایضا و فی التهذیب
عن عطیة الابزاری عن الصّادق ع یقول لا تمکث جثة
نبیّ و لا وصی نبیّ فی الارض اکثر من اربعین یوما و اختلاف
زمان مکث در اخبار شاید از جهة اختلاف مراتب و درجات
انبیاء و اولیاء باشد و در روایتی وارد است که زمین را
نصیبی در بدنهای انبیاء و اولیاء نیست و حشرات را نیز سهمی
نیست و فی بصائر الدرجات بسنده عن الصّادق ع عن
النّبیّ ص قال ان الله حرّم لحومنا علی الارض ان تطعم منها شیئا
و نیز روایت کرده که رسول خدا فرموده در جواب منافقی
که گفت بدن شما پوسیده خواهد شد فرمود چنین نیست
ان الله حرّم لحومنا الخ و شیخ صدوق ره نیز همین روایت را
نقل نموده بزیادتی و حرّم علی الدود ان تطعم منها شیئا و
این احادیث اخیره همین قدر دلالت که زمین و جانوران در

ابدان مقدسه انبیاء و اولیاء نص فی نمی نمایند اما باسمان بالا
میرود یا انکه محفوظ در تحت الارض است لا لنبی بر هیچیک
ندارد و شاید مؤید احادیث رفع باشد ولیکن از جمله واقره
از احادیث بلکه بعضی دعوای تواتر انها را کرده اند ظاهر
میشود که ابدان مقدسه انبیا در زمین باقی است مثل
انچه شیخ صدوق و دیگران روایت کرده اند از امام صادق
که خدا وحی نمود بموسی بن عمران که بیرون اورد استخوانهای
یوسف را از مصر و حمل نمود او را در صندوق مرمر بسوی شام
و نیز در چند خبر معتبر وارد شد که نوح استخوانهای ادم را
از کعبه بیرون اورد و حمل بنجف نمود و در زمان حضرت
امام حسن عسکری ع مرد نصارائی استخوان پیغمبری در دست
داشت و بان سبب هرگاه خواستی باران فرود اوردی و حضرت
عسکری ع فرمود که استخوان پیغمبر هرگاه هویدای اسمان شود
باران میبارد و این معنی منافی با احادیث رفع ابدان عنصریه
است باسمان و نیز ظاهر این اخبار تفسیخ ابدان و تناثر لحوم
و بقاء عظام است مگر انکه مراد بعظام تمام جثه باشد و از
کلام شیخ مفید طاب ثراه و کلام شیخ ابو الفتح کراجکی معلوم
میشود که مذهب فقهاء شیعه از قدیم مستقر بوده بر رفع
اجسام مقدسه و عدم بقاء در قبور و چنانچه در کتاب مقالات

ومسائل عکبریہ وشرح عقاید صدوق تصریح کرده براینکه
انبیاء وائمہؑ بعداز موت نقل میشوند از زیرخاک وساکن
شوند بجسمها وروحها در بهشت واین مذهب فقهاء امامیہ است
کافہ ومذهب اهل حدیث از ایشان ومتکلمین نادر این باب
سخنی یاد ندارم واز بنی نوبخت در این باب خلافی نقل شده
وفرق امامیہ رضہ منکر این مطلب شده اند وشیخ کراجکی نیز
تصریح بانچہ مفید گفتہ نموده وشیخ مفید در مسائل عکبریہ
نیز گوید لیس الائمۃ عندنا فی القبور حالین ولا فی الثری
ساکنین وانما جائت العبادة بالسعی الی مشاهدهم والمناجاة
لهم عند قبورهم امتحانا وتعبدا کالحج الی البیت الحرام فکذلک
یجعل مشاهد الائمۃ مزورة وقبورهم مقصودة وان لم تکن
ذواتهم لها مجاورة ولا اجسادهم فیها حالة وشیخ کراجکی
در کنز الفواید گوید وقد ورد الخبر عن النبیؐ انه قال انا
اکرم علی الله ان یدعنی فی الارض اکثر من ثلاث وهکذا
عندنا حکم الائمۃؑ ولیس یاذننا المشاهدهم علی انهم بها
لکن اشرف المواضع فکانت غیبت الاجسام فیها ولعبادة ندبنا
الیها وصاحب کتاب وافی فیض کاشانی افاض الله علیه رحمتہ
ابدان مرفوعہ باسمان را حمل بر بدن مثالی نموده واجساد باقیہ
در قبور را حمل بر جسد عنصری واین وجہ را جامع میانہ

اخبار و رافع تنافی انکاشته و غواص بحار الانوار احتمالاتی
ذکر نموده و تحیّر این اظهار کرده قال بعد ذکر التنافی بین الاخبار
منهم من حمل اخبار الرفع علی انهم یرفعون بعد ثلثة ایام ثم
یرجعون الی قبورهم و منهم من حملها علی انها صدرت لنوع
من المصلحة و التوریة لقطع اطماع الخوارج النواصب الذین
کانوا یریدون نبش قبورهم و قد عزموا علی ذلک مرارا و لم
یتیسّر لهم و یمکن حمل اخبار نقل العظام علی ان المراد نقل
الصندوق المتشرف بعظامهم ع و جسدهم فی ثلثة ایام
انتهی و اینگونه احتمالات بسیار عجیب است و از این غریب تر
کلام محدث بحرانی است در کتاب درة النجفیه بعد از رد کلام
محدث کاشانی و علامه مجلسی و انکار بلیغ از بدن مثالی و آنگاه ا
اختیار نموده که در مشاهد شریفه عین و اثری از ابدان
شریفه ائمه نیست و باسمان بالا رفته و گفته این معنی منافاتی
با بقاء عظام آدم و یوسف ندارد زیرا که ابدان انبیا و اولیا
اگر در مواضع اصلیه که تربت ایشان از آنجا ماخوذ است
دفن شود باسمان بالا رود و هرگاه سپرده شود در غیر
آن موضع یا بدون دفن باقی ماند باسمان نرود و سقوط
این کلام محتاج ببیان نیست و ماخذی ندارد و شیخ احسائی
در کتاب جوامع الکلم تبعیت از فیض علیه الرحمه نموده و ملتزم

شده بر رفع بدنهای مثالیه باسمان و بقاء عنصریه در قبور و عدم
تفرق اعضاء لیکن گفته اگر قبور شریفه نبش شود غیر معصوم
مشاهده چیزی ننماید و این کلامی بی مغز است و لیکن در این مقام
کلام نیکوئی گفته که احادیث رفع ابدان ظواهر است و
احادیث نقل عظام آدم و یوسف خصوص پس باید ظاهر
مطابق با نص نمود و تصرف در احادیث رفع نمود مؤلف
گوید رفع اشکال و بیان حقیقت حال محتاج بطول مقال است
و نفوس اهل عصر را از سخن طولانی ملال است و لیکن
مقدماتی باجمال اشاره کنیم که در بسیاری از مواضع در
فهم احادیث نافع و مفید باشد پس گوئیم اهل ظاهر
که غافل از روحانیات هستند بلکه زیاده از علم عربیه
و فهم لغت بهره مند نباشند هر لفظی را که در کتاب و سنت
ملاحظه نمایند حمل بر عالم محسوس جسمانی نمایند و باین سبب
بسیاری از احادیث بنظر ایشان مجمل و مشکل نماید و محروم
از مقاصد و اسرار اولیای وحی شوند مثلا در احادیث
رفع ابدان الفاظی وارد است مثل بدن و جثه و قبر و رفع و
ارض و سما و ایام هر گاه شخص ملتزم بمعانی لغویه باشد چاره
جز آنچه علمای اعلام که نقل کلامشان شد ندارد و هر گاه
عالم بتحریری باماهر خبیری احتمالی که خلاف معانی محسوسه

با لغات مانوسه اهل ظاهر باشد ذکر کند او و اشباه شعر و تصوف یا رئی تحکم و تفلسف هند و بجمله از قواعد موروثه از قدمای عامه ابطال حقایق و اهمال دقایق نمایند و گویند این مجاز بلا قرینه و خلاف اصالة الحقیقة است و بدعوای تبادر معانی محسوسه خود را محروم از فوائد معقوله نمایند و گویند ایراد مالة ظاهر و اراده خلاف ظاهر یا تاخیر بیان از وقت خطاب جایز نیست غافل از اینکه التزام باین قواعد موجب حرمان از بسیاری از لطایف کتاب و سنت شود بلکه صاحب این مسلک بایستی بسیاری از محکمات را داخل در متشابهات نماید یا قلم تاویل بر اکثر آیات و احادیث بکشد و گوید این کلمات مجملات است لیکن هرگاه کسی آگاه شد که الفاظ غالبا معانی کلیه دارند و استعمال در موارد خاصه از بابت فرد بودن خاص است نه از باب خصوصیت و از قبیل اطلاق کلی بر فرد است میداند که بسیاری از استعمالات نه مجاز است نه محتاج بتاویل مثلا لفظ ارض و سماء را تصور کند که وضع برای پائین و بالا شده و جسم عنصری زمین و جرم اثیری فلک یکی از مصادیق است و جهة سفل و علو هم یکی از مصادیق است در قران مجید و احادیث در هر دو معنی بنسق واحد استعمال شده و انزلنا من السماء

ماءً طهوراً بدیهی است که باران از فلک نیاید و فی السماء رزقکم
وما توعدون واضح است که مقصود آسمان نیست و زینّا
السماء الدنیا بزینة الکواکب پوشیده نیست که ستارگان
در آسمان اول نباشند خلق سبع سموات ومن الارض
مثلهنّ مراد افلاک سبعه و طبقات کره خاکی است با آنکه
در احادیث وارد است که دوزخ در زمین و بهشت در
آسمان است با آنکه هر دو در نشاهٔ اخرویّه است و خارج از
عالم دنیا و بر مطلع متتبّع موارد مشتبه نیست و همچنین
جسد و بدن گاهی بر برزخی و مثالی اطلاق شود مثل رایت
فلاناً فی النوم یا حدیث ابدان برزخیّه لو رایته لقلت فلان بن فلان
و این ابدان بوجهی عین ابدان عنصریّه و دارای عظم و لحم است
چون جامع وحدت مراتب بدن نفس ناطقه است و در همه
حال وحدت شخصیّه دارد همان طور که مشاهده میشود که
انسانی از زمان طفولیّت تا آخر پیری شخص واحد است همین
نحو با بدن برزخی یک شخص است پس مفاد مجموع اخبار سابقه
دوام است یکی آنکه ابدان عنصریّه انبیا و اولیا را خاک تصرف
نکند و تغییر نهد و این معنی از خصایص ایشان است که
بواسطهٔ قوّت و شدّت نورانیّت نفوس مقدّسه ابدان را لطافت
نماید و فیض توجّه بسبب موت منقطع نشود و این بطور توجّه

تجرد روحانی است بر مادی جسمانی که ظل عنایت خود را باز نداشته
بخلاف غیر انبیاء که لا محاله بعد از موت ترکیب و بانحلال نمایند
وضعف نفس مانع از توجه خواهد بود پس صحیح شد که جسد
های مقدسه را زمین تصرف نکند و متلاشی نشود و در
مشاهد مشرفه موجود و باقی است و تاکیدات بلیغه در اتیان
مشاهد مشرفه بسی گواه صدق است بر بقاء ابدان در قبور
و همچنین اخبار آداب زیارت و دعای در بالای سر و جائز
نبودن تقدم بر قبر در حال نماز و تعلیل باینکه تقدم بر امام
جائز نیست و استحباب استقبال وجه امام در حال زیارت
واما انکار شیخ مفید و اتباع از بودن ابدان مقدسه در
قبور احتمالی است بغایت بعید و مبنی است بر فهم و اجتهاد
غیر سدید از اخبار وارده در این باب و انکار تجرد نفس و بدن
مثالی و حصر نشاهٔ وجود و زندگانی در عالم جسمانی فانی
وانچه احتمال داده که اوامر زیارات مشاهد مشرفه بمحض تعبد
و تبرک باشد و قیاس بزیارت کعبه نموده خالی از وجه و
ماخذ است و بسیاری از آثار معتبره دلالت دارد بر بقاء
اجساد ائمه در مقابر مانند واقعهٔ ابراهیم دیزج که مامور
نبش قبر شریف و زراعت ارض حائر شد و جسد مقدس
را بر بوریائی جدید یافت و شکایت موسی بن جعفر در عالم

رؤیا از دفن یکی از نواصب در نزدیک مضجع شریفا و از این
وقایع بسیار است و مخفی نباشد که بقاء بدن عنصری در قبر
از خصایص انبیاء و اولیاء است و شاید بعض صلحای مسلمین
نیز بهره داشتند چنانچه جماعت کثیره از سکنه شهر طهران در
نزدیک این زمان جسد شیخ صدوق را مشاهده نموده بودند
که اصلا تغییر صوری نکرده امر دوم آنکه ابدان مقدسه
انبیا و ائمه بعالم بالا رود و در عالم ارضی اندکی بیشتر درنگ
نکند یا سه و یا زیاده و دلیل واضح براینکه مراد مطلق عالم
علوی است اختلاف تعبیر اخبار است که در حدیث کامل
الزیاره در طرف است عرش ذکر شده در حدیث امالی
نزد پروردگار تعبیر شده در اخبار دیگر رفع باسمان دارد
و در اخبار دیگری درنگ نکردن در زمین فرموده اند و
حق این مقام بسط کلام است لیکن باشاره اجمالیه قناعت
کنیم که عوالم سه عالم است عالم عقلی و عالم نفسی و عالم
حسی و نفوس بشریه که بفیض وجود فائز شوند بعوالم ثلثه عبور
کنند و بهمان ترتیب صعود و رجوع نمایند و بسا باشد که در
اکتسابات عملیه بجهت حیوانیه بر نفس غلبه کند که قابل صعود
و رفع بعالم علوی نباشد و مخلد و باقی در عالم سفل و جهنم
بماند و برخی از نفوس بسبب آلایش باعمال و اخلاق درنگ ایشان

در عالم سفل طولانی شود و باسمان عالم عقلی دیر فاین شود بجبت
اختلاف مراتب بود کی چنانچه وارد شده اخوف ما اخاف
علیکم البرزخ فان منکم من لاتناله شفاعتنا الا بعد ثلثمائة
الف سنة و نفوس مقدسه انبیا و اولیا بسبب قوت و شدت
نورانیت در انها در نکی در عالم برزخ و قبر ننمایند و بعد
از سه روز از عالم سفلی که عبارت از ارض باشد باسمان
عالم عقل و عند الله و فی العرش بالا روند و این مطلب شریف
در این احادیث افاده شده و این است مراد بعدم مکث جثه
نبی و وصی در زمین و بالا رفتن باسمان و هویدا شدن که این
شرافت مختص بمقام نبوت و ولایت است و این صعود و رفع
را منافاتی نیست با توجه بعالم برزخ و ابدان ملکوتیه بلکه
بعالم سفلی و ابدان عنصریه نیز زیرا که هر عالی محیط و متوجه
بسافل خواهد بود پس صحیح است که با ارتفاع بعالم بالا
بصور مثالیه و ابدان ملکوتیه در مزد مختصرین و در
مقام اظهار معجزه ظاهر شوند و حاضر باشند زیرا که
عالی فاقد سافل نیست و انچه ذکر شد در نهایت لطف و متانت
و ختم کنیم شرح این حدیث را بنقل کلام بعض علما دو چانشر
تا رافع حجاب و کاشف نقاب شود سرچشمهٔ فیض سبحانی
محدث خبیر و محقق نحریر ملا محسن کاشانی علیه شبابیب

الرحمة من مزینا الکرم مادامت الاوائل تتبع بالثوانی در کتاب وافیه
کفته بعد از نقل روایت زیاد بن ابی الحلال و نعم ما قال لعل المراد
باللحم والعظم المرفوعین المثالیات منهما دون العنصریین و
ذلک لعدم تعلقهم بهذه الاجساد العنصریة فکانهم و
هم بعد فی جلابیب من ابدانهم قد نضوها و تجردوا عنها
فضلا ثم بعد وفاتهم والدلیل علی ذلک من الحدیث قولهم
ع ان الله خلق ارواح شیعتنا مما خلق منه ابداننا فابدانهم
لیست الا تلک الابدان اللطیفة المثالیة و اما العنصریة
فکانها ابدان الابدان و یدل علی ذلک حدیث حمل موسی ع
عظام یوسف فلولا ان الاجساد العنصریة منهم تبقی فی
الارض لما کان لاستخراج العظام بعد سنین معنی و
انما یبلغونهم من بعید السلام لانهم فی الارض و هم ع فی السماء
و انما یسمعونهم من قریب لقربهم من آثارهم و حضور اسماعهم
عند المسلمین علیهم انتهی و علی البدن المثالی ایضا
حمل اخبار لحوق بدن کل وصی بنبیه و قال تلمیذه السعید
فی شرح التوحید مفصلا لبعض ما اجمله شیخه الفرید اعلم
ان الله اذا قبض الارواح من هذه الاجساد العنصریة الطبیعیة
اودعها فی صور جسدیة ای حصص حقیقیة من المادة الجسمیة
التی لا یتخلف نفسها اذا مثت نفسا منها من دون شائبة کیفیات

عنصرية او تخطيطات مزاجية وهو ملكوت هذا البدن الى
ان قال وبالجملة العوالم الكلية ثلثة ليس غير احدها العالم
العقلي ثم العالم النفسي ثم العالم الحسي وللنفس وجه الى العالم
العقلي الذي هو اصله ومنشائه والى العالم النفسي الذي
هو مقامه ومرتبته والى العالم الحسي الذي هو سجنه و
محبسه فاذا فارقت هذه النشاة العنصرية باضطرار او من الموت
الطبعي رجعت الى عالمها النفسي في مادتها الجسمية لتنوريتها
التي اثارها باعمالها الزكية ان كانت من السعداء وفي مقابلها
ان كانت من الاشقياء على التفاصيل التي نطق بها الشرع
الاقدس في خصوصيات الاعمال ونعم ما قال العطار رد

زحشرت نکته روشن بگویم — تو بیشنو تا منت بی من بگویم
همین جسمت بود اما منور — وگر بی طاعتی جسمی مکدر

وان كسبت في النشاة الدنيا قوة ما يتجاوز بها عن المرتبة النفسية
بسرعة كالانبياء والاولياء وقفت في ارض الجسمانية التي هي القبر
الحقيقي ثلثة ايام او اكثر على تفاوت مراتب النبوة والولاية
ثم تصعد الى سماء العالم النوري في المقام الاعلى العقلي
كما ورد في الخبر ان الائمة عليهم السلام اذا ماتوا يبقون في القبر
ثلثة ايام ثم يصعدون الى السماء ثم اعلم انه لا ينافي ذلك
كونهم في هذا الضريح المبارك وذلك لما عرفت من معنى الصعود

الی السماء وانها لبست تلك التی فوق رؤوسنا انتهی بعبارته
شایسته باشد بنظر انصاف در کلام این دو محدث جلیل
تأملی شود که چه بسیار از مشکلات اخبار امامیه قبل از تالیف
کتب ایشان در پردهٔ خفا باقی بود و رب حامل فقه الی من هو افقه منه

## الحدیث الخامس

وبالسند المتصل الی الشیخ الاجل ثقة الاسلام الکلینی
عن الحسین بن احمد قال حدثنی ابو کریب وابو سعید الاشج
قالا حدثنا عبد الله بن ادریس عن ابیه ادریس بن عبد الله
الاودی قال لما قتل الحسین ع اراد القوم ان یوطئوه الخیل
فقالت فضة لزینب یا سیدتی ان سفینة کسر به فی البحر فخرج
به الی جزیرة فاذا هو باسد فقال یا ابا الحارث انا مولی
رسول الله فهمهم بین یدیه حتی وقفه علی الطریق والاسد
رابض فی ناحیة فدعینی امضی الیه فاعلمه ما هم صانعون
غدا قال فمضت الیه فقالت یا ابا الحارث فرفع راسه ثم
قالت اتدری ما یریدون ان یعملون غدا بابی عبد الله ع یریدون
ان یوطئوا الخیل ظهره قال فمشی حتی وضع یدیه علی جسد
الحسین فاقبلت الخیل فلما نظروا الیه قال لهم عمر بن
سعد لعنه الله لا فتنة لا تثیروها انصرفوا فانصرفوا
ترجمه عبد الله پسر ادریس گفته هنگامیکه کشته شد حسین

خواستند گروه مردم پامال کنند او را اسبها پس گفت
فضه مر زینب را که ای خاتون من سفینه آزاد کرده پیمبر خدا
شکسته شد کشتی او و بیرون رفت بسوی بیشهٔ پس ناگاه
برخورد بشیری پس بوی گفت ای شیر من آزاد کردهٔ پیغمبر خدایم
پس آواز کرد شیر برابر او و براه شد تا وا داشت او را براه و در
این بیابان شیری در کنار بیست بگذار بروم بسوی او و آگاهش
کنم بانچه این گروه کردار مینمایند فردا و رفت فضه بسوی شیر
و گفت ای شیر و شیر سر خود را برداشت پس گفت میدانی چه
میخواهند بکنند فردا با تن حسین خواهند لگدکوب اسب نمایند
پشت او را پس براه در آمد شیر تا آنکه آمد و نهاد دو دست
خود را بر پیکر حسین پس رو کردند سواران و چون نگریستند
بسوی شیر گفت عمر سعد هنگامه را پراکنده نکنید برگردید پس
برگشتند بیانات کتاب کافی ثقة الاسلام از اوثق کتب شیعه است
بلکه در مذهب شیعه بعد از قرآن مجید اصح کتب است مع
ذلک بسیاری از احادیث آن کتاب در عداد اخبار آحاد است و
چنین نیست که هر چه در آن کتاب باشد حجة قاطعه باشد خصوصا
مثل این حدیث که نقل از امام ع نشده و مانند نقل اهل تاریخ
است و اما حال رواة این خبر پس حسین بن احمد توثیق در رجال
نشده اگر چه روایت شیخ کلینی از او دلیل وثاقت و اعتبار

وابو کریب ازدی ممدوح است و ابو سعید مجهول است و عبد الله بن
ادریس و پدرش مجهول الحال است پس این خبر بحسب سند
اعتباری ندارد و الفاظ متن هم خالی از حزازت نیست مثل
لا اسد الا ابیض و نیز لفظ غدا با آنکه این واقعه در روز عاشورا
واقع شده علاوه بر آنکه ادریس حاکی واقعه از معاصرین
حضرت صادق ع است لا محاله این واقعه را بوسائطی روایت
کرده که مجهول الحال هستند و بقواعد علمیه این خبر مرسل است
و اعتباری ندارد و نیز بسیار بعید است که سی هزار مرد جنگی
دفع شیری را نتوانند نمود و از مقصد خود بواسطه یک شیر
دست بکشند با آنکه واقعه اسب تاختن از وقایعی است که
توان گفت قطعی الوقوع است و اکثر ارباب مغازی و مقاتل
نوشته اند بلکه اسماء آن ده نفر که مباشرت این عمل کردند
ضبط نموده اند بلکه اهل علم نسب متعرض شده اند که هر ده
تن حرامزاده بوده اند و نقل از ابو عمرو زاهد نیز کرده اند
و کمتر کتابی است که واقعه کربلا را ضبط کرده باشد و
این واقعه را ذکر نکرده باشد مانند مروج الذهب مسعودی
که از متون کتب تاریخ است و مقاتل ابی الفرج اصفهانی و ارشاد
شیخ مفید و مناقب ابن شهرآشوب و تذکره سبط بن جوزی
و غیرها و کتب متأخرین عامه و شیخ فقیه ابن عماد در رساله

اخذ الثار از تاریخ طبری نقل کرده که مختار بن ابی عبیده در صدد
انتقام برآمد اول امری که از او صادر شد در باب مباشرین این
عمل بود و هر ده نفر را دستگیر کرد و فرمود تا بر پشت
خوابانیدند و میخ های آهن در دست و پای آنها را پایمال
هر یک گوید و تن
اسبان کردند و ابن جوزی عباراتی جان گذار دارد که گوید
واوطئوا الخیل ظهره وصدره ووجدوا فی ظهره آثاراً سود
فسئلوا عنها فقیل کان ع ینقل الطعام علی ظهره فی اللیل الی
مساکین اهل المدینة و نیز در اشعار منسوبه با بن جماعه
است نحن رضضنا الصدر بعد الظهر و عجب است که
علامهٔ مجلسی ره با احاطهٔ تامه انکار این واقعه را نموده نظر
بر روایت کافی اگر چه غیرت تشیع مقتضی است که انکار این
واقعه شود و ابن شهر آشوب در مناقب از امالی مفید نیشابوری
نقل نماید که زنی بود نوحه گر و نامش ذره بود در خواب دید
فاطمهٔ زهرا علیها السلام اشعاری باو یاد داد که در مرثیهٔ حسین
ع نوحه گری نماید و آن اشعار این بود ایها العینان فیضا
واستهلا لا تغیضا وابکیا بالطف میتا ترک الصدر
رضیضا لم امرضه قتیلا لا ولا کان مریضا و شیخ
ابو الفتح کراجکی در کتاب تعجب گوید که یکی از آن اسبها که
پامال کرد جسد مقدس را در مصر رفت آنجا از شدت

عداوت نعلهای از اسب خریدند و بجهت افتخار و تقرب بنی
امیه بر در خانهای خود کوبیدند و کویند این شعار هنوز
که سنه چهار صد و کسر است این شعار در در خانهای مصر
محفوظ است که اشکال نعلیه بر در خانها می کوبند و مؤلف
اربعین الحسینیه در قصیده تائیه کویند الا یا قاصد الجسر
اطل وقف المطیة بالبیات — تزود منه کحلا للعیون
واجل به غشاء الباصرات — عظام السبط فی تلک البرادی
لقد تحجبل سنحقت عادیات — وفی قبعاز طف عطر مسک
یفوح من الدما البابسات — و این دواهیه اختصاصی بسید
الشهداء داشته و سایر شهداء را نصیبی نبوده اگرچه
شیخ طریحی در کتاب منتخب کفته که فاطمه صغری روایت کرده
که اسب بر بدن پدر و اصحابش تاختند لیکن روایات فاطمه
مختصه بان کتاب عتبابی ندارد و انچه در السنه و افواه مرثیه خوانان
است که بدن قاسم بن الحسن پامال شد خالی از ماخذ است
ولی حدس میتوان زد که عبدالله بن الحسن در این مصیبت
با عم اکرم خود شریک باشد زیرا که بعد از شهادت جسد
آن پسر را کسی حمل از جای خود ننمود و در جنب جسد
مقدس باقی ماند والله تعالی اعلم و نعم ما قال
پیش من این تن ندارد قیمتی — بی تن خویشم فتی ابن الفتی

وقيل ايضا ولا نبالي اذا ارواحنا نعمت ماذا فعلتم باجساد واموال

## الحديث السادس

ما رواه في الكامل بسنده عن الباقرؑ قال لما هم الحسينؑ
بالشخوص من المدينة اقبلت نساء بني عبد المطلب فاجتمعن
للنياحة حتى مشى فيهن الحسينؑ فقال انشدكن الله ان تبدين
هذا الامر معصية لله ولرسوله قالت له نساء بني عبد
المطلب فلمن نستبقي النياحة والبكاء فهو عندنا كيوم مات
رسول الله وعلي وفاطمة ورقية وزينب وام كلثوم فننشدك
الله جعلنا الله فداك من الموت فيا حبيب الابرار من اهل
اهل القبور واقبلت بعض عماته تبكي وتقول اشهد يا حسين
لقد سمعت الجن ناحت بنوحك وهم يقولون وان قتيل
الطف من آل هاشم    اذل رقابا من قريش فذلت
حبيب رسول الله لم يك فاحشا    ابانت مصيبتك الانوف
وجلت    وقلن ايضا    ابكوا حسينا سيدا ولقتله شاب
الشعر    ولقتله زلزلتم ولقتله انكسف القمر    واحمرت آفاق
السماء من العشية والسحر    وتغيرت شمس البلاد واظلمت
الكور    ذاك ابن فاطمة المصاب به الخلائق والبشر
اورثتنا ذلا به جدع الانوف مع الغرور    ترجمه هنگامیکه
آهنگ بیرون شدن از مدینه نمود حسینؑ رو کردند

زنان پسران عبد المطلب فراهم شدند برای سوگواری
تا آنکه روان شد میانهٔ ایشان حسین و گفت سوگند
دهم شما را بخدا که آشکار کنید این کار را از روی نافرمانی
خدا و پیغمبر او گفتند پس برای که بگذاریم سوگواری و گریه را
این روز نزد ما مانند روز مردن پیغمبر و علی و دختر پیغمبر
است و ما نیز سوگند دهیم ترا بخدا ای سر بهائی گرداند ما را
خدا برای تو از مردن ای دوست نیکوکاران از کسان گورستان
و رو کرد برخی از خواهران پدرش و گفت گواهی دهم ای حسین
که شنیدم پریان سوگواری میکردند بسوگواری تو و گفتند
بیانات از این حدیث معلوم میشود که زنهای بنی هاشم
شهادت حسین را در مسافرت عراق میدانستند و از اسرار
اهل بیت بوده و باین سبب ایشان را ممانعت فرمود که این سر
فاش نشود و حضرت رضا هنگام مسافرت بخراسان
عیال خود را امر بگریستن فرمود و دویست درهم میانهٔ آنها
تقسیم نمود و حضرت باقر العلوم نیز امر فرمود که در منی در موسم
حج تا ده سال براو سوگواری نمایند و بعض املاک خود
برای مصارف ایشان معین کرد و در دعائم الاسلام مروی
از حضرت صادق ع است که بعد از مراجعت هاشمیات
سه سال زنان بنی هاشم نوحه گری کردند برای سید الشهداء

بلکه تا یکسال شب و روز آرام نگرفتند و کسانیکه از صحابه
پیغمبر بودند در مدینه در اطراف خانهای ایشان می آمدند
سر و روی بسته و استماع نوحه گری آنها مینمودند از این
احادیث استفاده شود رجحان نوحه گری و جواز استماع صوت
اجنبیه و استماع زنها اصوات اجانب را چنانکه معمول بلاد شیعه است
و در این مقام نقل کنیم مراثی سید مظلومین را که در محضر
مبارک ائمه طاهرین خوانده شده که دارای شرافت است
و دلالت تقریر و رضای معصوم بر مطلب منی بود دارد چنانکه
در ثواب الاعمال صدوق است که ابو هرون مکفوف شرفیاب
محضر امام صادق ع شد امرش نمود که مرثیه بخوان برای جدم
حسین شعری خواند فرمود بوضع رقت و نوحه گری مرثیه
بخوان اشعاری از سید حمیری خواند امرر علی جدث
الحسین وقل لاعظمه الزکیة یا اعظما لا زلت من وطفاء ساکبة
رویة واذا مررت بقبره فاطل به وقف المطیة وابک
المطهر للمطهر والمطهرة النقیة کبکاء معولة اتت لواحدها
المنیة پس گریست امام صادق و امر کرد اشعار دیگر بخوان
چون خواند آواز گریه از پرده گیان پس پرده بلند شد و
عبدالله بن غالب نیز در خانه حضرت صادق این شعر مرثیه
خواند لبلیة تسقو حسینا بمسقاة الثری غبر التراب

فریاد دختری بلند شد از پس پرده یا ابتاه و قصیده
دعبل از قصاید معروفه که در خراسان خدمت حضرت ثامن
الائمه شرفیاب شد از اشعار متبرکه و حفظ آن قصیده برای
توفیق و سعادت از مجربات اهل علم است مجموع عدد ابیاتش
یکصد و بیست و یکست در مطلع اشعاری در تغزل دارد
که در روضة الواعظین مسطور است که دعبل شروع
نمود که اشعار تغزل را خدمت حضرت رضا بخواند و عزم
کرده بود که این قصیده برای اول کسیکه بخواند حضرت باشد
ولی در بعض کتب عامه مرویست که چون دعبل بشهر
نیشابور رسید شب تنها نشسته بود شخصی از جنیان
بر او داخل شد و مطالبه همین قصیده را نمود و برای او
خواند چندان گریست که بیهوش شد و در بعض کتب
نقل شده که زمان ورود دعبل بخراسان ایام عاشورا بود
و حضرت تهیهٔ مجلسی فرمود و بدست مبارک پرده کشید
زنان حرم آمدند پس پرده برای استماع مرثیه حاضر شدند
و چون اشعار اوائل قصیده تغزل و مثالب خلفاء غاصبین
و شنایع اعمال بنی امیه و اتباع آنها در غالب کتب اهل ادب و
تاریخ ذکر نشده و معروف شده اول قصیده بمدارس آیات
خلت من تلاوة و بعد که بیوتات آل هاشم و قبور علویین

شده و از اکابر شعراء اهل بیت که توفیق نظم مراثی یافته و
در محضر مبارک حضرت صادق و حضرت باقر اشعار
مراثی خوانده کمیت بن زید است که صاحب قصیدهٔ معروف
طربت و ما شوقا الی البیض اطرب ولا لعبا منی و ذو الشیب
یلعب کرد در مدح اهل بیت است و در مروج الذهب مذکور
است که قصیدهٔ میمیهٔ معروفه من لقلب متیم مستهام
را نظم نموده شرفیاب خدمت باقر العلوم شد و خواند تا رسید
باین شعر و قتیل بالطف غودر منهم بین غوغای امة و
طغام گریست آنحضرت و فرمود اگر مارا مالی بود بتو عطا
میکردیم و در کتاب معاهد التنصیص از محمد بن سهل
صاحب کمیت بن زید روایت کرده که گفت داخل شدیم
با کمیت بر امام صادق در ایام تشریق و عرضه داشت یا بنحو تم
برای شما اشعاری نظم کرده ام جواب فرمود این ایام ایام
عظامی با شرافتی است گفت ان شعار در حق شما اهل بیت
گفته ام فرمود بخوان و فرستاد آنحضرت کسی را برای حاضر
کردن کسان خودش پس خواند اشعار خود را و گریه بسیاری
شد تا انکه این بیت را خواند یصیب به الرامون عن قوس غیرهم
فیا آخرا اسدی له الغی اوله گوید نیرها بیکه در کربلا به
حسین بن علی زدند از کمان کسانی زدند که شکستند پیشینیان

آماده کردند غنیمت را برای طعمه آخرین یعنی کمانهای تیراندازان
کربلا در روز سقیفه بنی ساعده درست شد اگر آنها خلافت را
غصب نکرده بودند حسین بن علی کشته نمیشد چون این
شعر را خواند امام صادق دستها بدعا برداشت و گفت
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْکُمَیْتِ ما قدّم واخّر وما اسرّ واعلن واعطه
حتّی یرضی و در مناقب ابن شهر اشوب روایت شده که
روز نوروزی منصور دوانقی مقرر داشت که حضرت
موسی بن جعفر ع جلوس فرمایند و مردم بخدمت آنحضرت
رفتند و هدایای بسیار بردند در اواخر مجلس مردی
داخل شد و عرضه داشت هدیه من اشعاری است که
جدم در مرثیه جد شما حسین بن علی گفته و خواند برای حضرت

عَجَباً لِمَصْقُولٍ عَلاکَ فِرِنْدُهُ ... یَوْمَ الْهِیاجِ وَقَدْ عَلاکَ غُبارُ
وَلِأَسْهُمٍ نَفَذَتْکَ دُونَ حَرائِرٍ ... یَدْعُونَ جَدَّکَ وَالدُّمُوعُ غِزارُ
هَلّا تَضَعْضَعَتِ السِّهامُ وَعاقَها ... عَنْ جِسْمِکَ الْاِجْلالُ وَالْاِکْبارُ

پس آنحضرت تمامی هدایا و وجوه مجتمعه را بوی بخشید و در
کتاب کشی مرویست که جعفر بن عفان داخل شد بر امام
صادق با جمعی از اهل کوفه حضرت او را بپهلوی خود نشانید
و فرمود شنیده ام که تو نیکو شعری گوئی در مرثیه جدم
حسین و خواند اشعاری که گفته خوانده بود آنحضرت گریست

وحاضرین نیز گریستند تا اشک همه بر صورتها جاری شد
آنگاه فرمود بخدا سوگند که ملائکه مقربین حاضر شدند
و بیش از ما گریستند و خدا واجب کرد برای تو بهشت را
وامرزید گناهان ترا و چون مراثی این شاعر مجید مرتضی
امام الفقها اشد ابیات او را ذکر کنیم

| | |
|---|---|
| لیبک علی الاسلام من کان باکیا | فقد ضیعت احکامه واستحلت |
| غداة حسین بالرماح دریه | وقد نهلت منه السیوف وعلت |
| وغودر فی الصحراء لحما مبددا | علیه عتاق الطیر باتت فظلت |
| وما نصرته امة السوء اذ دعی | لقد طاشت الاحلام منها وضلت |
| الا بل محوا انوارهم باکفهم | فلا سلمت تلک الاکف وشلت |

الی اخر ما فی البحار و شعر اول و ان قتیل الطف من ال هاشم
که در خبر کامل الزیاره نسبت بجن داده شده در کتب معتبره
مثل مروج الذهب و کتب دیگر نسبت بسلیمان بن قته هاشمی
داده و همچنین در تذکره سبط شاید باصطلاح شعراء
سلیمان تضمین کرده باشد و شعر معروف بوده و چون
خواند سلیمان این شعر را برای عبد الله بن حسن بن حسن
باو گفت چرا نگفتی اذل رقاب المسلمین فذلت و در جمله
از کتب وارد شده که سلیمان بن قبه بعد از سه روز از
شهادت بکربلا عبور کرد و نگاهش بر کشتهای آنجا افتاد

ودرحال سواری این اشعار خواندمررت علی ابیات آل محمد
فلم ارها امثالها یوم حلت الم تران الشمس اضحت مریضة
لفقد حسین والبلاد اقشعرت الی ان قال وان قتیل الطف
الخ وبعید نباشد که این شعر مشهور بوده چنانچه نقل
شده که ابو الرمح نیز داخل شد بر فاطمه بنت الحسین و با
قافیه مراثی خواند وختم نمود بهمین شعر فاطمه اعتراض شاید
عبدالله بن حسن را نمود وشاید این شعر اوّل مرثیه باشد
که گفته شده ودر امالی شیخ طوسی گوید اوّل شعریکه در
مرثیه سیّد الشهداء گفته شده اشعار عقبة بن عمرو سهمی است
که گوید مررت علی قبر الحسین بکربلا ففاض علیه من
دموعی غزیرها الخ ومدائنی که یکی از اعاظم اهل مغازی
است گفته که مردی از اهل مدینه گفت بعد از حرکت
حضرت سیّد الشهداء خارج شدم که خود را باو برسانم چون
بربذه رسیدم مردی را دیدم نشسته و بمن گفت ای بنده خدا
حسین میروی گفتم بلی گفت من هم بیارا و میروم لیکن
کسیرا فرستاده ام خبر بیاورد والساعه خواهد آمد و
ساعتی نگذشت که آنکس آمد در حالیکه میگریست و این اشعار را
والله ما جئتکم حتی بصرت به فی الارض منعفر الخدین منحورا
وحوله فتیة تدمی نحورهم مثل المصابیح یغشون الدجی نورا

## الحدیث السابع

معلوم شد ہمچنین از پیریان بود

وبالسند المتصل الی شیخ الطائفة فی امالیه بسنده عن معویة بن وهب قال کنت جالسا عند جعفر بن محمد علیه السلام اذ جاء شیخ قد انحنی من الکبر فقال السلام علیك ورحمة الله وبرکاته فقال ابو عبد الله وعلیك السلام ورحمة الله وبرکاته یا شیخ ادن منی فدنی منه فقبل یده فبکی فقال له ابو عبد الله وما یبکیك یا شیخ فقال له یا ابن رسول الله انا مقیم علی رجاء منکم منذ نحو من مائة سنة اقول هذه السنة وهذا الشهر وهذا الیوم ولا اراه فیکم فتلومنی ان ابکی قال فبکی ابو عبد الله ثم قال یا شیخ ان اخرت منیتك کنت معنا وان عجلت کنت یوم القیمة مع ثقل رسول الله فقال الشیخ ما ابالی ما فاتنی بعد هذا یا ابن رسول الله فقال له ابو عبد الله یا شیخ ان رسول الله قال انی تارك فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله المنزل وعترتی اهل بیتی تجیئ وانت معنا یوم القیمة ثم قال یا شیخ ما احسبك من اهل الکوفة قال لا قال فمن این انت قال من سوادها جعلت فداك قال این انت من قبر جدی المظلوم الحسین قال انی لقریب منه قال کیف اتیانك له قال انی اتیه واکثر قال یا شیخ ذاك دم یطلب الله ما اصیب ولد فاطمة ولا یصابون بمثل الحسین علیه السلام ولقد

قتل فی سبعة عشر من اهل بیته نصحوا لله وصبروا فی جنب الله
فجزاهم احسن جزاء الصابرین انه اذا کان یوم القیمة اقبل
رسول الله ومعه الحسین ویده علی راسه یقطر دما فیقول
یا رب سل امتی فیم قتلوا ابنی وقال ع کل الجزع والبکاء مکروه
سوی الجزع والبکاء مکروه علی الحسین **ترجمه**
معویه پسر وهب گفت نشسته بودم نزد امام صادق
که مردی آمد که پشت او از پیری خمیده بود درود گفت و
پاسخ شنید پس باو گفت ای پیر مرد نزد من بیا پس نزدیک
آمد و بوسید دست آن بزرگوار را و گریست از او پرسش
نمود برای چه گریستی گفت من نزدیک صد سال است باميد
گشایش روزگار شما نشسته ام و گویم این سال شود این ماه
شود این روز شود نمی بینم گشایشی پس سرزنش کنی مرا بو گر(نشستن)
چون چنین گفت آن بزرگوار هم گریست و بوی گفت اگر پس
افتاد مردن تو با ما خواهی بود و اگر شتاب کرد خواهی بود روز
رستخیز با دسته پیغمبر پس گفت باو ابو عبد الله که پیغمبر خدا
گفته که من دو چیز گران بها میانه شما واگذاردم نامه آسمانی
خدا که فرو د آمده و خویشان و نزدیکان خودم از خانه واده
خودم که هرگاه بآن دو چنگ زنید گمراه نشوید پس بوی گفت
گمان نکنم که تو از مردم کوفه باشی گفت نه گفتش پس از کجائی گفت

آن پیر مرد دیگر
باک ندارم آنچه
از دست بود
مرا پس از این ای
پسر پیغمبر پس
گفتم

از دهستان اغنیان کوفه هستم سرجای تو گردم پرسید
چه اندازه راه داری تا کربلا گفتم کو ید رستم رسیده ام
حسین در انجا است گفت بسیار نزدیک با نجا هستم گفت
چگونه است رفت و آمد تو در انجا گفت بسیار میروم انجا گفت
ای مرد پیر خونخواهی خواهد نمود خدا از خون حسین اند
تر سید زادگان فاطمه را و نخواهد رسید ایشان را غم اند
حسین هر اینه کشته شد با هفده تن از خویشان خود که
نیك خواهی کردند برای مردم برای خدا و شکیبائی نمودند
و سزا داد خدا ایشان را بنیکوتر سزای شکیبائی کنندگان بدرستیکه
هنگامیکه روز رستخیز بر پا شود و بیاید پیغمبر خدا و با او
خواهد بود حسین و دست پیغمبر بر سر او است خون چکان
و گوید ای پروردگار پرسش نما پیروان مرا که برای چه
کشتند پسر مرا پس فرمود امام صادق ع هر بی تابی و گریستن
ناخوش است مگر بی تابی و گریستن برای حسین ع بیانات بر اهل
بصیرت مخفی نیست که همه عقاید اسلامیه در اول ظهور
نبوت بطور اجمال بوده و تدریجا مبسوط و مبین شده
بلکه بعض مطالب از قبیل اسرار بوده که عامه تفاصیل آن
مطلع نبوده اند از جمله امر امامت و وصایت پیغمبر که همین اندازه
مرکوز در اذهان بوده که ولاة امر امیر المؤمنین و اولاد

ایجاد او هستند یا آنکه ائمه هدایت باید قریشی باشند یا اسباب
نجات تمسک بقرآن و عترت است یا آنکه عدد ائمه هادیه
دوازده تن است اما شرح خصوصیات اسما و اشخاص ایشان
داخل در اسرار مخفیه و علوم مکتومه بوده که خواص شیعه
می دانستند و بسا بود که در وفات بعض از ائمه طاهرین
تحیری پیدا می شد برای عامه از ضعفای شیعه یا بتجسس
و قرائن و یا بشهادت مطلع بر امام زمان می شدند ولیکن
در ازمنه متاخره که تمامی این احادیث مجتمع شد مطلب از
پرده بیرون آمد و بعض تحیرات که برای جمله از معاصرین
ائمه ع بود برای طبقات شیعه روی نداد خصوصا بعد
از ارتفاع تقیه و خوف که تمام کتب در هر ناحیه که بود ظاهر شد
و همچنین امر مهدی و قائم آل محمد ص در میانه اهل اسلام اجمالا
معین بود که قائم موعود از اولاد امیر المؤمنین و ذریه
ع فاطمه است و ممالک شرق و غرب عالم شود و زمین را
پر از عدل و داد نماید و رفع جور و ظلم نماید اما خصوصیات
شخص و زمان ایشان را نمی دانستند و از اسرار اهل بیت بود و
در حق هر یک از ائمه طاهرین یا علویین که خارج بسیف می شد
احتمال میدادند که قائم و مهدی باشد و مکرر از بعد
از علی بن الحسین ع سؤال از ائمه مینمودند که شما قائم

هستید و جواب میدادند و تقریب امر میفرمودند از باب آنکه
پیغمبر فرموده بود کل آتٍ قریب یعنی هرچه خواهد آمد نزدیک
است و هرگاه شیعیان سؤال از زمان فرج و استیلاء
دولت حقه میکردند جواب میفرمودند بآنها توقعوا الفرج
صباحاً و مساءً چنانچه در حدیث است که یکی از اصحاب
حضرت صادق شنیده بود که از علامات ظهور قائم طلوع
شمس است از مغرب هر روزه بعد از طلوع فجر خواب نمیکرد
و نظر میکرد که آفتاب از چه طرف طلوع میکند جناب صادق
باو فرمود از هر محلی که فجر طالع شود آفتاب طلوع کند و
هرگز در اذهان شیعه نبود که قیام قائم اینقدر طول
کشد و ابرام در سؤال از وقت ظهور قائم میکردند و بر حسب
حکمت عملی و تربیت نفوس ناقصه ضعیفه جوابهای اجمالی
میدادند و هرگاه صراحة میفرمودند چند هزار سال
طول دارد سبب قساوت قلوب بود بلکه غالباً از قول
با امامت بر میگشتند و علی بن یقطین که از بزرگان شیعه است
اشاره باین معنی در مناظره با پدر خود نموده که پدرش
از اتباع بنی عباس بود بر پسر خود گفت وعدهائیکه در
خلافت اولاد عباس داده شده بود تخلف نکرد و رسید
و اما زمان دولت اولاد امیر المؤمنین نرسید علی در جواب

پدر گفت هر دو کلام از یک مکان بود جز اینکه هنگام
کار شما رسید بر حسب مصالح تقدیر الهی و وعدهٔ ما
نزدیک نبود و شاید سرّ تاخیر آن باشد که دولت فاسدهٔ
الدّول و متّصل بقیام قائم است پس باید طول کشد
تا آنچه در استعداد نفوس بنی آدم است از قوّه بفعل رسد
و اینکه امام صادق در این حدیث فرموده خدا خونخواهی
نماید از حسین بن علی در حدیث بیست خواهد آمد شرح
انتقام از قتله و اولاد ایشان و در حدیث نوزدهم و در باب
احادیث بدا شرح خواهد آمد که متعلّق باین مقام باشد
انشاء الله و امّا شرح حالات و جلالت شهداء بنی هاشم
و عدد ایشان در حدیث چهاردهم ذکر خواهد شد

## الحدیث الثّامن

و بالسّند المتّصل الی ثقة الاسلام الکلینی ره بسند عن
ابان بن عبد الملک قال سئلنا ابا عبد الله ع عن صوم تاسوعا
و عاشوراء من شهر المحرّم فقال تاسوعا یوم حوصر فیه الحسین ع
و اصحابه رضی الله عنهم بکربلاء و اجتمع علیه خیل اهل الشّام
و اناخوا علیه و فرح ابن مرجانه و عمر بن سعد بتوافر الخیل
و کثرتها و استضعفوا فیه الحسین و اصحابه و ایقنوا انّه
لا یاتی الحسین ناصر و لا یمدّه اهل العراق بابی المستضعف

الغريب ثم قال واما يوم عاشوراء فيوم اصيب فيه الحسين
صريعا بين اصحابه واصحابه حوله صرعى عراة افصوم يكون
في ذلك اليوم كلا ورب البيت الحرام ما هو يوم صوم وما
هو الا يوم حزن ومصيبة دخلت على اهل السماء واهل
الارض وجميع المومنين ويوم فرح وسرور لابن مرجانة
وال زياد واهل الشام غضب الله عليهم وعلى ذرياتهم
وذلك يوم بكت جميع بقاع الارض خلا بقعة الشام
فمن صامه او تبرك به حشره الله مع ال زياد ممسوخ القلب
مسخوطا عليه ومن ادخر الى منزله ذخيرة اعقبه الله نفاقا
في قلبه الى يوم يلقيه ترجمه ابان پسر عبد الملك گفته
پرسيدم از امام صادق از روزه نهم و دهم ماه محرم
پس گفت نهم روزي بود كه تنگ گرفتند بر حسين و
همراهان و خوشنود باد خدا از ايشان در كربلا و فراهم
شد بر او سواران مردم شام و فرو خوابيدند بر گرد او
و شادمان شد پسر مرجانه و عمر پسر سعد بفراواني سواران
و بسياري انها و سست و ناتوان شمردند زان پس حسين
و همراهان او را و دانستند نيايد او را ياوري و ياري و
كمك نكند او را مردم عراق پدرم بسرهاي آن ناتوان
افتاده باد پس گفت و هر چه باشد روز دهم پس روز يكه

(حاشیه:) ۲ وانتزع البركة عنه وعن اهل بيته وولده وشاركه الشيطان في جميع ذلك

کشته شد در آن روز حسین و افتاده منتها همراهان و همراهها
کرد او افتاده میشا همراهان و همراهانش کرد او افتاده بودند
همه برهنه آیا پس روزه خواهد بود چنان روزی نه چنان
است سوگند بخانه بیت خدا نیست روز روزه و نیست
مگر روز اندوه و غمناکی که در آمد بر ساکنان آسمان و زمین
و بر همه گروندگان به پیغمبر و روز شادی و خوشی است
بر پسر مرجانه و خانواده زیاد و مردم شام خشم کند خدا بر آنها
و بر زادهای آنها آن روز بیست که گریست همه جای زمین
مگر شهر شام پس هر که روزه بدارد آن روز را یا افزونی
جوید آن روز برانگیزاند خدا او را با خانواده زیاد بر
کشنده دل و خشمناک باشد بر او خدا و هر که نگاه دارد در
خانه خود نهاده زادی را در پی ورود خدا او را در روئی درد دل
او آن روز زیکه بخورد خدا او را بر دارد از او افزونی را و از خاندان
او و زادههای او و انبازی کند او را اهرمن در همه آنها

بیانات تاسوعا و عاشورا از لغات مستعمله بعد از اسلام
است و وزن فاعولاء در لغت عرب غیر این دو لفظ نیست
و در اعداد غیر این دو لفظ وزن فاعولاء استعمال نشده
و از خبر شریف کراهت مؤکده روزه این دو روز ظاهر شود
و روایات بسیاری نیز باین معنی وارد شده و اینکه روزه

عاشورا از بدعتهای بنی امیه است در کتاب و سنت نبوده مگر
سنت آل زیاد و روزه این روز روزه زنازادگان است
و هرچه در اخبار امامیه بر خلاف این معنی وارد شده
از باب تقیه از بنی امیه و هواخواهان ایشان است شاهد
صدق این مطلب خبریست که شیخ صدوق در امالی خود از
میثم تمار روایت کرده که آنچه در روایات در فضیلت عاشورا
وارد شده از ولادت ابرهیم خلیل و توبهٔ داود و خلاص
یونس از شکم ماهی تمام از مخترعات دشمنان اهل بیت است
و در کتاب مروج الذهب منقول است که جماعتی از بنی امیه
و هواخواهان ایشان نذر کرده بودند که هرگاه کشته شود حسین
ده نفر شتر قربانی نمایند و آن روز را روزه بدارند و در تهذیب
شیخ طوسی روایت شده از امام صادق که پیغمبر خدا را عادت
بوده که بسیاری از اوقات آب دهان خود را می‌انداخت در
دهان کودکان شیرخوار از اولاد فاطمه در روز عاشورا و
می‌گفت تا شام چیزی با ایشان نچشانند و سیر می‌بودند از همان
آب دهان مبارک او و فرمود وحشی‌های بیابان روزه می
داشتند روز عاشورا را در عهد داود پیغمبر و در حیوة
الحیوان نیز مرویست که در سالی زنبور عسل در روز عاشورا
امتناع نمودند از خوردن علف و در مصباح طوسی

روایت شده از عبد الله بن سنان که گفت در روز عاشورا
داخل شدم بر جناب صادق دیدم اشک چشم مبارکش مانند
مروارید ریزانست پرسیدم سبب گریهٔ شما چیست فرمود
مگر غافلی که امروز روز شهادت حسین است عرض داشتم چه
گوئی در روزهٔ امروز گفت امساک کن از غیر نیت روزه و
روزه را تمام مکن و بعد از عصر افطار کن بشربت آبی و این
روایت بر جمله از آداب روز عاشورا مشتمل است و آن چند
امر است اول پوشیدن لباس پاک دوم قیام آستین بالا زدن
و تکمه‌ها باز کردن بهیئت مصیبت زدگان سیم بیرون رفتن
بر بیابان چهارم بجا آوردن چهار رکعت نماز هر دو رکعت بیک
سلام در هر دو رکعت اول حمد و قل یا ایها الکافرون و در ثانیه
حمد و قل هو الله و در ثالثه حمد و سورهٔ احزاب در رابعه
حمد و منافقین پنجم هزار دفعه لعن کردن قاتل سید الشهدا
و در خبری یکهزار خواندن قل هو الله نیز وارد شده مؤکدا
و اما زیارت عاشورا اگرچه علامهٔ مجلسی طاب ثراه موجب
اضطراب افهام علماء اعلام شده لکن آنچه جامع همه محتملات
صحیحه و نهایت احتیاط است این است که در اول سلام مختصری
رو بقبر مبارک نماید و دو رکعت نماز زیارت بجا آورد و
لعن بر قاتل آنحضرت نماید و صد مرتبه تکبیر گوید و زیارت

عاشورا را بخواند در یک مجلس با صد مرتبه لعن و سلام پس از آن بسجده رود و دعاء صفوان که غلط مشهور بدعا علقمه شده نه شرط و نه جزاست بلکه در عداد ادعیه وداع است و هم چنین زیارت حضرت امیر نه جزء این عمل نیست و شرط و آنچه از این حدیث شریف کافی استفاده شد که اهل شام در کربلا حاضر شدند مطابق است با نقل ابن شهر اشوب در مناقب که شمر سردار چهار هزار سواره شد از سوارهای شام و در کتابت قدیمی در نسب دیدم که لشکرهای شام زمانیکه وارد کربلا شدند امان نامه برای علی بن الحسین الاکبر آوردند بر عایت اینکه مادر او لیلای ثقفیه دختر زاده ابو سفیان بود چنانکه در شرح شهادت آنجناب خواهد ذکر شد انشاء پس آنچه بعض مورخین نوشته اند که در کربلا غیر اهل کوفه کسی نبود از روی قلت بضاعت یا عناد است و مؤید این مطلب است نقل در کامل التواریخ که نوشته ملاقات نمود طرماح بن عدی عذیب هجانات سید الشهداء را پس از او پرسش احوال کوفه را نمود عرضه داشت یک روز قبل از بیرون شدنم از دخامی در پشت کوفه دیدم که هرگز چنین ازدحامی در عمر خود ندیده بودم جواب داد من با این جماعت میعادی دارم و چاره از رفتن بسوی آنها ندارم و اما آنچه در این حدیث

ذکر شد از برهنه کردن بدن مقدس آنحضرت در مقاتل
مشهور و رود حدیث جمال و بردن بند زیر جامه مذکور خواهد
شد انشاء الله تعالی **الحدیث التاسع** رواه
الشیخ الاجل ابو القاسم جعفر بن قولویه فی کتاب کامل الزیاره
بسنده عن حریز قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک
ما اقل بقائکم اهل البیت و اقرب آجالکم بعضها من بعض مع حاجة
هذا الخلق الیکم فقال علیه السلام ان لکل واحد منا صحیفة فیها
ما یحتاج الیه ان یعمل به فی مدته فاذا انقضی ما فیها مما امر به عرف
ان اجله قد حضر و اتاه النبی صلی الله علیه و آله ینعی الیه نفسه و اخبره بما له
عند الله و ان الحسین علیه السلام قرء صحیفته التی اعطاها و فسر
ما یاتی و ما یبقی و بقی منها اشیاء لم تنقض فخرج الی القتال
و کانت من تلک الامور التی بقیت ان الملئکة سئلت الله فی
نصرته فاذن لهم فمکثت تستعد للقتال و تتاهب لذلک
حتی قتل فنزلت و قد انقطعت مدته و قتل صلوات الله علیه
فقالت الملائکة یا رب اذنت لنا فی الانحدار و اذنت لنا فی نصرته
فانحدرنا و قد قبضته فاوحی الله تبارک و تعالی الیهم ان الزموا
قبته حتی تروه و قد خرج فانصروه و ابکوا علیه و علی ما فاتکم
من نصرته و انکم خصصتم بنصرته و البکاء علیه فبکت الملئکة
تقربا و جزعا علی ما فاتهم من نصرته فاذا خرج صلوات الله علیه

یکونون انصاه ترجمه حریز کوید کفتم بامام صادق سر بهائی تو
کردم چه کم کردانیده ماندن شما خوانواده را و نزدیک
کرده درنک نمودن های شما را برخی از برخی با انبیا را این
مردم بشما پس کفت او برای هر یک از ما نامه ایست کرد او
هرچه نیاز مند است باو که بجا آورد در هنکام زندکانی
خود پس چون بکذرد آنچه در آن نامه است از آنچه فرمان داده
شده باو شناسد که هنکام رفتن او نزدیک شده و ابدا او را
پیغمبر و مرک او را بخود او کوید و آکاه کند او را بآنچه برای او
نزد خداوند و بدرستیکه حسین خوانده بود نامهٔ خود را
که پیغمبر بوی بخشیده بود آن نامه را و هویدا شده بود برای
او آنچه میاید و آنچه میماند و مانده بود از کارها چیزهائیکه
نکذشته بود پس بیرون رفت بسوی جنک و بود از کارها
مانده بود اینکه فرشتکان درخواست نموده بودند یاری کردن
او را و دستوری داد خدا مر ایشانرا پس درنک نمودند که
آماده شوند برای جنک و ساخته شوند برای این کار تا آنکه
کشته شد حسین و فرود آمدند فرشتکان و کذشته بود
زندکانی او و کشته شده بود پس کفتند فرشتکان پروردکارا
دستوری دادی ما را در پائین آمدن و یاری کردن حسین ما که پائین
آمدیم جان او را کرفته بودی پس در دل ایشان افکند که

چسبان شوید بارگاه او را تا به بینید بیرون نامده پس یاری کنید
او را و گریه کنید بر انچه از دست شما رفته از یاری او و اینکه
بشما ها بتنهائی داده شد یاری وی و گریستن بر او و گریستند
فرشتگان برای نزدیکی بخدا و بیتابی بر انچه از دستشان
رفته بود از یاری حسین پس هنگامیکه بیرون اید میباشند
یاوران او بیانات انچه درین حدیث معتبر است که هر یک
از ائمهٔ طاهرین را صحیفه ایست اسمانی از نزد خداوند
نیز میدانند زمان انقضاء اجل خود را مستفیض لنقل
در کتب امامیه شیعه است مانند کتاب کافی و بصائر
الدرجات و غیرهما و در زمان مرض موت پیغمبر جبرئیل
نازل شد و عهد نامهٔ اسمانی اورد و پیغمبر اظهار نمود
برای امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و گذارش حال
هر یک را در ان عهد نامه نگاشته بود و از اینکه در خبر
مذکور است که هنگام رسیدن اجل سید الشهدا اموری
باقی مانده بود و نگذشته بود استفاده شود که در عهد
نامهٔ اسمانی امور بدائیه نیز هست که قابل محو و تغییر است و نیز
استفاده شود از اذن خواستن ملئکه برای نصرت و فائز
شدن ایشان بیاری اینکه علوم ملئکه احاطه بحوادث واقعه
ندارد و نیز این حدیث نص صریح است در خروج حضرت

سید الشهداء و رجعت او و یاری کردن ملائکه او را و
بمضمون این خبر احادیث متواتر است عموماً و خصوصاً و ایمان
برجعت رسول خدا و امیر المؤمنین و ائمه طاهرین و بعض از
کفار و مؤمنین از ضروریات مذهب شیعه اثنی عشریه است
و شعاری در تشیع بالاتر از قول برجعت نیست چنانچه
در کتب جانبه اهل سنت هر که را خواهند نسبت برفض
دهند باعتقاد برجعت نسبت دهند و در اوائل اسلام این
فرقه حقه معروف باین عقیده بوده اند شیخ مفید در کتاب
فصول نقل فرماید که سید اسماعیل حمیری شاعر معروف
در مجلس منصور دوانیقی شعر انشاد مینمود و منصور با
او مهربانی مینمود سوار قاضی که از علمای عامه بود بوی
حسد ورزید و گفت یا امیر المؤمنین این مرد شاعر با تو
نفاق میکند و رافضی مذهب معتقد برجعت است و سبّ
ابی بکر و عمر میکند سید حمیری جواب گفت من قائل برجعة
موافق نص قرآن که فرماید و یوم نحشر من کل امة فوجاً ممن
یکذب بآیاتنا و جای دیگر فرماید و حشرناهم فلم نغادر منهم
احداً پس دانستیم مردم را دو حشر است یکی خاص و دیگری
عام و در جای دیگر فرماید ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین
و نیز گفته فاماته الله مائة عام ثم بعثه و نیز گفته الم تر الی الذین

خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم ورسول فرموده محشور شوند اهل تکبر در صورت مورچکان ونیز فرموده نگذشته در بنی اسرائیل امری مگر آنکه مثل آن در این امة واقع شود حتی مثل خسف ومسخ پس اعتقاد من برجعة مطابق کتاب وسنة است واعتقاد دارم که قاضی سوار رجوع کند بصورت سگ یا بوزینه یا خنزیر چون چنین گفت منصور بخندید ونیز در مناظرات مؤمن الطاق با ابو حنیفه وارد شده که ابو حنیفه باو گفت اگر معتقد برجعت هستی قدری درهم ودینار بمن ده وازمان باز گیر بوی جواب گفت ضامنی از تو خواهم که در زمان رجعت تو بصورت آدمی رجوع کنی شاید بشکل خنزیر برگشتی وتو را نشناختم ومسلم صاحب صحیح هفتاد هزار حدیث از احادیث جابر جعفی را انزال کرد برای آنکه جابر قائل برجعت بود واحادیث رجعت در طرق امامیه در زیاده بر پنجاه کتاب معتبر بتوسط چهل وچند نفر از ثقات روایت شده وآیاتی در قرآن مجید صریح در حقیقت رجعت است وقدمای شیعه بدون اختلاف معتقد بوده اند شیخ صدوق در کتاب عقاید گوید اعتقادنا فی الرجعة انها حق والقول بالتناسخ باطل ومن دان بالتناسخ فهو کافر لان فی التناسخ ابطال الجنة والنار وشیخ مفید ره در کتاب اوائل

المقالات كو يد و اتفقت الامامية على وجوب رجعة كثير من الاموات الى الدنيا قبل يوم القيمة وان كان بينهم في معنى الرجعة خلاف وقال في موضع اخر في القول بالرجعة واقول ان الله تعالى يرد قوما من الاموات الى الدنيا في صورهم التي كانوا عليها فيعز منهم فريقا و يذل فريقا و يديل المحقين من المبطلين و المظلومين منهم من الظالمين وذلك عند قيام مهدي آل محمد عليهم السلام الى ان قال ثم يصير الفريقان من ذلك الى الموت ومن بعده الى النشور وما يستحقونه من دوام الثواب والعقاب وقد جاء بصحة ذلك وتظاهرت به الاخبار والامامية باجمعها عليه الا شذاذ منهم تاولوا ما ورد فيما ذكرناه على وجه يخالف ما وضعناه وقال العلامة المجلسي طاب ثراه اجمعت الشيعة على الرجعة في جميع الاعصار واشتهرت بينهم كالشمس في رابعة النهار وكيف يشك مؤمن بحقية الائمة الاطهار فيما تواتر عنهم في قريب من مائتي حديث صريح رواها نيف واربعون من الثقات العظام والعلماء الاعلام في ازيد من خمسين من مؤلفاتهم كثقة الاسلام الكليني ره والصدوق ره والشيخ الطوسي والسيد المرتضى والنجاشي والكشي والعياشي وعلي بن ابراهيم وسليم الهلالي والشيخ المفيد والكراجكي والنعماني والصفار

وسعد بن عبد الله وابن قولويه الى اخر ما عدده من المشايخ الثقات والفضلاء الاثبات الى ان قال واذا لم يكن مثل هذا متواترا ففي اى شئ يمكن دعوى التواتر وقال السيد نعمة الله الجزايرى في شرح التهذيب وقد وفقني الله على الوقوف على ستمائة و عشرين حديثا دالة على هذا المطلوب انتهى مؤلف گويد چون امر رجعت از اهم عقايد است چند خبري ترجمه كنيم در كتاب بصائر الدرجات بسند صحيح از حمران بن اعين و ابى الخطاب روايت كند از حضرت صادق که فرمود که حسين ابن علي اول کسي است که زمين از او شکافته شود و همه مردم رجوع نکنند بلکه کسانيکه خالص کرده باشند ايمان يا شرك را و نيز شيخ عياشي از انحضرت روايت کرده که اول کسيکه برگردد بدنيا حسين بن علي و اصحاب او هستند پس ميكشند اصحاب حسين ايشان را همان نحو كه انها كشته بودند ايشان را ونيز روايت كرده از انحضرت كه فرمود كه هر مؤمني كه كشته شده برگردد تا بميرد و هر كه مرده برگردد تا كشته شود واحاديث در رجعت رسول خدا و امير المومنين از عدد بيرون است وعلي بن ابرهيم بسند بسيار صحيح از امام صادق روايت كرده كه تمام پيغمبران بدنيا برگردند و يارى كنند امير المومنين را و روايت كرده از شهر بن حوشب كه حجاج

ابن یوسف با او گفت که آیه در قرآن مرا عاجز کرده که خدا
فرماید وَاِن مِن اَهلِ الکِتابِ اِلّا لَیُؤمِنَنَّ بِهِ قَبلَ مَوتِه با آنکه
بسیاری از یهود و نصاری را کشته‌ایم و ابدا اظهار
ایمان ننموده‌اند شهریار گفت مراد بآیه آن نیست که تو گمان
کرده بلکه مراد زمان رجعت مردم است که عیسی بن مریم
فرود آید و نماز گذارد و خلف مهدی و اهل کتاب رجعت
نمایند و ایمان به پیغمبر آورند پرسید تو از کجا دانستی
این معنی را گفت از امام محمد باقر شنیدم و در اخبار زیارت
ائمه تصریح برجعة ایشان بسیار است بلکه در روایت
کافی از حضرت باقر وارد شده که امیر المؤمنین را چندین
رجعت است که فرموده انا صاحب الکرّات و دولة الدول
و همین لفظ در بصائر نیز روایت شده و باید دانست
که آنچه ضروری مذهب است ایمان اجمالی بحقیقت رجعت
و برگشتن اموات است پس از مرگ و اما خصوصیات و
تفاصیل و تطبیق آن بر قواعد علمیه در نهایت اشکال و
تکلیف عامه نیست مانند اعتقاد بمعاد جسمانی و احیاء موتی
بلکه توان گفت امثال اینگونه عقاید راهی جز تصدیق نبوت
و اولیای وحی ندارد و لا محاله هر کس منکر معاد جسمانی باشد
البته منکر رجعت نیز خواهد بود و همچنین احیاء موتی

که از معجزات انبیاء و اولیاء بوده و در تصدیق بظواهر زیاده
بر این معتبر نیست که مدلول منافی با بداهه حکم عقل قاطع نباشد انتهی کلام ‌او
باین مثابه رسید چاره از تاویل نیست و امر رجعت از امور
ممکنه است و ائمه طاهرین مطابق ظواهر قرآن مبین اخبار
فرموده اند پس اذعان بآن واجب است و در احادیث مکرراً
وارد شده که رجعت از قدرت الهی است و انکار نکنید قدرت
خدا را و بزرگان از اهل معرفت و حکمت گفته اند که رجعت
امکان عقلی دارد صدر المتألهین که سرامد اهل معرفت
و حکمای شامخین است در تفسیر سوره یس نزد تفسیر آیه
کریمه وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ
نقل از کشاف زمخشری فرماید که گفته این آیه دلالت دارد بر
بطلان قول برجعت که امامیه قائل شده اند و جواب داده باین
عبارت وفیه نظر لا یخفی علی المنصف فان عدم رجوع قرون من الکفرة
الناقصین الهالکین هلاک الابد لا یدل علی عدم رجعة غیرهم
من النفوس الکاملة الحیة بحیوة الابد و العلم و العرفان و لا سیما
فی انزال الروح لعالیة باذن الله و قدرته فی هذا العالم لخلاص
الاساری و المحبوسین بقیود التعلقات من هذا السجن و اما
ما نقله تایید المذهبه من منع الرجعة من قوله و یحکی عن ابن
عباس انه قیل له ان قوما یزعمون ان علیا مبعوث قبل یوم القیمة

فقال بئس القوم نحن اذن نکحنا نساءه و قسمنا میراثه
فمدفوع بانه مجرد حکایة غیر معلوم الصحة و علی تقدیر صحة
الروایة عنه فالمروی ممنوع فان المتبع فی الاعتقادیات البرهان
او النقل الصحیح القطعی من اهل العصمة و الولایة و قد صح
عندنا بالروایة المتظافرة عن ائمتنا و سادتنا من اهل بیت
النبوة و العلم حقیة مذهب الرجعة و وقوعها عند ظهور
قائم آل محمد علیه و علیهم السلام و العقل ایضا لا یمنعه لوقوع مثله
کثیرا من احیاء الموتی باذن الله بید انبیائه کعیسی و شمعون
و غیرهما انتهی و قریب منه کلام القیصری فی شرح الفصوص
حیث قال کما ان الکمل عند کونهم فی عالم الشهادة لا یمنعون
من الدخول فی عالم الغیب کذلک عند کونهم فی الغیب لا
یمنعون من الشهادة اذا طلبوا من الحق بلسان استعدادهم
و ذلک لتکمیل الناقصین و من امعن النظر فیما قرر
یظهر له الفرق بینه و بین التناسخ اذ بینهما فوارق کثیرة
انتهی و چه نیکو افاده نموده قیصری که رجعت رجعت
اجسام است نه رجعت نفوس بطور تناسخ که از مذاهب
فاسده ملاحده است و در کلام شیخ صدوق نیز گذشت
و تناسخ نزد عامه مسلمین کفر و زندقه و الحاد است و قول
بتناسخ انکار معاد و ابطال ثواب و عقاب است و تمام

عقلای ملیین عالم تناسخ را باطل می دانند و مراد به تناسخ
این باشد که نفوس ناطقه بشریه قدیمه است و از بدنی خارج شود
و ببدن دیگری انسانی یا حیوانی تعلق گیرد هرگاه در بدن
اول داخل در اهل طاعت و سعادت بوده در بدن ثانی خوش
بخت و سعید شود و اگر از اهل عصیان بوده در بدن ثانی معذب
شود بانواع زحمات و شداید و لا محاله نشائه هستی را یک
نشائه دانند و حرکات را حرکات دوریه مداریه دانند و این
مذهب خبیث ترین مذاهب باطله است و از اهل علم احدی
معتقد بتناسخ باین معنی نشده و این جماعه در واقع دهریه
مذهب و منکر مبدأ و معاد هستند و در کتاب عیون اخبار
الرضا از آنحضرت روایت شده من قال بالتناسخ فهو کافر
بالله العظیم یکذب بالجنة والنار و در احتجاج طبرسی وارد شده
که زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید از کسی که قائل بتناسخ است او
از کجا گفته و چه دلیلی دارد جواب گفت ان اصحاب التناسخ قد
خلفوا وراءهم منهاج الدین و زینوا لانفسهم الضلالات
وامرجوا انفسهم فی الشهوات و زعموا ان السماء خاویة ما
فیها شیء مما یوصف و ان مدبر هذا العالم فی صورة المخلوقین
بحجة من روی ان الله خلق آدم علی صورته و ان لا جنة و لا
نار و لا بعث و لا نشور و القیمة عندهم خروج الروح من

قالبه ولو جهنی قالب اخر ان كان محسنا فی القالب الاول اعيد
فی قالب افضل منه حسنا فی اعلى درجة الدنيا وان كان مسيئا
او غير عارف صار فی بعض الدواب المتعبة فی الدنيا او
هوام مشوهة الخلقة وليس عليهم صوم ولا صلوة ولا
شئ من العبادة اكثر من معرفة من يجب عليه معرفته و
كل شئ من شهوات الدنيا مباح لهم من فروج النسآء وغير
ذلك من نكاح الاخوات والبنات والخالات وذوات البعولة
واكل الميتة والخمر والدم فاستقبح مقالتهم كل الفرق ولعنهم
كل الامم فلما سئلوا الحجة زاغوا وحادوا فكذب مقالتهم
التورية ولعنهم الفرقان وزعموا مع ذلك ان الههم ينتقل
من قالب الى قالب اخر وان الارواح الازلية هی التی كانت
فی ادم ثم هی هلم جرا تجری الى يومنا هذا فی واحد بعد واحد
اخر فاذا كان الخالق فی صورة المخلوق فيما يستدل على ان
احدهما خالق صاحبه وقالوا ان الملئكة من ولد ادم كل
من صار فی اعلى درجة دينهم خرج من منزلة الامتحان والتصفية
فهو ملك فطورا تخالهم نصارى فی اشياء وطورا دهرية
يقولون ان الاشياء على غير الحقيقة قد كان يجب عليهم ان لا
ياكلوا شيئا من اللحمان لان الدواب عندهم كلها من ولد ادم
حولوا فی صورهم فلا يجوز اكل لحوم القرابات وفی رجال

الکشی سئل الصادق ع عن التناسخ قال فمن نسخ الاول و لعل
المراد ان القول بالتناسخ مبنی علی ازلیة النفوس و اما علی
القول بحدوثها فلا و اما انچه در احادیث محشر وارد شده
که جمله از گناه کاران یا نفوس اشقیاء بصورت حیوانات مثل
کلب و خنزیر محشور میشوند منافاتی با استحاله تناسخ ندارد بلکه
از باب تجسم ملکات است بصور مناسبه و چون در نشائه
اخرت نفس ناطقه فعلیة محض است و نشائه منقلب شده
تعلق نفس ببدن حیوانی نیست تا تناسخ باشد بلکه حشر با ملکات
مجسمه است و ازین جهت بسا باشد در حالت واحده و زمان واحد
بصور متعدده محشور شود نه انکه از صور بطور تعاقب
باشد و لیکن بحسب جوهر اصلی انسان است و ادراکات و
ادراکات انسانیه است و شاید در همین نشائه این طور
تجسم ملکات ممکن باشد چنانچه در جمله از روایات وارد
شده که موسی بن جعفر ع و حضرت صادق مردم را بصور حیوانات
نمودند و نیز وارد شده که ائمه علیهم السلام با جسام مثالیه نمودار
شدند و بالجمله تجسم اعمال بصور حیوانات در نشائه
برزخ و در اخرت محشور شدن بصور حیوانات ربطی
به تناسخ ندارد بلکه مراد بتناسخ تعلق نفس ناطقه است
پس از موت ببدن عنصری دیگری در نشائه دنیویه اما

تعلق ببدن برزخی یا اخروی تناسخ نیست یا آنکه این نحو
از تناسخ باطل نیست و ازین جهت گفته شده ما من مذهب
الا وللتناسخ فیه قدم راسخ وحکما را براهین قاطعه بر بطلان
تناسخ بسیار است و اتقن از همه آن است که نفس مجرده
که حادث شد و تعلق بماده گرفت قوه محضه است و تدریجا
استعدادات او بفعلیت آید و بعد از فعلیت محال است
که دوباره قوه شود زیرا که قوه و فعلیت منافات تامه
دارد بلکه هر چیز که دارای استعدادی باشد بعد از رسیدن
بکمال ممکن نیست که برگردد باستعداد مثل جسمی که صورت
منی داشته و استعداد مراتب لحم و عظم و امتداد در
اقطار را دارا بوده پس از ترقی و کامل شدن و رسیدن
بمراتب طفولیت و شباب و شیخوخه چگونه میسر است که
از مراتب خود برگردد و دوباره طفل شود توان گفت که
این برهان مبادی محسوسه دارد و از جمله بدیهیات است
بلی توان گفت که ترقیات و فعلیات عالمی استعداد و
قوه شود برای عالم دیگری مثل استعدادات دنیویه
برای برزخ و درین مختصر زیاده برین شایسته نیست
و مقصود تنبیه برین بود که رجعت از باب تناسخ نیست
و هیچ عاقلی احتمال ندهد که فلان طفل که زمان ولادت

وصفات و ثنا و معلوم نیست روح فلان میت در بدن او حلول
کرده باشد و دو مرتبه بعالم حیات دنیا آمده باشد گوید
من فلان پسر فلان هستم عقل صریح و برهان صحیح گواهی
بر کذب این دعوی دهد مثل اینکه در حدود سنه هزار
دویست و شصت هجری ملاحده و زنادقه اسلام مذهبی
اختراع کردند و در حق شخص معلوم الحال معلوم النسب
ادعای مهدویت نمودند و این دعوای باطل را در نظر
عوام و جهال بدعوای تناسخ رواج دادند و گاهی مدعی
تجدید نبوت شدند و شیاطین خیالات باطله او را
دستاویز مقاصد فاسده خود قرار دادند و فتنه
بسیاری در اسلام و مذهب شیعه نمودند و گاهی مدعی
رجعت شدند و اظهار داشتند که ملا حسین بشرویه
سید الشهدا است که رجوع کرده و حاجی محمد علی بارفروشی
را مدعی شدند که شخص پیغمبر خاتم است که راجع شده
طایفه لاحقه این جماعت از خرافات سابقه خبردار نبوده زاد
فی الطنبور نغمه شخص جاهل عامی را عالم کرده دعوای رجعت
حسینی برای او کردند دسته دیگری از این طایفه ضاله
مطلقا این جماعت را تکفیر می کنند و شخص دیگری را علم ساختند
اگر خواهم خرافات و مناقضات کلمات واهیه این گروه را

از رسائل و نوشته‌جات مبسوط در مطابع خارجه و نسخ خطیه نقل کنم از مقصود خارج خواهد بود در احادیث بدأ جمله نقل خواهد شد در این مقام غرض ابطال احتمال دعوی رجعت است و این مذهب خبیث در ازمنهٔ سابقه نیز مخترع شده و در اکثر مقاصد و مطالب متحد است با آنچه ملاحده این عصر اختراع کرده بودند چنانچه در غیبت صغری جمعی ادعای بابیت و نیابت خاصه کردند و از ناحیهٔ مقدسه توقیع شریف بلعن و تبری از آنها رسید از جمله شلمغانی که حال او در کتب غیبت مسطور و مشروح است و از آنها بود محمد بن نصیر نمیری چنانچه در کتاب غیبت شیخ طوسی که تقریباً هشتصد سال قبل تالیف شده مذکور است که قائل بتناسخ بود و مدعی شد که رسول از جانب پیغمبری است و اظهار اعتقاد بربوبیت حضرت امام علی النقی ع نمود و قائل بتحلیل محارم بود و عمل قوم لوط را روا میداشت و میگفت این موجب تواضع و خضوع است برای مفعول و برای فاعل یکی از شهوات و طیبات است و اینگونه خرافات در ملفقات بابیه نیز مشاهده شد که در کتاب تاریخ حدوث مذهب خود در زمان سلطنت محمد شاه قاجار نوشته و تصریح کرده که جمیع محرمات در این زمنه حلال است و طاعتی واجب

که محمد بن ۷

نیست و قیامت شده مؤلف گوید شرح مقالات واهیه
و کلمات متعارضه این ملاحده را در رساله موسومه
برجوم الشیاطین نوشته‌ام در هر حال رجعت را مرابطه با
تناسخ نیست و تناسخ مذهب از فرق ملیین خارج است
و پوشیده نباشد که آنچه در باب مسخ بنی اسرائیل و قوم
موسی در قرآن مجید وارد شده و همچنین روایات وارده
در باب مسوخات از حیوانات و اینکه عبد الملک مروان
بعد از هلاکت بدن او بصورت وزغ در تابوت دیده
شد و همچنین حدیث غریبی که از کتاب تسلی شیخ نعمانی
روایت شده از حضرت صادق در باب قبض روح اعادی
امیر المؤمنین را بجبال برهوت برند ثم انه یصیر فی المرکبات
که ارواح اثنان
بعد ان یجری فی المسوخ المسخوط علیها حتی یقوم قائمنا اهل
البیت فیضرب عنقه و ذلک قوله امتنا اثنتین الآیه
والله لقد اتی بعمر بن سعد بعد ما قتل فی صورة قردة
فی عنقه سلسلة فجعل یعرف اهل الدنیا وهم لا یعرفونه والله
لا یذهب الایام حتی یمسخ عدونا مسخا ظاهرا حتی ان الرجل
منهم لیمسخ فی حیوته قردا او خنزیرا و من ورائهم عذاب
غلیظ و از این قبیل در احادیث شیعه بسیار است و
ربطی بتناسخ باطل ندارد بعضی از قبیل معجزات و توجه

نفوس قویهٔ انبیا و اولیا است بعضی از باب تغیر در جسد مثالی و هویدا شدن آن بدن در عالم عنصری است چنانچه سید مرتضی و علامه مجلسی ره در حدیث شاهچیر احتمال داده اند و در بعض موارد احتمال مسخ قلوب نیز میرود مثل آنچه علامه طبرسی در تفسیر خود در باب مسخ اصحاب سبت نقل کرده که بعض مفسرین گفته اند که مراد مسخ قلوب است اگرچه خود فرموده این احتمال خلاف ظاهر و مخالف قول اکثر مفسرین است و اکثر بر آنند که از ابن عباس منقول است که اصحاب سبت مسخ بصورت حیوانات مانند بوزینه و خوک شدند و خداوند آنها را هلاک کرد و این حیوانات از نسل آنها نیست منسوخین را اکل و شرب و توالد نیست و مسلمین اجماع دارند بر اینکه در این حیوانات از اولاد آدم نیست و در بعض اخبار مسخ احتمال مسخ قلوب ظاهر است چنانچه در خبری در تفسیر آیهٔ کریمه سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم از حضرت صادق وارد شده که مراد بآیات انفسیه مسخ قلوب مردم است و ملخص مقام آنکه تناسخی که اجماع اهل ملت و قبله بر بطلان او است بیرون شدن روح انسانیست از بدن و داخل شدن در بدن عنصری حیوانی یا انسانی دیگر و هیچ امری در این و خبری

وارد نشده و فرضاً اگر بعض ظواهر هم وارد شده باشد
با دلهٔ قاطعه مأوّل خواهد بود و کذشت کلام قیصری
که رجعت را با تناسخ فرق بسیار است پس دانسته شد که رجعت
اشخاص در دولت قائم آل محمّد بطور و نحو تناسخ نیست و
همچنین آنچه مذهب شیعه بر آن مستقر است مراد با احادیث
رجعت رجعت دولت با هل حق نیست چنانچه بعض قاصرین
از قدمای امامیه تصور کرده بودند بلکه مراد رجعت
اشخاص هست بصورتها اولیه مانند زنده شدن مردگان
و راجعین از اهل از منه سابقه را کسی نشناسد مکر بتصدیق
معصوم و اشخاصی که رجعت نمایند موافق برهان باید بتولد
و تدرج در سن مسبوق نباشند چیزیکه محل نظر و اختلاف
اخبار رجعت است این است که آیا مراد برجعت در اخبار زنده
شدن گروهی است از مردگان و سر بیرون آوردن از قبور
با جساد عنصریه بعد از تفرق اجساد و اعضا مانند معاد جسمانی
بر مذهب عامهٔ مسلمین یا آنکه مراد پدیدار شدن مردمی است
از عالم غیب بعالم شهادت و تنزل از عالم مثال برزخی بعالم
حسی دنیوی جملهٔ وافره از ظواهر روایات دلالت بر اول دارد
و بعض اخبار و تأمل در مفاد کلمات معصومین دال بر
ثانی است و اول بمذاق علمای ظاهر اقرب است و لیکن تولید

فائدهٔ نفیس

اشکال بسیاری شود چنانچه بعض از آن در طی نقل کلام شیخ
مفید و مناظرهٔ با بعض علمای عامه خواهد آمد و مانند آنچه
در باب عمرهای طولانی از زمان و بر طرف شدن آفات و امراض
و جریان چشمه های عسل و روغن و امثال آنها در بعض روایات
این باب وارد شده که با عالم عنصریات منافات دارد مؤلف گوید که علمای
امامیه رضوان الله علیهم از قدیم الایام رساله های عدیده در
رجعت نوشته اند و کسی از اینها فهم کرده تحقیق در این باب متعرض شده
باشد غیر از عالم فقیه و محدث نبیه سرچشمهٔ فیض سبحانی
ملا محسن کاشانی قدس سره که در کتاب عین الیقین خود و در
رسالهٔ قرة العیون در مقالهٔ رابعه که متعرض شرح عالم مثال
شده و گفته که عالم مثال
عالمی است میانه جسمانیه و روحانیه و مقدار دارد و زمان
و مکان نیز دارد و لیکن جسم مرکب مادی نیست بعد از این
گوید و بهذا العالم یتجسد الارواح و یتروح الاجساد و یتشخص
الاخلاق و الاعمال و تظهر المعانی بالصور المناسبة و علیه
نزل مشاهدة لیلة المعراج صور الملئکة و الانبیاء و النفوس
البشریة من امته و حضور الائمة عند الاحتضار بل سؤال
القبر و نعیمه و عذابه و زیارة المؤمن اهله بعد موته و یشبه
ان یکون من هذا القبیل نزول عیسی قال الصدوق طاب ثراه
نزول عیسی الی الارض رجوعه الی الدنیا بعد موته لان الله قال

انی متوفیک و رافعک الی و کذا ما استفاض به الاخبار عن اهل البیت ع ان الله سیعید قوما عند قیام المهدی ممن تقدم موتهم من اولیائه و شیعته ممن محض الایمان محضا لیفوز وا بثواب نصرته و معونته و یبتهجوا بظهور دولته و یعید ایضا قوما من اعدائه ممن محض الکفر محضا لینتقم منهم و ینالوا بعض ما یستحقونه من العقاب فی القتل علی ایدی شیعته او الذل و الخزی بما یشاهدونه من علو کلمته و هی الرجعة التی اختص بالایمان بها اصحابنا الامامیون و هما اولوا بعض آیات الحشر و البعث نقلا عن ائمتهم علیهم السلام و فی حدیث ابی الطفیل فی الرجعة قال قال امیر المؤمنین ع هذا علم خاص یسع الامة جهله و رد علمه الی الله قال و قرء علی بذلک قرائة کثیرة و فسره تفسیرا شافیا حتی صرت ما انا بیوم القیمة اشد یقینا منی بالرجعة الخبر و عن الباقر ع فی الرجعة تلک القدرة لا تنکرها و کثیرا ما یقع الاشتباه بین ما یراه الانسان بعین الحس و بین ما یراه الانسان بعین الخیال مع انهما مختلفا الاحکام فرب قلیل فی عین الحس هو کثیر فی عین الخیال و بالعکس کما قال الله تع و اذ یریکموهم اذ التقیتم فی اعینکم قلیلا و یقللکم فی اعینهم و قال عز و جل یرونهم مثلیهم رای العین و ما کانوا مثلیهم فی عین الحس فما ذاک الا بعین الخیال و هو

حق فی الخیال ولیس بحق فی الحس لاختلاف النشأتین وهذا کما
نری فی المنام اللبن نشربه ولم یکن ذلک الا عین العلم فما رأینه
لبنا وهو علم لیس الا بعین الخیال وبهذا یظهر ان الرؤیة لیس
من شرطها ان تکون بالعین ولا المرئی انما یسمی مرئیا لکونه
یحصل بالعین بل لکونه غایة انکشاف الشیء فلو وقعت غایة
الانکشاف بقوة اخری کانت حقیقة الرؤیة بحالها کالصور
التی یراها النائم فی نومه او قائمة فالنفوس اذا کانت قویة
کان اقتدارها علی الاختراع اقوی فیکون متصورها موجودات
خارجیة حاضرة عندها بل وانها عند ما یکون درجة فی
القوة والنوریة هذه الدرجة انتهی وحاصل مفاد این
کلام آن است که محتمل است بدنهای اشخاص راجعین
ابدان برزخیه باشد ومشهود برای اهل نشأه عنصریه
شود با آنکه اهل این عالم در زمان قیام قائم چون ظهور
آثار قیامت شده ودوره عالم سفلی حرکت معکوسه پیدا
کرده وشمس از مغرب طالع نماید اجسام واشخاص عالم
برزخ را در همین عالم مشاهده نمایند لکن بعین الخیال و
احتمال اول با لفاظ وارده در احادیث باب اقرب است
مانند لفظ اعاده ورجوع اگر چه با الفاظ جمله از اخبار
رجعت بلکه آیات که مانند احیاء واماته وقتل وموت با

ظاهر است و منافات دارد نه اینکه مراد این باشد که رجعت در
عالم برزخ است زیرا که برزخ اختصاص ببعض نفوس دون بعض
ندارد و صریح اخبار و کلمات علماء اخبار است که رجعت
مختص ببعض نفوس قویه است و عام نیست و چون اشخاص
راجعین بنابراین اجسام برزخیه دارند لا محاله ماکول و مشروب
و لباس ایشان از همان عالم خواهد بود و تخلف نخواهد کرد اخلاق
و عقاید و ملکات آنها از آنچه در زمان حیات بود چنانچه در برزخ
هم توبه و رجوع و تغییر وضع نیست و سعدا و اشقیا بر همان
وضع اول باقی خواهند بود نه اهل سعادت در رجعت
اشقیا شوند و نه عکس زیرا که نفوس ناطقه بمرتبهٔ فعلیهٔ محضه
رسیده و از قوه بیرون آمده و تحقیق این مطلب در کتب علمیه
برهانیه است بنابراین شبهه که بعضی از علمای عامه القاء کرده
مندفع است چنانچه شیخ مفید در کتاب فصول ذکر نموده
که یکی از شیوخ معتزله سؤال کرد از یکی از مشایخ حدیث
امامیه که شما طائفهٔ امامیه قائل برجعت اموات هستید در
زمان قیام مهدی برای تشفی نفوس مؤمنین و انتقام از کفار
چنانچه در بنی اسرائیل واقع شده و تمسک جوئید باین کریمه
ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ پس چگونه
ایمن هستید از اینکه توبه کند یزید بن معویه و ابن ملجم در زمان رجعت

وبرگردند از کفر وگمراهی واطاعت امام نمایند پس بر توبه واجب شود دوستی انها وقطع ثواب برای انها واین نقض بر مذهب شیعه است در قول برجعت پس منحصر مانند انشیخ شیعی در جواب وکفت رجعت بنص ائمه ثابت شده ودرین باب حدیثی نرسیده وشیخ مفید ره جواب ازین شبهه فرموده یکی انکه اگرچه عقل منعی از امکان این معنی ندارد ازباب انکه در مقدورات الهیه ممکن است ولی چون ادلهٔ سمعیه بر خلود این گونه اشخاص وارد داست احتمال سعادت وصلاح در حق انها نرود ودیگر جواب انکه چون غرض از رجعت انتقام از کفار است پس واجب است که توبهٔ انها وقت عذاب قبول نشود چنانچه خداوند در جواب فرعون فرموده آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ پس حال اهل رجعت مانند حال اهل اخرتست که ابدا قبول توبهٔ انها نشود زیرا که ایشان مانند ملجا بفعل هستند والحکمة تمنع من قبول التوبة ابدا ووجب اختصاصها ببعض الاوقات وهذا هو الجواب الصحیح علی مذهب اهل الامامة وقد جائت به اثار متظاهرة عن ال محمد علیه وعلیهم السلم فروی منهم فی قوله تع یَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ فقالوا ان هذه الایة هو القائم عج فاذا ظهر لم یقبل توبة المخالف

انتهی و این کلام متین ظاهر است در آنچه تحریر شد که عالم ظهور حجت و رجعت فی الجمله برزخیه دارد و از مقدمات قیمت است زیرا که انقلاب عالم دفعه واحده و بطور طفره واقع نشود و عوالم با یستی اتصال داشته باشد پس اواخر زمان دنیا متصل است باوائل زمنه برزخ کلی و برزخ هم لا محاله صاحب مراتبی است که اوائل آن خیلی شباهت تامه بدنیای عنصری دارد و جمله از مشکلات و غرائب احادیث رجعت و ظهور دولت حقه باین بیان منحل شود مثل اینکه عمرها آن زمان طولانی شود و اوضاع عالم منقلب شود و اهل فتنه و فساد باقی نماند و کنوز ارض ظاهر شود و هکذا زیرا که این امور با انقلاب فی الجمله در نشأه استبعادی ندارد و شبهاتی دیگر در رجعت ذکر کرده اند مخالفین که با اجوبه صحیحه شیخ مفید در مسائل سرویه و سید مرتضی در رسائل دیگر ذکر کرده اند مخالفین که هر کس خواهد رجوع بمجلد سیزدهم بحار الانوار در اواخر باب رجعت بنماید و تصدیق کند بآنچه ما نوشتیم که عقیده حقه همه بزرگان شیعه و قدمای ایشان است و شخص دانشمند آگاه شود که تصویر تعدد رجعات که در جمله از اخبار است از مؤکدات این معنی است مانند حدیثی که در کتاب منتخب البصائر است که شیطان در زمان رجعت کشته شود بدست رسول خدا و در آن زمان معبودی

برای مردم غیر خداوند نباشد و این حدیث شریف صریح
است در اینکه زمان رجعت برزخیت دارد و زمان مهلت
شیطان منقضی شده و نیز در همین حدیث تصریح برجعت
تمامی ائمه دارد و روایات متظافر است بر اینکه اول راجع
حسین بن علی ع و با او رجوع کند امیر المؤمنین و نیز نبی معظم
از برای رجعت باقی ائمه طاهرین بدست نیامده و احادیث
بسیاری در نزول ملئکه در زمان رجعت و انتقام از قتله
سید الشهداء و انتصار از امظلوم وارد شده شاید
توان گفت متواتر است در این رساله بجمله قناعت کنیم و آنچه
از مدالیل آنها استفاده شود اشاره نمائیم از جمله حدیث
مشهور در کتب که اصل در خرایج راوندی است از حضرت
باقر العلوم که سید الشهدا اندکی پیش از شهادت باصحابش
خبر داد که جدم پیغمبر بمن خبر داد که تو بعراق خواهی رفت و
کشته شوی با گروهی که آلم آهن نیابند در سر زمینی که
عمورا نامیده شود بجد امشم برخورند باهم پیغمبران بخدا قسم
اگر این گروه ما را بکشند ما بر پیغمبر وارد شویم پس درنگ کنیم
انقدر که خدا خواست و اول کسیکه سر از زمین بیرون آورد
من هستم و بیرون آیم بیرون آمدنی که موافق باخروج پدرم امیر
المؤمنین باشد و قیام قائم و در حال زنده که رسول خدا و

و اوصیا ایشان ۷

فرود آید گروهی از ملئکه آسمان از نزد خدا که هرگز بزمین فرود
نیامده باشند و فرود آید بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و
محمد و علی و من برادرم و هر کسی که خدا بر او منت گذارده بر مرکبهای
پروردگار و شترهای از نور که مخلوقی بر آنها سوار نشده
و پیغمبر علم خود را حرکت دهد و او را بدست قائم و شیعیانش
دهد و من در نزد تمام آنچه خدا خواهد پس بیرون آید چشمه
از روغن از مسجد کوفه و چشمه از شیر و چشمه از آب تا آخر خبر
و از فقرات این حدیث شریف انقلاب عالم دنیاوی هویدا است
و آنچه در این خبر است از التقاء پیغمبران و اوصیای ایشان مطابق
است با روایات مرور موسی و عیسی و نوح و اسمعیل و غیر
ایشان بزمین کربلا و در تهذیب طوسی وارد است که زمانیکه
امیر المؤمنین ع بزمین کربلا نزول فرمود گفت در این زمین
دویست پیغمبر و دویست سبط از اولاد انبیاء شهید شده
اند و اما تسمیه بعمورا در کتب لغت در اسامی زمین کربلا مشهور نیست
شاید سابقا باین اسم نامیده میشده و در هر حال از حدیث
پس آشکار است که تا بحال اینگونه وقایع واقع نشده و در کتاب
منتخب البصائر وارد است که کنانی گفت پرسیدم از امام باقر
العلوم و عرضه داشتم خوش ندارم نام برم مسئله خود مرا
جواب گفت از کرات پرسش داری گفتم بلی فرمود تلک اذا لقد

لا تنکرها الا القدریة لا تنکر تلک القدرة لا تنکرها ان رسول الله اتی بقناع من الجنة علیه عذق یقال له سنة فتناولها رسول الله سنة من کان قبلکم چون اشکار اگفتن امر رجعت خلاف مذهب عامة بوده با انکه از امور غریبه بوده که عامة ناس تصدیق بان نمینموده و قناع طبق بافته شده از لیف خرما ودرخبر اشاره باخبار الهی است که انچه در امتهای گذشته واقعشده در امر مرحومة اسلامیة واقع خواهد شد و در بصائر الدرجات صفار روایت شده از امام صادق ع که گفت خداوند را شهری است از پس دریا که مساحت ان شهر بمقدار چهل روز از سیر افتابست در ان شهر گروهی هستند که هرگز نافرمانی خدا نکرده و نشناسند شیطان را و ندانند خلقت او را ملاقات کنیم ما با ایشان هر زمانی و میپرسند از حوائج دینیة خود و خواهش دعا نمایند و ما تعلیم کنیم ایشانرا و پرسش نمایند از قائم ما که چه هنگام ظاهر شود و در ایشان عبادت واجتهاد شدیدی است شهر ایشانرا دروازه هائیست عرض هر دری صد فرسخ است مر ایشانرا تقدیس و اجتهاد شدیدی است که بیبینید ایشانرا کوچک شمارید کارهای خود را گذارد مردی از انها بیگاه را که سر بلند نکند از سجدة خود طعام ایشان تسبیح و لباسشان ورع است روهای ایشان درخشند

و چون رجعت در امتهای سابقه واقع شده در این امت نیز واقع خواهد شد

نبود است هرگاه بینند از ما یکی را نگاه دارند او را و مجتمع شوند
نزد او و بردارند خاک قدمگاه او را و تبرک باو جویند عمر ایشان را
و از پس هنگام نماز ما شنوند او از یاد و زنده در ایشان جماعتی
هستند که نگذاشته اند سلاح خود بکار از زمانیکه انتظار
میکشند قائم ما اهل بیت را از خدا خواهند که بنماید قائم
را بایشان و هر یکی از ایشان هزار سال رسد هرگاه ببینی ایشان را
خواهی دید خشوع و تضرع و طلب آنچه نزدیک کند بسوی
خدا هرگاه چندی نه بینند ما را گمان کنند که این از خشم خدا
نگرانند و اوقاتی را که می آئیم انها را در آن اوقات دلتنگ و
خسته نشوند تلاوت نمایند کتاب خدا را آنطور که ما بایشان
آموخته ایم چیزهائیست که اگر خوانده شود بر مردم هر اینه کافر خواهند
شد باو و انکار خواهند نمود. سوال میکنند ما را از چیزهائی
از قرآن که نمیشناسند انها را چون بیان کنیم برای ایشان
منشرح شود سینه های ایشان از آنچه میشنوند از ما و مسئلت
کنند از خدا برای ما طول بقا را و اینکه از دست ایشان نرویم
و میدانند که منتی است عظیم از خداوند بر ایشان در آنچه
ما تعلیم کنیم ایشان را بزرگ و مر ایشانراست خروجی با امام
هنگامیکه بر خیزند پیشی گیرند اصحاب سلاح از ایشان و در
خواست نمایند از خدا که بگرداند ایشان را از کسانیکه یاری جویند بدین

و در آنچه ما به ایشان آموختیم

برای دین خود با ایشان در ایشان هست کهلها و جوانان هرگاه
ببینند جوانی از ایشان کاملی را بنشینند پیش وی و مانند بنده
که نزد مولای خود بنشینند برنخیزد تا فرمانش ندهد برای
ایشان راهی است که ایشان را نا تو مردنانند بجائیکه امام
میخواهد و هرگاه فرمان دهد امام بایشان کاری را قائم شوند
بآن کار تا بغیر آن امر کند هرگاه وارد شوند بمیانه مشرق و
مغرب از مردم فانی سازند اهالی در یکساعت چاره نکنند
آهن در ایشان و کارگر نشود و مر ایشان است شمشیرهائی
آهنی غیر این آهن دنیا هرگاه بر کوهی زنند دو پاره کنند آن
کوه را جنگ کند امام با ایشان هند و دیلم و کرک که نواحی
شام است و ترک و روم و بربر و میانه جابرس تا جابلقا وان
دو شهر است یکی بمشرق و دیگری بمغرب بنا بیند اهل دینی را
مگر اینکه بخوانند ایشان را بدین اسلام و باقرار بمحمد و هرکه
اقرار نکند باسلام و اسلام نیاورد بکشند او را تا نماند
میانه مشرق و مغرب و ما دون جبل کسی جز آنکه اقرار کند تمام
شد حدیث مؤلف گوید موافق مضامین شریفه این حدیث
احادیث بسیاری وارد است که مفاد همه این است که در
زمان رجعت اشخاص بسیاری از عالم مثال بلکه موجودانی از
آن عالم بعالم دنیوی هویدا شود و مردم آن زمان و اشخاص را

بعین بصر مشاهده نمایند و بعید نباشد که جمع میان اخبار
باب باین نحو شود که اموات از قبور زنده شوند و اشخاص دیگر
از عالم مثال فرود آیند و فرشتگان از عالم آسمانی امداد
کنند و غرض تکمیل مردم ناقص و انتقام کشیدن از ظالمین برای
مظلومین باشد خصوصا خونخواهی سید الشهداء که غایة
القصوی در رجعت است و مخفی نیست که جابلقا و جابرسا
که در این حدیث ذکر شده و در احادیث مستفیضه دیگر از
شهرهای جسمانی عالم مثال است و تثنیه این دو برحسب تعدد
عالم مثال نیست که یک مثال مقدم است بر عالم دنیا و یکی
مؤخر که این دو عالم را اهل معرفت برزخ غیبی و برزخ محالی
خوانند و در هر حال اشخاص زمان رجعت بایستی در نظر مردم
آن زمان مجهول النسب و غیر معلوم الولاده باشند و بقواعد عقل
و نقل ممکن نیست شخص معلوم النسب و غیر معلوم الولاده
باشند و بقواعد عقل و نقل ممکن نیست شخص معلوم النسب
گوید من فلان پسر فلانم رجوع کرده ام مگر بمذهب تناسخیه
تناسخیه که کفر آنها نزد ارباب ملل بدیهی است و عوام شیعه
هرگاه تامل در این اوراق بنظر انصاف نمایند بطلان دعاوی
فاسده ملاحده این زمان نیکو فهمند و الله الهادی

## الحدیث العاشر

ما رواه قطب المحدثین محمد بن علی بن شهر آشوب فی المناقب
من کتاب التخریج باسناده عن ابن عباس قال رایت الحسین
قبل ان یتوجه الی العراق علی باب الکعبة وکف جبرئیل فی کفه
وجبرئیل ینادی هلموا الی بیعة الله عزوجل ترجمه عبدالله
پسر عباس گفت دیدم حسین را پیش از آنکه رو کند بسوی
عراق بر در کعبه و سرپنجه جبرئیل در سرپنجه او بود واو آن
میداد مردم را که بیائید بسوی پیمان بستن با خدا بیان آنکه
ایمان واذعان بوجود ملئکه و نزول آنها بعالم سفلی مثل
سایر عقاید ضروریه است والمؤمنون کل آمن بالله و
ملئکته وکتبه ورسله واعتقاد اجمالی درین باب کافی
است ولیکن مراتب ایمان مختلف است ومؤمنین درجات
متفاوته دارند ومشارب متعدده وعامه ناس از عالم جسمانی
عنصری قدمی بالاتر نگذارند حتی آنکه شاید در جمله اسلام
بعضی باشند که ملائکه را اجسام عنصریه مادیه انکار نموده
غایبه از حس بصری و بقول سوفسطائیه ملتزم شوند واین
گمان در طرف تفریط واقع شده مثل گمان فلاسفه که ملائکه
جواهر مجرده ونفوس کلیه وجزئیه هستند وبهره از حدیث
تجسم ندارند که در طرف افراطست بلکه موافق تحقیق راه
عرفای شامخین وحکمای اسلامیین آنست که ملئکه مراتب

و درجات دارند و در مرتبه اجسام نورانیه دارند و در بعض
مراتب تجسم منتهی بجسم عنصری نیز میشود مثل آنچه در احادیث
معتبره وارد شده که حسنین علیهما السلام را دو تعویذ بود که در
جوف آن زغب پر جبرئیل بود و امّا آنچه در کلمات بعض علمای
اسلام وارد شده که اجنحه ملائکه عبارت و استعاره است
از قوای ادراکیه بمعناف الهیه و تعدد اجنحه عبارت است
در ایه مبارکه اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع از اختلاف درجات
و مراتب معرفت بزیاده و نقصان در ادراک چنانکه در کلمات
شیخ مفید الدین بن میثم شارح نهج البلاغه واقع شده پس از
اقوال جزاف است با آنکه قابل تاویل بمراتب معنویه ملائکه است
بطوریکه منافی ظاهر تجسم نباشد زیرا که تجسم ملئکه در احادیث
متواتره محل شک و انکار نیست بلکه توان گفت از ضروریات
دین اسلام است چیزیکه هست تجسد و تجسم ملائکه غیر از اجسام
عنصریه قابله از برای کون و فساد است و شاید اجسام اولیه
ایشان که بر او مخلوق شده اند غیر از اجسام دنیویه متمثله اینها
باشد چون ملئکه را از پرتو قدرت الهی قدرت بر تجسم باشکال
حسنه است چنانکه در احادیث کثیره وارد شده که
جبرئیل متمثل میشد برای خاتم الانبیاء صم بصورت دحیة
ابن خلیفه کلبی که از مردمان با صباحت و حسن از زمان بود و در

لیلة المعراج پیغمبر اکرم او را مشاهده نمود با ششصد بال
و در احادیث دیگر وارد شده که در تمام عمر رسول اکرم
او را دو مرتبه در صورت اصلیه مشاهده فرمود یکی در
لیلة المعراج و دیگری در کوه حرا که در مکه واقع است چون
ظاهر شد جبرئیل بصورت اصلیه خود پر نمود افق را از
مشرق تا مغرب و هر گاه بخواهیم بشرح اجسام و اشکال ملئکه
و عظمت اجساد ایشان و اطوار ایشان بپردازیم و نقل احادیث
کنیم از مقصد اربعین الحسینیه خارج خواهیم شد بهتر آنکه
قناعت کنیم بآنچه مهم از معرفت احوال ملئکه است شبهه نیست
در اینکه از برای روحانیین که فرشته نامیده شدند در زبان
نفوس مجرده است که دارای نطق و حیات هستند و از برای
انها نیز اجسام نورانیه که از سنخ اجسام کثیفه عنصریه نیست
نیز ثابتست و شاید مراتب از برای انها باشد که بعضی از
تجسم ارفع و اعلی باشند که در اصطلاح حکما عقل محض و
مجرد نام دارد و مضایقه نباشد که در لسان شرع اقدس
جمله از قوی و طبایع ملئکه نامیده شده باشد چنانچه در
خبر است که هر قطره بارانی را ملائکه از آسمان فرود آورد و
دیگری بالا برود و کثرت و عدد ملائکه از حصر و عد بیرون
است و ما یعلم جنود ربک الا هو و در خبری وارد شده در

مقام بیان کثرت که بنی آدم عشر جن است و جن و بنی آدم عشر
حیوانات بری و حیوانات بری عشر حیوانات بحری و تمامی
انها عشر ملئکه بحر و تمامی انچه گفته شد عشر ملئکه زمین و
تمامی انها عشر ملئکه اسمان اول و تمامی عشر ملائکه اسمان
دویم و بهمین نسبت است تا اسمان هفتم و تمامی ملائکه
اسمانها در مقابل املاک کرسی اندک است و همچنین
نسبت بملئکه عرش و در اسمانها موضع قدمی نباشد مگر انکه
ملکی ساجد یا راکع یا قائم باشد و همه مشغول تسبیح و تقدیس
و مدت عمر و عبادت ایشان غیر محصور و همه متقرب بسوی
خداوند شوند بولایت اهل بیت رسالت و بلعنت بر دشمنان
ایشان معصیت و نافرمانی در جبله ایشان نیست ترقیات و استکمالات
ندریجیه ندارند زیرا که کمالات ایشان بالفعل است و از برای
ایشان بالهای متعدده باشد و قد یقال ان اجنحة الملئکة
انما ینزل بها الی من هو دونها و لیس لها قوة یصعد بها فوق
مقامها فاذا نزلت بها من مقامها الی دون رجعت علوا الی
مقامها و لا یتعداه و الیه اشیر فی قوله تعالی ما منا الا له مقام
معلوم فاجنحتها للنزول لا للصعود و لهم مدارج و معارج
یعرجون علیها و لا یعرج الا من نزل فعروجهم رجوع و رجوع الی
المقام الاول و لا یعصون الله ما امرهم و هم مجبولون علی الاطاعة

اذ المعصیة مخالفة القوة السافلة للعالیة فیما لها ان یفعل
للغرض الاعلی عند تخالف الاغراض و ذلک انما یتصور فیما
یترکب ذاته من قوی و طبایع متضادة و الملئکة منزهون
عن ذلک سیما العلیون بل هم للمبدأ الاعلی بمنزلة الجوارح
للانسان مقهورون تحت ارادته بل لیس لهم ارادة ویراله
ارادة وراء ارادة الحق الاول و هم مع ذلک خائفون وجلون
کأن عباداتهم معاصی تذللا لعظمة الحق و حیاء من قهاریته
یخافون ربهم من فوقهم و هم من خشیته مشفقون و ذلک
لکونهم ذوی شعور و ادراک و یمکن ان یتصور لهم او لبعض
طبقاتهم تخیلات وهمیة توجب انحطاط درجتهم و مکثهم
فی العالم السفلی دهرا مدیدا و سلب اجنحتهم التی توجب
العروج الی المقام الاول و ترفهم بعد ذلک بتوسط النفوس
القویة و الارواح النورانیة و علیه یتنزل بعض ما ورد فی اخبارنا
من قصة فطرس علی ما فی البصائر ان ولایة علی ع عرض علی الملئکة
فقبلوها الا فطرس فکسر الله جناحه فلما ولد الحسین ع
و هبط جبرئیل و حمله معه و شفع له جبرئیل و حمله معه
شفع له جبرئیل عند النبی فعرض النبی علیه الولایة فقبلها
فامره بالتمسح بمهد الحسین و دعا له النبی فطلع له جناحه
فرجع الی مقامه و یقرب منه ما فی اکمال الدین من قصة

دردائیل وفی حدیث المفضل سمی ذلک الملک بصلصائیل
وروی قصۃ فطرس عن جامع البزنطی کما فی السرائر ورواہ
فی المناقب عن المسئلۃ الباهرۃ بزیادۃ یسیرۃ من تعلیقہ
باشفار عینیہ وتحتہ دخان منتن غیر منقطع وهو لا ینطبق
علی اصولنا فلابد من طرحہ او تاویلہ فائدۃ اسماء الملئکۃ
اسماء اسلامیۃ معربۃ اعجمیۃ ولیست بعربیۃ قال ابن جنی
اصل جبرئیل کوریال فغیر بالتعریب وطول الاستعمال
الی ما تری وفیہ ست لغات کسر الجیم والراء وفتحهما مع الهمز
وبدونہ وفیہ لغات اخر معروفۃ وقیل جبر فی السریانیۃ هو
العبد وایل هو اللہ ومیک بمعنی عبید فمعنی جبرئیل عبد اللہ
ومیکائیل عبید اللہ وقیل ایل اللہ بالعبرانیۃ وقیل اسم جبرئیل
خادم اللہ فی الملئکۃ وفسر فی معانی الاخبار جبرئیل بعبد اللہ
ومیکائیل بعبید اللہ وکذلک اسرافیل والملئکۃ المقربون
هؤلاء الاربعۃ باضافۃ عزرائیل وفی خبر المعراج قال جبرئیل
اقرب الخلق الی اللہ انا واسرافیل وفی خبر ان اللہ اختار من
الملئکۃ هؤلاء الاربعۃ واختلفت الاخبار فی التفضیل بین
جبرئیل واسرافیل فروی ان جبرئیل افضل الملئکۃ وامام
اهل السماء وانہ سید الملئکۃ وانہ موکل بحاجات العباد
وانہ امین اللہ علی وحیہ ومطاع فی اهل السموات ولکن یظهر

من اكثر الاخبار العامية والخاصية تقدم اسرافيل على
جبرائيل ففي الخبر المروي في تفسير القمي ونقله بعض المشايخ
عن مدينة العلم للصدوق عن الصادق ع انه حاجب الرب
واقرب خلق الله منه وانّ بينه وبين جبرئيل مسيرة الف
عام وروى البيهقي في شعب الايمان ورواه في الدرّ
المنثور عن عدة كتب عن ابن عباس قال بينا رسول الله ومعه
جبرئيل يناجيه اذا انشق افق السماء فاقبل جبرئيل يتضاءل
ويدخل بعضه في بعض ويدنو من الارض فاذا ملك قد مثل
بين يدي رسول الله ص فقال يا رسول الله انّ ربك يقرئك
السلام ويخيرك بين ان تكون نبيا ملكا وبين ان تكون نبيا
عبدا فاشار اليه جبرئيل ان تواضع فعرفت انه لي ناصح
فقلت عبدا نبيا فعرج ذلك الملك الى السماء فقلت يا جبرئيل
قد كنت اردت ان اسئلك عن هذا فرايت من حالك ما
شغلني عن المسئلة من هذا يا جبرئيل قال هذا اسرافيل
خلقه الله يوم خلقه بين يديه صافا قدميه لا يرفع طرفه
بينه وبين الرب سبعون نورا ما منها نور يدنو منه الا
احترق بين يديه اللوح المحفوظ فاذا اذن الله في شيء من
السماء والارض ارتفع ذلك اللوح فضرب جبهته فينظر
فيه فان كان من عملي امرني به وان كان من عمل ميكائيل امره به

وان کان من عمل عزرائیل امره بر قلت یا جبرائیل علی ای شیء
انت قال علی الریاح والجنود قلت وعلی ای شیء میکائیل قال
علی النبات قلت علی ای شیء ملک الموت قال علی قبض الانفس
وما ظننت انه هبط الا لقیام الساعة قال بعض العارفین
والفعل الخاص بجبرئیل بالذات هو الوحی والتعلیم وتادیة
الکلام من الله وسایر افعاله یصدر عنه بالعرض وله ارتباط
مع القوة النطقیة وهو واسطة استفادة المعانی بالالهام
والالقاء فی الروع واما میکائیل فهو صاحب الارزاق و
الاغذیة وفعله الخاص اعطاء الرزق بالتغذیة والتنمیة
وله ارتباط مع الحفظ والامساک ولو لم یکن هو لم یحصل النشو
والنماء والترقیات واما اسرافیل فهو صاحب الصور وورد
فی خبر ان جبرئیل صاحب الحرب وصاحب المرسلین واما
میکائیل فصاحب کل ورقة تنبت وکل قطرة تسقط واما اسرافیل
فامین الله بینه وبینهم وعن ابن عباس سئل عبد الله بن سلام
عن النبی فیما سئله من اخبرک قال جبرئیل قال عمن قال عن
میکائیل قال عمن قال عن اسرافیل قال عمن قال عن اللوح المحفوظ
قال عمن قال عن القلم الخبر فظهر من هذه الاحادیث تقدم
مرتبة اسرافیل وافضلیته وان خفی علیک بعض الامر فعلیک
بالتامل فیما سطره المحقق الفرید القاضی العارف السعید القمی فی اربعینه

تنبیه از این بیانات نمودار شد که ملائکه و روحانیین اجسام
نورانیه هستند که همه کس نتواند مشاهده آنها نماید بحس بصری
و از این جهة در مجلس وحی غیر از رسول اکرم احدی از حاضرین
مشاهده جبرئیل نمی‌نمود مگر بر وجه اعجاز و توجه نفوس
قویه انبیا و اولیا چون ملائکه از موجودات نشأه دیگرند
و از این جهة گفته شده که نزول ملائکه استعاره و کنایه از
صعود نفس نبوت و مشاهده عالم ملکوت است و اما آنچه
در تفاسیر عامه وارد شده که سامری مشاهده نمود جبرئیل را
و قبضه خاک از تحت رمکه جبرئیل برداشت و دانست که
این فرس حیات است پس خالی از اشکال نیست و باین جهت
بعض مفسرین انکار کردند که مراد برسول در آیه مبارکه
فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ جبرئیل باشد علاوه بر اینکه
شناختن سامری که از اهل ضلالت بوده جبرئیل و حالی
مقرب را با قواعد جمع نشود و مفسرین بیاناتی برای شناختن
او گفته اند که مفید فائده نیست مگر آنکه گفته شود که اراده
حقه برای امتحان و آزمایش بنی اسرائیل تعلق گرفت و نمودار
شد جبرئیل بصورة جسمانیه برای سامری و بتسویلات
شیطانیه او را پدیدار شد که خاک قدم اسب او اسباب
حیات جماد خواهد شد و اما مشاهده نمودن ابن عباس

جبرئیل را در کعبه ممکن است که از وجوه اعجاز و خوارق
عادات باشد که جلالت قدر سید الشهداء ع هویدا شود
بلکه از حدیث بیهقی ظاهر شود که ابن عباس شخصا جبرئیل
و اسرافیل را مشاهده کرده و دلالت کند بر جلالت قدر
و شرافت نفس ابن عباس چنانچه علما اسلام بر این معنی
متفق هستند و مجال شکی در وثاقت و جلالت او نیست
مگر بعض روایات غیر معلومه احاد که تاویل انها ممکن است
و اما مکاتبه ابن عباس در باب بیت مال بصره و عبارات
جسارت امیز بحضرت امیر المؤمنین ع پس معلوم نیست که
مکتوب الیه حضرت عبد الله یا عبید الله است و یا انکه
شاید برای او حالات مختلفه روی داده باشد هرچه باشد
ملاطفت و ملازمت او با حضرت مجتبی و حضرت سید الشهدا
محل شک و انکار نیست و در بعضی تواریخ است که بعد از
واقعهٔ کربلا بحدی گریه کرد که نابینا شد و از مکاتبه که بعد
از شهادت سید الشهداء با یزید بن معویه نموده چنانچه[۷]
در بحار الانوار مسطور است جلالت قدر او هویدا است
و چون ملامت کرد او را بعض مردم بر ترک نصرت سید
الشهدا و محرومی او از شهادت معذرت خواست که من علم
داشتم با صحابی حسین و میدانستم که من داخل نیستم در ایشان

[۷] در تذکرهٔ سبط

و نامهای اصحاب او مکتوب بود و زیاد و کم نمیشد و این مرتبهٔ
رفیعه ایست که معلوم شود که مطلع بر علوم مخفیه بوده
مؤلف اربعین الحسینیه میرزا محمد قمی عفی الله عن جرائمه
با طبیعت خامده و قریحهٔ جامده در این باب اشعاری نظم
نموده با امید آنکه در عداد مرثیه گویان محسوب و محشور شود انشاء الله

حق تعالی چونکه عالم آفرید — داد هر کس را بتو هر چیز دید
هر کسی بر طبع خود آمد پدید — رو بخوان منهم شقی و سعید
فیض حق را دان تو چون آب روان — سوی قابلهای امکانی دوان
گرچه هر دم هست فیض تازه — لیک ممکن را بود اندازه
کو بریزی بحر را در کوزه — خود چه گنجد قسمت یک روزه
من برای شرح این نیکو کلام — نکته ها دادم ولی دارم لجام
ابن عباس آنکه بودی از ثقات — حامل اسرار از اهل ثبات
گفت دیدم در حرم با رای عین — در کف جبریل بد کف حسین
پیک حق میداد فریاد رشاد — که هلموا بیعة الله یا عباد
گفت با حجاج ببین ای گمرهان — با خدا بیعت کنید اینک عیان
سوی حق آیید حق را بنگرید — گر خدا خواهید با وی بگروید
با شهود این مقام دلپذیر — گشت محروم از شهادت ناگزیر
آن شنیدم ابن عباس رشید — از تاسف وز نیکوئی ندید
گفت او از بهر کی مبتلا — از چه نارفتی بدشت کربلا

گفت ما را در سعادت ره نبود — با قضا با بخت ما همره نبود

زانکه زنگی غلام رخ سیاه — دل سفید قلب روشن همچو ماه

بود همراه ولی فخر و اجلال — گفت با شاه از سر غنج و دلال

چونکه بازش داشت شاه از کارزار — بانگ زد با دیده چشم اشکبار

از چه حصت نه همی ای لطف عمیم — گو نیا باشد نژاد من لئیم

با که زنگی بوی گند بد بود — رنگ رویش ناپسند بد بود

مرد را باشد جمال اندر کمال — زن بود انکو کمالش شد جمال

کی سیاهی مشک از و خوار کرد — باز دکانش برون عطار کرد

گفت پیغمبر که نزد اهل حال — بر ز شین مرد فان سین بلال

کرد در حقش دعا شاه شهید — که خدایا روی او را کن سفید

بوی او را کن تو مشکین از کرم — چونکه بود او در وفا ثابت قدم

وان غلام انکه بر خاک او فتاد — شاه آمد روی بر رویش نهاد

هان شنیدم روز دفن کشتگان — بود درخشان این خون آغشته کان

پس تو هم ای دل غلامی کن بشاه — آبرو از خاک آن درگاه خواه

وشرح مکالمات ابن عباس و نصایح مشفقانهٔ او با سید الشهدا
ع در کتب مزبور است در هنگام حرکت آنحضرت از مدینه و مکهٔ
معظمه و در مقاتل ابو الفرج اصفهانی مسطور است که زمان عزیمت
سید الشهداء ع بر سفر کوفه از مکه ابن عباس خدمتش رسید
و شرحی از حال اهل کوفه و مکر و سستی عهد ایشان عرضه

داشت جواب فرمود چاره از رفتن و از مسافرت ندارم عرضه داشت
بردن فرزندان و زنان صلاح نیست زیرا که شایسته نباشد
که تو کشته شوی و ایشان در نوکران باشند و تذکر نمود برای
آنحضرت حال کشته شدن عثمان بن عفان را و نگریستن اهل بیت
او و سخت شدن مصیبت بر ایشان و هرچه اصرار کرد در منع آن
حضرت مفید نشد آنگاه ابو الفرج حکایت کند از بعض حاضرین
در واقعه کربلا که روز عاشورا چون نگاه سید الشهداء ع
بجرم خود افتاد که هر جوانیکه کشته شود زنان از خیمه‌های خود بیرون
آیند و فریاد بگریه و زاری بلند نمایند گفت لله در ابن عباس
فیما اشار علیه یعنی خدا خیر دهد ابن عباس را در آنچه نیک خواهی
نمود برای من مؤلف شرح مکالمات ابن عباس را در مدینه و
مکه نظم نموده زیرا که اشعار را در طبایع لطیفه تاثیرات خاصه
ایست

ابن عباس آمد شد در عرض راه — گفت با او کی تو عالم را پناه
چشم ما روشن شد بعد از حسن — از چه رو دل تنگ گشتی از وطن
از چه کردی بگذری زین قوم دون — رفتنی از شهر و دیار خود برون
گفت دیدم من پیمبر را بخواب — گفت سوی کوفه رو کن با شتاب
خون خود را بذل در اسلام کن — در اسیری زنان اقدام کن
رتبه داری تو در نزد خدا — کی رسی تا کشته سر از تن جدا
من پی امر پیمبر میروم — هرچه بادا باد با سر میروم

ابن عباس این سخن را چون شنید — از شفقت گفت با شاه شهید
پس زنان را از چه همره میبری — جانب آن قوم کمره میبری
وقعهٔ عثمان مگر از یاد رفت — کز زنانش تا فلک فریاد رفت
این روا باشد تو در چشم زنان — کشته گردی دست و پا در خون زنان
نیک خواهی وی اندر دل نهفت — روز عاشورا شنیدستم که گفت
چون نگاهش سوی بانوان فتاد — گفت بن عباس یادت خیر باد
کاش این تنها نبد همراه من — پر ز شیون خیمه و خرگاه من

خاتمه در کتاب مستطاب کافی و بصائر الدرجات روایاتی وارد شده که ائمهٔ طاهرین ملاقات و مشاهدهٔ ملائکه مینمایند و مختلف ملائکه هستند یعنی آمد و شد ملائکه در منزل ایشان است و مصافحه کند ملائکه ایشانرا و قدم زنند بر بساط ایشان و مجسم شوند برای ایشان و مزاحمت نمایند تکیه گاه ایشانرا و بسا باشد که پرها از بالهای ملائکه تبرکاً و تسبیحه اخذ نمایند و این اخبار منافی نیست با اخباریکه در بیان فرق میانهٔ رسول و نبی و محدّث بفتح دال وارد شده که رسول کسی است معاینه نماید ملک وحی را و کلام او را بشنود و نبی بشنود کلام ملک را و معاینه نکند و محدّث بشنود کلام او و نه بیند شخص ملائکه را و بود در عالم رؤیا یا الهام شود و محدّث در دیدن آن استماع کلام نماید و شخص را نه بیند و جهت عدم منافات آنست

که از عدهٔ کلمات سابقه معلوم شد که ملائکه مراتب مختلفه
دارند بعض طبقات انها مجسم شوند برای اولیا ولیکن
روح القدس را امام مشاهده نکند بلکه استماع کلام
او نماید و شاید مراد بروح القدس جبرئیل باشد و عدم
مشاهدهٔ او بصورت اصلیه مراد باشد و بغیر صورت
اصلیه مراد باشد ممکن است که مشاهده شود چنانچه
برای ابن عباس میسر شد و شرح این جمله مراجعه کتاب حجة
کافی و امامة بحار الانوار ظاهر شود و در خبر معتبری در
کتاب کامل الزیارة وارد شده که روز عاشورا بعد از
شهادت مردی را دیدند فریاد می کند از او پرسیدند که
برای چه فریاد کنی گفت من مشاهده کنم پیغمبر را که بسوی شما
نظر مینماید و بزمین کربلا نظر مینماید حضرت صادق فرموده
فریاد کننده جبرئیل بود و مشاهده کردن مردم او را مثل
مشاهده عبد الله بن عباس از کرامات و معجزات حضرت سید
الشهداء ع بوده فائده در احادیث فضیلت ارض دار
الایمان قم وارد شده که در قم اثر قدم جبرئیل موجود است
و بعید نباشد که مراد آثار هدایت و استقامت در ولایت
اهل بیت باشد که برکات علوم و احادیث ائمهٔ طاهرین مذاهب
فاسده و بدع زنادقه و ملاحده در این بلد راه نیافته و نیز در

حدیث معتبر وارد شده که در شب معراج رسول خدا
نظر نمود که قطعه زمینی درخشان است از جبرئیل سؤال
نمود که این زمین چه زمینی است عرضه داشت قطعه زمینی
است از ارض جبل که مسکن دوستان پسر عمت علی بن ابیطالب
خواهد شد و رسول اکرم فرمود فرود آییم بسوی این
مکان و در انجا پیرمردی دید که کلاهی بر سر دارد جبرئیل
گفت این پیرمرد شیطان است پیغمبر باو فرمود فمه یا ملعون

## الحدیث الحادی عشر

وبسندی المتصل الی الشیخ الجلیل محمد بن الحسن الصفار
فی کتاب بصائر الدرجات رفعه الی ابیجعفر الباقر قال لما قدم
بابنة یزدجرد علی عمر وادخلت المدینة اشرف لها عذاری
المدینة واشرق المسجد بضوء وجهها فلما دخلت المسجد
رات عمر غطت وجهها وقالت اف بیروج باداهرمز قال فغضب
عمر وقال تشتمنی هذه العلجة وهم بها فقال له امیر المؤمنین
لیس لک ذلک اعرض عنها انها تختار رجلا من المسلمین ثم
احسبها بفیئه علیه فقال عمر اختاری قال فجائت حتی وضعت
یدها علی راس الحسین بن علی فقال امیر المؤمنین ما اسمک
فقالت جهانشاه فقال بل شهربانویه ثم نظر الی الحسین فقال
یا اباعبدالله لیلدن لک منها غلام خیر اهل الارض بوجهه

امام باقرؑ گفت چون آوردند دختر یزدجرد را نزد عمر
و در آمد شهر مدینه را گردن کشیدند برای تماشای او
دختران مدینه و روشن شد نمازگاه بروشنی روی او
و چون در آمد نمازگاه را و دید عمر را پوشانید روی خود را
و گفت بیروز باد هرمز پس خشمناک شد عمر و گفت دشنام
دهد مرا این دختر گبر و خواست که فرو دهد او را پس گفت
او را امیرالمؤمنین و گردن از وی نیست تو را آن کار
تا برگزیند مردی را از مسلمانان و بشمار او را او در رسد
او پس گفت عمر او را که برگزین هر که را خواهی پس آمد تا نهاد
دست خود را بر سر حسین و گفت امیرالمؤمنین او را نام تو
چیست گفت جهان شاه گفت بلکه شهربانو پس نگاه کرد
امیرالمؤمنین سوی حسین و گفت ای ابا عبدالله هر آینه خواهد
زائید این زن برای تو پسری که بهترین کسان زمین خواهد بود

بیان آنکه ورود اسیران فرس در مدینه در زمان خلافت عمر
در چند خبر معتبر وارد شده چنانچه در خرایج راوندی
و کتاب حسین بن سعید و کتاب علد روایت شده و لیکن
شیخ صدوق در عیون الاخبار ورود ایشان را در خلافت
عثمان روایت کرده و علامه مجلسی نقل صدوق را بقواعد
تاریخ و فتوحات بلاد عجم نزدیکتر شمرده و لیکن از محمد بن

جریر طبری که از اهل تاریخ است نیز نقل شده که اسرای فرس را
که بمدینه آوردند عمر خواست انها را بفروشد و مردان ایشان را
بندگان عرب نماید امیرالمؤمنین او را منع نمود و فرمود پیغمبر
ما سفارش نموده که اکرموا کریم کل قوم پس شایسته شاهزادگان
نباشد که معامله غلامی و کنیزی با ایشان نمود و آن حضرت نصیب
خود را از آن اسیران آزاد نمود و بنی هاشم نیز چنین کردند
و مهاجرین و انصار هم همراهی نمودند و سهام خود را بحضرت
امیر واگذار نموده و گروهی از قریش رغبت بتزویج زنان فارسی
نمودند جناب امیر فرمود بایستی ایشانرا مخیر نمود تا هر که را
خواهند اختیار کنند و جماعتی خواستگاری کردند شهربانویه
را سکوت نمود پس آنگاه اشاره کرد بحسین بن علی و گفت
هرگاه شوهری بخواهم جز این جوان نخواهم و تزویج نمود او را
حسین بن علی و چون حضرت امیر نام وی پرسید گفت شاه
زنان دختر کسری فرمود تو شهربانو نام داری و خواهر تو
مروارید نام دارد بفارسی جواب گفت آری و در خرایج راوندی
مرویست که چون او را مخیر کردند دست بشانه حسین نهاد
وآنحضرت بزبان فارسی با او سخن گفت و از او پرسید چه
نام داری گفت جهان شاه فرمود بلکه شهربانویه گفت آن خواهر
من است فرمود راست گفتی و جهة اختیار کردن حسین

خوابی بود که دیده بود پیش از ورود لشکر اسلام بمدائن که پیغمبر خدا بخانه انها امده و در شب دیگر فاطمه زهراء را خواب دید و اسلام بر او اظهار کرده اند و تزویج برای پسر خود حسین نمود و شبهه نیست که یکی از دختران یزدجرد تزویج بحضرت سید الشهداء شد و نام او باختلاف ضبط شده شیخ مفید شاه زنان گفته و دیگران شهربانویه و بعضی جهان بانویه گفته اند و بعضی گفته اند شاه زنان دختر شیرویه پرویز بوده و مشهور انست که دختر یزدجرد بود بنابر این روایت عیون الاخبار ارجح است بقواعد ضبط تاریخ زیرا که کشته شدن یزدجرد در خلافت عثمان واقع شده و لامحاله دختران او بعد از کشته شدن او گرفتار شدند و محتمل است که در حدیث بصائر الدرجات در قضیه عثمان بوده و بتصحیف روات عمر شده باشد چنانچه علامه مجلسی اعتقاد نموده و در هر حال هرمزان این نبوده زیرا که یزدجرد پسر شهریار است و شهریار پسر پرویز و پرویز پسر هرمز و هرمز پسر انوشیروان و اینکه گفت پیروز باد هرمز مرادش این بود که هرمز اگر نامه پیغمبر عرب را پاره نکرده بود و دین اسلام داخل شده بود دخترانش گرفتار و دستگیر لشکر عرب نمیشدند و در کافی این روایت نیز مرویست و انچه

مطابق تحقیق و تحصیل از تواریخ و احادیث آنستکه
ولادت حضرت سید الساجدین در خلافت امیرالمؤمنین
علیه السلام بوده و والده ماجده او شاه زنان دختر یزدجرد بود
و در نفاس با نحضرت وفات کرد و رضاع انحضرت بمباشرت
دایه بود و او را باسم مادر میناميد و همین دایه بود که انحضرت
تزویج نمود بغلام خود و دختران یزدجرد که در اسرای عجم
بمدینه امدند سه نفر بودند و شهربانویه نام یکی از ایشان
بود چنانکه در خبر خرایج گذشت و این سه نفر را یکی حضرت
حسن مجتبی بحباله نکاح در آورد و یکی را محمد بن ابی بکر
و شاه زنان تزویج بحضرت سید الشهدا نمود و در کربلا
نبود و ممکن است که شهربانویه که در کربلا بوده بعد از وفات
حضرت مجتبی یا محمد بن ابی بکر در نکاح حضرت حسین در
امده باشد و شاه زنان را حضرت امیر مریم یا فاطمه نام نهاد
و مردم او را سیدة النساء میناميدند و سید الساجدین
را ابن الخیرتین میخواندند نظر بحدیث مشهور نبوی صلی الله
فی عباده خیرتین فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس و شهربانویه
را در کربلا پسری بود کودک که در گوش او گوشواره بود
ستمکاران تیری باو زدند و کشته شد و شهربانویه مانند
ملهوشه در کشته او مینگریست و این زن پس از واقعه در

قرابت خود را تلف نمود خاتمه از این حدیث شریف و ممانعت
جناب امیر از فروختن اسیران عجم نماید که در شریعت اسلام
رعایت حال بزرگ زادگان امری است مرغوب چنانچه
در کتاب سیره ابن هشام وارد است که لشکر اسلام پس از فتح
جبل طی تانی اسیر بمدینه آوردند و در جمله اسیران دختر حاتم
طائی بود چون نزد رسول اکرم آوردند آن زن عرضه داشت
که من دختر حاتم هستم برادر من عدی بن حاتم فرار کرد و مرا
واگذارد بر من منت گذار رسول خدا در روز اول جوابی باو
نفرمود روز دویم زمانیکه پیغمبر بمسجد آمد حضرت امیر بآن زن
اشاره فرمود که شرح حال خود را عرضه دار چون عرضه داشت
او را بخشید و بمحل خود باز گردانید و رعایت نجابت او را
فرمود و باین سبب عدی بن حاتم نیز رغبت باسلام نمود
و شرفیاب حضور پیغمبر گردید و چون بخانه پیغمبر آمد حضرت
وساده خود را برای وی گسترد و در کتاب ارشاد القلوب
دیلمی مسطور است که سعد بن ابی وقاص چون والی عراق
شد امر باحضار حرقه دختر نعمان بن منذر نمود که امیر عراق
بود در سابق ایام حرقه با گروهی از کنیزان خود بمجلس وی در آمد
چون از او شرح حال پرسید جواب گفت که آنچه در خورنق
آفتاب بر او میتابید و حرکت میکرد در دست ما بود و اکنون هم

دشمنان ما بر ما ترحم دارند و ما پادشاه این قصر بودیم و خراج
این مملکت بر دست ما بود لیکن دنیا بما پشت کرد پس شروع
بگریستن نمود و حاضران نیز گریستند سعد بن ابی وقاص
بر حال او ترحم نمود و حوائج او را اجابت کرد و او را اکرام کرد
بر غایت انکه بر ولد زاده بود پس از مراجعت از آن زن پرسیدند
چگونه رفتار نمود امیر با شما و همراهان جواب تشکر امیز گفت
و شعری خواند تمام بکرها الکریم الکریما و اگر یزید بن معویه و
عبید الله بن مرجانه طهارت مولد و اصالت قرشیت داشتند
رعایت اهل بیت عصمت و طهارت را میداشتند و شرح
سلوک با اهل بیت در کتب مقاتل مشهور است و یزید و
اهالی شام خواستند زادگان و شاهزادگان را بندگی ببرند
همانطور که مسلمانان زنان و کودکان کفار را در جهاد قسمت
میکردند مردی در شام فاطمه بنت الحسین را از یزید خواست
و گمان نداشت که این دستگیر از فرقه مسلمانان باشد و در
خبر امالی صدوق وارد شده که فاطمه دختر امیر المؤمنین که
اصغر اولاد انحضرت بوده درخواست نمودند و در کتاب
مقاتل ابو الفرج اصبهانی مسطور شده که دیگری زینب کبری را
خواست کنیز خود قرار دهد و یزید را گفت دعنی اتخذها
امة و شرح مکالمات زینب با یزید و پناه بردن فاطمه بان مخدره

و او بخش بجا مهای آن مظلوم از اعظم مصائب و در اکثر کتب
مضبوط شد مؤلف عفی عنه در قصیده ثانیه خود که جهت بیان
علویات مخدرات است نیکو گفته فوا عجبا من الدهر الخؤون

و من اوضاع دولة الدائرات عواهر عبد شمس فی الستور
طواهر هاشم بالسافرات فتلک عواکف فی خدر عز
و هن علی الملا مستخدمات عجب رسمی است اندر دور ایام
که من در عهد خود شهزاده بودم درخشان اختری آزاده بودم
باندک روزی از اوج عزت فلک افکندم در قوس کنیزی
اگر شمشیر حیدر در کمر بود و گر سایه پدر ما را بسر بود
کی توانست ما را خوار دارد و یا بی پرده در بازار آرد
من اندر شام خوابم با کنیزان من و بزم شرابیه یزید الله زینهار
اگر از مرگ خود بودم خبردار نبودم گر از انجام این کار

و یکی از زوجات طاهرات حضرت سید الشهدا رباب دختر امرء القیس بود در
کتاب ینابیع المودة مسطور است که امرء القیس را سه دختر
بوده یکی را حضرت امیر المؤمنین تزویج نمود و دیگری حضرت
حسن و رباب را حضرت حسین و از آن زن دو فرزند شد
یکی عبد الله رضیع و دیگری سکینه که حضرت سید الشهدا
او را بسیار دوست می داشت و امینه نامیده میشد و شعر معروف
که ابو الفرج ضبط نموده در حق او است که آنحضرت انشا فرموده

لعمرك انني لاحب دارا تكون بها سكينة والرباب
احبهما وابذل جل مالي وليس لعاذل عندي عتاب

ودر تذکرهٔ سبط ابن جوزی مذکور است که رباب در مجلس ابن زیاد چون نظرش بسر مقدس افتاد بی تاب شد وآن سر را برداشت بوسید وبکنار خود نهاد وگفت

واحسينا فلا نسيت حسينا فصدته اسنة الاعداء
غادروه بكربلاء صريعا لاسقى الله جانبي كربلاء

ودر تواریخ مسطور است که بعد از شهادت سید الشهدا اشراف قریش رباب را خواستگاری کردند هیچ یک را اجابت ننمود وگفت بعد از مواصلت با پیغمبر خدا دیگر با کسی مواصلت نکنم وبعد از مولا پسر فاطمهٔ زهراء شوهری اختیار نکنم وبعد از واقعهٔ کربلاء یکسال زیاده زندگانی نکرد ودر این مدت یکسره سوگواری گذرانید واز آفتاب بسایه در نیامد گویا پس از دیدن بچشم خود که بدن مقدس سید الشهدا برابر آفتاب برهنه افتاده معاهده کرده بود وبعهد خود وفا نمود در قصیدهٔ ثانیهٔ مؤلف عفی عن جرائمه اشاره باین معاهده شده

وانشاءت الرباب رثاء حزن وترثي بعلها في الراثيات
حسينا واحسينا واحسينا فلن انسى الحسين الى الوفات
تمكنت البقيع بغير ظل لعهد عاهدت في السالفات

و دیگر از پرده گیان سید الشهداء که از آنحضرت بار ور بود و در کربلا بوده زنی است که در کتاب معجم البلدان مذکور است و در کتاب عجائب المخلوقات اشارت باین نیز شده در ترجمهٔ حلب گوید که جبل جوشن کوهی است در شهر حلب که معدن نحاس بوده و چون اسرای اهل بیت بآن ناحیه رسیدند آن زن را در زائیدن گرفت و هرچه استغاثت از اهل آن ناحیه نمود ندا غاثت نکردند و از شومی این رفتار برکت آن معدن نابود شد و بعضی ذکر کرده اند که حضرت حسین آن حمل را محسن نام نهاده بود و مانند برادر مظلوم خود سقط شد و لیلا والده ماجده علی بن الحسین الاکبر که لیلی نام داشته مذکور نیست که در کربلا بوده بلکه قرائن واضحه دلالت کند بر همراه نبودن با علویات چنانچه خواهد آمد انشاء الله تعالی

## الحدیث الثانی عشر

و بسندی الی مشایخی الاجلاء بطرقهم الی الصفار فی بصائر الدرجات رفعه الی مولینا الجواد ابی جعفر الثانی علیه السلام قال لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله هبط جبرئیل و معه الملائکة و الروح الذین کانوا یهبطون فی لیلة القدر قال ففتح لامیر المؤمنین بصره فراهم من منتهی السموات الی الارض یغسلون النبی صلی الله علیه و آله معه و یصلون علیه و یحفرون له و الله ما حفر له غیرهم حتی اذا

وضع فی قبره نزلوا مع من نزل فوضعوه فتکلم و فتح لامیر المؤمنین
سمعه یوصیهم فبکی و سمعهم یقولون لا نالوه جهدا و انما هو
صاحبنا بعدک الا انه لیس یعاینا ببصره بعد مرتنا هذه
قال فلما مات امیر المؤمنین رای الحسن و الحسین مثل الذی
کان رای فی ابا النبی ص و علیا یعینان الملائکة حتی اذا مات
الحسین رای علی بن الحسین منه مثل ذلک و رای النبی و
علیا و الحسن یعینون الملائکة حتی اذا مات علی بن الحسین
رای محمد بن علی مثل ذلک و رای النبی و علیا و الحسن و
الحسین یعینون الملائکة حتی اذا مات محمد بن علی رای جعفر
مثل ذلک و رای النبی و علیا و الحسن و الحسین مثل ذلک
و علی بن الحسین یعینون الملائکة حتی اذا مات جعفر رای
موسی مثل ذلک و هذا هکذا یجری الی اخرنا ترجمه چون جان
سپرد پیغمبر فرود امد جبرئیل و با او بودند فرشتگان و پری
انانیکه بودند فرود میامدند در شب اندازه و گفت پس
کشوده شد چشم امیر المؤمنین و دید ایشانرا از اخر اسمانها
تا زمین و می شستند پیغمبر را با امیر و درود بروی میفرستادند
و کور می کندند برای او سوکند بخدا انکندند از برای پیغمبر جز
ایشان تا انکه نهاده شد در کور خود فرود امدند با انکه فرود
امد در کور پس نهادند او را و سخن گفت و کشوده شد گوش

و رای منه الحسین مثل ذلک و رای النبی و علیا یعینان الملائکة حتی اذا مات الحسن

امیر المومنین و شنید که سفارش می کند پیغمبر فرشتگان را
پس گریست و شنیدند انان را که گویند کوتاهی نکنیم توانائی را او
جز او یاری نداریم پس از تو جز انکه علی بچشم نه بیند ما را پس این
بار گفت پس چون امیر المؤمنین جان در داد حسین دید مانند
انرا از فرود امدن فرشته و دید که پیغمبر و علی یاری می کنند
فرشتگان را تا انکه حسین کشته شد دید علی پسر او فرود امدن
فرشته را و دید پیغمبر و علی و حسن را که یاری می نمایند فرشتگان
را در خاک سپردن حسین و همین روش بود کار خاک سپردن
هر پیشوائی که گذشتگان از پیشوایان با فرشتگان همراهی و
یاوری می کردند در خاکسپردن او و چنین خواهد بود تا پس
از ما بیانات در مذهب امامیه رضوان الله علیهم مقررات
که مباشر دفن امام غیر امام خلیفه او نشود و اگر امام متوفی در
مشرق فوت شود و وصیش در مغرب باشد خداوند بقدرت
کامله جمع میانه ان دو خواهد نمود و اخبار عموما و خصوصا در
کتب معتبره شیعه مثل کافی و غیر او موجود است و جماعتی
از واقفه خواستند نقض کنند امامت حضرت رضا را باینکه
هنگام دفن موسی بن جعفر انجناب در مدینه بود و بحسب ظاهر
حاضر در دفن پدر بزرگوارش نبود حضرت بایشان جواب
گفت که شما اعتقاد دارید بامدن علی بن الحسین از کوفه بکربلا

دیدند که حسن و حسین مانند انچه را امیر دید بدیدند پیغمبر و علی که یاری کنند فرشتگان را مانند انچه با پیغمبر کرد امیر ... حسن جان بداد ع

برای دفن نمودن بدن پدر خود و مردم او را ندیدند بقدرت
خداوند من نیز پنهان نخود در دفن پدرم حاضر شدم و از حدیث
بصائر نمود که رسول اکرم و امیر المؤمنین و حسن مجتبی با
بدنهای نورانیه عالم مثال و برزخ در هنگام دفن سید الشهداء
حاضر بودند و در کتب معتبره مقاتل مشایخ امامیه تعرض از
خصوصیات دفن سید الشهداء و اصحاب او نکرده اند و بعد از تتبع
سکون نفس بانچه در کتب جدیده متاخره در این باب نوشته اند
حاصل نشد و انچه از این خبر بصائر نمودار شد مؤید است روایت
ابن عباس و ام سلمه را که رسول خدا را در خواب دیدند گرد آلوده
و گریان و خاک بر سر ریخته و تلاوت میفرمود ولا تحسبن الله
غافلا عما یعمل الظالمون و گفت رفتم در کربلا و جمع کردم خونهای
حسین را تا مخاصمه نمایم با کشندگان او نزد پروردگار و در
کتاب محمد بن ابی طالب از حضرت باقر روایت شده از پدرش
که اهل غاضریه و نواحی فرات بعد از ده روز از واقعه بدفن
کشتگان پرداختند و جون که غلام ابی ذر بوده در میان ایشان
با روی سفید و بوی مشکین یافتند از اثر دعای سید الشهداء
در حق او و در تذکره سبط بن جوزی روایت شده که زوجه زهیر
قین همراه غلام خود از کوفه کفنی فرستاد برای زهیر چون غلام
بکربلا امد و بدن حضرت را برهنه دید شرم کرد از تکفین بدن مولای

خودش و شیخ مفید در ارشاد گوید که بنی اسد و اهل غاضریه
برای دفن ابدان شریفهٔ شهدا مجتمع شدند و گودالی در طرف
پای کندند و اجساد بنی هاشم را در آن گودال دفن کردند جز بدن
ابو الفضل و از آن قبور اثری ظاهر نیست شخص زائر نزد قبر
مقدس بایستد و بر شهدا سلام کند بسمت پائین پا و گفته
شده که قبر علی بن الحسین نزدیکتر بقبر شریف است و قبور اصحاب
در دورهٔ قبر شریف است و قبور ایشان معین نیست و شکی
نیست که از حائر بیرون نیستند و ابن شهر اشوب در مناقب و
طبرسی در کتاب اعلام الوری گفته اند که بعد از یکروز و اهل
غاضریه برای دفن آمدند و شهدا را در حفیرهٔ واحده دفن
کردند غیر علی بن الحسین را که قبر مخصوص کندند متصل
بقبر امام و از برای ایشان قبرهائی مهیا پیدا میشد و مرغهای
سفید هنگام دفن حاضر شده بود و از کلام شیخ مفید دیگران
معلوم نشود که قبر حبیب بن مظاهر و حر بن یزید در آن زمان
ممتاز و معین باشد چنانچه در زمان ما ممتاز است و لیکن شیخ
شهید در کتاب دروس گوید که بعد از سلام بر شهدا سلام
کن بر حبیب بن مظاهر و حر بن یزید و چنان نماید که این دو قبر در
زمان شهید اول که حدود سنه هفتصد و کسری است ممتاز
و معین بوده و در کتب مزار ذکری از قبر معین نیست مگر قبر

حضرت ابی الفضل و علی بن الحسین لیکن شهدا را در ازمنهٔ سابقه
بقعهٔ علیحده بوده و در امالی شیخ طوسی است که بنی اسد
بوریای جدیدی آوردند و بدن مقدس در آن بوریا گذاردند
و تا زمان نبش کردن قبر بامر متوکل آن بوریا باقی بوده و
چون شهید در شرع اقدس غسل و کفن ندارد بلکه با جامهٔ
خون آلوده باید دفن نمود در اخبار ذکری از غسل و تکفین
نشده و بحسب قواعد شرعیه مباشر دفن بدن امام و نماز
بر او سید الساجدین بوده و در کتب قدیمهٔ معتبره زیاده
بر اینچه ذکر نمودیم بنظر نرسید الحدیث الثالث عشر
و بالسند المتصل الی الشیخ الجلیل ابن قولویه فی الکامل
عن قدامة بن زائدة عن ابیه قال قال علی بن الحسین یا زائدة بلغنی
انک تزور قبر ابی عبد الله ع احیانا فقلت ان ذلک لکما بلغک
فقال لی فلماذا تفعل ذلک و لک مکان عند سلطانک الذی
لا یحتمل احدا علی محبتنا و تفضیلنا و ذکر فضائلنا و الواجب
علی هذه الامة من حقنا فقلت و الله ما ارید بذلک الا الله و
رسوله و لا احفل بسخط من سخط و لا یکبر فی صدری مکروه
ینالنی بسببه فقال و الله ان ذلک کذلک فقلت و الله ان ذلک
لکذلک یقولها ثلثا فقال و اقولها ثلثا فقال ابشر ثم ابشر ثم
ابشر فلاخبرنک بخبر کان عندی فی النخب المخزون انه لما اصابنا

بالطف ما اصابنا وقتل ابي وقتل من كان معه من ولده واخوته
وسائر اهله وحملت حرمه ونسائه على الاقتاب يراد بنا الكوفة
فجعلت انظر اليهم صرعى ولم يواروا فيعظم ذلك في صدري
ويشتد لما ارى منهم قلقي فكادت نفسي تخرج وتبينت ذلك
مني عمتي زينب بنت علي الكبرى فقالت مالي اريك تجود بنفسك
يا بقية جدي وابي واخوتي فقلت وكيف لا اجزع واهلع وقد
ارى سيدي واخوتي وعمومتي وولد عمي واهلي مضرجين بدمائهم
مرملين بالعراء مسلبين لا يكفنون ولا يوارون ولا يعرج عليهم
احد ولا يقربهم بشر كانهم اهل بيت من الديلم والخزر فقالت
لا يجزعنك ما ترى فوالله ان ذلك لعهد من رسول الله الى
جدك وابيك وعمك ولقد اخذ الله ميثاق اناس من هذه الامة لا تعرفهم
فراعنة هذه الارض وهم معروفون في اهل السموات انهم يجمعون
هذه الاعضاء المتفرقة فيوارونها وهذه الجسوم المضرجة
وينصبون لهذا الطف علما لقبر ابيك سيد الشهداء لا يدرس
اثره ولا يعفو رسمه على كرور الليالي والايام وليجتهدن
ائمة الكفر واشياع الضلالة في محوه وتطميسه فلا يزداد اثره
الا ظهورا وامره الا علوا فقلت وما هذا العهد وما هذا الخبر
فقالت حدثتني ام ايمن ثم ساق الحديث بطوله وفي آخره
بعد نزول جبرئيل واخباره بمصائب عترته وان سبطك هذا

واوی بیده الی الحسین مقتول فی عصابة من ذریتك و اهل
بیتك واخیار من امتك بضفة الفرات بارض تدعی کربلاء
بکثرة الکرب والبلاء علی اعدائك و اعداء ذریتك فی الیوم
الذی لا ینقضی کربه ولا تفنی حسرته وهی اطهر بقاع الارض
واعظمها حرمة وانها لمن بطحاء الجنة الخبر ترجمه قدامه
پسر زائده گفت که پدرم گفت که علی پسر حسین مرا گفت ای
زائده بمن رسیده که تو دیدن کنی گور حسین را گاه گاهی گفتم
همان است که بتو رسیده گفت برای چه این کار کنی با آنکه
برای تو جایگاهی است نزد پادشاه تو شاهی که بر ندارد
کسی را بر دوستی ما و برتری دادن ما را بر مردم و یاد کردن
فضیلتهای ما را و آنچه بر گردن این گروه است از سزاواری ما
گفتم بخدا سوگند نخواهم باین کار مگر خدا و پیغمبر او را و باك ندارم
از خشم هر که خشمناك شود و بر دل نیاید در پند من
ناخوشی و ناپسندی که برسد مرا برای این کار پس گفت سوگند
یاد کن که آن چنان است که گوئی پس من سوگند یاد نمودم
که آن چنان است که گفتم تا سه بار او گفت و من سوگند یاد کردم
پس گفت مژده باد ترا پس مژده باد ترا هر آینه آگاه کنم ترا
بداستانی که نزد من است که نهاده در گنجینه پنهان بدرستیکه
چون رسید ما را بکربلا آنچه رسید و کشته شد پدرم و

هر که با او بود از پسرانش و برادرانش و همه کسانش و یارانش بودند
برده گیان و زنانش بر پالانهای شتران و خواستند ما را بکوفه
برند و کردیدم نگران بسوی ایشان که بخاک افتاده بودند و
پنهان در زمین نشده بودند و بزرگ نمود آن کار در سینهٔ من
و سخت شد برای من از آنچه دیدم بی آرامی من و نزدیک بود جان
من بیرون آید و پدیدار دید آن سختی را از چهرهٔ من خواهر پدرم
زینب دختر بزرگ علی و گفت چه شد مرا که بینم ترا که جان ببخشی
ای یادگار پدر بزرگ و پدر و برادران من پس بوی گفتم چگونه
بی تاب نشوم و در خروش نباشم و درستی بینم مهتر خود و
برادران و عموها و پسر عموها که افکنده بخاک شدند و
بخونهای خود آلوده در بیابان برهنه و بی پوشش و پنهان
بزیر خاک نشدند و نه بر سر ایشان کسی و نزدیکشان نیاید
آدمی زادی گویا ایشان خانواده از ترکان و دیلم باشند
پس گفت بی تاب نکند ترا آنچه بینی بخدا سوگند این پیمانیست
از پیغمبر خدا بسوی پدر بزرگ و پدر و عموی تو و هر آینه
خداوند پیمان استواری گرفته از مردمانی از این گروه که
نشناسند ایشان را ستمکاران این سرکشان زمین و ایشان
شناسا باشند نزد کسان آسمانها پیمان داده اند این اندامهای
جدا شده را و پنهان نمایند زیر زمین آنها را و این تنهای

خون آلوده را و برپا کنند در این زمین نشانی را برای کوری دلهای
تو که مهتر کشتگان راه خداست که کهنه نشود نشانهٔ او و نا
پدید نماند نشان کهنهٔ او بر گذشتن شبها و روزها و هر اینه
کوشش نمایند پیشوایان گمراهی و پیروان ایشان در برداشتن
آن نشان و ناپدید کردن آن و نفزاید نشان وی مگر هویدا
شدن و کار او مگر بلند شدن پس من گفتم چه بوده آن پیمان و چیست
این داستانها پس گفت که ام ایمن برای من گفت که پیغمبر درآمد در
خانهٔ فاطمه روزی از روزها پس پخته شد برای او آش شیر و
آورد او را علی سبدی خرمائی و گفت ام ایمن من هم آوردم برای
ایشان کاسه بزرگی که در او شیر و کره بود و خوردند از او پیغمبر و علی
و فاطمه و حسن و حسین از آن آش شیر و آشامیدند از آن
شیر پس خوردند از خرما و کره پس پیغمبر دست شست و علی
آب بخت بر دستش و پس از آن دست بروی خود کشید
و نگاه کرد بایشان نگاهی که شناختیم شادی را در روی او
و نگریست بگوشهٔ چشم خود بسوی آسمان چندی و روی خود
سوی کعبه نمود دستها پهن نمود و خدا را خواند پس مرو
بزمین افتاد و گریان بود و دراز شد گریهٔ او و بلند شد آواز
گریهٔ وی و روان شد اشکهای او پس سر برداشت و سر
بزیر افکند بسوی زمین و اشکهای او میچکید مانند ریزش

باران واند وهناك شدند فاطمه وحسن وحسین واندوهکین
شدم من برای انچه دیدیم از پیغمبر و بزرك شمردیم او را که پرسیم
او را تا انکه دراز شد کریه کفتند او را علی و فاطمه که چه چیز کریانید
شما را انکریاند خدا چشم شما را ریش کرد دلهای ما را کریه شما
ای مودای برادر من شاد شدم بشما شادیکه مانند ان
هرکز شاد نشده بودم و من نکاه بشما میکردم و ستایش
خدا مینمودم برای نیکو کرداری خدا بمن بهستی شماها
که ناکاه فرود امد بمن جبرئیل و کفت ای محمد خدا اکاه شد
برانچه در دل تو است و شناخت شادی تو را ببرادرت
و دختر و دختر زادکانت و باخر رسانید برای تو نیکی را
و کوارا کرد بهر تو بخشش را باینکه کردانید ایشان و زادکان
ایشان و دوستداران و پیروان ایشان را با تو در بهشت
جدائی نشود میانه تو و ایشان زنده شوند چنانچه تو زنده
شوی و بخشیده شوند چنانچه تو بخشیده شوی تا خوشنود
شوی و بالاتر از خوشنودی در برابر کرفتاریهای بسیاریکه
خواهد رسید ایشان را در جهان و ناپسندهائیکه بر خورد
انها را بدستهای مردمی که خود را در ائین تو میدانند و
کمان کنند که از کروه تو باشند بیزارند از خدا و از تو افتادند
شوند افتادنی و کشته شوند کشته شدنی سختی جدا جدا

خواهد بود جایگاه های افتادن ایشان و در خواهد بود
از یک دیگر گورهای ایشان و این برگزیدگی از خدا مر ایشان
و مر تو راست پس ستایش کن خدا را برای برگزیدن او
شما را و خوشنود باش بدان و ربی او و بآنچه برگزید برای شما
پس گفت جبرئیل ای محمد برادر تو علی چیره و بیچاره شود
پس از تو از گروه تو و خسته شود از دشمنان تو و کشته شود
پس از تو میکشد او را بدترین آفریدگان و آفریده و بدبخت
ترین مردمان همتای و مانند پی کننده شتر صالح پیغمبر و در
شهر یکه سوی او باشد خانه گرفتن او و آن شهر جای دوستان
پیروان او و پیروان زادگان او است و در هر کشتنی بسیار شود
گرفتاری پیروان ایشان در آن شهر و بزرگ شود آنچه بایشان
رسد و بدرستیکه دختر زاده تو و بدست باز نمود سوی
حسین کشته شود در گروهی از زادگان تو و کسان خانوادهٔ
تو و برگزیدگانی از دستهٔ تو بکنار فرات در زمینیکه خوانده
شود کربلاء از جهت آن بسیار شود سختی و گرفتاری بر دشمنان
تو و دشمنان زادگان تو در روزیکه نکند سختی آن روز
و نابود نشود دریغ آن روز و کربلاء پاکیزه ترین جاهای
زمین است و بزرگتر زمینها است و بلندجائی و همانا آن
آن زمین از ریگ زار بهشت است پس هنگامیکه رسد

پس من شنودم خدا را خوشنود شد بلند باد بزرگی او ع

آنروزیکه کشته شود در آنروز دختر زاده تو و کشایش و
کرد او در آیند لشکریان کسان تا گرویده و در وز از خدا به
جنبش در آید زمین در کرانه‌های خود و تکان خورند کوهها
و بسیار شود تکان آنها و برهم خورد دریاها بکره‌های خود
و بجنبش آید آسمانها با کسان آنها از روی خشم برای تو
ای محمد و برای نژادکان تو و برای بزرگ نمودن مرانچه بر
داشته شود از بلندجائی تو و برای بدی آنچه پاداش داده
میشود باو زادکان تو و خویشان تو و نماند چیزی از آن مگر
آنکه دستوری خواهد خدا برا دریاری کسان تو که ناتوان
شمرده شدند و ستم رسید کانند تا آنکه ایشان گواه خداوند
برافرید کانش پس از تو پس پنهانی رساند خدا بسوی آسمانها
و زمینها و کوهها و دریاها و کسانیکه در آنها یند که درستی
است که من خداوند پادشاه توانائی هستم که از دست او
نرود گریزنده و بیتاب نکند او را سرکشی و من توانایم در
باره او بر یاری و کیفر دادن سوگند با رجمندی و بزرگی
خودم که هر آینه بچشانم کیفر کسانیکه کینه داشته باشد
پیغمبر و برگزیده مرا و برده باشد بلندجائی پیغمبر مرا و
کشته باشد خویشان او را و انداخته باشد پیمان خود را
و ستم کرده کسان او را کیفری که نداده باشم کسی از جهانها

را پس نزد این کار ناله کند هرچه در آسمانها و زمینها است
بنفرین کسی که ستم کرده باشد خویشان تو را و روا شمرده
باشد آنچه از تو ناروا است پس هنگامیکه در اینداان دسته
سوی خوابگاههای خود خدا بدست خود جانهای ایشان گیرد
و فرود آید بسوی زمین فرشتگانی از آسمان هفتم و با خود
داشته باشند سبوهائی از یاقوت و زمرد پر از آب زندگانی
و جامه هائی از جامه های بهشت و خوشبوئی از خوشبوهای
بهشت و بشویند پیکرهای آن کشته ها را بآن آب و بپوشانند
بایشان جامه ها را و خوشبوی نمایند ایشان را بآن بوی خوش
و نماز گذارند فرشتگان بر آنها دسته دسته پس برانگیزاند
خدا گروهی از پیروان تو را که نشناسند ایشان ناگروان
و انبازی نکرده باشند در آن خونها بچیزی بگفتار و کرداری
و نه آهنگی پس پنهان کنند تنهای آن کشتگان را زیر خاک
و برپا کنند نشانه بر گور مهتر کشتگان بآن بیابان که نشان
باشد برای کسان راستی خواه و پیوند شود برای گروندگان
پیغمبر براه رستگاری و کامیاب شدن و گرد آیند آن گور را
فرشته هائی از آسمانی صد هزار فرشته در هر شب و روزی
و درود فرستند بر وی و بپاکی یاد کنند خدا را نزد آن گور و
آمرزش خواهند برای دیدن کنان آن و می نویسند نامهای آنکه

بیابند او را دیدن کنان از گروه تو برای نزدیکی بخدا و تو نویسند
نامهای پدران ایشان را و خویشان و شهرهای آنها را و نشانی
گذارند در روهای ایشان بنشان گذاری روشن که از تخت
خداوند باشد که این کس دیدار کننده گور بهترین کشتگان راه
خدا و پسر بهترین پیغمبران است پس چون روز رستخیز
بیاید تابش کند و تابان باشد در روهای ایشان از نشانیکه
از نشان گذار گذاشته روشنی که پوشیده شود از روی
چشمها و راه نما شود و شناخته شوند میانهٔ مردم بآن
روشنی و گویا بینم ترا ای محمد میانهٔ خودم و میانهٔ میکائیل
و علی پسر ابوطالب ما پیش روی ما است و با ما خواهد بود و گروه
از فرشتگان خدا آنچه بشماره در نیاید و برچینیم از میان
مردم کسیکه آن نشانه در روی او است از میانهٔ آفریدگان
تا برهانند ایشان را از تنگی و ترس آن روز و سختیهای وی و
این داوری خداوند و بخشش او است از برای کسیکه بدیدن
گور تو آید ای محمد یا گور برادر تو علی یا گور دو دختر زاده
تو را و نخواسته باشد باین کار جز خدا را و زود باشد که
کوشش کنند مردمانی که سزاوارند دوری از خدا و خشم
او را که بردارند نشانه آن گور را و نگذارند خدا برای آنها باین
کار راهی را پس از این گفت پیغمبر که این کار مرا بگریانید و اندوهناک

کرد پس از آن زینب گفت هنگامیکه زخم خورد از پسر ملجم و
دیدم نشان مرگ او را گفتم او را ای پدر سخن سروده مرا ام
ایمن بچنین و چنان و دوست دارم که بشنوم این سخن را از
تو گفت ای دخترک من سخن همان است که ام ایمن تو را سروده
وگویا بینم تو را و زنان خویشان تو که دستگیر شده اید در این
شهر در خواری و فروتنی همی ترسید از اینکه بربایند شما را مردم
پس شکیبائی کن شکیبائی کردنی سوگند بآنکه شکافد دانه را و
آفریند مردم را نیست از برای خدا در پشت زمین دوستی جز
شماها و جز دوستان شما و پیروان شما و هر آینه درست گفت
برای ما پیغمبر خدا آنگاه که سرود برای ما این داستان را که
اهریمن در آن روز پرواز کند از شادی و گردش کند همهٔ زمین
را در دیوها و بزرگان دیوها و گوید ای گروه دیوان رسیدیم
از زادگان آدم خواسته خود را و بپایان رسانیدیم در
نیست شدن آنها و پس دادیم ایشان را آتش مگر کسانیکه
چنگ زنند باین گروه پیغمبر پس گردانید کار خود را در سر
گشتگی مردم درباره ایشان و واداشتن مردم را در دشمنی
ایشان و برانگیزانید مردمان را با ایشان و بدوستان ایشان
تا استوار نمائیم گمراهی آفریدگان و ناگرویدن آنها و نرهد
از آن از رهندهٔ و هر آینه راست نمود بر ایشان اهریمن با آنکه

دروغگو است اینکه سود نبخشد با دشمنی ایشان کاربستند
و گزند نرساند با دوستی ایشان گناهی جز گناهان بزرگ
زائده گفت پس فرمود علی پسر حسین پس از آنکه مرور برای من
این داستان را داشته باش این را که اگر یکسال شتر سواری
پی آن رود کم رفته باشد تا این حدیث شریف بحسب سند
در اعلی درجهٔ اعتبار است اگرچه مضامین عالیه او بی نیاز
کند از تعرض سند او و صاحبان قلوب روحانیه دانند
که چگونه تاثیری در نفوس دارد گویا که هر کس بشنود از زبان
امام سجاد شنیده گواهی دهم این سخن را از اوست
تو گفتی که گوشم بر آواز اوست    در حقیقت این حدیث
کرامت باهره و معجزهٔ ظاهره ایست که دو هزار و دویست و
کسری پیش اخبار بغیب کردند که بقعهٔ کربلا مشهد و مزار
خواهد شد و آنچه خلفای جور کوشش نمایند و همت گمارند
بر محو آن بقعه مبارکه برای ایشان میسر نشود و لوای این قبر
شریف برداشته نشود و مجمع زوار خواهد شد و وافق
المخبر الخبر همان طور که گفتند واقع شد با آنها سیاستهای
بنی امیه بعد از شهادت سید الشهداء و شدت ممانعت
از زیارت آن قبر و تبرک جستن بآن مشهد شریف بلکه در
کتاب نوادر علی بن اسباط روایت شده که در نزدیکی زمان

شهادت نه صد هزار جن از اطراف بلاد اسلام شدند و بجای زیارت
آن قبر و تبرک جوئی آمدند و عقیم بودند و همگی ذات ولد
شدند چون در میان عرب تفاؤل بود که زنیکه نزاید باید
سر قبر کریمی برود تا فرزند آورد و در کتاب کامل نیز صریحه
روایت شده که حضرت صادق فرموده که از زمان شهادت
آن مظلوم هیچ زمان خالی نبوده بقعهٔ کربلا از زائری از
ملائکه و جن و انس و وحشی بعد فرمود شنیده ام که از اطراف
کوفه و غیر کوفه مردم آنجا مجتمع شوند در نیمهٔ ماه شعبان و نوحه
سرائی نمایند و مرثیه خوانند و زنانی ندبه و سوگواری
کنند بعضی اهل کوفه عرضه داشتند که چنان است که شنیده
اید ما نیز حاضر بوده و دیده ایم گفت الحمد لله که خدا برای ما مرثیه
خوان و مداح و زوار مقرر نمود و از اواخر دولت بنی امیه
بر قبر شریف قبه بنا شد و در اوائل خلافت بنی عباس زیارت
آن مشهد معظم بطوری شایع شد که حائر مقدس از اماکن
اجتماع و ازدحام شمرده میشد و مردم از حکم مزاحمت سؤال
کردند از حضرت صادق که هرگاه مردی از حائر برای تجدید
وضوء خارج شود و جای او را بگیرند جایز است جواب فرمود
هر کس بمکانی سبقت نماید تا یکشبانه روز او اولی و احق بآن
مکان است در خلافت هرون الرشید بعضی از مشرق و مغرب

همچو زیارت آن مشهد معظم شد که هرون ترسید که اگر
توجه مردم باین روش بالا رود لامحاله خلافت از عباسیین
بعلویین باز گردد باین سبب امر کرد موسی بن عیسی والی کوفه
را که از بنی عباس بود بخراب نمودن قبر سید الشهداء و تخریب
عمارات آن نواحی و کشت و زرع در اطراف آن زمین و او امر داد
مردی را که نامش موسی بن عبد الملک بود و تمام عمارت و بنیان
قبهٔ شریفه را خراب کرد و اراضی حائر را زرع نمود و شخم کرد
و زراعت شد و مقصود محو اثر قبر شریف بود و درخت
سدری نزدیک قبر بود که علامت بود برای شناختن قبر
شریف آن درخت را نیز از ریشه بیرون آوردند تا آنکه اثری
از قبر باقی نباشد چون این خبر بجریر بن عبد الحمید که یکی
از علمای حدیث بود رسید تکبیری گفت و اظهار تعجب نمود
و گفت الآن معلوم شد مراد بحدیث نبوی که فرمود لعن الله قاطع
السدرة و اندکی نگذشت که تجدید شد قبهٔ کربلا و رغبت
مردم بتوجه بآنجا افزوده شد و از خلفای عباسیه دیگر کسی
بصدد تخریب بر نیامد تا زمان متوکل عباسی جعفر بن معتصم
لعنة الله که در نهایت انحراف بود از سلسلهٔ علیهٔ علویین و
در ایام خلافت خود حقوق ذوی القربی را از ایشان منع
می نمود بحدی فقر و فاقه بعلویین احاطه کرد که معاش ایشان

منحصر شد بچرخ ریشتن زنان علویات و دو خاندان ایشان
بسا بود که زیاده بر یک پیراهن که توان در او نماز گذاشت
نبود و علویات خوانین بنوبت در آن جامه نماز میگذاردند و از عداوت
علویین فرو گذار نمیکرد و این مذهب پلید را فتح بن خاقان
ترکی در نظر او جلوه داده بود و فاطمهٔ زهرا را جهارا سب
می نمود برای آنکه علویین خود را برسول بتوسط فاطمه نسبت
میدادند و در مجلس لهو و طرب مسخره داشت که خود را
بصورت امیر المؤمنین بطین میساخت و بالشی زیر پیراهن
میگذاشت تا آنکه در سنهٔ دویست و سی و هفت هجری خبر
دار شد که اهالی سواد کوفه اجتماع و ازدحامی در کربلا دارند و
بزیارت قبر شریف متبرک میشوند سرداری و لشکری مهیا
کرده بناحیهٔ نینوی فرستاد و قبر را خراب کردند و مردم
را متفرق نمودند باز مردم در موسم حج زیارت آن بقعه مبارکه
فراهم شدند و گویا از کشته شدن باکی نداشتند و گفتند
اگر همه کشته شویم باز ماندگان ما بزیارت خواهند آمد و این همه
بجهة برکات و کراماتی بود که از آن بقعهٔ مبارکه مشاهده کرده
بودند چون این خبر بمتوکل رسید از انقلاب عراق خائف شد
و کس بکوفه فرستاد که والی متعرض نباشد ولی دور اطراف آن
قبر دیدبانان داشت و برجها ساخته که مردم نتوانند جهارا

بر عمارت روند بری نگذشت باز مردم بنای عمارات در کربلا
کردند و بازار بزرگی ساخته شد و زائرین زیاده از سابق
شدند تا در سنهٔ دویست و چهل و هفت دیگر بار لشکر و
سردار فرستاد و ندا میان مردم در داد که ذمهٔ خلیفه بیزار است
از زائر کربلا و امر کرد اراضی طفوف را آب ببندند و زراعت
کردند گاهی آب بجانب قبر شریف روان نشد و گاهی گاو شخم
ننمود گاهی قبر از زمین بلند شد و گاهی تیری از غیب نمودار
شد و بر عمله و بیلداران بر خورد با ظهور کرامات آن کافران
عزیمت خود سست بر نداشت بلکه بر بغض و کینهٔ او افزوده شد
تا آنکه در بعض شبها که طرب تفحص از مغنیه نمود که کنیزان مغنیه
داشت گفتند از سامره مهاجرت کرده پس از چندی چون
آن کنیزک نزد وی آمد پرسید کجا رفته بودی گفت با خاتون
خود حج رفته بودم جواب گفت ماه شعبان موسم حج نباشد کنیزک
بوی گفت زیارت قبر حسین بن علی بمنزلهٔ حج است از استماع این
کلمه بسیار غضب نمود و خاتون آن کنیزک را حبس نمود و اموال
او را خالصهٔ خود کرده و ابرهیم دیزج که یهودی بود و اظهار
اسلام کرده بود امر داد که بکربلا رود و آن قبر شریف را محو
کند و هر چه عمارت شده منهدم سازد دیزج با جمعی از مسلمان
و یهود بکربلا در آمد مسلمانان ابا در تخریب قبر نکردند

یهودیان را واداشت تا صد و نه قبر را کندند و سوزانیدند
و عمارت را خراب کردند و دویست جریب اطراف آن زمین را
زراعت کردند و آب بستند و برجها در اطراف آن سرزمین بنا
کردند و قبر را شکافته بوریای جدید یافته که جسد مقدس بر او
بود و لیکن نامه نوشت به متوکل که در قبر چیزی نیافتم محمد بن حسین
اشنانی که از اهل کوفه بود با مرد عطاری شبانگاه بزیارت
قبر شریف آمدند دیدند قبر را آب بسته و خراب کرده اند قدری
فرو رفته و بوی خوشی شنیدند علامتی در اطراف قبر فرو
بردند و زیر زمین پنهان کردند بعد از کشته شدن متوکل
آمده و علامات را از زیر زمین بیرون کشیدند و دیگر کسی
از خلفا متعرض این قبر شریف نگردید مگر مسترشد عباسی
و پسرش راشد که خزانه و قاف را گرفتند و متوکل هفده نوبت
این قبر را خراب نمود باز بصورت اولی و بهتر برگشت و قبه و
بارگاه ساخته شد تا در سنه دویست و نود سه هجریه سقف
فرود آمد و تجدید عمارت شد و در این سنه صندوقی بر قبر
شریف گذارده شد و بعد از آن حسن بن زید داعی که در طبرستان
خروج کرد صحن و سرای بنا کرد و در سنه سیصد و شصت
و نه هجری عضد الدوله دیلمی از اطراف صناع و عمال بسیاری
فراهم کرد و بنای بقعه مبارکه نجف و کربلا کرد و بنای عالی

احداث کرد و بقعه که قبر هارون بنیاد کرده بود در نجف و
چهار درگاه داشت خراب نمود و عمران بن شاهین نیز بنای
رواقی در حرم و مشهد نمود و رواق عمران در زمان ما در
نجف معروفست و مطابق این روایت آثار این مشهد معظم
تا قیامت برپا خواهد بود  پس کاخها خراب شد و بیستون
بجا است  بنیاد عشق بین که چسان محکم اوفتد  از عجایب
آنکه با عنایت ارباب تواریخ بضبط مقابر بنی امیه و بنی عباس
در زمان ما که سنه هزار و سیصد و بیست هشت هجری
است قبری از ایشان معهود نیست باقی مانده باشد و در
اول خلافت ابی العباس سفاح عبد الله بن علی عباسی تمام
قبور بنی امیه را شکافت و آنچه از جثه آنها یافت سوزانید
و قبر یزید بن معویه را در حوارین که نواحی دمشق بود نبش
کرد و جز خط سیاهی مانند خاکستر چیزی نیافت و نعم ما
قیل یا ایها القبر بحوارینا  ضممت شر الناس اجمعینا
و با شدت تعصب اهل سامره در آن بلد قبری از خلفای
عباسیین هویدا نیست با آنکه دار الملک ایشان بود و بعض
علمای نجوم گفته که هر عمارت که بر کواکب ثوابت بنا شود
اثرش آنست که باقی خواهد ماند و از آن قبیل شمرده کعبه
معظمه را و اهرامات فقد اشتمل هذا الخبر علی امور احدها افضل

زيارة الحسين وهو مما تواترت به الاخبار وتحيّر فيها عقول
الاخيار وانها افضل وسيلة في النجاة وافضل من الحجّ والعمرة
وساير الاعمال الصّالحات ولا بدّ انها في افضل شئ من
الطّاعات والقربات ولم يرد في زيارة بقيّة الائمة بل الرّسول
معشار ما ورد من الحثّ الاكيد فيها وليس من جهة اجباء
امر الولاية بالزّيارة لانه مشترك بل العلّة من خصائصه او من
اعواض شهادته ومصائبه وثانيها قد دلّ هذا الخبر على
جلالة اصحاب الحسين وانهم من خيار الامة وكفاك شاهدا
عليه قوله ليلة العاشوراء لا اعلم اصحابا خيرا من اصحابي
ولا اهل بيت ابرّ واوفى من اهل بيتي وفي خبر ريّان بن شبيب
عن الرّضا مالهم في الارض شبيه ولا نظير وروى النّعماني
عن الباقر ان الحسين كان يضع قتلاه بعضهم الى بعض و
يقول قتلانا قتلى النبيين وآل النّبيين وقيل لرجل شهد
الطّف ويحك قتلت ذرّية الرّسول قال لو شهدت ما شهدنا
لفعلت ما فعلنا ثارت علينا عصابة ايديها في مقابض سيوفها
كالاسود الضّارية تحطم الفرسان يمينا وشمالا وتلقي انفسها
على الموت لا تقبل الامان ولا ترغب في المال لو كففنا عنهم رويدا
لاتت على نفوس العسكر بحذافيره فما كنّا فاعلين شعر
قوم اذا نودوا لدفع مسلّمة والخيل بين مدعّس ومكردس

لبسوا القلوب على الدروع واقبلوا يتهافتون على ذهاب الانفس
وفی الزیارات الماثورة عن الصادق ع السلام علیکم ایها الربانیون
والربانی العارف المتاله ولما احل الحسین ع بیعتهم لیلة العاشورا
واذن لهم فی الانصراف لم ینصرف منهم احد وقالوا لو کانت
الدنیا لنا مخلدا لآثرنا النهوض معک قال له نافع بن هلال
ما کرهنا لقاء ربنا وانا علی نیاتنا وبصائرنا نوالی من والاک ونعادی
من عاداک فمن نکث بیعته فلن یضر الانفسه فوالله ما اشفقنا
من قدر الله ولا کرهنا لقاء ربنا وکان بریر بن خضیر یعرف بسید
القراء وکان فیهم اربعة من الانصار اصحاب رسول الله وفی الخبر
ینادی المنادی یوم القیمة این حواری الحسین فیقوم الاثنان
والسبعون الذین قتلوا معه ویاتی بعض ما یتعلق بالمقام فی
الحدیث الاتی ثالثها قد دل هذا الخبر علی ان ارض کربلا اشرف
بقاع الارض واطهرها وهو کذلک وقد ورد مستفیضا من
طرقنا ان الکعبة افتخرت وقالت من مثلی وقد بنی بیت الله علی
ظهری فخوطبت من الله ان فضلک بالنسبة الی ارض کربلا
کابرة غرست فی البحر فحملت من ماء البحر ولولا صاحب کربلاء
ما خلقتک وورد ان ارض کربلاء خلقت قبل الکعبة باربعة
وعشرین الف عام وانها مقدسة مبارکة وافضل ارض فی
الجنة وان الله اتخذ کربلا حرما امنا قبل ان یتخذ مکة حرما

وانهار وضنه من ریاض الجنه وان فیها البئر غسل فیها راس الحسین و فیها غسلت مریم عیسے حین ولدتها الی غیر ذلک مما رواه الاکابر و طرس الدفاتر فمن شاء راجع مظانها ابعها فرج قد حصل من هذا الخبر ایقاظ فیه انقاظ فان النبی لما خرج باجتماع اهله حوله حول الله ذلک لفرح ترحا والسرور حزنا وذکره الله تعالی بمصائب عترته تنبیها علی ان الدنیا دار لایدوم نعیمها ولا یتم فیها سرور ولا یؤمن فیها محذور وقد قرنت فیها السراء بالضراء والشدة بالرخاء والنعیم بالبلوی ثم یتبعها الزوال و یردفها تنقل الاحوال فمع نعیمها البؤس ومع رجائها الیاس ومع سرورها الحزن ومع ضحکها البکاء ومع مکروهها المحبوب ومع صحتها السقم ومع حیاتها الممات ومع فرحها الترحات ومع لذاتها الآفات عزیزها ذلیل وقویها مهین ولا یبقی فیها احد من العالمین ولنختم الکلام بابیات نظمتها فی مضامین هذا الحدیث شعر

لقد لبس الحسین عتیق ثوب | لئلا یسلبوه مجردینا
فوا اسفا واه بلا لباس | علی الرمضاء زین العابدینا
یجود بنفسه کمدا ونادی | فبالله یا للمسلمینا
یرون کاننا اولاد ترک | ودیلم لم نشید قط دینا
فعز نز علی ما قد شجاه | وسلته عقیلة هاشمینا

سلوا يا بقية آل طه | عزاء يا حفيد الأكرمينا
فصبراً إن ذلك خير عهد | عهدنا من رسول العالمينا
ولا تجزع على ما قد ألمّا | وطب نفساً فإنا قد روينا
سيأتي الله قوماً لم يكونوا | معارف في الدماء مشاركينا
يوارون الجسوم الداميات | وقتلى بالطفوف مضرجينا
وينصب بالطفوف لواء قبر | يشفع في ذنوب المجرمينا
ويبنون القباب على قبور | تضيء النور في الأفق المبينا
ويبدو في اقنوه على ضريح | ثوى بالطف مقطوع الوتينا
ويجهد الطغاة المحو رسم | ولن يمحوه دهر الداهرينا
ويكثر زائروه بكل عصر | يزورون القبور مفجعينا
ويبسم مبسم الآمال نوراً | مضيئاً في وجوه الزائرينا
فلما كان ليلة تسع عشر | وقد قتلوا أمير المؤمنينا
حكيت الأمر من كيت وكيت | ولم اترك له سيناً وشينا
حديثاً حدثتني أم أيمن | وألهته إلى الروح الأمينا
فقال القول ما قالت حذام | ولم يكذبك قول الصادقينا
كأني ناظر بك في نساء | أذلاء بكوا متخاشعينا
فصبراً عند ذلك ثم صبراً | ولا يجزعك لوم الشامتينا

## الحديث الرابع عشر

ما رواه الحسين بن حمدان الخصيبي في كتاب الهداية باسناده في

عن ابی حمزۃ الثمالی قال سمعت علی بن الحسین زین العابدین
علیہ السلام یقول لما کان الیوم الذی استشہد فیہ ابی جمع اہلہ
واصحابہ فی لیلۃ ذلک الیوم فقال لہم یا اہلی و شیعتی اتخذوا
ہذا اللیل جملا لکم وانجوا بانفسکم فلیس المطلوب غیری و
لو قتلونی ما فکروا فیکم فانجوا رحمکم اللہ وانتم فی حل وسعۃ
من بیعتی وعہدی الذی عاہدتمونی فقال اخوتہ واہلہ
وانصارہ بلسان واحد واللہ یا سیدنا یا ابا عبداللہ لا
ابدا واللہ لا قال الناس ترکوا امامہم وکبیرہم وسیدہم
وحدہ حتی قتل ونبلو بیننا وبین اللہ عذرا ولا نخلیک و
نقتل دونک فقال لہم یا قوم انی غدا اقتل وتقتلون کلکم
معی ولا یبقی منکم واحد فقالوا الحمد للہ الذی اکرمنا بنصرک وشرفنا
بالقتل معک ولا نرضی ان نکون معک فی درجتک یا ابن رسول
اللہ فقال جزاکم اللہ خیرا ودعا لہم بخیر فاصبح وقتل وقتلوا
معہ اجمعون فقال لہ القاسم بن الحسن ع وانا فیمن یقتل
فاشفق علیہ فقال لہ یا بنی کیف الموت عندک قال یا عم احلی
من العسل فقال ای واللہ انک لاحد من یقتل من الرجال
بعد ان تبلو ببلاء عظیم وابنی عبداللہ فقال یا عم ویصلون
الی النساء حتی یقتل عبداللہ وہو رضیع فقال فداک
عمک یقتل عبداللہ اذا جفت روحی عطشا وصرت الی

خيمنا فطلبت ماء ولبنا فلم اجد قط فاقول ناولوني ابني لاشرب
من فيه فياتوني به فيضعونه على يدي فاحمله لادنيه من فيّ فيرمي
فاسق بسهم فينحره وهو يناغي فيفيض دمه في كفي فارفعه
الى السماء واقول اللهم صبرا واحتسابا فيك فتعجلني الا
سنة منهم والنار تسعر في الخندق الذي في ظهر الخيم فاكر
عليهم في امرّ اوقات في الدنيا فيكون ما يريد الله فيبكي ويبكينا
وارتفع البكاء والصراخ من ذراري رسول الله ص في الخيم
ويسئلني زهير بن القين وحبيب بن مظاهر عن علي ع
فيقولان يا سيدنا فسيدنا علي فيشيرون الى ماذا يكون من
حاله فيقول مستعبرا ما كان الله ليقطع نسلي من الدنيا فكيف
يصلون اليه وهو ابو ثمانية ائمة ترجمه ابو حمزه ثمالي
گفت شنيدم علي پسر حسين زين العابدين ميگفت چون شد
روزيكه پدرم كشته ميشد در ان روز گرد آورد كسان وهمراهان
خود را در شب ان روز پس گفت بايشان اي كسان وپيروان
من بگيريد اين شب را شتران سواري وبرهانيد جانهاي خود را
از مرگ انكس را كه اين گروه ميخواهند جز من نيست وهرگاه بكشند
مرا انديشه نكنند درباره شما پس برهانيد خود را مهرباني
كند خدا شما را وشما در رهائي وگشايش هستيد از پيمان بستن
با من پس گفتند برادران وكسانش وياورانش يك زبان بخدا

سوگند ای مهتر ما ای ابا عبد الله وا نگذاریم ترا هرگز بخدا
سوگند تا نگویند مردم که ما واگذاشتیم پیشوای خود را و
بزرگ و مهتر خود را تنها تا کشته شد و ما ازمائیم میانه
خویش و خانمانه خود را و فرو نگذاریم ترا تا کشته شویم
پیش روی تو پس گفت بایشان ای گروه بدرستیکه من فردا
کشته شوم و شما همگی کشته شوید با من و نماند از شما کسی
پس گفتند ستایش مر خدا را که ما را گرامی داشته بیاری
تو و بزرگی داده ما را بکشته شدن با تو آیا خوشنود نباشیم
که باشیم با تو در پایه تو ای پسر پیغمبر خدا پس گفت پاداش
دهد خدا شما را نیکوئی و خواند خدا را برای آنها به نیکی پس
بامداد نمود و کشته شد و کشته شدند با وی همه همراهانش
پس گفت مر او را در آن شب قاسم پسر حسن و من در کشته
شدگان خواهم بود پس مهربانی کرد حسین بر او و گفت
او را ای پسرک من چگونه باشد مرگ نزد تو گفت ای عمو شیرین
تر از انگبین است پس گفت وپرا که آری بخدا سوگند که تو
یکی از کشتگان مردها خواهی بود پس از آنکه گرفتار شوی
بگرفتاری بزرگی و کشته شود پسرم عبد الله پس گفت
ای عمو لشکریان بزنها خواهند رسید تا آنکه کشته میشود
عبد الله با آنکه شیرخوار و نزد زنان است پس گفت سرها

تو باد عموی تو کشته شود عبدالله هنگامی که خشک شود
روان من از تشنگی و برگردم سوی سراپردهٔ خود و بخواهم
آبی و شیری و نیابم هرگز پس گویم پسر مرا بمن دهید تا بنیاشامم
از دهان و و بیاورند او را و گذارند در دست من و ببردارم
او را تا نزدیک دهان برم پس تیر زنند او را تا فریاد و گلوی
او را پاره نماید و آن کودک ناله کند و روان شود خون او
در دست من و بلند کنم او را بسوی آسمان و گویم بار خدایا
شکیبائی کنم و چشم داشته مزد بتو دارم پس شتاب کنند
پیکانهای لشکریان بسوی من و آتش افروخته شده در
کنده پشت سراپرده و باز گردم بسوی ایشان در تلخ ترین
هنگامهای جهان و پیشود آنچه خدا خواسته پس گریست حسین
و گریستیم ما و بلند شد گریه و فریاد زادگان پیغمبر خدا در
سراپردهها و پرسند زهیر پسر قین و حبیب پسر مظاهر
مرا و گویند ای مهتر ما پس سرور ما علی را چه رسد و نهفته
نمایند بسوی آنچه باشد از باز گشتا و پس گوید با اشک و الله
نخواهد بر پدخدا فرزندان مرا از جهان چگونه بوی دست رس
شوند و او پدر هشتمین پیشوای مردم است بیان آنکه
آنچه بتحقیق پیوسته از اولاد حضرت مجتبی سه نفر در کربلا
شهید شدند اول ابو بکر بن حسن که نام او عمر بوده و بعد از او قاسم

وبعد از او عبدالله و این سه از یک بطن بوده اند و وفات حضرت
حسن در سنه چهل و نه هجری بوده و اولاد او در واقعهٔ کربلا
لامحاله از یازده سال کمتر نداشته اند زیرا که واقعه در سنهٔ
شصت و یک بوده و از کتب مقاتل معتبره نماید که عبدالله و
قاسم هیچیک بسن بلوغ نرسیده بودند و اجازهٔ جهاد با نها
از باب حفظ نفس مقدس امام و دفاع بوده و اما حسن بن
حسن که مشهور بحسن مثنی است در کربلا مجروح شد
و شهید نشد و او شوهر فاطمه بنت الحسین بود و حکایت
تزویج فاطمه بقاسم در کربلا از حکایات مجعوله مخترعه است
که فاضل کاشفی در روضة الشهداء نقل کرده و شیخ طریحی
از باب سهل انگاری در منتخب و سید محدث بحرانی در
مدینة المعجزات از منتخب و موجب سرایت شبهه و اشتهار
در السنه و افواه شده و کسی از علمای نسب و تاریخ این
احتمال را نگفته زیرا که علمای نسب را شبهه نیست که
از برای حضرت حسین دو دختر بیش نبوده یکی فاطمه
که خود حضرت او را تزویج نمود برای حسن بن حسن و
دیگری سکینه که امینه نام داشت پس هویدا است که
داستان عروسی و نکاح قاسم از امور واهیه مکذوبه است
و احتمال صحت ندارد و شرح شهادت عبدالله شیر خوار

در خبر تالی خواهد امد وانچه در این خبر اشاره شده از
افروختن اتش در خندق مطابق است با نقل ارباب مقاتل
ومغازی و علو همت و تعبیهٔ جنگ از حفر خندق
اشکار شود که در یک شب جماعت معدوده خندق
طولانی در اطراف خیام حفر کردند بحدیکه مانع از عبور
بود با انکه همه تشنه بودند واکثر شب با بیدار بودند و
مشغول فراهم اوردن هیزم و نی برای اتش خندق باندازه
که اتش تا نزدیک ظهر عاشورا افروخته بود

## الحدیث الخامس عشر

ما رواه محمد بن جریر الطبری الامامی باسناده الی ابی
محمد عبد الله بن محمد قال شهدت الحسین بن علیؑ وقد
اشتهی علیه ابنه علی الاکبر عنبا فی غیر اوانه فضرب بیده
الی ساریة المسجد واخرج له عنبا وموزا فقال ما عند الله
لاولیائه اکثر ترجمه عبد الله پسر محمد گفت نزدیک بودم
حسین پسر علی را وارزو نمود از او پسرش علی اکبر انگور
در جز هنگام انگور و زد بدست خود سوی ستون
نماز گاه بیرون اورد برای او انگور و موزی و گفت
انچه نزد خدا است برای دوستانش بسیار است
بیانات صاحب تالیف متاخر باید رعایت اقتضای وقت

و رعایت رغبات اهل عصر بنماید علمای تاریخ و نسب
در سن اولاد امجاد سید الشهداء و تعداد ایشان
اختلاف بسیار نموده اند هرگاه بخواهیم بنقل اقوال و تعداد
کتب و اسماء بپردازیم رشته سخن طولانی شود بهتر آنکه
اقتصار کنیم بر آنچه نزد اهل اتفاق و تحقیق مسلم شده و
آن این است شبهه شایسته نیست که علی اکبر شهید اکبر
اولاد حضرت سید الشهداء بوده و در خلافت عثمان
متولد شده و مادر او لیلا دختر میمونه که دختر ابو سفیان
است بوده و از طایفه بنی ثقیف و باین سبب معویه اعتزام
با اهلیت آنجناب برای خلافت نمود و لشکریان شامی
چون بکربلا وارد شدند عرض امان بر وی امان بروی
کردند چون و گفتند تو از ارحام و قرابات یزید بن معویه
هستی و با تو جنگ نکنیم جواب گفت قرابت و رحم پدرم
با رسول خدا احق برعایت است و قبول ننمود و این واقعه
نزد نسابین مضبوط است و ولادت سید الساجدین ع
در سنه سی هشت هجری است که سه سال و کسری
بعد از هلاکت عثمان بوده و در واقعه کربلاء سن شریف
آنحضرت بیست و سه سال بوده و حضرت باقر العلوم
در آن وقت سه سال و چند ماه از عمر شریفش گذشته بود و در

کتاب کافی از زراره روایت کنند که گفت از حضرت باقر ع
پرسیدم که آیا درک نمودی جد خود حسین را فرمود بلی
با او بودم در مسجد الحرام در حالیکه سیل در مسجد آمده
بود و مکالمهٔ حضرت باقر در مجلس یزید خواهد آمد
انشاء الله بنابراین سن علی اکبر بیست و پنجسال بوده و بعضی
زیاده نوشته اند و نسلی از او نماند و اما بودن علی اکبر
صاحب ولد و اهل در کربلا معین نیست اگر چه از فقرهٔ
زیارت در مزار بحار نماید که متزوج بوده و بودن والدهٔ ماجده
او در کربلا مذکور در کتب معتمده نیست بلکه مظنون
خلاف او ست و مؤید کبر سن و شجاعت او است آنچه
در کتب معتبره و نسخ معتمده قدیمه مضبوط است که در
ارشاد و غیر آن روایت شده و کان اهل الکوفة یتقون
قتاله یعنی اهل کوفه حذر داشتند از جنگ نمودن با
آن جوان هاشمی زیرا که آثار شجاعت در او هویدا بود و
گویا اهل کوفه مبالاتی بکشتن پیغمبر نداشتند و ترحم
بر طفل شیرخواره نکردند و از نغمات زائده غلطی است
که در بعض مؤلفات جدیده واقع شده که لشکریان
چون مشاهدهٔ جمالش نمودند گفتند ما با پیغمبر جنگ
نکنیم و ازین قبیل خرافات در السنه و افواه شیعه بسیار

شده وعلمای مذهب همه مبرای ازینگونه کلمات واهیه
هستند وازین قبیل است عبارت رفع سبابته الی
السماء وقال اللهم اشهد علی هؤلاء القوم که در زبان
اهل مرثیه شهیت خوانده شده ودر نسخ مصحفه هم شبیه
نوشته شده وبر اهل بصیرت مخفی نیست که عبارت سبابه
بوده ودر نسخه معتمده قدیمه نیز موجود است واین هیئت
حالت شخصی است که خدا گواهی طلبد ومعهود نیست
که در مقام تظلم کسی محاسن خود را باسمان بلند کند
در هر حال جلالت این جوان از کلمات بلیغه پدر بزرگوارش
معلوم وهویدا است ودر مقاتل وارد شده که تیری
بر حلقوم او رسید واز اسب سرنگون شد ودر زیارت
ماثوره از حضرت صادق ع در سلام بر علی اکبر وارد شده
چنانکه در کامل الزیاره مرویست السلام علیک وعلی
روحک وبدنک بابی انت وامی من مذبوح ومقتول من
غیر جرم بابی انت وامی دمک المرتقی به الی حبیب الله وبابی
انت وامی من مقدم بین یدی ابیک یحتسبک ویبکی
علیک محترقا علیک قلبه یرفع دمک بکفه الی اعنان
السماء لا ترجع منه قطرة ولا تسکن علیک من ابیک زفرة
این شفق نیست که در صبح ومسا آ خون من در فلک کردون است

و نظیر این معنی را در شهادت طفل رضیع جماعتی از معتمدین ضبط نموده اند از جمله ابو الفرج اصبهانی که کتاب او بغایت مشهور و معتبر است و تمامی علما و مورخین اسلام از شیعه و غیر شیعه نوشته اند که سرخی آسمان از آثار شهادت سید مظلومان است و گفته اند که قبل از این واقعه این سرخی نمودار نبود بلکه آنانکه ضبط کرده اند احتمال تشیع یا اعتقاد بمعجزات و کرامات در حق ایشان داده نشده بلکه از متعصبین اهل سنت محسوب باشند مانند مسلم در صحیح خود گوید در اول جزء خامس فی تفسیر قوله تعالی فما بکت علیهم السماء والارض انه لما قتل الحسین بکت السماء و بکاؤها حمرتها و قریب بهمین معنی است آنچه نسوی در تاریخ و ترمذی در صحیح و سدی در تفسیر و ثعلبی نیز در تفسیر خود گفته که حمره که با شفق نمودار است پیش از کشته شدن حسین نبود و در کامل التواریخ نیز اشارتی باین امر و خون باریدن از آسمان مضبوط است و ابو الفرج بن جوزی که از اعاظم علمای اهل سنت است در کتاب تبصره گفته چون شخص خشمناک شود رویش سرخ شود و این نشانه غضب است و ذات اقدس خداوند منزه از جسم است پس اظهار غضب خود را بر کشندگان حسین بسرخی افق

نموده و این دلیل بزرگی چنانچه سنت مؤلف گوید شاید این
گونه احادیث در نظر اهالی عصر ما مستبعد نماید و شیطان
خیال وسوسه کند که سرخی اسمان و افق از امور طبیعیه
معهوده است و در کتب هیئة بطلیموسی عنوان شده و جهات
طبیعیه برای او ذکر شده کرده اند و لکن این معنی منافات
با نقل معتمدین اهل تاریخ ندارد زیرا که ممکن است که مراد
ایشان حدوث حمرهٔ خاصه باشد که از جهات خارج بوده یا در
وسط السماء و غیر وقت طلوع و غروب نمودار میشده و حمرت
افق در طلوع و غروب که از انعکاس شعاع حادث شود احتمال
نبود که مراد علمای اعلام و مورخین والامقام باشد زیرا
که هیچ عاقلی امر معتادی را نسبت بوقوع حادثه ندهد
خصوصا علمای سنت و جماعت که بقدر امکان تسلیم
مناقب و فضایلی برای ائمهٔ اثنا عشریه نکنند و در سنه
شصت و یک هجری از وقایع عجیبه بحدی واقع شده که
قابل انکار نبوده ابن اثیر در کامل ذکر نموده که بعد از شهادت
حسین تا چهل شبانه روز هر جامه که بر دیوار افکنده شد بخون
الوده می شد و شرح کسوف افتاب در روز عاشورا خواهد
امد و اگر شخص عاقل انصاف دهد تصدیق کند که این جماعت
از اهل دانش و عقل بی جهت اتفاق بر امر غیر واقعی نکنند خصوصا

علمای سنت مانند ابو الفرج جوزی که حدیث دشمن را
بانواتر انکار نماید چگونه احتمال رود که حمرت افق و آسمان
را بدون سبب اعتراف کند که از جهة شهادت حسین
حادث شد بر هیچ عاقلی پوشیده نماند که مطلب بحدی
از وضوح بوده که مجال انکار نبوده ملخص مقال بعد از آنچه
نکاشتیم اینکه در باب شهادت اولاد سید الشهداء در
کربلا و تعیین سن ایشان و اسامی آنها اختلافات بسیاری
در کتب مقاتل موجود است بعضی مانند ابن شهر اشوب
شش پسر نوشته اند بعضی اقتصار بر دو نفر نموده وحد
اوسط شهادت سه پسر است علی اکبر و علی اصغر و عبد الله
رضیع که از رباب دختر امرء القیس بوده و در حال سواری
تیر خورد و طفل صغیر دیگر را حضرت طلبید و در کنار
خود نشاند عقبة بن بشر او را تیر زد و دیگری از شهربانو
بود که از خیمه بیرون آمد و گوشواره در دو گوش او بود
هانی بن بعیث بر آن طفل حمله کرد و او را کشت و مادر
او مانند شخص مدهوش در او مینگریست و سخن نمیگفت
و ابن شهر اشوب سن حضرت سجاد را سی سال گفته
و حضرت باقر را یازده ساله دانسته در واقعهٔ طف
و این افراط است و در کامل التواریخ و بعض کتب حضرت

بسن کودکی وعدم بلوغ نوشته اند واین تفریط ست و
حقیقة امر از سابق معلوم وهویدا شد خاتمة شیخ
صدوق در عیون الاخبار روایت کرده که رسول خدا فرمود
انا ابن الذبیحین وباین معنی مفاخره نموده ومراد از دو ذبیح
یکی اسمعیل ذبیح الله که شرح حال او وآوردن جبرئیل
بقربانی از بهشت در تفاسیر مشهور است دیگری عبدالله
پدر آنجناب که عبدالمطلب بحلقهٔ کعبه آویخت و نذر کرد
که اگر خدا او را ده پسر با وعنایت فرمود یکی را در راه خدا
قربانی کند ومعلوم شود که قربانی فرزند در شرع قبل از
نبوت جائز ورایج بوده چون عدد عشره کامل شد پسران
خود را در خانهٔ کعبه داخل کرد وقرعه کشید وبنام عبدالله
در آمد تا سه مرتبه خواست او را قربانی کند وعبدالله محبوب
ترین پسرها او بود زنان عبدالمطلب مجتمع شدند وگریستند
وقریش نیز او را منع کردند تا آنکه عاتکه دختر او بوی گفت
قرعه پسران نبدیل بقرعهٔ شتران کن پس چنین کرد وده ده
افزود ودر هر نوبت قرعه بنام شتران بیرون آمد وصد
شتر برای قربانی مهیا نمود وبرادران مادری عبدالله
که زبیر وابو طالب بودند برادر خود را از زیر دست وپای
پدر کشیدند او را بوسیدند وخاک از جبین وی پاک کردند

وبشتر ازنجای او قربانی شد مولف مضمون خبر را مناسب شهادت
علی اکبر و علی اصغر نظم نموده

شنیده ام که پیمبر بافتخار تمام
بگفت انا ابن ذبیحین فخرها اورد
یکی سلیل خلیل خدا ذبیح الله
که جبرئیل ز جنت برش فدا اورد
دگر ستاره برج شرف عبدالله
که عبد مطلب این عهد با خدا اورد
که ده پسر اگرش بخشد ایزد متعال
یکی براه خدا سر ز تن جدا اورد
مبشرش نشد این وعده را وفا بکند
برای ذبح پسر بس که عذرها اورد
ولیک سبط رسول خدا حسین شهید
دو زاده شرف از مهر کربلا اورد
بکوی دوست دو قربانی اکبر و اصغر
نبسته عهد بقربانکه وفا اورد
مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ
چرا که وعده تو کردی و او بجا اورد
قضا برابر چشمش گلوی هر دو پسر
نشان تیر ستمکار از جفا اورد

فائده آوردن انگور و مویز

از ستون مسجد و امثال این امور از خوارق عادات و از قبیل
کرامات و معجزات است و منافاتی با قواعد عقلیه ندارد که گفته اند
حادث مادّه سابقه میخواهد زیرا که مورد برهان حکما حوادث
عالم کون و فساد است و اظهار اینگونه امور آوردن موجودات
عالم مثال برزخی است در نشانهٔ دنیاویه و تجسم آن برای
حاسه بصری مانند تجسم ملئکه برای مردم و ظاهر شدن
موجودات عالم علوی ملکوتی در عالم سفلی عنصری از لوازم
قوت نفس و نورانیت او است و چون نفوس مقدسه اولیا

قدرت تامه بر عالم ملکوت دارند توانند موجودات نشأهٔ
غیب را بشهادت و موجودات شهادت را بعالم غیب برند
بمحض توجه و اراده و عرفا که گفته اند که عارف هر چه را که خواهد
بمجرد اراده ایجاد کند همین معنی را گفته اند و حضرت صادق
در حق مؤمن کامل فرموده که مؤمن کسی است که هر چه اراده
کند موجود شود و هر کس را اندک بهره از تجرد نفس و معرفت
عالم مجردات و ملکوت و ترتیب عوالم جسمانیه و روحانیه
و اینکه هر موجود سافلی صورت عالیه دارد و نفوس شریفه
اولیا مظاهر ارادهٔ حقهٔ الهیه هستند بوده باشد تصدیق
قطعی بآنچه نگاشته شد نماید و این معنی اختصاص بنبوت
ختمیه ندارد بلکه ظهور معجزات انبیای سلف نیز از این باب
بوده و اما ملاحده و زنادقه زمان ما که مذهب مخترع بابیه احداث
کرده اند انکار تمامی معجزات نموده اند و بواسطهٔ غرور و خودپسندی
تکذیب تمام معجزات و تاویل تمام کرامات نمایند چنانچه ترهات
واباطیل این گروه بر هیچ عاقلی پوشیده نیست و خداوند ایشان را
از نعمت علم و دانش و معرفت روحانیات و لذائذ عبادات و
مجاهدات علی الاطلاق محروم فرموده کذلک یجعل الله الرجس
علی الذین لا یؤمنون و بواسطه حصر نمودن نشأهٔ زندگانی
در عالم سفلی و لذائذ خسیسهٔ حیوانیه برخی از محرومین و مردمان

طبیع مذهب و منکر مبدء و معاد و وجانبان غبانی باین کونه اظهار نمایند و از حماقت گمان کنند که این گروه کثرتی پیدا کرده اند غافل از اینکه جامع این گروه لامذهبی و انکار همه ملل و ادیان است وقی الله الاسلام عن شر الاعادی والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

## الحدیث السادس عشر

وبسندی المتصل الی رئیس المحدثین شیخنا الصدوق فی الخصال والامالی باسناد معتبر عن ابی حمزة الثمالی قال نظر علی بن الحسین ع سید العابدین الی عبید الله بن العباس بن علی بن ابیطالب ع فاستعبر ثم قال ما من یوم اشد علی رسول الله ص من یوم احد قتل فیه عمه حمزة بن عبد المطلب اسد الله واسد رسوله وبعده یوم موته قتل فیه ابن عمه جعفر بن ابی طالب ثم قال ولا یوم کیوم الحسین ازدلف الیه ثلثون الف رجل یزعمون انهم من هذه الامة کل یتقرب الی الله بدمه وهو بالله یذکرهم فلا یتعظون حتی قتلوه بغیا وظلما ثم قال ع رحم الله العباس فلقد اثر وابلی وفدی اخاه بنفسه حتی قطعت یداه فابدله الله بهما جناحین یطیر بهما مع الملئکة فی الجنة کما جعل لجعفر بن ابی طالب وان للعباس عند الله تعالی منزلة یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیمة ترجمه ابو حمزه ثمالی گفت نگاه کرد علی پسر حسین که مهتر بندگان بود بسوی عبید الله پسر عباس پسر علی

پسر ابوطالب و اشک او روان شد و گفت نبود روزی
سخت تر بر پیغمبر خدا از روز جنگ احد که کشته شد در
آن روز عمویش حمزه پسر عبد المطلب شیر خدا و پیغمبر و
پس آن روز روز جنگ موته که کشته شد در آن روز پسر
عمویش جعفر پسر ابوطالب پس گفت نبود روزی مانند
روز حسین که شتافتند سوی او سی هزار مرد که گمان
بود که از این گروه مسلمانانند هر یک وا نمود میکردند
نزدیکی بخدا را در ریختن خون او و او بخدا یاد آوری میکرد
ایشانرا و پند نمیگرفتند تا کشتند او را از روی سرکشی
و ستمکاری پس گفته مهربانی کند خداوند عباس را بدرستیکه
برگزید برادر را بر خود و گرفتار شد و سر بها داد برادر خود را
بجان خودش تا آنکه جدا شد دو دستش و بجای دو دست
خدا دو بال بوی داد که پرواز نماید با فرشتگان در بهشت
چنانچه برای جعفر داد و بدرستیکه برای عباس جایگاهی
نزد خدا که آرزو برند بروی همهٔ کشتگان راه خدا در روز
رستخیز بیان تاف عدد لشکر ابن زیاد در کربلا از سی و پنجهزار
زیاده و از بیست و هزار کمتر در کتب معتبره ذکر نشده
و ارباب تواریخ و مقاتل در این باب ما بین افراط و تفریط هستند
آنچه درین حدیث معتبر است حتی عند ال است ابن شهر آشوب

سی و پنجهزار گوید و محمد بن طلحه بیست و دو هزار ضبط کرده
سبط در تذکره چهار هزار و پانصد سوار و پیاده نوشته
و شاید آنانکه تقلیل کرده اند یا برعایت خوف و طمع از خلفای
بنی امیه بوده یا آنکه نپسندیده اند که در تواریخ اسلامیه نوشته
شود که سی هزار نفر از این امت اقدام کردند بر ریختن خون
ذریه پیغمبر خود بدون جرم و گناهی و مسعودی در مروج
الذهب عدد لشکر و همراهان حضرت سید الشهداء را
نیز جزاف نوشته و گوید ششصد نفر همراه آنحضرت بود و ابن اثیر
در کامل گفته که طرماح بن عدی در عذیب الهجانات شرفیاب
خدمت آنجناب شد و عرضه داشت که پیش از خروج از
کوفه یک روز ازدحام و اجتماعی در ظهر کوفه دیدم که
هرگز این اندازه ازدحام در هیچ سرزمینی ندیده بودم
و در فقره این حدیث که سید سجاد فرموده که این جماعت
تقرب می جستند بخدا بخون حسین مراد تقرب بظاهر نمودن
کار پست بر خلاف واقع و عقیده نه اینکه اعتقاد آن گروه آن
بوده که کشتن آن مظلوم موجب قرب بخدا است بلکه هوا
پرستی و دنیا خواهی آنجماعت را از یاد خدا بیرون برده و
می دانستند که کشتن آن موجب سخط خداوند خواهد شد
بلکه توان گفت که اکثر آن قوم صاحب عقیده نبودند و اسلام

آنها اسلام نفاقی بود و حصین بن نمیر با آنکه از روسای اهل
نفاق بود هنگامیکه اهل کوفه شادی کردند بکشته شدن
مسلم بن عوسجه ایشان را ملامت و توبیخ نمود و گفت این مرد
از رؤسای مسلمین و مجاهدین در غزوه آذربایجان بود و
آنچه درین حدیث شریف است که مواعظ آن سید مظلومان
مؤثره در قلوب قاسیه آن قوم نشده مطابق است با آنچه
در مقاتل از احتجاجات و خطب آنحضرت مضبوط است
ونعم ما قال السید بحر العلوم طاب ثراه کم قام فیهم خطیبا
منذرا وتلی آی فما اغنت الآیات والنذر وقبل
از شروع بقتال بریر بن خضیر را فرمود که نزد این قوم برو
و ایشان را موعظه کن و بریر را اهل کوفه سید القراء
مینامیدند و حافظ قران بود چون شروع بمواعظ نمود
شروع بخنده نمودند و او را تیرباران نمودند چون جناب
حسین چنین دید نزدیک آن جماعت آمد و خواست تکلم
نماید شروع بهلهله و اصوات منکره نمودند فرمود چرا
گوش فرا نمیدهید من شما را بهدایت و رشاد میخوانم و در
این حال مصحفی طلبید و بر سر مبارک نهاد و گفت میانه
من و شما این قران حاکم باشد و جدم پیغمبر و این ترتیب را
هشام بن محمد که از اعاظم اهل مغازی و مقاتل است نقل

کرده و عباس اینکه در حدیث فرموده رحم الله عمی العباس
بحسب معنای لغوی مراد است و شاید از برای غیر امام
شایسته نباشد و در بعضی زیارات وارد شده
رفعکم الله من ان یقال رحمکم الله وافتقر الی ذلک
غیرکم و از مقاتل ابو الفرج و تذکرهٔ سبط نماید که حضرت
ابی الفضل را محاسن نبوده و حرمله بن کاهل سر مقدس
او را بگردن اسب او بجسته بود و میانهٔ پیشانی او اثر
سجود داشت و امرد بود گوید و آن سر سر عباس بن علی
بود و این نقل بعید است زیرا که سن جناب ابی الفضل
در حدود سی و چهار سال بوده و مادر آنجناب فاطمهٔ
کلابیه بوده که عقیل خواستگاری کرد برای امیر المؤمنین
تا فرزند دلیر آورد و از همین چهار پسر شد عثمان
و جعفر و عبد الله و ابو الفضل که بزرگتر برادران
بود و از غیر او نسلی نبود و مواریث ایشان را آنجناب
حیازت نمود و اولاد عباس همه باشد و جد خود را سقا
مینامیدند و کنیهٔ او ابا قربه شد بعد از وقعهٔ کربلا و
قمر بنی هاشم نیز از القاب معروفهٔ آنجناب است و شرح
جلالت و فتوت ابو الفضل و مواسات با سید الشهداء
در مصائب و مکالمات شب عاشورای آنجناب از عهدهٔ

ابن مختصر بیرون است و خوب گفته شاعر بذلک ابا عبد نفسا نفیسة لنصر حسین عز بالجد عن مثل ابیت لذاذ الماء قبل التذاذه فحسن فعال المرء فرع علی الاصل فانت اخو السبطین فی یوم مفخر وفی یوم بذل الماء انت ابو الفضل وشرح قطع دستهای آن مظلوم در کتب معتبره مضبوط نشده واین خبر معتبر کافیست اما آنچه در منتخب طریحی ذکر شده ومجلسی ره از آن کتاب نقل کرده که مشک بدندان گرفت وبار کاب جنگ کرد وحضرت حسین بدن او را بخیمه دار الحرب نقل نمود محل اعتماد نیست و از مختصات آن کتاب است وحال آن کتاب نزد اهل علم وحدیث مخفی نیست سر لطیف ما ذکر فی هذا الخبر من ابدال الله تع یدی العباس بالجناحین مما دل علی تجسم الاعمال وان لکل عمل صورة برزخیة تناسبه فلما کان الید فی الانسان آلة للقدرة والاخذ کان قطعهما موجبا للعجز والعجز فی هذه النشأة طلبا لمرضات الله وجهادا فی سبیله صار سببا للقدرة التامة فی عالم الآخرة فکان قطعهما اعطاء الجناحین والطیران مع الملئکة والقدرة علی طی عرض الجنة عوضا عن قطع الیدین وهذا تجسمه فی الجنة الجسمانیة واما فی الجنة العالیة فالجناحان هما قوة العلمیة والعملیة اللتین هما

یثیر فی النفوس و نطیر الی اغصان المعرفة و الالتذاذ بحبوب المعارف الربانیة و تغنی بالحان لنغمات الشوقانیة و هذا المعنی هو المناسب لرفعة مقام العباس و علو شانه فانه کان من الاولیاء العارف بالله و بکلماته و الی هذه المرتبة الرفیعة اشاره بقوله و ان للعباس منزله یغبط بها الخ تبصرة از زبیر بن بکار که از مشاهیر علمای نسب است نقل شده که عبید الله بن عباس بن علی از علما و دانشمندان عصر خود بود و اولاد و احفاد او نیز از اهل علم و ادب و حدیث بوده اند و عبید الله بن علی بن ابرهیم بن الحسن بن عبید الله بن العباس از علما و فضلا بود و کتبی جمع کرده بود که جعفریه نام داشت و در فقه اهل بیت بود و در سنه سیصد و دوازده هجری وفات نمود و نسل دیگری از عبید الله عباس نام بود که در زمان رشید در بغداد از فضلا و فصحای زمان محسوب بوده و گویند شعر اولاد ابو طالب حسن بن عبید الله است و در مواخات عبد الله و ابو طالب جد خود گوید

| | |
|---|---|
| انا و ان رسول الله یجمعنا | اب و ام و جد غیر موصوم |
| جاءت بنا و به من بین اسرته | غراء من نسل عمران بن مخزوم |
| فرنا بها دون من یسعی لیدرکها | فرابة من حواها غیر مشهوم |
| رزقا من الله اعطانا فضیلته | و الناس ما بین مرزوق و محروم |

و مراد بغراء جده خود را گوید

کہ فاطمہ بنت عمرو والدہ عبداللہ و ابو طالب باشد و عباس
ابن الحسن را برادران چندی بود کہ ہمہ از علما و فضلاء کرام
بودہ اند کہ اسامی ایشان محمد و عبیداللہ و فضل و حمزہ و
جناب ابی الفضل را پسری دیگر بودہ فضل نام داشتہ کہ کنیہ
حضرت باسم او است و مادرش لبابہ دختر عبیداللہ بن عباس
بن عبدالمطلب است و نسل حضرت ابی الفضل در کتب انساب
طالبیین مذکور و مشہور است و در زمان وفات امیر المومنین
ابو الفضل چہاردہ سالہ بودہ پس آنچہ در بعض کتب
نقل شدہ کہ در صفین مردم شجاعت او را دیدہ بودند
از مجعولات و اکاذیب است زیرا کہ جناب ابو الفضل در
غزوات حضرت امیر در سن صباوت بودہ و بعد از
سبطین در اولاد امیر المومنین اکمل و افضل از وی نبود
و اما محمد بن خولہ حنفیہ نیز از اجلاء و بزرگان است و اظہار
محبت حضرت امیر در صفین با او مشہور و معروف است
و علامہ حلی رہ چون سوال از حال او و عبداللہ بن جعفر
کردہ اند کہ چگونہ در واقعہ طف حاضر نشدند تجلیل
و تعظیم نمودہ و در اخبار منازعہ محمد با حضرت زین
العابدین و استشہاد از حجر الاسود مرویست و در
اکمال الدین از جناب صادق ع روایت شدہ کہ محمد بن الحنفیہ

از دنیا بیرون نرفت تا آنکه اقرار نمود بامامت علی بن الحسین و در سنه هشتاد و چهار وفات کرد و وفات و مدفن او در ایله که آخر خاک حجاز است و در مدینه و طائف هر سه نوشته اند و در خبر معتبری در بصائر و غیر آن وارد شده که جمعی خدمت حضرت صادق ع تخلف محمد بن الحنفیه را مذاکره کردند از همراهی سفر عراق با برادر خود سید الشهداء ع آنحضرت فرمود من حدیثی برای شما کو[یم] دیگر بعد از این مجلس سؤال از این مطلب مکن حسین چون از مدینه کوچ کرد نامه نوشت به بنی هاشم که هر کس بمن ملحق شود کشته خواهد شد و هر کس تخلف کند کشایشی در کار او نیست و از این خبر استفاده مذمت و توبیخ شود چنانچه علامه مجلسی نیز استفاده نموده لیکن قابل تاویل است لیکن امری که خواطر را مکدر دارد بیعت کردن ابن الحنفیه است با یزید و رفتن او بشام و قبول کردن جایزه و عطایای یزید و معاشرت با او در هر صبح و شام بر خلاف عبد الله بن عباس که در جواب نامه یزید بغیر از تفسیق و تکفیر او چیزی ننوشت و اجابت آن کافر را ننمود و شاید برای محمد خوف و عذری بوده و الله العالم بحقایق الاحوال

## الحدیث السابع عشر

رواه السید المحدث التوبلی فی مدینة المعاجز عن کتاب ثاقب المناقب عن کتاب البستان بسنده عن محمد بن سنان قال سئل الرضا علی بن موسی عن الحسین بن علی انه قتل عطشانا فقال علیه السلام من این ذلک وقد بعث الله الیه اربعة املاک من عظماء الملائکة فهبطوا الیه وقالوا ان الله ورسوله یقرآن علیک السلام ویقولان اختر ان شئت ان تختار الدنیا وما فیها باسرها ونمکنک من کل عدو والرضع الینا فقال الحسین علی الله وعلی رسوله السلام بل الرضع الیه ودفعوا الیه شربة ماء فشربها فقالوا له اما انک لا تظمؤ بعدها ابدا ترجمه محمد پسر سنان گفته که پرسش شد از رضی موسی از حسین پسر علی که گویند که او کشته شد با تشنگی گفت از کجا گویند این را بدرستیکه خدا بر انگیخت سوی او چهار تن فرشته که از بزرگان فرشته بودند و فرود آمدند نزد او و گفتند خدا و پیغمبرش بر تو درود میخوانند و میگویند برگزین اگر خواهی برگزیدن جهان را و آنچه در او باشد همگی آنها را و توانائی دهیم ترا از هر دشمنی و بالا شدن بسوی ما را پس حسین گفت بر خدا و پیغمبرش درود باد بلکه برگزینم بالا رفتن بسوی خدا را و بوی دادند یک آشامیدن از آب و آشامید او را و باو

گفتند بدان که دیگر پس ازین تشنه نخواهی شد هرگز بیان تا
چون نوبت خلافت و ریاست بعثمان بن عفان رسید
جوانان بنی امیه که عشیرهٔ او بودند بر مسلمانان مسلط
کرد و هر یک را ولایت ناحیه داد و شرح سوء سلوک
و بدکرداری ایشان و جور و ستم و اشتغال بملاهی و
شرب خمور و حمایت و اغماض عثمان از افعال شنیعهٔ
آنها در تواریخ اسلامیه مسطور است و هرچه از عمال و
ولات او شکایت و تظلم نمودند مفید نشد تا آنکه اهل
مصر و سایر مسلمین چارهٔ از خلع عثمان ندیدند اجتماعی
در مدینه شد و از او خواستند که خود را از خلافت خلع
کند و از کار مسلمین خارج شود تا خلیفه برای خود معین
نمایند اقوام و عشیرهٔ او از حب جاه و ریاست او را مانع شدند
و خود نیز اقدام نکرد تا آنکه او را در خانهٔ خودش محاصره
کردند و منع آب و طعام او نمودند چون این خبر بحضرت امیر
المؤمنین ع رسید در غضب شد و بتوسط حسنین ع مشک
های آب و طعام بخانهٔ او فرستاد و جمعی در خانهٔ او داخل
شدند و او را کشتند بنی امیه این واقعه را دستاویز کینه
دیرینهٔ خود قرار داده و بهانه برای خلافت و ریاست
مغویه شد و بگمان مردم دادند که کشته شدن عثمان و

شورش مردم بر روی بصواب بد علی بن ابیطالب بود در
صد دنیا فی بر آمده و باین جهت اهل فتنه و بغی و خوارج
و نواصب و منافقین خونریزی بسیاری از مسلمانان کردند
و خلق کثیری کشته شد و چون واقعۀ کربلا در رسید
عبید الله بن مرجانه کشته شدن عثمان و تشنگی او را بهانه
نمود و امر کرد که عترت پیغمبر را از آب فرات منع نمایند و از
روز ششم محرم که عمر بن سعد وارد کربلا شد مانع از آب
شد و بلشکریان خود سپرد که نگذارند اصحاب حضرت
حسین آب بردارند اگرچه شط فرات طولانی بود لیکن
اصحاب حضرت در محاصره بودند و از ازدحام اهل کوفه بیبا
شد همه شریعه ها را گرفتند و کار بر همراهان آنجناب سخت
شد هر روزه ابن زیاد تاکید در آب منع نمود و عمر بن سعد
عمرو بن حجاج را امر کرد که با پانصد سوار مواظب شریعه
باشد تا کار سخت شد و سه شبانه روز ممنوع از آب شدند
گاهی چشمه حفر کردند چون همراهان عمر مطلع شدند آن
چشمه را پر کردند در شب عاشورا حضرت علی بن الحسین
با پنجاه نفر بشریعۀ فرات در آمد و قدری آب آوردند
حضرت سید الشهداء باصحاب خود فرمود هر که خواهد
از این آب بیاشامد و این آخر توشۀ شما است از دنیا و

وضو بگیرید و غسل کنید و جامهٔ خود را شستشو نمائید
که کفن شما شود و از صبح عاشورا که کار بجدال کشید قطرهٔ
آبی در خیام آنحضرت نبود و تشنگی بر اطفال و جوانان
غلبه کرد بعضی را امر بصبر مینمود بعضی را انگشتر در دهان
میگذاشت چون اثر مکیدن بعض سنگها اطفای حرارت
تشنگی است چنانکه در لعل بدخشان گفته اند و از عبارات
کتاب مناقب قدیمه موافق نقل مجلسی ره نماید که خود حضرت
در روز عاشورا روزه دار بود و گفت در سحر این روز که جدم
را در خواب دیدم بمن گفت باید افطار تو نزد من باشد و گفت
ملائکه از آسمان با شیشهٔ سبزی فرود آمده تا خون تو را ضبط
کند و در کتاب شیخ فقیه ابن نما وارد است که در اثناء قتال
شربت آبی برای آنحضرت آوردند نزدیک دهان برد که بیاشامد
شما از لشکر مخالف تیری بر دهان مبارک آنجناب زدند که
دو طرف لبهای مبارکش را شکافت و شیخ کفعمی در جنة الامان
گوید که سکینه بنت الحسین این شعر را از پدر بزرگوار بعد
از شهادت در حالت بیهوشی شنید شیعتی مهما شربتم
ری ماء فاذکرونی     او سمعتم بشهید او غریب فاندبونی
شیخ صدوق در امالی از داود بن کثیر رقی روایت کرده که
گفت در خدمت جناب صادق ع بودم که آب طلبید چون

آشامیدند بدیم اشک از چشمهای آنحضرت روان شد و گفت
یا داود لعن الله قاتل الحسین ما انغص ذکر الحسین للعیش
انی ما شربت ماء الا و ذکرت الحسین پس گفت هر کس آب
بیاشامد و یاد کند حسین را و لعن بر قاتل او کند خدا صد
هزار حسنه برای او نویسد و صد هزار سیئه از او محو
کند و صد هزار درجه برای او رفع کند و گویا صد هزار
بنده آزاد کرده و خدا او را محشور کند با روی سفید فائده
آنچه در این حدیث و امثال آن وارد شده از آب آشامیدن
سید الشهدا و اصحابش بر وجه کرامت و معجزه منافاتی
با احادیث وارده در عطش آن مظلوم ندارد زیرا که آب
بهشتی و عالم مثال شاید اطفاء حرارت بدن عنصری
نکند یا آنکه کفایت از تشنگی مستمره ننماید زیرا که این وقایع
بر سبیل اتفاق بوده مانند احادیثیکه در نزول طعامهای
بهشتی برای اهل بیت وارد شده که منافاتی با طول
گرسنگی بحسب ظاهر ندارد یا آنکه اینگونه خوردن و
آشامیدن از عالم دیگر و بوضع دیگر است مثل آنکه
رسول اکرم در حال صوم میفرمود لست کاحدکم ابیت
عند ربی یطعمنی و یسقینی و این خوردن و آشامیدن
منافاتی با صوم ظاهری ندارد و نظیر این خبر است نیز

آنچه در ثاقب المناقب از کتاب بستان نیز نقل کرده از امام
ثامن که ملکی بر حضرت حسین نازل شد در حالیکه اصحابش
از او آب خواسته بودند و شکایت از تشنگی داشتند آن
ملک گفت حق تعالی سلامت گوید و فرماید با تو را حاجت
هست گفت هو السلام و من ربی السلام اصحاب من از
تشنگی شکایت دارند گفت خدا فرماید که در مکان نشسته
سرت خطی بکش با انگشت پس با انگشت سبابه خطی کشید
نهری جاری شد از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر
آنحضرت و اصحابش آشامیدند و از ملک نیز آشامید
و گفت این آب از رحیق مختوم است و در خبر دیگر نیز از
طبری نقل شده بسند خود از امام صادق که سید الشهدا
اصحاب خود را خواند و گفت هر کس از شما تشنه باشد
بیاید و ابهام خود را در کف هر یک میگذاشت و آب جاری
میشد تا سیراب شدند و نیز روایت شده که سه روز
بعد از شهادت اصحاب خود را نزد خود طلبید و مائده
بهشتی برای ایشان حاضر شد و خوردند و آشامیدند
و ازین قبیل احادیث از کتب معجزات بسیار است و تمامی آن
یک ماخذ صحیح صادر است والله العالم الحدیث
الثامن عشر و بالسند المتصل الی رئیس

المحدثین فی الامالی باسناده الی محمد بن مسلم قال سئلت الصادق جعفر بن محمد ع عن خاتم الحسین بن علی الی من صار وذکرت له انی سمعنا انه اخذ من اصبعه فیما اخذ قال لیس کما قالوا ان الحسین ع اوصی الی ابنه علی بن الحسین وجعل خاتمه فی اصبعه وفوض الیه امره کما فعله رسول الله ص بامیر المؤمنین ع وفعله امیر المؤمنین بالحسن وفعله الحسن بالحسین ثم صار ذلک الخاتم الی ابی بعد ابیه ومنه صار الیّ فهو عندی وانی لالبسه کل جمعة واصلی فیه قال محمد بن مسلم فدخلت الیه یوم الجمعة وهو یصلی فلما فرغ من الصلوة مد الیّ یده فرایت فی اصبعه خاتما نقشه لا اله الا الله عدة للقاء الله فقال هذا خاتم جدی ابی عبد الله الحسین بن علی ترجمه محمد پسر مسلم گفت پرسیدم از صادق جعفر پسر محمد از انگشتری حسین پسر علی که بچه کس رسید وگفتم که من شنیده ام که برده شده در آنچه بردند گفت چنین نیست که گفته اند بدرستیکه حسین سپرد کار خود را بپسرش علی وانگشتری خود را در انگشت وی کرد وواگذاشت بوی کارها خود را چنانکه رفتار نمود پیغمبر با امیر المؤمنین وامیر المؤمنین با حسن وحسن با حسین پس رسید آن انگشتری بسوی پدرم پس از پدرش واز او بمن رسید

و او نزد من است و من دوست کنم آن انگشتری را هر روز آدینه
و نماز کنم در او پس محمد پسر مسلم گفت در آمدم بسوی وی روز
آدینه را و نماز میکرد چون پرداخت نماز خود را دراز نمود
سوی من دست خود را و دیدم در انگشت او انگشتری را
که نگاشته او بود لا اله الا الله آماده برخورداری با خدا
و گفت این است انگشتری پدر بزرگم ابی عبد الله الحسین
بیان آنکه انبیا را مواریث مخصوصه است که بایست نزد
اوصیاء ایشان باشد که از جمله آن مواریث سلاح و کتب
و انگشتر نیست که از زمان آدم ابو البشر بیاید و خلفا عن
سلف مضبوط و موروث بوده و شرح آن را از کتاب
اثبات الوصیة مسعودی که از اعاظم علمای امامیه است
هر که خواهد رجوع نماید و درین باب احادیث بسیار
وارد شده که گفت انگشتری پیغمبر را غیر من کسی ندارد
و در جمله از اخبار وارد است که انگشتر سلیمان نزد امام هر
زمانیست و از علامات امامت است و در دست غیر امام
نیفتد و در خبری وارد است که در دست حضرت
امام محمد تقی انگشتری بود که از کثرت استعمال نقره آن
سائیده شده بود و با آنکه نگین او لاغر بود و فرمود این
انگشتر سلیمان است و معلوم است که آن انگشتر یکی از

٧ و دو احتمال است یکی آنکه مستحق در دستگاه

ذخائر نبوت است بدست غیر امام نخواهد رسید و
در عیون الاخبار و امالی در باب نقش خواتیم انبیا و ائمه روایتی
وارد شده از حضرت رضا که جناب سید الشهدا را
انگشتری بوده که نقش آن ان الله بالغ امره بوده و همان
انگشتر در دست حضرت سجاد و حضرت باقر بوده و
در روایت کافی است که حضرت حسین را انگشتری بوده
که نقش آن حسبی الله بود و حضرت سجاد را نیز انگشتری
بوده که نقش آن خزی و شقی قاتل الحسین بن علی و در سابق
گذشت که هیچ یک از ذخائر نبوت و سلاح رسول الله
را در کربلا بغارت نبردند بلکه در مدینه بام سلمه سپرده
شد و او تسلیم حضرت سجاد نمود پس جمع خبر امالی با
حکایت معروفه در کتب مقاتل که انگشتر آنحضرت را در
کربلا بجدل بن سلیم برد ممکن است که انگشتر یکه در دست
مبارک آنجناب بوده غیر انگشتر میراث نبوت باشد اگر
چه ظاهر خبر انکار بردن انگشتر است ولی شاید مراد
انگشتر معهود باشد والله اعلم **الحدیث التاسع**
**عشر** و بالسند الی الشیخ المتقدم فی الامالی مسندا
الی الاصبغ بن نباته قال بینا امیر المؤمنین یخطب الناس
وهو یقول سلونی قبل ان تفقدونی فوالله لا تسئلونی

عن شیء مضی ولا عن شیء یکون الا نبئتکم به فقام الیه سعد
ابن ابی وقاص فقال یا امیر المؤمنین اخبرنی کم فی راسی و
لحیتی من شعرة فقال له ع اما والله لقد سئلتنی عن مسئلة
حدثنی خلیلی رسول الله ص انک ستسئلنی عنها وما فی
راسک ولحیتک من شعرة الا وفی اصلها شیطان جالس
وان فی بیتک لسخلا یقتل الحسین ابنی وعمر بن سعد
یومئذ یدرج بین یدیه ترجمه اصبغ پسر نباته گفت میانه
آنکه سخن میسرود امیر المؤمنین در روی مردم و میگفت
بپرسید از من پیش از آنکه نیابید مرا پس بخدا سوگند نخواهید
پرسید مرا از چیز گذشته و نه از چیزیکه خواهد شد مگر
آنکه آگاه کنم شما را باو پس برخواست سعد پسر ابی وقاص
و گفت ای امیر المؤمنین بمن گوی چه اندازه موی در سر
و ریش من است پس گفت او را آگاه باش بخدا سوگند هرآینه
پرسیدی مرا از پرسیدنیکه سروده بود برای من دوست
من پیغمبر خدا که تو خواهی پرسید از من او را و نیست در سر
و ریش تو موئی مگر آنکه در بن و بیخ او اهرمن نشسته و
بدرستیکه در خانه تو بزغاله ایست که خواهد کشت حسین
پسر مرا و عمر پسر سعد در آنروز براه افتاده بود جلو روی
او بیانات روایات وارده در کتب شیعه موافق با مضمون

این حدیث وسلونی گفتن جناب امیر ع از حد استفاضه
زیاده است و در کتب عامه نیز بطرق عدیده روایت شده
و در روایات بجای لفظ بدرج یحبو دارد و مراد راه رفتن
کودکست بپای کشیدن بر زمین که عادة میباشد در دو وسه
سالگیست و این معنی موافق است با آنچه بعضی نوشته
اند در تاریخ ولادت ابن سعد که روز قتل عثمان متولد
شده و بعضی دیگر روز قتل عمر گفته اند و ظاهرا اشتباه
یا تحریف باشد بنابراین در سال واقعه بیست وسه
سال از عمرش گذشته و بر احتمال اولینی چهار یا سی
و پنج سال بوده و با لفظ یحبو و یدرج احتمال اول صحیح
خواهد بود و بعضی از عامه احتمال ادراک زمان پیغمبر
را برای ابن سعد داده اند و در بعض کتب غیر معتبره
امامیه هم دو حدیث دلالت بر این دارد و خالی از وجه
و ماخذ است بلکه ابن حجر در کتاب تقریب او را از طبقه
ثانیه از تابعین شمرده و فاضل معاصر در شفاء الصدور
احادیث سؤال و جواب سعد را با امیر المؤمنین نپسندیده
و تکذیب نموده و زیاده از تعجب ماخذی ذکر نکرده و تعظم
و مهابت سعد را مانع از این مکالمه قرار داده و آمدن
سعد را بکوفه و نشستن زیر منبر جناب امیر را منافی با احترام

وشیخوخت او شمرده از تعجب این فاضل نابستی تعجب کرد
آمدن سعد را بکوفه وحاضر شدن در مسجد چه منافاتی
با احترام دارد وانحراف سعد از حضرت امیر وعداوتش
با انجناب بر اهل بصیرت پوشیده نیست و در چند خبر
معتبر که مشایخ اجلاء کرده در کمال بصیرت برجال هستند
تصریح باسم سعد بن ابی وقاص شده مانند امالی و کامل
الزیاره وخصایص سید رضی ودر خبر مستفیض
تعرض حال سند ورواة مرسوم علمای مذهب نبوده
ودر بعض کتب که نقل این سؤال وجواب شده بدون تصریح
باسم منافاتی با تصریح دیگران ندارد در هر حال عمر بن سعد
بنسب ظاهری از اشراف واکابر قریش معدود بوده و
قبل از اقدام باین عمل از طبقهٔ اهل حدیث ومعروف بصدق
بوده وبعد از ظهور سریرهٔ شریرهٔ او اهل کوفه از وی
اعراض کردند واز هر راهی میگذشت بوی اشاره کردند
که این قاتل فرزند رسول خدا است وبعد از هلاکت یزید
وخلع معویة بن یزید اهل کوفه را عزیمت شد که با عمر بیعت
نمایند چون زنان طایفه ربیعه وهمدان وکهلان وانصار
جمع شدند وفریاد بر کشیدند وگریه آغاز کردند وگفتند
ما چگونه توانیم مشاهده کرد که قاتل حسین بن علی بر ما خلیفه

شود و امارت باو رسد پس تمامی اهل کوفه بگریه در آمدند
و از امارت عمر اعراض کردند چون در کوفه دوستان امیر المؤمنین
بسیار بودند خصوصا طایفه همدان که امیر المؤمنین در
حق ایشان فرمود ولو کنت بوّابا علی باب جنّة لقلت
لهمدان ادخلوا بسلام و در کوفه طایفه از اعداء اهل
بیت سالت و هوا خواه بنی امیه بودند و زنان ایشان نذر
کرده بودند که هرگاه حسین بن علی کشته شود هر یک ده
نفر شتر قربانی نمایند و شرح شقاوت و قساوت عمر بن
سعد در کتب مفصّله مضبوط است و در نزدیکی واقعه
طف تولیت ری و خوزستان بوی سپرده بودند چون خبر حرکت
سیّد الشهداء بعراق رسید عمر در عزیمت حرکت بود ابن
زیاد باو گفت امری اهم پیش آمد و بایستی تو بسر داری کربلا
روی عمر استعفا نمود ابن زیاد فرمان و لایت ری و خوزستان
از وی استرداد کرد یک شب مهلت خواست تا تفکری
در کار خود کند و نفس شقیه و حب ریاست بر او غالب
شد و مهیا شد برای قتل پسر پیغمبر و اعمالی از این زندیق
هویدا شد که موجب حیرت سایر اهل کوفه گردید علاوه بر اقدام
بر ریختن خون عترت پیغمبر جلافتهای بیشمار نمود و در روز
ورود بکوفه گاهی سر مقدس حسین را بگردن اسبان و تخت

گاهی بر نیزهٔ بلندی نصب کرده بالای سر خود قرار داد
واز ابن زیاد بسیری نقل شده که روزی امیر المؤمنین بعمر بن
سعد فرمود که روزی برسد که تو مخیر شوی میانه بهشت
ودوزخ ودوزخ را اختیار کنی وشیخ کمال الدین شافعی
در مطالب السؤل آورده که در کربلا بریر بن حضیر بر
عمر داخل شد وبروی سلام نکرد وعمر از او مؤاخذه کرد
وگفت سلام شعار اسلام است بریر جواب گفت که اگر
شما مسلمان بودید اقدام بریختن خون جگر گوشه پیغمبر
نمیکردید ودرّیّهٔ پیغمبر در این بیابان نزدیک شده از
تشنگی هلاک شوند وهمه حیوانات سیراب‌اند جز اطفال
حسین عمر سر بزیر انداخت واشعاری انشاد کرد

دعانی عبید الله من دون قومه ... الی خطة فیها خرجت لحینی
فوالله ما ادری وانی لواقف ... علی خطر لا ارتضیه ومینی
ءاترک ملک الری والری بغیتی ... ام ارجع مطلوبا بقتل حسین
وفی قتله النار التی لیس دونها ... حجاب وملک الری قرة عینی

تمام شد ترجمهٔ کلام کمال الدین واظهار خوف از جهنم اظهار
عقیده زبانی است مصداق کریمهٔ یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم
فائده استطرادیه از لوازم منصب امامت وولایت مطلقه
اطلاع بر الواح سماویه وحوادث واقعه در عوالم سفلیه است

که هر گاه اراده نماید که خبر دهد از آنچه تا قیامت واقع شود بتواند و موافق این معنی احادیث بسیاری در کتاب حجة کافی وغیره وارد شده که ائمه اثنا عشر علم بما کان و ما یکون دارند و از حوادث واقعه قبل از وقوع خبر دهند بلکه مطلع بر ضمائر و نفوس مردم و عارف باسماء دوستان و دشمنان و خبیر بر اهل جنة و نار و تمامی عوالم هستند لیکن در جمله از احادیث اخبار بحوادث را تعلیق کردند بعدم وقوع بداء شیخ صدوق در کتاب توحید همین روایت سلونی قبل از تفقدونی امیر المؤمنین را روایت کرده و بعد از آن فرموده و لولا آیة فی کتاب الله لاخبرتکم بما کان و بما یکون و بما هو کائن الی یوم القیمة و هی هذه الایة یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب و نیز در کتاب قرب الاسناد بسند صحیح اعلائی از جامع بزنطی که در نهایت وثاقت و اعتبار است نقل کرده از حضرت رضا که حضرت صادق فرمود که اگر سؤال میشد از پیغمبر خدا از مروان بن محمد که آخر خلفای بنی امیه است رسول را از خلافت او آگاهی نبود زیرا که نبود مروان از پادشاهانیکه نام برده شده بود برای پیغمبر بلکه امر بدائی جدیدی بود خلافت او پس از آن فرمود حضرت رضا که صادق و باقر و سید سجاد و سید الشهداء و حسن

وامیر المؤمنین ع همه گفته اند والله لولا آیة فی کتاب الله تعالی لاخبرتکم بما یکون الی ان تقوم الساعة یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب پس معلوم شد که در حوادث واقعه که انبیاء و اولیاء اخبار نمایند احتمال وقوع بدا میرود و بسبب این احتمال الجزم بشیء نکنند و یا تعلیق بمشیة الله نمایند مگر اینکه تصریح نموده باشند که حادثه فلانیه از امور حتمیه الوقوع است و یا آنکه از اموری باشد که مورد وقوع بدا نباشد مؤلف اربعین الحسینیه بنده محتاج واقل الحاج میرزا محمد قمی عفی الله عن جرائمه گوید که معرفت بدا و تجویز آن در علوم اولیای وحی و نسبت دادن بذات اقدس حق تعالی از خصایص مذهب شیعه واز مهمات مسائل و عقاید دینیه است فحری بنا فی المقام ان نبسط الکلام فیه فنقول البداء فی عرف اصحابنا الامامیة رضوان الله علیهم عبارة عن الظهور بعد الخفاء وتجدد العلم بشیء بعد ان لم یکن وهذا المعنی مما لا سبیل الی نسبته الی الله تعالی وتقدس لتنزهه عن التغییر وتجدد علم له بل هو بکل شیء محیط ولا یعزب عن علمه مثقال ذرة فمن نسب الی الشیعة الامامیة انهم یجوزون البداء فی علم الذات الاقدس فهو مفتر متعمد او جاهل غافل عن کتبهم واخبارهم وعقایدهم فانهم اول الفرق

الاسلامیة فی التنزیه والتقدیس وقد کفر دؤساء الشیعة
جماعة من الفلاسفة حیث قالوا بعدم علمه تعالی بالجزئیات
فما نسب الیهم فخر النواصب الخطیب الرازی من ان الروافض
قالوا بجواز البداء علی الله وهو ان یعتقد شیئا ثم یظهر
له ان الامر بخلافه وتمسکوا فیه بقوله تعالی یمحو الله ما یشاء
فهو من مفتریاته ومخترعاته ولم یجد فی زبر الامامیة ولعله
نظر الی ظواهر عباراتهم من تجویزهم البداء علی الله وظواهر
احادیثهم بدا لله فی کذا وما التقی به وکم من عائب قولا صحیحا
وافته من الفهم السقیم ولم یدر هذا الجاهل ان مراد
الامامیة بجواز البداء علی الله وقوع البداء فی الالواح
السماویة التی هی صحف علومه تعالی بمعنی ظهور شیء بعد
ان کان خلافه علی ما یاتی شرحه وهی نفوس الملئکة المقدسین
فان تلک الالواح الارواح وصحائف تکتب فیها علومه
الفائضة علی عباده وکذا نفوس الانبیاء والاولیاء المتلقین
لتلک العلوم فانها کتب مظهرة لعلم الله فاذا قالوا بدا لله فی
کذا او فی علمه تعالی فمرادهم وقوع البداء فی هذه العلوم ونسبته
الیه تعالی مجاز عقلی لانهم حملة تلک العلوم ووسائطها واما
الصحف المرفوعة العقلیة فلا بداء فیها ابدا ولا تغیر فیها اصلا
ولا تجدد لها قطعا فضلا عن علم الذات تعالی وتقدس و

هؤلاء العقول القادسات يعلمون ما يبدو وغيره وما لا يبدو
فانّ مراتب علوم الله مختلفة ومحالّها متعدّدة فاوّلها و
اعلاها علم الذات المقدّس عن التكثّر والتغيّر وهو محيط
بكلّ شئ وكلّ شئ حاضر عنده بذاته وبعده العرش المفسّر
بالعلم وهو امّ الكتاب وورد انّ في العرش تمثال جميع ما خلق
الله ومنه ينتقش في نفوس الملئكة الكلّيّة ثم يتدرّج و
يتنزّل الى نفوس الملئكة الجزئيّة والاوّل لوح القضاء و
الثاني لوح القدر والاوّل لوح محفوظ والثاني لوح المحو
والاثبات ومنه يصحّ البداء ولمّا كانت تلك النفوس الجزئيّة
غير قابلة لانتقاش الحوادث فيها دفعة لجزئيّتها وعدم تناهي
الحوادث بل يطّلع عليها تدريجا وشيئا فشيئا فربّما يطّلع
على سبب آخر يقتضي عدمه وهكذا في علوم الانبياء والاولياء
فيبدو لهم خلاف ما علموا اوّلا وحينئذ يقولون بدا الله و
بدا في علم الله فان كلّما يجري في العالم الملكوتي فانّما يجري
بارادة الله تعالى وكلما بدا لهم فانّما بدا الله فان فعلهم فعل
الله وعلمهم علم الله وهم خزّان علم الله ومثلهم كمثل الحواس
للانسان فربّما يحدث ويحصل في المتخيّلة شئ ثم يزول
وكلاهما يقال له علم النفس فيصحّ ان يوصف النفس بالبداء
والنسخ فكذلك تصحّ نسبة البداء اليه تعالى باعتبار التجدّد

على شئ وسببه ثم يطّلع ۲

فی نفوس حملة العلم و محالة و لهذا اجاد السید المحقق الداماد
فی نبراس الضیاء حیث قال لا بداء فی القضاء و لا بالنسبة
الی جناب القدس الحق تعالی و المفارقات المحضة من الملئکة
القدسیة و فی متن الدهر الذی هو ظرف مطلق الحصول
القار و الثبات البات و وعاء عالم الوجود کله و انما البداء
فی القدر و فی امتداد الزمان انتهی و الغرض من معرفة البداء
تنبیه الناس و حثهم علی العمل و الدعاء و التوجه الی الله فی
ترقیاتهم و حوائجهم فان اسباب وجود الحادث قد یبتدی
من العالم السفلی و بالبداء یثبت قدرة الله علی کل شیء
و لا ینقطع وسیلة الخلق عن الخالق و یظهر ان لتوسلاتهم
و تضرعاتهم فوائد جمة و لیس الامر کما زعمه الیهود من ان ید الله
مغلولة و لا ما توهمه بعض المعتزلة من جفاف القلم بما هو
کائن فلهذا ورد من طرقنا ما عبد الله بشیء مثل البداء
و ما عظم الله بمثل البداء و ما بعث الله نبیا حتی یاخذ علیه
القول بالبداء و لو یعلم الناس ما فی القول فی البداء من الاجر
ما فتروا عن الکلام فیه الاخبار الواردة فی البداء و وقوعها
فی الحوادث اکثر من ان یجمعها هذه الرسالة و قد ورد فی الکافی
عدة روایات و بمعناها فی غیره ان الله علمین فعلم عند الله
مخزون لم یطلع علیه احدا من خلقه و علم علمه ملئکته و رسله

فما علمه ملئکته و رسله فانه سیکون و لا یکذب نفسه
و لا ملئکته و لا رسله و علم عنده مخزون یقدم منه ما یشآ
و یؤخر منه ما یشاء و یثبت منه ما یشآء و بمعناه ما فی العیون
فی مناظرة مولینا الرضا مع سلیمان المروزی فی مسئلة البدآء
و قد تحیر فی تحصیل مفادها صدر المتالهین فی شرح الکافی
و تلمیذه فی الوافی فذکر الاول ان هذا تقسیم للعلم القدری
من جهة کیفیة اخراجه تعالی و ابرازه من العلم المخزون
القضائی المثبت فی اللوح المحفوظ المسمی فی عرف الحکماء
بالعقل البسیط فقال هذا العلم علمان الاول منهما ضوابط
کلیة و صور مرتسمة دائما فی البرازخ العلویة و هی واجبة
التکرار فی الخارج ای مقتضیاتها تقع متکررة و هی من قبیل
کبریات القیاس الشرطی متی کان کذا وقع کذا و هذا مما علمه الله
ملئکته و رسله و به یقع الانذارات من الانبیاء و الثانی منهما
امور نادرة الوقوع و هی مما لا یمکن لاحد الاطلاع علیها الا
لله لانها قد یبتدء اسبابها وقوعها من هذا العالم کالدعوات
المستجابة و خوارق العادات و هذا القسم من العلم علم حادث
غریب لیس من قبیل الضوابط الکلیة فقوله ع و علم عند الله
مخزون لم یطلع علیه احدا اشارة الی هذا القسم یعنی لم
یطلع احدا الا عند وقوعه لانه من الغیب المستأثر و قوله

وعلم علمه ملئکته ورسله ای علمهم دائما لا یختص الاطلاع
به بحین وقوعه وقوله فما علمه ملئکته ورسله فانه سیکون
لا یکذب نفسه الخ یعنی ان العلم الاول الذی هی ضوابط
کلیته لا یقع فیه النسخ والبداء وقوله ع وعلم عنده مخزون
یعنی القسم الثانی یقع فیه النسخ والبداء والتقدیم والتاخیر
عما وقع الحکم به علی شئ انتهی ملخصا وانت خبیر بما فیه و بعد
عن لفظ الحدیث و معناه اذ البداء لا یکون الا فی الحوادث
التی تقع علی خلاف ما علمه الملئکة واخبر بوقوعها الانبیا
والاولیاء فلم تقع و لا طریق الی العلم بالغائبات الا من جهتهم
فاذا وقع امر بخلاف ما اخبر وابه نفیا واثباتا یعلم انه بدالله فیه و
ربما یعلمون ان الحادث الفلانی مما یبدو لله فیه ومع ذلک
یخبرون به لمصلحة فی الاخبار به کما یاتی الاشارة الیه ویلزم
علی ما ذکره هذا المحقق ان لا یطلع النبی والولی علی امر بدا فی
اصلا اذ علی ما ذکره لا یعلم بالعلم المخزون الا بعد وقوعه و
الحاصل ان ما ذکره لا یسمن ولا یغنی من شئ اذ الاشکال
فیما اشتمل علیه هذه الاخبار من ان ما خرج الی الملئکة و
الرسل لا یبدو فیه و یقع فی الخارج قطعا لئلا یلزم کذبهم مع
ان محل البداء هو فیما خرج الیهم وعلموا به واخبروا علی طبق علمهم
وذکر المحدث الکاشانی فی الوافی بعد نقل الخبر المقدم بهذه

العبارة و ذلك لان صور الكائنات كلها منتقشة في ام الكتاب المسمّى باللوح المحفوظ تارة وهو العالم العقلي و الخلق الاوّل وفي كتاب المحو و الاثبات اخرى وهو العالم النفسي والخلق الثاني واكثر اطلاع الانبياء والرسل على الاوّل وهو محفوظ من المحو و الاثبات وحكمه محتوم بخلاف الثاني فانه موقوف وفي الاول اثبات المحو في الثاني واثبات الاثبات فيه ومحو الاثبات عند وقوع الحكم بانشاء امر اخر فهو مقدس عن المحو يحكم باختلاف الامور وعواقبها مفصلة مسطرة بتقدير العزيز العليم انتهى وانت خبير بما فيه من التهافت وبعده عن مفاد هذه الاخبار بمراحل اذ حاصلها ان المخزون الذي هو موقوف يقدم منه ما يشاء و يؤخر ما يشاء هو العلم بلوح المحو و الاثبات وهو مما لم يطلع عليه احدا وان ما علمه الله ملئكته ورسله من اللوح المحفوظ وليس فيه التقديم والتاخير واكثر علوم الملائكة والرسل من الثاني الذي لا بداء فيه واما العلم بلوح المحو و الاثبات فمما لم يطلع عليه احد وكيف يعقل اطلاعهم على اللوح المحفوظ وعدم اطلاعهم على لوح المحو و الاثبات الذي دونه مرا تب واي معنى يبقى لقولهم ع لولا اية في كتاب الله لاخبرناكم بما يكون الى يوم القيمة اذ المطلع على اللوح المحفوظ يعلم ما يمحو عما لا يمحو وتحقيق المقام

علی وجه یسلم عن النقض والابرام یقتضی بسطا من الکلام والقول الفصل والمیزان العدل ان یقال ان هناک مقامات احدها علم الذات الاقدس المحیط بکل شیء حتی جزئیات الحوادث والوقایع علی ما هی علیه فی متن الواقع علی وجه لا یتغیر ولا یتبدل ولا یتجدد ولا یبدو فیه ولا یتفاوت فیه الماضی والحال والاستقبال بل هو مترفع عن الزمان وبعبارة اخری حضور کل موجود عنده بذاته فی وعاء السرمد فاذن لا یعزب عن علمه مثقال ذرة فی السموات وثانیها علم المخلوق الفائض من جناب الحق علیهم سواء کان عقلا او نفسا وقد عبر عنه فی الکتاب العزیز باللوح والقلم حیث ان القلم آلة اظهار ما فی نفس الکاتب وورد ان اللوح والقلم ملکان وان اول ما خلق الله القلم وقال له اکتب ما هو کائن الی یوم القیمة فکتب القلم ما کان وما هو کائن فیر فاشد بیاضا من الفضة فسطر القلم فی اللوح المحفوظ ما کان وما هو کائن فالمداد مداد من نور والقلم قلم من نور واللوح لوح من نور وفی العیاشی عن الصادق ع عن ابیه ان الله امر القلم فجری بما هو کائن وما یکون فهو بین یدیه موضوع ما شاء منه زاد فیه وما شاء نقص منه وما شاء کان وما شاء لا یکون الخبر وهذا العلم الفائض قد یکون علی وجه الشرح والتفصیل وقد یکون

على وجه الاجمال والكلية وقد يفسر العلم الفائض على
الانبياء والرسل والحجج بالعرش كما ورد في الكافي وورد في
العرش تمثال جميع ما خلق الله ثم ان هذه الالواح هي الصحف
المكرمة المرفوعة المطهرة وثالثها تدرج الامر وتنزله من
لوح الى لوح ومن سماء الى سماء حتى ينتهي الى السماء الدنيا
ويقدر سنة سنة في ليلة القدر وقضي وقدر وحتم ووقع
وفي التدرج قد ينقلب ما في الالواح ويتغير من جهة امور حادثة
لا يعلمها الا الله وهذا الانقلاب والتغير هو العلم المخزون
الذي لم يطلع عليه احد وهو رابطة تضرع المخلوق الى الخالق
حتى لا يزعموا ان يد الله مغلولة وفرغ من الامر بل كل يوم هو
في شان واليه الاشارة في القران قل ان ادري ما يفعل بي
ولا بكم ان اتبع الا ما يوحى الي وهو سر الفضل في التكلم في البدا
وفيه تعظيم لقدرة الله وانه يفعل ما يشاء وحاصل الكلام
ونتيجة المقام ان مجرد اطلاع الانبياء والرسل والملئكة
على الالواح السماوية لا يوجب وقوع الشيء في الخارج بل قد
يتغير ما في الالواح حتى ما قدر في ليلة القدر التي هي اخر مراتب
التقدير لامور حادثة تبتدي من العالم الاسفل نعم لو اخبر
الله ملئكته ورسله بحتمية بعض الوقايع وانه مما لا يتغير
فالامر يقع حتما ولا يكذب نفسه ولا رسله ولكن لا يلزم من

مجرد علم الرسل بما فی الالواح و وقوع الامر لامحالة فمحل البدا فیها الامور الفائضة علی الرسل و الملئکة من غیر علمهم بموقوفیتها و حتمیتها فاذا تغیر ما اطلعوا علیه الی غیره فهو البداء فالعلم المخزون هو ما خزن و ستر حیث حتمیته و وقوعه و ما علمه ملئکته و رسله الذی لا یکذب نفسه و لا رسله هو ما علم النبی و الملک حتمیته و وقوعه و اخبر به النبی انه من المحتوم و الیه اشار الصادق ع علی ما فی الکافی فی باب البداء ان الله اخبر محمدا ص بما کان منذ کانت الدنیا و بما یکون الی انقضاء الدنیا و اخبره بالمحتوم من ذلک و استثنی علیه فیما سواه و لعلک بما حررنا ظهر لک المراد من قوله ع لله علمان علم مخزون و موقوف یقدم منه ما یشاء و یؤخر و علم علمه ملئکته و رسله فالاول اشارة الی مجرد الاطلاع علی ما فی الالواح من غیر علم بوقوعه و لا وقوعه فی الخارج بل هذا مما لم یطلع علیه احد الا من قبل الله و الثانی اشارة الی ما علم جهة وقوعه بالحتم باخبار من الله فانه اذا اخبر به حتما فانه یقع لامحالة بخلاف ما اذا اخبر به مطلقا فانه قد یکون و قد لا یکون و ربما لا یعلم المخبر وقوعه و لا وقوعه فافهم ذلک و اغتنم فانه سر لطیف فائدة عامة و نکتة تامة معنای وقوع بدا در حوادث و علم الهی دانستی و معلوم شد که بر ذات اقدس بدائی نیست و احدی از شیعه

نگفته بلکه محل بداء در اخبار و اطلاع انبیاء و اولیا است
بر وقایع و حوادث که بسا باشد که اموری بر خلاف اخبار
ایشان واقع شود و البته در این مقام سؤالاتی باذهان
خلجان کند و محتاج بجواب شافی است اول آنکه با احتمال
تغییر در وقایع و بدای در حوادث چگونه اولیا اخبار بامور
آینده مینمایند و چه فائده در اخبار است با احتمال تغییر
و شاید شبهه کذب هم باشد دویم چگونه برای مردم
اطمینان باقوال و اخبار انبیا و اولیاء حاصل میشود سیم
آنکه میزان در تعیین محتوم و غیر محتوم کدام است و آیا در
امور متعلقه بشریعت احتمال بدا و تغییر میرود یا نه اما
جواب سؤال اول آنستکه خبر دادن مخبری بوقوع حوادثی
بحسب مرتبه علم و اطلاع خود منافاتی با احتمال تجدد
و تغیّر ندارد اگرچه بطور جزم صوری خبر دهد چه رسد
بآنکه تعلیق بر مشیة الله نماید خصوصا هرگاه در اخبار
بآن حادثه صلاح نوعی یا شخصی باشد مانند نسخ در تشریع تعبدیات
که حکم شرعی مؤبّد نباشد و بصورت تأبید گفته
شود بجهة مصلحتی از مصالح و باین جهة گفته شده که نسخ
در تشریعیات است و بداء در تکوینیات و نظیر این معنی است
آنچه را منجم بحسب اوضاع کواکب اخبار نماید و گاه باشد

بسبب مانعی نشود وقوع پیدا کند و بعبارت دیگر اخبار اولیای
وحی و الهام از قبیل بیان مقتضیات است و وقوع بدا از قبیل
حدوث موانع مثلا هرگاه طبیب حاذقی بر زهر خوردن
شخصی آگاه شود و خبر دهد که این شخص امروز خواهد
وفات نمود چون مقتضای زهر هلاکت است منافاتی با در
رسیدن تریاقی و علاج کردن تا اثر آن زهر ندارد و نتوان گفت
طبیب دروغ گفت و بسا باشد که طبیب نیز پیدا شدن تریاق
و علاج را بداند لیکن برای تنبیه بر اثر زهر اخبار بهلاکت
نماید و در امور بدائیه ازین قبیل بسیار است شیخ صدوق
در امالی از امام صادق ع روایت کرده که حضرت عیسی بر
خانه عبور نمود که اجتماع و ازدحامی در آنخانه بود پرسید
چه خبر است عرضه داشتند عروسی ازین خانه بخانه داماد
می برند گفت فردا درین خانه مصیبتی برپا خواهد بود و
عزاخانه خواهد شد چون فردای آن روز شد آن جماعت
که آن خبر را از عیسی شنیده بودند بدر آنخانه آمدند و آثار
موت و فوتی نیافتند بحضرت عرضه داشتند که از اخبار
دیروز اثری ظاهر نشد عیسی بخانه عروس در آمد و از عروس
سؤال نمود که دیشب چه عمل صالحی از تو صادر شد عرضه
داشت شخص مسکینی معتاد بود که شبهای جمعه بخانه

ماتمی امد و احسانی در بارهٔ او مینمودند شب کذشته بعبادت
خود امد هرچه سؤال کرد اجابتی از وی نشد تا انکه مرا ترحم
برحال او امد برخواسته صدقه باو دادم حضرت روح
الله او را کفت از جای خود برخیز چون برخواست در زیر
وسادهٔ او افعی خوابیده بود مانند تنه درخت فرمود صدقه
دیشب تو رفع نمود این بلیه را از تو و تاخیر انداخت اجل
تو را و نزدیک باین معنی است و اینکه در کافی مرویست
که یکی از انبیای سلف را خدا تعالی امر فرمود که بپادشاه
زمان خود خبر دهد که هنگام وفات تو نزدیک شده
و در وقت کذائی وفات خواهی نمود این خبر موجب تضرع
ان پادشاه شد و عرضه داشت که خدایا مرا مهلتی ده تا
کودکانم بزرک شوند پس همان پیغمبر مامور شد که او را بشارت
دهد بتاخیر پانزده سال در اجل او و ان پیغمبر عرضه داشت
که خداوندا تو دانائی که من هرکز دروغ نکفته ام حق تعالی باو
عتاب کرد که تو بنده ماموری باید برسانی امر ما را و انبیا
و اولیا را از اینکونه تنبیهات لطیفه بسیار است پس اخبار
اول از باب اطلاع نفوس مقدسه است بر تقدیرات و
الواح قدریه و تغییر ان تقدیر از علم مخزون است و در
این نوع اکر نبی و ولی خبر دهد هرکز اخبار بحتمیت نخواهد

نمود و چون احتمال تغییر در حوادث و اشیا قائم است در
اخبار عدیده فرمودند که آیه محو و اثبات در کتاب مجید نبود
ما تمامی آنچه وقوع یابد خبر میدادیم و اما جواب سؤال دویم
هرگاه اخبار نبی مجرد خبر دادن بواقعه باشد و ذکری از
محتوم بودن ننماید البته جزم بوقوع پیدا نشود چه رسد بآنکه
تعلیق بمشیة الله فرماید یا اشاره بآیه محو و اثبات نموده باشد
و اگر خبر داد که آن واقعه از حتمیات است خداوند تکذیب
پیغمبر و ولی خود نخواهد نمود و باین معنی اشاره شده در
احادیث گذشته که آنچه را خداوند تعلیم ملئکه و رسل نماید لا
محاله واقع خواهد شد یعنی بیان حتمیة و موقوفیة برای
ایشان شده باشد و مؤید است این معنی را جملهٔ وافره از اخبار
وارده از علامات ظهور قائم روحی فداه که بعض علامات را
از محتوم شمرده اند و بعضی را موقوف بمشیة نموده اند و گاهی
سؤال شده که علامت فلانیه از محتومات است یا موقوف و
و هر کس مراجعه بکتب غیبت و علامات ظهور و فرج نموده
آگاه است که این تقسیم مرکوز در اذهان بوده لیکن اشکال
در این مقام این است که از بعض از اخبار معتبره نماید که در
محتومات نیز بدا واقع شود مثل آنچه شیخ صدوق در فقیه
و ثواب الاعمال و شیخ کلینی در کافی روایت کرده از امام محمد

باقر کرفرموده یقدر فی لیلة القدر کل شیء یکون فی تلک السنة الی مثلها فی قابل من خیر او شر او طاعة او معصیة او مولود او اجل او رزق فما قدر فی تلک اللیلة وقضی فهو المحتوم ولله تعالی فیه المشیة الحدیث وقال المحدث الامین الفیض الکاشانی بعد نقله هذا الحدیث یشبه ان یکون هذا الحدیث قد سقط منه شیء لان المحتوم ما لیس لله فیه المشیة ولا یلحقه البداء انتهی وایده بما فی حدیث اسحق بن عمار من ان المحتوم ما لا یبدو فیه واقول لعل المراد بقوله ولله فیه المشیة ان المحتوم ایضاً بمشیة الله وارادته وانه لم یخرج عن قدرته وان کان یقع لا محالة وقد ورد فی الکافی عن الصادق ع والرضا ان الله لم یبعث نبیا قط حتی یقر لله بالبداء والمشیة وان الله یفعل ما یشاء وقال المحدث المذکور فی بیانه یعنی بالمشیة ان کل شیء یقع فی هذا العالم فانما یقع فی هذا العالم فانما یقع بمشیة الله سبحانه والعجب منه انه مع ذکره هذا المعنی فی کتاب التوحید غفل عنه فی شرح احادیث لیلة القدر واحتمل السقط فی الخبر وروی الشیخ الثقة الجلیل النعمانی فی کتاب الغیبة عن ابی هاشم داود بن القاسم الجعفری قال کنا عند ابی جعفر محمد بن علی الرضا فجری ذکر السفیانی وما جاء فی الروایة من ان امره من المحتوم فقلت لابی جعفر ع هل یبدو لله فی

المحتوم قال نعم قلنا له فنخاف ان یبدو لله فی القائم فقال ان
القائم من المیعاد والله لا یخلف المیعاد اقول ان کان المراد
بالمحتوم ما حتم وقوعه فکیف یعقل السؤال عن وقوع البداء
فی وقوعه مع ان عدم البداء جزء من مفهومه فلا بد ان یراد
به معنی اخر غیر معناه الحقیقی قطعا مثل ان یراد به کثرة
الاخبار بوقوعه حتی تری فی الانظار انه من المحتوم او ان الناس
زعموا انه محتوم او ان الاولیاء اخبروا به بصورة الحتم وان
لم یکن حتما فی نفس الامر واحتمل المحدث الامین المجلسی ان
یکون المراد بالمحتوم والبداء فیه بداء فی خصوصیاته
لا فی اصل وقوعه کخروج السفیانی قبل ذهاب بنی العباس
واما معرفت و تمیز امور حتمیه و موقوفه برای مردم بگفتن
اولیا است مثل اخبار بسیاریکه در طرق شیعه وارد
شده که هرگاه از دنیا باقی نماند مگر یکروز خداوند قائم آل
محمد را ظاهر خواهد نمود و آن روز طولانی خواهد شد
و ملک و سلطنت قاهره باو عنایت خواهد فرمود و مراد
بیان محتوم بودن واقعه است و اما تمیز دادن اولیاء هر یک
از حتمی و موقوف را با اخبار و اعلام الهی خواهد بود که از
علم مخزون تلقی نماید و گذشت روایت کافی که خدای تع محتومات
را به پیغمبر خود اموخت و موقوفات را استثنا کرد و با

بواسطهٔ تلقی واستفادهٔ که هرگاه از لوح محفوظ ونفوس ملائکهٔ مقربین استفاده شده محتوم است واگر از لوح محو واثبات وبواسطهٔ ملائکهٔ مدبرات امور گونه بوده حتمی نیست واما احتمال جریان بدا ونسخ در شرعیات پس باید دانست که نسخ احکام شرعیه را شرایطی است که یکی از ان شرایط ان است که تصریح بدوام حکم بدلیل قاطع نشده باشد ودر زمان صاحب وحی ناسخ رسیده باشد پس بعد از انقطاع زمان وحی وتصریح خلفای رسول باینکه حلال محمد حلال الی یوم القیمة وحرامه حرام الی یوم القیمة دیگر احتمال نسخ نبود بلکه ختم نبوت را مفادی نباشد جز منسوخ نشدن احکام شرع اقدس واین مراتب بنحو بداهت وضرورت نزد همه طوایف اسلام ثابت ومحقق است ودر احادیث کثیره امامیه ذکر نسخی از قبل ائمه نشده بلکه بیان ناسخ ومنسوخ زمان رسول را نموده اند وشرط دویم نسخ شرایع این است که باید حکم از احکامی باشد که بحسب اوقات وازمان صلاح تغییر کند یعنی از مستقلات عقلیه نباشد زیرا که امثال قبح ظلم وزنا وشرب مسکرات مزیله عقل وهوش هرگز قابل نسخ وتغییر نباشد واینگونه قبایح منکره در هیچ شریعتی حلال ومباح نبوده ودر اخبار معتبره وارد

شده که هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر آنکه خدا از وی
عهد گرفت برمتخم رأو هرگاه بعضی از اهل کتاب ادعا
کنند حلیّت خمر را در شرع موسی و عیسی کذب وافترا خواهد
بود و از باب تحریف در کتب سماویه است واما احتمال
نسخ و بداء در اصول شرایع اسلام مانند احتمال تجدید نبوت
یا تغییر در احکام شریعت بعد دائمه وخالی ماندن زمین از حجه بالغه
الهی چنانکه مشتهای ملاحده این زمان ومنتهی خیال فاسد
بهائیان که خود را از اهل بیان خوانند هست بر هیچ
عاقل بصیری پوشیده نیست که بعد از ثبوت ختم نبوت
بر محمد بن عبد الله صلی الله علیه و علی وجده وادعای
او خاتمیّت را با لفاظ صریحه وضروریّات قاطعه مقرون بمعجزات
باهرات و آیات بیّنات وثبوت صدق مقال و اظهار لا
نبیّ بعدی و انا ختم الانبیاء وکتابی اخر الکتب در اخبار متواتره
احتمال نسخ و تغییر یا تجدید نبوت نرود و اظهار شك در
این معنی لازم مساوی تکذیب پیغمبر خاتم و موجب خروج
از ربقه اسلام است در ازمنه سابقه و طبقات متکلّمین
اسلام غیر از معنای حقیقی خاتمیّت چیزی مرکوز اذهان نبوده
و در مدت هزار و سیصد سال علمای اسلامیان و
عقلای اهل لسان از خاتم النبیین جز ختم نبوت و انقطاع وحی

معنائی ذکر نکردند ولیکن این طایفه مبتدعه که در حقیقت
زنادقه اسلام هستند بشبهات و تأویلات بارده و مزخرفات
و کلمات واهیه شبهه در اذهان ضعفای مسلمین اشاعه دادند
و بر متدبّر در خرافات این گروه واضح است که این جماعت
منکر اصل نبوت اسلام هستند و اگر در خلال کلمات
خود تمسّک بقرآن و احادیث جویند از باب آنکه مسلمین
را فریب دهند و ضعفاء العقول هر مذهبی را به متشابهات
همان مذهب بر پا بندند باین سبب تفحّص در احادیث و کتب
امامیه نموده و بعض از احادیث متشابهه و اخبار مجمله بدست
آورده و تلفیق با اکاذیب مخترعه نموده و اسباب تحیّر و ضلالت
عوام و مردم قلیل البضاعه شده‌اند گاهی مدّعی ظهور قائم
بتناسخ با مهدی و نیابت نوعیه گاهی مدّعی تجدید نبوت و ظهور
جدید گاهی مدّعی رجعت و قیام قیامت و ارتفاع تکالیف
شرعیه و گاهی منکر ولادت امام دوازدهم و خالی بودن عالم
از حجّة در هزار سال و از این ترهات و اباطیل که اگر متعرّض
نقل همه بیانات این گروه گمراه شویم از مقصد کتاب خارج
شویم و حجّة و دلیلی برای مقاصد خود غیر از تمسّک باعداد
و حروف ابجد و استمداد بکلمات صوفیه عامه و اختراع
احادیثی مکذوبه اقامه نکردند و از برهان قناعت بدعوی نمودند

وبسا باشد که بواسطهٔ یک خبر واحد ضعیف یا متشابه رفع
ید از اخبار متواتره معنویه نمایند از باب تنبیه مثالی ذکر کنیم
در زمان ما که کتب امامیه از دست فتنه و عشر مؤلفات شیخ
حاضر نیست عدد ائمه اثنا عشر باسماء معینه و نسب معلوم
و تعرض غیبت صغری و کبری و ولادت قائم و بودن او از
نسل امام حسن عسکری و طول غیبت کبری بحدی که اکثر قائلین
بامامت او متحیر شوند و ذکر علامات ظهور و بیعت کردن
اصحاب و با او در مکه و گرویدن اهل کوفه با او و غلبه کردن
آنحضرت بر تمام روی زمین و ارباب ملل و اشاعه عدل و
داد و برطرف شدن ظلم و جور از روی زمین و اتحاد مردم
بر دین اسلام هر یک ازین ابواب بحد استفاضه یا تواتر
اخبار موجود است بلکه بسیاری ازین مقاصد در کتب علما
اهل سنت کمتر از کتب شیعه نیست و از ملاحظه کتاب ینابیع
المودة فاضل قندوزی صدق این ادعا ظاهر شود و این فرقه
مبتدعه در مقابل تمام این احادیث قطعیه گاهی تمسک بحدیث
ابی لبید و حروف مقطعه قرآن که در نهایت اجمال و تشابه است
و گاهی تمسک بحدیث یأتی علی الناس بدین جدید و کتاب جدید
قرآن واقعی و حقایق اسلام است که بسبب طول زمان غیبت
کبری باندازه رسوم اسلام تغییر کند که احکام واقعیه اسلام

نمایند و بس هویداست که مراد بدین جدید و کتاب جدید

تازه وجدید نماید گاهی انکار ولادت امام دوازدهم نمایند
وگاهی تایید بحدیث محرف یا مبهم لابد للناس من ادریانجان چو
صدق الله تعالی واما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه
منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله مقابله احادیث سابقه که
هریک باب از ابواب آنها از حد استفاضه زیاده است باین
چند حدیث از قبیل موازنه کوه با کاه است وجمله از تمسک
بهاء را در کتاب ایقان مطبوع بمبئی در حدیث بیستم نقل
کنیم تا حال اتباع وبندگان خدای نورئی هویدا شود انتهی
ونیز در باب خالی نبودن زمین از حجه بالغهٔ الهی واینکه اگر دو
نفر در زمین باقی باشد یکی از آن دو امام خواهد بود وطرفة
العینی دنیا خالی از حجه نبوده یا ظاهر ومشهور ویا خائف
ومستور واگر نباشد شخص امام زمین اهل خود را فرو
برد وامثال این بیانات زیاده از حد تواتر در کتب شیعه
مانند کافی وبصائر وارشاد وغیبهٔ نعمانی وغیبهٔ طوسی
واکمال الدین وغیرها موجود وصریح است شیطان غاوی
مغوی بهائی در مقابل اخبار معلومة الصدور شاید تمسک
نماید بحدیث متشابه کتاب زید نرسی که روایت کرده از حلبی
عن الصادق ع قال قلت له کانت الدنیا قط منذ کانت ولیس
فی الارض حجة قال قد کانت الارض ولیس فیها رسول ولا نبی

ولا حجة وذلك بين آدم ونوح في الفترة ولو سألت هؤلاء
عن هذا لقالوا لن تخلو الارض من الحجة وكذبوا انما ذلك شیٔ
بدا لله عز وجل فيه فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وقد
كان بين عيسى ومحمد فترة من الزمان لم يكن في الارض نبي ولا
رسول ولا عالم فبعث الله محمدا بشيرا ونذيرا وداعيا اليه
وهیچ عاقل خالی از اغراض را شبهه نباشد که بعد از ضرورت
مذهب شیعه واجماع علمای این مذهب وتواتر اخبار بر
عدم خلو زمین از حجة ابدا اعتنائی باین خبر واحد نخواهد بود
وبا آنکه صادر در مقام خوف تقیه شده وبا آنکه تأویل نیکوئی
دارد که مراد نبی ووصی حاضر مشهور باشد در ظاهر چنانچه
علامه مجلسی احتمال داده وپس از کتاب اثبات الوصیه مسعودی
واخبار معتبره در اتصال نبوت وخلافت از زمان آدم تا خاتم
واز زمان خاتم تا غیبت قائم بلکه ضبط علمای تاریخ اسامی انها را
واسامی پیغمبران واوصیا ایشان از قبیل خالد بن سنان
که ما بین عیسی ورسول خاتم بوده چگونه عاقل احتمال الصدق
ظاهر این حدیث را دهد علاوه بر اینکه اصل کتاب زید نرسی
از کتب ضعیفه خالی از اعتبار ووثاقت است واما بدای در امامت
وعدد ائمه واشخاص ایشان پس باید دانست که مقصد امامت
وخلافت رسول از اسرار مخفیه بوده وهر امامی در زمان

خود باصحاب سر و حافظین حدود شخص امام را مینمودند
لیکن بحسب ظاهر در نظر عامه شیعه امامت مثل وصایت
مینموده و گمان اهل ظاهر این بوده که همه اولاد ائمه قابل این
منصب عظیم هستند باین سبب در زمان فوت هر امامی
شیعه محتاج بوده که سؤال کنند که قائم مقام و وصی امام ماضی
کیست و کدام یک از اولاد خود را وصی نموده و تا بر ایشان
واضح و ثابت و معین نمیشد تصدیق بامامت کسی نمیکردند
اگرچه بحسب واقع خواص شیعه و حاملین اسرار ائمه میدانستند
که امامت در اشخاص معینه ایست و از زمان رسول خدا
معلوم بوده برای خواص چنانچه حدیث جابر و لوح گواه
صدق این معنی است و شاید بانظار عامه شیعه نموده
که هر یک از اولاد ائمه ع که بزرگتر باشند اولی بامامت و
خلافت هستند و در این باب چند روایت بطریق آحاد
وارد شده که دلالت دارد بر وقوع بدا در امامت بعضی از
ائمه اثنا عشر که تطبیق این احادیث بر قواعد قطعیه امامیه
خالی از اشکال نیست و لامحاله باید تاویلی در ظواهر آن احادیث
نمود تا منافی با اخبار معلومه نباشد و یا طرح نمود یکی خبر معروف
در حق اسمعیل بن جعفر الصادق ع ما بدا لله بدا کما بدا له فی اسمعیل
ابنی و شیخ صدوق بطریق ابی الحسین اسدی روایت کرده ما بدا

لله کما بداء کما بدا له فی اسمعیل ابنی که اشاره بواقعه اسمعیل ذبیح الله
باشد و در هر دو طریق نظر نموده و اذعان بصحت حدیث نکرده
و همچنین محقق خواجه نصیر الدین طوسی در نقد المحصل در
جواب متعصب عنید فخر رازی که از سلیمان بن جریر نقل کرده
که ائمه روافض جعل قول ببداء را برای شیعه نموده اند که
هرگاه خبری دهند بامری و واقع نشود گویند بدا شد گفته
روایت بدا در حق اسمعیل مروی داشته و شیعه بان معتقد نیستند
و در کامل الزیاره و سایر کتب مزار در زیارت موسی بن جعفر
و حضرت جواد وارد است اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا مَن بَدا لِلّهِ فی
شَأنِه و ظاهر اشاره بحصول بدا در امامت اسمعیل است ولی
در حق حضرت جواد خالی از وجه و توجیه است و در بعض نسخ
مزار بجای یا من بدا لله یا من بدا لله فی شانه ضبط شده که از اراده
باشد و در بعض نسخ دیگر بدا مهموز ضبط شده و ممکن است
که مراد حصول بدا بحسب گمان و اعتقاد مردم باشد و نیز
در کتب مزار در زیارت حضرت هادی و حضرت عسکری ع
وارد است اَلسَّلامُ عَلَیکُما یا مَن بَدا لِلّهِ فی شَأنِکُما و همین زیارت
بعینها در فقیه و مزار مفید روایت شده بدون این فقره
و بدا در حق حضرت امام هادی خالی از وجه است و در حق حضرت
ابی محمد عسکری اخبار عدیده وارد شده که امامت بجست ظاهر

باولد اکبر حضرت هادی که مکنّی بابی جعفر و مسمّی بمحمد بوده
مقرر بوده و این سیّد بزرگوار بغایت جلیل القدر بوده
و قبر شریفش در دجیل که شش فرسخی سامره است مزار
معروفیست و کرامات باهره مکرراً ازان مشهد شریف ظاهر
شده بعد از وصول خبر فوت او حضرت هادی ع بامام حسن
عسکری ع فرمود یا بنیّ احدث لله شکراً فقد احدث فیك
امراً و روی المفید فی ارشاده عن ابی هاشم الجعفری قال کنت
عند ابی الحسن بعد ما مضی ابنه ابو جعفر و انی لافکر فی نفسی
ارید ان اقول کانهما اعنی ابا جعفر و ابا محمد فی هذا الوقت کابی
الحسن و اسمعیل ابنی جعفر و ان قصتهما کقصتهما فاقبل علیّ
ابو الحسن ع قبل ان انطق فقال نعم یا ابا هاشم بدا لله فی ابی محمد
بعد ابی جعفر ما لم یکن یعرف له کما بدا له فی موسی بعد مضی
اسمعیل الحدیث و رواه الکلینی فی الکافی و بمعناه اخبار اخر
و اسنادها معتبرة و هی بظاهرها تنافی الاخبار المستفیضة
فی تعداد الائمة و اسمائهم و اشخاصهم و العجب من المحدّث المجلسی
و المحدّث المحقق الکاشانی حیث لم یتعرضا فی البحار و الوافی
لوجه الجمع بین هذه الاخبار مع کثرتها و اعتبار اسنادها من
الطرفین و غایة ما یمکن ان یقال ان الحکم المثبت فی لوح المحو و الاثبات
کان امامة اکبر الاولاد للامام المحی ثم ظهر وفات اکبر الاولاد فی

حیات والده فانتقل امر الامامة الی الاکبر من بعده کما یشهد به حکایة اسمعیل و موسی بن جعفر ع و حکایة ابی جعفر و ابی محمد حیث ان ابا جعفر کان الاکبر فلما توفی کان الاکبر ابا محمد و ان هذا کان مرکوزا فی اذهان اهل ذلک الزمان کما یظهر من الاخبار و بدا لهم خلافه فقیل تجوزا بدا لله فی هذا الامر والله تعالی و اولیائه اعلم باسراره و فی هذا المقام حدیث غریب و بیان عجیب روی العیاشی عن الصادق ع قال ما من مولود یولد الا و ابلیس من الابالسة بحضرته فان علم الله انه من شیعتنا حجبه من ذلک الشیطان و الا اثبت الشیطان سبابته فی دبره فکان مابونا و ان کانت امراة اثبتها فی فرجها فکانت فاجرة فعند ذلک یبکی الصبی بکاء شدیدا اذا خرج من بطن امه والله بعد ذلک یمحو ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب

اختتام کلام و دفع اوهام اخبار بغائبات از انبیا و اولیاء ان حد عدد و احصاء بیرون است بلکه معجزه عمده اطلاع ایشان بر مغیبات بوده و حال آنکه آیات مبارکه قرآنیه دلالت واضح دارد بر اینکه علم الغیب مختص بذات اقدس الهی است و خبر دادن حضرت امیر بواقعه صاحب الزنج و ولایة مروان بن حکم و شهادت سید الشهدا و امثال آن از مقطوعات است و در کتاب نهج البلاغه مرویست که چون حضرت امیر خبر داد

باخبار ترک و بعضی از قضایای آینده کسی عرضه داشت که
مگر شما علم غیب دارید فرمود این علم غیب نیست بلکه اموختن
علم از صاحب علم است و در کافی احادیثی وارد شده
که ائمه طاهرین غیب نمیدانند و هر زمان بخواهند بدانند
میدانند پس مراد بآیات مبارکه لا یعلم الغیب الا هو
این باشد که بدون تعلیم الهی کسی علم غیب ندارد یا علم
غیب مطلق مختص بذات اقدس است و منافاتی نیست که
بتعلیم الهی عالم شوند بلکه گاهی اتفاق افتد که روسای
ضلالت باستمداد از بعض شیاطین آگاه بر بعض مغیبات
شوند و از آثار ریاضات باطله باشد و عجب است از علاء
زمخشری که در تفسیر لله غیب السموات والارض گوید
آیه دلالت دارد بر بطلان قول روافض که گویند ائمه اثنا
عشر علم غیب دارند و فضیحت این کلام بحدی است که حاجت
بجواب ندارد

## الحدیث العشرون

وبالسند المتصل الى الشيخ الاجل شيخ الطائفة محمد بن
الحسن الطوسي عطر الله مرقده والشيخ الجليل الثقة
العياشي بطريق صحيح اعلائي والشيخ النعماني عن ابي حمزة الثمالي
قال قلت لابي جعفر ع ان عليا ع كان يقول الى السبعين بلاء
وكان يقول بعد البلاء رخاء وقد مضت السبعون ولم نر

رخاء فقال ابو جعفر ع یا ثابت ان الله تعالی کان وقت هذا
الامر فی السبعین فلما قتل الحسین ع اشتد غضب الله علی
اهل الارض فاخره الی اربعین ومائة سنة فحدثناکم فاذعتم
الحدیث وکشفتم قناع الستر فاخره الله ولم یجعل له بعد ذلک
وقتا عندنا ویمحوا الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب
قال ابو حمزه وقلت ذلک لابی عبدالله ع فقال قد کان ذلک
ترجمه ابو حمزه ثمالی گوید گفتم مر ابو جعفر را که علی می گفته که
تا هفتاد سال گرفتاری است و میگفته پس از گرفتاری
آسایش است وگذشت هفتاد سال وندیدیم آسایشی پس
گفت ابو جعفر ای ثابت بدرستیکه خدا هنگام کرده بود
این کار را در هفتاد سال وچون کشته شد حسین سخت
شد خشم خدا بر کسان زمین وپس انداخت کار را تا صد
چهل سال وچون ما سخن سر ودیم برای شما وفاش کردید
سخن را وپرده برداشتید از کارهائی خدا بپس انداخت
او را ونگذاشت برای او هنگامی نزد ما برمیدارد خدا آنچه را
که خواهد ومیگذارد ونزد او ست ام الکتاب بیان علامه ربانی
محدث خبیر کاشانی در کتاب وافی بعد از نقل خبر از کافی گفته
مراد هفتاد از هجرت نبویه یا هفتاد از غیبت مهدویه نیست
وتاخیر از باب بدا ومحو واثبات است ومؤید است احتمال

وظاهر کلام حضرت امیر اقتضا دارد که دولت بنی امیه در هفتاد سال بعد از وفات آنحضرت منقرض شود که مطابق شود با صد و ده هجری و حال آنکه منتهی شد بصد و سی و دو و سؤال دیگر آنکه چگونه این کلام فرمود با آنکه هزار ماه سلطنت بنی امیه را ابتدا است و از محتومات بود و آنچه در رفع اشکال از این خبر که از غوامض اخبار و خفیات اسرار است استفاده شود این است که مراد حضرت امیر در این کلام همان اخبار بدولت و سلطنت بنی امیه است و فرموده بعد از زوال ملک ایشان فرج و رخاء شود و سر این که فرموده هفتاد سال دیگر بلاء است نظر باین معنی است که بنی امیه را هشتاد و سه سال تقدیر سلطنت بوده و عثمان دوازده سال و هشت ماه خلافت کرده بود و این مقدار که از هزار ماه سلطنت بنی امیه خارج شود هفتاد سال دیگر باقی ماند که حضرت اشاره بان فرموده که هفتاد سال از بلاء باقی است یعنی از مدت خلافت ایشان این قدر باقیست و وفات حضرت امیر در سنه چهل هجری واقع شد در ماه رمضان و در همان سال معویه مسلط بر ملک شد و مقتضای تقدیر اولیه این بود که خلافت و استیلای بنی امیه از صد و ده هجری تجاوز نکند و بهمین سبب ابو حمزه ثمالی از امام

تا فوت وصادق سؤال کرده که هفتاد سال گذشت و ابتلا
تمام نشد جواب بوقوع بدا فرمودند که شهادت حضرت
سید الشهداء بتاخیر انداخت و سبب بداء در تقدیر شد
و تقدیر ثانی در لوح محو و اثبات صد و چهل سال بود و
بواسطۀ فاش نمودن اسرار اهل بیت دیگر وقتی برای فرج و
رخاء معین نشد و این معنی بغایت لطیف و ظاهر از حدیث
است و حاجت بتکلفات و تمحلات که در کلام محدث کاشانی
و دیگران ذکر شده ندارد و نیز منافات ندارد با کلام اهل
تاریخ که خلافت عثمان و مدت او را در هزار ماه بنی امیه
محسوب نکرده اند و مبدء هزار ماه که هشتاد و سه سال
و کسری است از اول خلافت معویه گرفته اند که سنۀ چهل
هجری باشد و منتهی شد سلطنت ایشان بمروان حمار که آخر
خلفای امویه است و زوال ملک از او در سنۀ صد و سی
دو شد بدست ابی مسلم خراسانی و این مقدار نود و دو
سال شود و چون هشت سال و هشت ماه خلافت عبد الله
بن زبیر از نود و دو کسر شود هشتاد و دو سال و چهار ماه
باقی ماند که هزار ماه باشد بلکه سلطان المورخین مسعودی
در کتاب مروج الذهب حساب تحقیقی نموده و هزار ماه را انطباق
بر زمان خلافت بنی امیه کرده بطوریکه یک روز کم و زیاد

مبدء هجری را اینکه طلب کردن حضرت حسین حق خودرا
در حوالی سبعین بود و او آئل ظهور امر حضرت رضا در
بعد از صد و چهل هجری شد بقلیل زمانی و زیاده بر این
متعرّض شرح حدیث نشده و احتمال مذکور بغایت عجیب
است زیرا که خروج سیّد الشهداء در سنهٔ شصت هجری
بود که تا هفتاد ده سال پیش است و خروج حضرت رضا
در سنهٔ دویست هجری بوده چنانچه علامهٔ مجلسی تنبیه
نموده و اعجب از احتمال فیض احتمال مجلسی است که مراد
از مبدء بعثت باشد یعنی تا هفتاد سال از بعثت بلا
و گرفتاری است و بعد از آن رخاء و وسعت خواهد شد
و بنا بر این مطابق شود با پنجاه و هفت هجری و نیز گویند
که ابتداء عزیمت خروج حضرت سیّد الشهداء دو سال
قبل از وفات معویه بود یا اینکه زمان بلاء و با نقضاء است
حضرت شروع باظهار حق خود کرد و زیاده بر این متعرض
شرح حدیث نشده که امیر المؤمنین که این خبر را در زمان
وفات خود میدهد خبر از استیلای بنی امیه و هشتاد
سه سال که هزار ماه باشد سلطنت ایشان از طلّته الورد
و محدث جلیل ملا خلیل قزوینی در شرح کافی گوید که
مراد باین حدیث قضیه شرطیه است بطور استعاره

تمثیلیہ یعنی اگر شہادت حسین نبود زمان بلاء زیادہ بر هفتاد نمیشد واگر فاش کردن اسرار نبود از صد وچهل سال زیادہ نمیشد واینگونہ احتمالات بغایت موهون وبی وجہ است وعجیب تر از همہ آنکہ علامہ مجلسی در جزء دوم بحار الانوار گوید کہ اخبار بسبعین از جهت تسلیہ دادن شیعیان است کہ مبادا از طول زمان ابتلاء مرتد شوند وترک ذکر اینگونہ احتمالات در کلام ائمہ هدایت بهتر است در هر حال این خبر شریف در نهایت اعتبار وعلو اسناد است ومکرر در کتب معتمدہ واصول امامیہ وبیان مرادی از او نشدہ بلکہ از کلمات علما زیادہ بر تحیر چیزی حاصل نشود چنانچہ از نقل کلمات ایشان دانستی ودر این مقام اشکالی است وآن اینکہ مطابق آیات مبارکہ واحادیث معتبرہ در تفسیر سورہ انا انزلناہ فی لیلۃ القدر معین بودہ کہ بنی امیہ هزار ماہ کہ هشتاد وسہ سال وکسری میشود خلافت وسلطنت مقدر است وخلافت ایشان منتهی شد بسنہ صد وسی ودو هجری کہ ابو مسلم خراسانی دولت ایشان را زایل نمود وخلافت بآل عباس منتقل شد پس چگونہ امیر المومنین در حال وفات خود فرماید کہ تا هفتاد سال دیگر بلا است وبعد از آن رخاء شود ووفات حضرت در سنہ چهل هجری بود

نیست ولی از ایام خلافت عثمان ذکری نکرده بلکه مبدء را
از خلافت معویه قرار داده چنانچه از مقدمهٔ صحیفهٔ سجادیه
نیز این معنی ظاهر است و وجه عدم منافات آن است که اخبار
جناب امیر ع بحسب تقدیر اول بوده و در آن تقدیر بدا
واقع شده و در تقدیر ثانی بر لوح محو و اثبات هزار ماه از خلافت
معویه مقرر و واقع شده و اگر وانیه بر این معنی حمل نمائیم از
معمیات و الغاز خواهد شد و منطبق بر هیچ حساب و تاریخ
نشود و نیافتم کسی از علمای مذهب را که مفاد صحیح از این حدیث
بدست آورده باشد زیاده بر آنچه نقل شد و از این حدیث
معتبر اموری استفاده شود اول آنکه افعال بعض عباد
موجب تغیر در حوادث و تقدیر شود و تصویر این معنی
در حدیث سابق گذشت دوم صدور بعضی افعال از
بعضی خلایق موجب حرمان و گرفتاری عموم ناس شود و عصیان و طغیان
برخی از مردم سبب حرمان همه از خیرات و برکات شود و
مؤید این معنی است احادیث وارده در باب آثار معاصی
و ذنوب و اینکه فعل زنا کاران سبب وبا و طاعون شود و منع زکوة
موجب قطع باران و احکام جور سبب استیلای ستمکاران
و تطبیق این معنی بر قواعد عدلیه و آیهٔ مبارکهٔ وَلَا تَزِرُ
وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرَیٰ بغایت اشکال است و در احادیث وارد

شده که خداوند اهل قریه‌ها را بگناه بعضی از گناه‌کاران
عقاب فرماید و کشتن اهل کوفه حضرت سید الشهدا را
سبب تحریک غضب الهی شد بر عموم شیعیان و این از باب
آثار اعمال یا رضای همه بعمل مباشرین آن بود در اوائل کتاب
شرح در این باب نگاشته شد سیم از این حدیث فذکر
حضرت حسین هویدا شود که قتل و موجب سختی غضب
الهی شد چنانچه اخبار حمرت آسمان و ظهور آثار سماویه و خسوف
و کسوف در غیر موقع و باریدن خون از آسمان دلالت واضحه
بر این معنی دارد چهارم این حدیث شریف دلالت دارد
بر اینکه هرگاه کسی مطلع بر اسرار اولیاء شد نباید چیزی فاش
نماید و سبب گمراهی عامه شود و موجب ضعف عقیده
ضعفاء العقول مانند اکثر جهله صوفیه که اشاعهٔ بعض
کلمات متشابه بر السنه و افواه عامه نمایند و مردم را دچار
شبههٔ جبر و تفویض و اخبار طینت و فطرت متحیر سازند
پنجم این حدیث شریف که قطعی الصدور و مضبوط در
اکثر اصول است دلالت صریحه دارد بر اینکه وقت ظهور
دولت حقه قائم و مهدی موعود برای کسی معلوم نیست
بلکه از علوم مختصهٔ بذات اقدس الهی است و احادیث قائمه
بر این معنی متواتر است و در کتاب کافی این حدیث را در

باب نهی از توقیت ذکر کرده وکذب الوقاتون از احادیث مشهور امامیہ ست ودر حدیث مفضل بن عمر وارد شده که پرسید از جناب صادق هل للمامول المنتظر المهدی من وقت موقت یعلمه الناس فقال حاش لله ان یوقت ظهوره بوقت یعلمه شیعتنا یعنی آیا از برای مهدی وقت معلوم معین هست که تواند مردم بدانند فرمود هرگز خداوند وقتی معین نکند که مردم بدانند قلت یا سیدی ولم ذاک قال لانه هو الساعة التی قال الله یسئلونک عن الساعة قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو وقال وعنده علم الساعة ولم یقل انها عند احد دونه مفضل گفت گفتم چگونه ظهور مهدی وقت معلوم ندارد جواب داد که وقت ظهور زمان قیامت که خدا فرموده غیر ذات اقدس احدی نداند وعلم بان وقت خاص بخود او ست ودر قران گفته نزد او علم بقیامت و نگفت نزد غیر او هم هست ومیداند بار دیگر مفضل اصرار در سؤال نمود وعرضه داشت افلا یوقت له وقت فقال یا مفضل لا اوقت له وقتا ولا یوقت له وقتا ان من وقت لمهدینا وقتا فقد شارک الله فی علمه یعنی نتوان وقتی برای ظهور مهدی معین کرد فرمود نه من توانم وقتی معین کنم ونه دیگری میداند

وهر کس معین نماید برای مهدی ما وقتی را شریک برای
خدا قرار داده در علم او و بعد از انکه مفضل مایوس شد
که امام صادق وقتی معین کند از ابتدای آثار و اطوار ظهور
سوال کرد و گفت یا مولای فکیف بدأ ظهور المهدی والیه
التسلیم قال یا مفضل یظهر فی شبهة لیستبین فیعلو
ذکره و یظهر امره و ینادی باسمه وکنیته ونسبه و یکثر ذلک
علی افواه المحقین والمبطلین والموافقین والمخالفین لتلزمهم
الحجة بمعرفتهم به علی انه قد قصصناه ودللنا علیه ونسبناه
وسمیناه وکنیناه وقلنا سمی جده رسول الله وکنیته فلا
یقول الناس ما عرفنا له اسما ولا کنیة ولا نسبا الی ان قال
یا مفضل فوالله یرفع عن الملل والادیان الاختلاف و
یکون الدین کله واحدا پرسید مفضل چگونه خواهد
بود اغاز ظاهر شدن مهدی و چگونه تسلیم او نمایند
گفت هویدا شود در حال اشتباهی تا طلب نمایند حال امر
را و بلند شود ذکر و نام او و منادی ندا دهد مردم را با اسم
وکنیه و نسب او و بسیار شود مذاکره او نزد محق و مبطل
و موافق و مخالف تا لازم شود مردم را حجة بشناختن او
با انکه ما گفته ایم نسب و اسم وکنیه او را و گفته ایم هم نام جدش
پیغمبر است یعنی محمد نام دارد و هم کنیه او است یعنی ابوالقاسم

خوانده شود تا نتوانند مردم که بگویند ما نشناختیم مهدی را پس از آن فرمود امام صادق بخدا قسم بر طرف کند اختلاف اهل ملل و ادیان را و مردم بر یک دین که دین اسلام است متفق شوند مؤلف اربعین الحسینیه گوید که حدیث مفضل از کتاب هدایة از حسین بن حمدان است و مفضل بن عمر نزد علمای رجال امامیه ضعیف و مجروح و بی اعتبار است و هم چنین حسین بن حمدان و کتاب هدایه او بغایت بی اعتبار است و لیکن خصوص این حدیث چون مضامین آن موافق سایر احادیث معتبره امامیه است علما و محدثین حدیث اعتنا نموده و در مجامیع حدیث مانند منتخب البصائر و بحار و رساله رجعت و غیرها نقل و ضبط شده و از غرایب امور اینکه رئیس ملاحده عصر ما که خود را بهائیه و اهل بیان نامیده اند در کتاب ایقان مطبوع در معموره بمبئی باین حدیث تمسک نموده برای حقیت سید علی محمد شیرازی و اینکه او مهدی موعود و قائم آل محمد است و در سنه هزار و دویست و شصت و شش ظهور نموده بهتر آنکه عبارات او را بعینها نقل کنیم و بعد از آن در تدلیس و تلبیس آن سخن گوئیم البته بر هر عاقل بصیری که این کتاب دیده پوشیده نیست که مزخرفات و خرافاتی از کتب فارسیه

صوفیه تلفیق کرده و عمدهٔ حجت او آیاتی است که در بارهٔ مکذبین
از امم سابقه و منکرین رسالت انبیای گذشته در قرآن
مجید نازل شده با آنکه از اول کتاب نظم و ترتیب و مدعا و حجت
و برهان و غرض ممتاز و معلوم نیست و بیان نکرده که مذمت
و توبیخ کفار از گذشتگان چه دلالت بر صدق و سید محمد علی
دارد حقیقت جای شعر معروفست چه خوش گفته است
سعدی در زلیخا که از بوی دل آویز تو مستم و ظاهرا در زمان
تالیف ایقان احتمال نداده که دوره ریاست بابیه بشخص
او میرسد و با آنکه این کتاب بنظر افاضل اهل علم و اطلاع
خواهد رسید و بر کذب و افترا و جهالت مؤلف او یقین
می کنند و حجت قاطعه خواهد شد بر بطلان دعاوی عباس
بهاء فیما بعد در صفحهٔ ۱۵۵ از ایقان مطبوعه باین عبارت
گوید احادیث واضحه که اصرح از بیان و تبیان است از همه
غافل و معرض شده اند و چند حدیث که بادراک خود مطابق
نیافته اند و معنی آنرا ادراک ننموده اند متمسک باو شده
و از سلسال خمر ذو الجلال و زلال بی زوال جمال لایزال
محروم و مایوس مانده اند و ملاحظه فرمائید که در اخبار
سنهٔ ظهور آن هویهٔ نور را هم ذکر فرموده اند مع ذلک
شاعر نشده اند و در نفسی از هوای نفس منقطع نگشته اند

فی حدیث المفضل سئل عن الصادق فکیف یا مولای فی
ظهوره فقال فی سنة الستین یظهر امره و یعلو ذکره باری تحیر است
از این عباد که چگونه با این اشارات واضحه لایحه از حق احتراز
نموده اند تمام شد عبارات او شایسته باشد عقلای
روزگار دیده بصیرت و اعتبار باز نمایند و اندازه بضاعت
و علم و اطلاع حضرت بهی را آزمایش کنند که شخصیکه در
مقابل علم هدایت خاتم الانبیاء لوای ضلالت افراشته
و تمامی علمای این مذهب را دارای هوای نفس انگاشته و
در مقام استدلال بحدیث برآمده بحدی بی بهره از علم
و نادانی باشد که نتواند یک حدیث را صحیح نقل کند و تحریف
در لفظ خبر نماید و این اندازه جلافت و رعد و برق کند
و این یک خبر را صریح و واضح شمارد و احادیث متواتره
که هزار و سیصد سال در مرئی و منظر علمای اسلام
در کتب معتمده موجود است تغییر بچند حدیث نماید
و در این چند کلمه حدیث مفضّل که در چندین کتاب قدیم
موجود است چندین تحریف و تصرّف نماید و ملتفت نشود
که این خبر در کتاب منتخب البصائر و هدایه و بحار و عوالم
و کتب شیخ احمد احسائی که معتمد این طایفه هست مذکور
است فکیف یا مولای فی ظهوره ندارد و لفظ شبهه را بسته

تبدیل کند و ستین را بجای الستین بگذارد و نفهمد
که بعد از تاکیدات حضرت صادق که دانستن وقت ظهور
مهدی مختص بذات اقدس الهی است و اگر کسی مدعی شود که من
میدانم شریک در علم خدا قرار داده چگونه بعد از این بیان
تعیین وقت ظهور کند و صریحا گوید در سنه شصت ظاهر
شود فرض کردیم که حضرت صادق تناقض باین صراحت
فرموده باشد پس از آن بیانات که اسم او محمد است و کنیه
او ابو القاسم است و نسب او معلوم است و همه ملتها در
زمان ظهور او ملت واحده شود و اختلافات از میان مرتفع
برداشته شود چگونه احتمال رود که مراد سید علی محمد
شیرازی باشد و کجا اختلافات برطرف شد و در زمان ما
زیاده بر هزار حدیث صریح صحیح دلالت دارد که قائم پسر
بلا واسطهٔ امام حسن عسکری است و از برای او دو غیبت است
یکی صغری و دیگری کبری از برای سید شیرازی کجا غیبت
واقع شد و از همهٔ تناقضات اغماض کنیم و گوئیم لفظ ستین است
کدام ستین مراد است شاید مراد دو هزار و شصت باشد
یا هزار و پانصد و شصت باشد این لفظ مجمل مبهم چگونه
دلالت بر هزار و دویست و شصت دارد علاوه بر اینها هوا
خواهان او مانند میرزا ابو الفضل و سایر مروجین او مدعی

ظهور او در شصت شش بعد از هزار و دویست شده اند
و در صفحهٔ صد و پنجاه باز باین عبارت گوید در ایقان که دیگر
ملاحظه فرمائید چگونه جمیع این امور وارده و افعال نازله
در احادیث قبل ذکر شده چنانچه در روضهٔ کافی در بیان
زوراء میفرماید و فی روضة الکافی عن معویة بن وهب عن ابی
عبد الله ع اتعرف الزوراء قلت جعلت فداک یقولون انها بغداد
قال لا ثم قال دخلت الری قلت نعم قال اتیت سوق الدواب
قلت نعم قال رایت جبل الاسود عن یمین الطریق تلک الزوراء
یقتل فیها ثمانون رجلا من ولد فلان کلهم یصلح الخلافة
قلت من یقتلهم قال یقتلهم اولاد العجم این است حکم و امر
اصحاب آنحضرت که قبل از بیان فرموده اند و حال ملاحظه
فرمائید که زوراء موافق این روایت ارض ری است و این
اصحاب را در آن مکان بعد ترین عذاب بقتل رسانیدند و
جمیع این وجوهات قدسی را عجم شهید نمودند چنانچه در حدیث
مذکور است و شنیده اند و بر همه عالم واضح و مبرهن است
حال چرا این خراطین ارض در این احادیث که جمیع آن مثل
شمس در وسط سماء ظاهر شده تفکر نمینمایند و اقبال
بحق نمیجویند و ببعض احادیث که معنی آن را ادراک ننموده
اند از ظهور حق و جمال الله اعراض جسته اند و بسقر مقر گزیده

اند نیست این امور مکر از اعراض فقهای عصر و علمای عهد
تمام شد عبارت ایقان و بهتر آنکه ما اول حدیث را نقل کنیم
تا تدلیس حضرت بهی واضح شود در صفحه دویست از
روضه مطبوعه طهران است عن معوتة بن وهب قال تمثل
ابو عبدالله ببیت شعر لابن ابی عقب و ینحر بالزوراء منهم
لدی الضحی ثمانون الفا مثل ما ینحر البدن تا آخر آنچه در
ایقان نقل کرده جز اینکه لفظ حدیث این است یقتل فیها
ثمانون الفا و حاصل معنی حدیث این است که حضرت صادق
شعری در مقام تمثل خواند که شاعر گفته در زوراء هشتاد
هزار نفر در هنگام بلند شدن آفتاب کشته شود مانند
شتر قربانی پس از خواندن شعر از راوی حدیث که معوتة
ابن وهب بود سؤال کرد که زوراء کجا است عرض نمود که
بغداد است گفت نه چنین است بشهر ری رفته گفت بلی
فرمود بازار چارپایان دیده گفت بلی فرمود آن کوه سیاه از دست
راست شاه زوراء نام دارد کشته میشود در آنکوه هشتاد
هزار نفر از اولاد فلان یعنی هشتاد هزار کس از یک عشیره
که نسل یک شخص معینی هستند و هر یک از آنها صلاحیت
برای خلافت دارند گفتم کیست کشنده ایشان فرمود اولاد
عجم این معنای حدیث الحال شاید باشد عقلای عصر

در محفلی مجتمع شوند و کتاب ایقان را باز کنند و هوا خواهان جمال ابهی نیز حاضر باشند و از ایشان سؤال شود که این حدیث بچه دلالتی دلالت بر حقیّت مذهب بابیه دارد بنا بر ظهور قائم در کجای این حدیث مذکور است و هشتاد هزار نفر از بابیه چه زمان در ری کشته شد و در چه زمان بهائیه و بابیه هشتاد هزار نفر از یک عشیره بوده اند و هر یک قابلیت خلافت داشته باشند چه قدر شخص بی ادراک و بی بهره از علم باشد که ادراک نکند این حدیث ربطی بمسئله قیام قائم ندارد و صریح است که عدد مقتولین هشتاد هزار است نه هشتاد و تمثّل بشعر مذکور که صادق آل محمد نموده گواه صدق این معنی است و لفظ حدیث را باغلاطی نقل کرده چنانچه هویدا است و شراح کتاب کافی احتمال داده اند که این حدیث شریف اشاره بفتنه چنگیز باشد یا فتنه واقعه در شهر ری در زمان مامون عباسی مراد باشد و چه قدر قبیح است که شخصی که این اندازه نادان است اینگونه ادعای جزاف نماید و زبان طعن بعلمای اعلام و فقهای اسلام بگشاید و چه قدر مناسب است قول شاعر قد ختم الشک

تو کار زمین را نکو ساختی ... که با آسمان نیز پرداختی

تو با این حال اگر عشق نبازی چه شود زیاده بر این تعرض ابا لحیل بهائیه ننمائیم که موجب تضییع وقت

# الحدیث الحادی والعشرون

وبسندی المتصل الی الکلینی والصدوق فی الکافی و
الفقیه والامالی والعلل واللفظ له عن الصادق ع قال لما
ضرب الحسین بن علی علیهما السلام بالسیف ثم ابتدر لیقطع
راسه نادی مناد من قبل رب العزة تبارک وتعالی من
بطنان العرش فقال الا ایتها الامة المتحیرة الظالمة بعد
نبیها لا وفقکم الله لاضحی ولا فطر ثم قال ابو عبدالله لاجرم
والله ما وفقوا ولا یوفقون ابدا حتی یقوم ثائر الحسین
ترجمه فرمود امام صادق که چون زدند حسین پسر علی را
بشمشیر پس شتافته شد تا بریده شود سر او فریاد کرد فریاد
کننده از سوی پروردگار از درون بارگاه و گفت ای گروه
سرگردان ستمکار پس از پیغمبر خود دست بکار نکند خدا
شما را برای روز جشن اضحی و نه روز جشن فطر پس گفت
امام صادق ناچار بخدا سوگند دست بکار نشدند و نخواهند
شد هرگز تا بپا خیزد خونخواه حسین بیان علمای اعلام
در فهم مراد از این حدیث شریف نیز اختلاف کرده اند و
ظاهر مراد این باشد که از آثار شهادت حضرت حسین این
شد که خلفای جور بر مردم مسلط شدند و دولت از اهل
حق و ائمه هدی گردید و دیگر تا زمان قیام قائم مردم اسلام

موفق نشوند کہ در عید اضحی و عید فطر با امام بحق نماز
عیدین گذارند و موفق ہم نشدند زیرا کہ بعد از وقعۂ کربلا
ہیچ اتفاق نیفتاد کہ یکی از ائمہ اثنا عشر امامت نماز عید
برای مسلمین نمودہ باشند و در حقیقت این حدیث معجزۂ
ثابتہ ایست کہ جناب صادق اخبار نمودہ کہ مردم بعد از شہادت
موفق نشوند کہ با امام معصوم نماز عید بجا آورند و
ہمین طور تا آخر زمان ائمہ اثنا عشر واقع شد قال المجلسی
فی بیان الحدیث عدم توفیقہم للفطر و الاضحی اما لاشتباہ
لاشتباہ الهلال فی کثیر من الازمان من ہذین الشہرین
کما فہمہ الاکثر او لانہم لعدم ظہور ائمۃ الحق و عدم استیلاءہم
لایوفقون للصلوتین اما کاملۃ او مطلقا بناء علی اشتراط
الامام او بحضص الحکم بالعامۃ کما ہو الظاہر و الاخیر عندی
اظہر واللہ یعلم انتہی و لا یخفی ما فیہ و قال المحدث الخبیر
الکاشانی فی الوافی لعل المراد بعدم التوفیق لہما عدم الفوز
بجوائزہما و فوائدہما و ما فیہما من الخیرات و البرکات فی الدنیا
والاخرۃ و ربما یخطر ببعض الاذہان ان المراد بہ اشتباہ ہلاہ
علیہم او المراد عدم توفیقہم للاتیان بالصلاۃ علی وجہہا
باذابہا و سننہا و شرائطہا کما کانت علی عہد رسول اللہ
و قد ذہبنا لہما ابو الحسن الرضاء فی زمن المامون فحالوا

بينهما وبين ائمتهما وفي كل من المعنيين قصور واما الاول فلعدم
مساعدة المشاهدة فان الاشتباه ليس بدائم مع انه لا يضر
لاستبانة حكمه وعدم منافاته لاكثر الصوم وعدم اختصاصه
بالمدعو عليهم واما الثاني فلعدم مساعدة الخبر الاخير فان
الصلوة غير الصوم والفطر وكيف كان فالدعوة مختصة
بالمتحيرين الضالين من المخالفين انتهى واشار بقوله الخبر
الاخير الى ما ورد في خبر اخر لا وفقكم الله لصوم ولا فطر
وروى في الكافي عن ابي جعفر الجواد ع حيث سئل الراوي
عن الصوم قال جعلت فداك ما تقول في الصوفانه روي انهم
لا يوفقون لصوم فقال اما انه قد اجيبت دعوة الملك فيهم
قلت فكيف ذلك جعلت فداك قال ان الناس لما قتلوا الحسين ع
امر الله ملكا ينادي ايتها الامة الظالمة القاتلة لعترة نبيها
لا وفقكم الله لصوم ولا فطر وهو ره لم يذكر شيئا غير
التحير في معنى الخبرين وقال الفاضل القزويني في تظلم الزهراء
الاقرب ان عدم التوفيق للصوم انهم يفطرون قبل الغروب
وذهاب الحمرة عن قمة الراس على ما شاهدنا من انهم قائلون
باستحباب تقديم الافطار على الصلوة والشايع بينهم تعجيل
الصلوة قبل الغروب فكيف بالافطار وهذا هو عين عدم
التوفيق للاضحى عدم توفيقهم للحج لتركهم حج التمتع وطواف النساء

الفطر على ما في بعض الروايات وعدمها التوفيق ثم

وذلک واضح انتهى وهو ساقط عن الاعتبار وما نسبه اليهم
الاما اخذ له ولم ينكروا حج التمتع ولا طواف النساء بل ما انكروه
هو جواز الاحلال بعد التلبس بعمرة التمتع او العدول الى
التمتع من حج القران وعلى كل حال فلا ربط له بالاضحى والذي
يظهر ان المراد بدعاء الملك حرمان الناس عن بركات الصلوة
مع الامام الحق في العيدين وان هذا الحرمان شمل جميع الامة
بسبب قتل الحسين ع كما ان قتله صار سببا لطول ابتلاء
الشيعة الى ان يقوم القائم واليه اشار الصادق ع بقوله لاجرم
ما وفقوا ولا يوفقون ولذا لم يتفق للامة بعد قتل الحسين ع
صلوة عيد للناس مع الائمة الطاهرين من ولده على مرور
الازمان حتى ان المامون في ايامه استدعى من مولينا الرضا ع
ان يخرج الى صلوة عيد الفطر فلما تهيأ وخرج اعاده من اثناء
الطريق ولم يوفق الناس للصلوة معه نعم قد ورد في التهذيب
رواية عن محمد بن قيس عن الباقر ع انه كان اذا صلى بالناس صلوة
فطر او اضحى خفض من صوته الخبر وظاهره ينافي ما ذكرنا وهو
مخالف للسيرة المعهودة المعلومة الاموية الا ان يكون
المراد صلوته بخواص اصحابه سرا ويؤكد ما ذكرنا ما رواه
المشايخ الثلثة عن عبد الله بن دينار عن ابي جعفر ع قال قال
يا عبد الله ما من عيد للمسلمين عيد اضحى ولا فطر الا وهو

يجدد لآل محمد ص فيه حزن قلت ولم ذاك قال لانهم يرون
حقهم فى يد غيرهم واما روايته لا يوقفون للصوم فظنى انه تحريف
اضحى وان كان ما رويناه عن الكافي يبعده ولكن يقربه ما رواه
فى العلل عنه ع وفى اخره وفى رواية اخرى الفطر ولا اضحى والله
تعالى وحججه اعلم وروى السيد رضى الدين بن طاوس رضى
الله عنه فى الاقبال باسناده عن جابر بن عبد الله الانصارى
قال كنت بالمدينة وقد ولاها مروان بن الحكم من قبل يزيد بن
معوية وكان شهر رمضان فلما كان فى اخر ليلة منه امر مناديه
ان ينادى بالناس فى الخروج الى البقيع لصلوة العيد فغدوت
من منزلى اريد الى سيدى على بن الحسين ع غلسا فما مررت
بسكة من سكك المدينة الا رايت اهلها خارجين الى البقيع
ويقولون الى اين تريد يا جابر فاقول الى مسجد رسول الله ص
حتى اتيت المسجد فدخلته فما وجدت فيه الا سيدى على بن
الحسين قائما يصلى صلوة الفجر فلما فرغ سجد سجدة الشكر
الخبر ودخل سويد بن عفلة على امير المؤمنين ع يوم عيد فاذا
عنده فاثور عليه خبز السمراء وصحفة فيها خطيفة وملبنة
فقلت يا امير المؤمنين يوم عيد وخطيفة فقال انما هذا عيد
من غفر له والفاثور الخوان والخطيفة لبن يطبخ بدقيق وفى روضة
الواعظين عن امير المؤمنين كل يوم لا يعصى الله فيه فهو يوم عيد

# الحدیث الثانی والعشرون

وبالسند المتصل الی مشایخ الاجازة عن الشیخ الجلیل ابی عبدالله المفید النیسابوری فی اماليه انه قال قال الرضاع ان الحسن والحسینؑ وقد ادرکهما العید فقالا لامهما فاطمةؑ یا اماه قد تزین صبیان المدینة الا نحن فما بالک لا تزینینا بشیء من الثیاب فها نحن عرایا کما ترین فقالت لهما یا قرتی العینین ان ثیابکما عند الخیاط فاذا خاطها واتانی بها زینتکما بها یوم العید ترید بذلک تطییب خاطرهما قال فلما کانت لیلة العید اعادا القول علی امهما وقالا یا اماه اللیلة لیلة العید فبکت فاطمةؑ رحمة لهما وقالت لهما یا قرتی العینین طیبا نفسا اذا اتانی الخیاط بها زینتکما ان شاء الله قال فلما مضی وهن من اللیل وکانت لیلة العید اذ قرع الباب قارع فقالت فاطمة من هذا فنادی یا بنت رسول الله افتحی الباب انا الخیاط قد جئت بثیاب الحسن والحسین قالت فاطمة ففتحت الباب فاذا هو رجل لم ار اهیب منه شیمة واطیب منه رائحة فناولنی منديلا مشدودا ثم انصرف لشانه فدخلت فاطمة وفتحت المندیل فاذا فیه قمیصان ودراعتان وسروالان ورداءان وعمامتان وخفان فسرت فاطمة بذلک سرورا عظیما فلما استیقظ الحسنان البستهما وزینتهما با حسن زینة فدخل النبی صلی الله علیه وآله علیهما

یوم العید وهما مزینان فقبلهما وهناهما بالعید وحملهما
علی کتفیه ومشی بهما الی امهما ثم قال یا فاطمة رأیت الخیاط الذی
اعطاک الثیاب هل تعرفینه قالت لا والله لست اعرفه ولست
اعلم ان لی ثیابا عند الخیاط فالله ورسوله اعلم بذلک فقال
یا فاطمة لیس هو بخیاط انما هو رضوان خازن الجنان والثیاب
من حلل الجنة اخبرنی بذلک جبرئیل عن رب العالمین ترجمه
امام هشتم فرموده که برهنه بودند حسن وحسین ودر
رسیده بود ایشان را روز جشن پس گفتند بمادر خود
فاطمه ای مادر آرایش کرده کودکان مدینه مگر ما پس چرا تو
آرایش نکنی ما را بچیزی از جامه‌ها ما برهنه ایم چنانچه می
بینی وپاسخ داد ایشان را وگفت ای دو روشنی دیدگان من
جامه‌های شما نزد دوزنده است هرگاه دوخت وآورد
آرایش کنم شما را در روز جشن میخواست باین سخن خوشدل
کند آن دو پسر را پس چون شب جشن شد دوباره گفتند
گفتار را بمادر خود وگفتند امشب شب جشن است
پس گریست فاطمه از روی مهربانی بر دو کودک خود وگفت ای
روشنی چشمان خوشدل باشید هرگاه آورد دوزنده
آرایش کنم شما را بخواست خدا پس چون گذشت پاسی از شب
بود شب جشن ناگاه کوبید درخانه را کوبنده فاطمه گفت

بگیست پس آواز کرد مردی ای دختر پیغمبر خدا بگشا در را من
دوزنده هستم آورده ام جامه ها را فاطمه گفت گشودم در را
ناگاه مردی بود که ندیده بودم بهیمناکتر از آفرینش او و
خوشبوتر از وی و بمن داد دستار خوانی را بسته را و
برگشت پی کار خود و در خانه درآمد فاطمه و گشود دستار
خوان را ناگاه در او بود دو زیر پیراهنی و دو روپوش
پیراهن و دو زیر جامه و دو روپوش و دو دستار سر و دو
موزه و شاد شد فاطمه شادی بزرگی پس چون بیدار شدند
حسن و حسین پوشانید جامه ها را بایشان و آراست آنها را
نیکوتر آرایشی پس درآمد در خانه آنها پیغمبر روز جشن
و آن دو پسر آراسته بودند و بوسید ایشان را و در روز جشن
گفت مر آنها را و برداشتشان بشانه خود و بردشان سوی
مادرشان و گفت ای فاطمه دیدی دوزنده را که بتو داد
جامه ها را آیا می شناسی او را گفت بخدا سوگند نشناسم
او را و نمیدانستم نزد دوزنده جامه داشته باشم خدا و
پیغمبرش داناترند باین کار پیغمبر گفت دوزنده نبود بلکه
رضوان کلیددار بهشت بود و جامه از جامه های بهشتی بود
آگاهی داد مرا جبرئیل از نزد پروردگار جهانیان بیان
سابقا در باب صد و ذکر کرامات و معجزات انبیا و اولیا است

شد که نفوس قویه قدرت دارند موجودات عالم مثال و
غیب را بمعرض عالم شهادت ورند و انچه در قوه خیال ایشان
صورت پذیرد در خارج موجود شود و چون صدیقه کبری
تصور لباس و خیاط و ذکر او را برای تسلیه خواطر ایشان
نمود خارجیه پیدا کرد و در خبر دیگر نیز وارد شده که در
روز عیدی سبطین بحضور رسول اکرم امدند و جامه
نو خواستند جبرئیل از جامهای بهشتی دو جامه سفید اورد
اند و نو دیدکان رسول درخواست جامه رنگین نمودند
پیغمبر طشت طلبید و جبرئیل اب بخت حسن خواهش
لباس سبز کرد و حسین لباس سرخ خواست و جبرئیل خبر
داد پیغمبر را بشهادت ان دو بزرگوار و اهل کوفه در قبال
این اعزاز الهی تمام ملابس سید الشهدا را از تن او بیرون
کردند و سبط در تذکره نقل کرده اخذوا جمیع ما کان
علیه حتی سروالہ و ابن شهر اشوب گفته سراویل فوقانی را
بیرون کردند و حدیث جمال و بند سراویل از وقایع مستفیضه
در کتب است و نعم ما قیل لئن کان ثوبی فوق قیمته الفلس
فلی فیه نفس دون قیمته الانس

## الحدیث الثالث والعشرون

وبالسند المتصل الی الشیخ الاجل عماد الدین الطبری فی

کتاب بشارة المصطفی عن الاعمش عن عطیة العوفی قال خرجت
مع جابر بن عبد الله الانصاری زائرین قبر الحسین فلما وردنا
کربلاء دنی جابر من شاطئ الفرات فاغتسل ثم اتزر بازار
وارتدی باخر ثم فتح صرة فیها سعد ونثرها علی بدنه ثم لم یخط
خطوة الا ذکر الله حتی اذا دنی من القبر قال المسنیه فالمسته
فخر علی القبر مغشیا علیه فرششت علیه شیئا من الماء فافاق
وقال یا حسین ثلثا ثم قال حبیب لا یجیب حبیبه ثم قال وانی
لک بالجواب وقد شحطت اوداجک علی اثباجک وفرق بین
بدنک وراسک فاشهد انک ابن خیر النبیین وابن سید
المؤمنین وابن حلیف التقوی وسلیل الهدی وخامس
اصحاب الکساء وابن سید النقباء وابن فاطمة سیدة النساء
ما لک لا تکون هکذا وقد غذتک کف سید المرسلین و
ربیت فی حجر المتقین ورضعت من ثدی الایمان وفطمت
بالاسلام طبت حیا وطبت میتا غیر ان قلوب المؤمنین
غیر طیبة لفراقک ولا شاکة فی الخیرة لک فعلیک سلام
الله ورضوانه واشهد انک مضیت علی ما مضی علیه
اخوک یحیی بن زکریا ثم جال ببصره حول القبر وقال السلام
علیکم ایتها الارواح التی حلت بفناء قبر الحسین واناخت
برحله اشهد انکم اقمتم الصلوة واتیتم الزکوة وامرتم بالمعروف

ونهيتم عن المنكر وجاهدتم الملحدين وعبدتم الله حتى اتيكم
اليقين والذى بعث محمدا بالحق لقد شاركناكم فيما دخلتم
فيه قال عطية فقلت كيف لم نهبط واديا ولم نعل جبلا و
لم نضرب بسيف القوم قد فرق بين رؤسهم وابدانهم و
اولادهم وارملت الازواج فقال لى يا عطية سمعت حبيبى
رسول الله صلعم يقول من احب قوما حشر معهم ومن احب
عمل قوم شرك فى عملهم والذى بعث محمدا بالحق نبيًا ونية
اصحابى على ما مضى عليه الحسين واصحابه خذونى نحو ابيات
كوفان فلما صرنا فى بعض الطريق فقال لى يا عطية هل اوصيك
وما اظن اننى بعد هذه السفرة ملاقيك احب محب ال محمد
ما احبهم وابغض مبغض ال محمد ما ابغضهم وان كان صوّاما
قواما وارفق بمحب ال محمد فانه ان تزل قدم بكثرة ذنوبهم
ثبتت لهم اخرى بمحبتهم فان محبهم يعود الى الجنة ومبغضهم
يعود الى النار ترجمه عطیه عوفی گفت بیرون رفتم با جابر
پسر عبد الله انصاری که دیدن نمایم گور حسین پسر علی
پسر ابو طالب را پس در آمدیم در کربلا نزدیک شد جابر
از لب فرات وشست وشو نمود پس لنگ نمود جامه را
وبرد وششش انداخت دیگری را پس بر کشود همیان را که در و
مشک مین بود وپاشید بر تن خود وگام نزدگانی را

مگر آنکه یاد نمود خدا را تا هنگامی که نزدیک از گور شد گفت
بمن دست مرا بسوی گور گذار پس گذاشتم دست وی را
پس افتاد بر سر گور بیهوش پس آب بر وی پاشیدم تا بهوش
آمد و سه بار گفت ای حسین پس گفت آیا دوست پاسخ نمیدهد
دوست خود را پس گفت کجا توانی پاسخ گفتن درستیکه
خون طپیده رگهای گردن تو بر میانه شانه تو و جدائی افکنده شد
میانه تو و سر تو پس گواهی دهم که تو پسر بهترین پیمبرانی و
پسر بزرگ گروندگان و هم سوگند پرهیزکاری و زاده راه
نمائی و پنجم یاران کلیم و پسر بزرگ مهتران و پسر فاطمه بزرگ
زنان و چگونه چنین نباشی و پرورش داده ترا پنجه
بزرگ پیغمبران فرستاده و پرورده شدی در کنار
پرهیزکاران و شیر خوردی از پستان گرویدن بخدا و شیر
بریده شدی باسلام پاکیزه بودی در زندگی و پاکیزه بودی
در مردگی چونکه دلهای گروندگان خوش نیست برای جدائی
تو و نادان نیست در نیکوئی برای تو پس بر تو باد درود خدا
و خوشنودی او و گواهی دهم که تو گذشتی بر آنچه گذشت
بر آن یحیی پسر زکریا پس گردانید جابر چشم خود را گرداگرد
و گفت درود بر شما ای جانهائیکه فرود آمدید بگرداگرد
گور حسین و جا گرفتید بجا باش او گواهی دهم که شما بپا داشتید

نماز را و داد بهره زاه خدا را و فرمان داد به نیکی و باز
داشت از بدی و کوشش کرد از آئین برگشتگان را و
بندگی نمود خدا را تا رسید شما را مرگ سوگند بآنکه بر
انگیخت محمد را براستی که همراه انباز بودیم ما شما را در
آنچه در آمدید در او عطیه گفت گفتم مرجابر را چگونه انباز
ایشانیم و فرود نیامدیم ما وادی را و بالا نرفتیم کوهی را
و نزدیم بشمشیر و این گروه جدائی افتاد میانه سرها و تنهای
ایشان و بچه های آنها بی شوهر شدند زنهای ایشان پس
گفت ای عطیه شنیدم از دوست خودم پیغمبر خدا که می
گفت هر که دوست دارد گروهی را انگیخته شود با ایشان
و هر که دوست داشته باشد کار گروهی را انباز شود
در کار ایشان سوگند بآنکه محمد را براستی فرستاد که آهنگ
من و یارانم بر چیزیست که گذشتند بر او حسین و یاورانش
پس آنکه گفت ببرید مرا سوی خانهای کوفه پس چون در افتادیم
در پاره از راه گفت مرا ای عطیه آیا سفارش کنم ترا و
گمان ندارم که برخورم ترا پس از این بیابان بر یدن دوست
بدار دوستدار کسان محمد را هنگامیکه دوست دارد
ایشان را و دشمن دارد دشمنان ایشان را هنگامی که دشمن
دارد آنها را و اگر چه روزه دار و نماز گذار باشند و مدارا

کن دوست کسانی محمد را پس بدرستیکه اگر بلغزد از انها یکی
در بسیاری گناهانشان استوار بماند دیگری از راه دوستی
ایشان بدرستیکه دوست ایشان برگشت بهشت نماید
دشمن ایشان باز گردد بدوزخ بیانات در این خبر معتبر
مذکور نیست که زیارت جابر در روز اربعین بوده یا
روز دیگر و نیز ذکر نشده که زیارت جابر در سال اول
شهادت بوده یا بعد ولیکن مذکور در سایر کتب شیعه
تحقق هر دو امر است و ظاهر این است که از مدینه برای
ادراک فیض زیارت حرکت بجانب کوفه نموده و شبهه نیست
که جابر در زمان حرکت حضرت سید الشهداء ع جابر در
مدینه بوده چنانچه مکالمه او با آنحضرت در ثاقب المناقب
مرویست بهر حال ورود اهل بیت ع بکربلا در روز
اربعین بسیاری ذکر کرده اند از عامه و خاصه مانند ابن نما
و ابن طاوس و ابو مخنف و صاحب کتاب نور العین و از عبارت
امالی صدوق نیز ظاهر شود که گوید خرج علی بن الحسین ع
بالنسوة ورد الراس الی کربلا و در سیره و تاریخ محفوظ است
که بعد از سال شهادت اهل بیت مسافرتی بعراق نموده اند
و شیخ جلیل معاصر نوری اعلی الله قدره و نور قبره در
لؤلؤ و مرجان انکار بلیغی فرموده بلکه گوید رفتن اهل بیت

## زیارت اربعین جابر

از کربلا بکوفه و از کوفه بشام و مراجعت بکربلا در مدت
چهل روز از قبیل ممتنعات است چه میانهٔ کوفه و شام قریب
دویست فرسخ است و عبور اهل بیت از شهرهای فرات بوده
و از تکریت و بعلبک و قنسرین و حلب گذشته اند و چند
روز هم در کوفه برای وصول اذن یزید اقامت داشتند
چگونه تصور شود که در ظرف یکماه یا کمتر ذهابا و ایابا
اهل بیت دویست فرسخ راه طی نمایند و هفت روز یا زیاده
هم در شام اقامت نمودند و راه شام بحجاز و عراق قدر مشترکی
ندارد که در اثناء راه از نعمان بن بشیر خواهش این معنی نمایند
و چگونه نعمان بی اجازهٔ یزید اجابت نماید و هرگز احتمال نرود
که ملاقات سید العابدین با جابر شده باشد و هیچ ذکری
در خبر بشارة المصطفی نباشد و زائر اول جابر است حضرت
باشد مع ذلک مشهور این باشد اول زائر جابر است این
است تمام ما حصل از کلام شیخ جلیل طاب رمسه و حاصل
او زیاده بر استبعاد چیزی نیست و امور منقوله را نتوان
باستغراب تکذیب کرد اگرچه سید بن طاوس با آنکه خود
او در کتاب ملهوف ورود اهل بیت را در اربعین ذکر
کرده در کتاب اقبال استبعاد نموده و هرگاه کسی تامل و تتبع
در وضع مسافرت اعراب خصوصاً در ازمنهٔ سابقه نموده

باشد میدانند که اینگونه طی مسافت ایشان خلاف عادت
نیست خصوصا هرگاه قافله شتاب داشته باشند و این
قبیل سرعت سیر مسافرت بسی معهود است مثلا طریق اعظم
میانه حرمین شریفین زیاده بر صد فرسخ است و حضرت حسین
در پنج یا چهار روز طی نمود زیرا که مضبوط است شب بیست و
هشتم رجب از مدینه خارج شد و سیم شعبان در مکه بود
الیوم حاج با سیر سریع این مسافت را در ده روز یا زیاده روز
عبور کنند و بعض از ثقات مدعی مسافرت از شام ببغداد
در یک اسبوع شدند و در مصباح کفعمی و رساله توضیح
شیخ بهائی و محدث کاشانی نیز در تواریخ شریعه ورود اهل
بیت را در غره صفر بشام از مسلمات گرفته اند و ورود اهل
بیت را در روز اربعین بمدینه شیخ مفید و شیخ طوسی
صریحا ذکر کرده اند پس باید باستبعاد رد کنیم و اینکه شیخ ما
گفته مراد بعبارت رجوع بمدینه خروج از شام است یعنی
آن روز راجع بسمت مدینه شدند بغایت بعید است و در
اقبال سید تصریح بورود مدینه دارد پس بهتر است که
در هیجدهم محرم از کوفه خارج شده باشند و غره صفر در
شام وارد شده باشند و ابن زیاد منتظر ورود اذن نشده
باشد یا بطریق سریعی غیر معتاد خبر رسیده باشد و هفت

روز هم چنانچه مروی هست در شام اقامت نموده باشند و
در ظرف دوازده یا سیزده روز بکربلا وارد شده باشند
وآنچه بعض مورخین غیر معتمد گفته‌اند که تا اربعین در کوفه
اقامت کردند از درجهٔ اعتبار ساقط است و ممکن است که
از شام تا حجاز طرق عدیده باشد که بعض آنها حد مشترکی
میانهٔ حجاز و عراق داشته باشد و نعمان بن بشیر هم مامور
باطاعت و رعایت اهل بیت بود و اما عدم تعرض در خبر
بشارة المصطفی از ملاقات اهل بیت چون از غرض از کتاب
خارج بوده و وضع کتاب برای مناقب و فضایل شیعه است
از این جهت ذکر نشده در هر حال وجهی برای تکذیب ورود
اهل بیت بکربلا نیست و نیز بحسب عادت بعید نماید که آن
قافلهٔ دل شکسته که باکراه و اضطرار از کربلا کوچ کردند
و از گریه و سوگواری ممنوع شدند و اجساد شریفه شهدای
خود را مقابل آفتاب افتاده دیدند بدون آگاهی بر حال بقاع
مقدسه و اطلاع بر مقابر حال بمدینه رجوع کنند و بزیارت
آن تربت مقدسه فائز نشده برگردند امیر معزی نیکو گفته

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من / تا یک زمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن
ربع از دلم پرخون کنم اطلال را جیحون کنم / خاک دمن گلگون کنم از آب چشم خویشتن
از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تهی / وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن

وموافق روایت ابن طاوس چون اهل بیت بان سرزمین
اقامه ماتم نمودند وزنان آن ناحیه نیز مجتمع شدند وسو
کردند ودر ورود اربعین اهل ذکر و مرثیه خوانان اکاذیب
بارده مخترعه ایست که از مؤلفات سابقین خود ضبط کرده
اند اعراض از ذکر آنها بهتر است واشعار حکیم نظامی برای کریا
وتصویر ورود اهل بیت در کربلا بسیار لطیف ومناسب

| | |
|---|---|
| چون شوشه تربت پدر دید | الماس شکسته در جگر دید |
| در تربتش او فتاد بیهوش | بگرفتش چون جگر در آغوش |
| آنکس که اسیر بیم گردد | چون باشد چون یتیم گردد |
| نومید شده ز دستگیری | با ذل غریبی و اسیری |
| چندان ز مژه سرشک خونریز | کاندام زمین بخون در آمیخت |
| گفت ای پدر ای پدر کجائی | کافسر نه بسر غمینمائی |
| من بی پدری ندیده بودم | تلخست کنون که آزمودم |

واز توصیف جابر درین حدیث حضرت حسین را بخامس
اهل کسا نماید که این لقب از القاب معروفه آنحضرت بوده
وحدیث اجتماع اهل بیت عصمت تحت کساء از احادیث
متواتره اسلام است ودر تفسیر آیه مباهله وآیه تطهیر
مفسرین عامه وخاصه ضبط کرده اند واما حدیث کساء
معروف در زمان ما در کتب معتبره نقل نشده واز خصوص

منتخب شیخ طریحی است و خالی از اختلال و متن نباشد
وحال خصائص منتخب بر اهل علم مکشوف است و در آخر
حدیث ولمّا اکملوا قال الله الخ مجهول القائل و منفصل
از متن حدیث است اگرچه مضامین مرویه درین خبر مطابق
با احادیث معتبره امامیه است و آنچه را که جابر در آخر حدیث
بان اشاره نموده و وصیت کرده عطیه عوفی را که از اهل
علم و حدیث و از طبقه تابعین اهل کوفه است از محبت دوستان
اهل بیت و دشمنی دشمنان ایشان موافق است با اخبار معتبره
که با دوستی اهل بیت هیچ عملی ضرر نرساند و با دشمنی ایشان
هیچ طاعتی سود ندهد وجد بخط الکفعمی ره قیل للصادق
ان السیّد الحمیری لیناله من الشراب فقال ان زلت له قدم
ثبتت له اخری ولمّا انشد عنده قصیدته لامّ عمرو باللوی
الخ جعل یقول لولا شکر الله لاسمعیل قوله فقیل له انه یشرب
النبیذ فقال یلحق مثله التوبه ولا یکبر علی الله ان یغفر الذنوب
لمحبّینا و مادحینا وقریب منه ما رواه الکشی ایضا وارجی
ما روی فی اهل المحبة والولایة ما رواه الشیخ فی التهذیب
فی الزیادات بسنده عن زید الشحام قال سئل ابو عبدالله
عن رجل ونحن عنده فقیل له مات فترحم علیه فقال رجل من
القوم لی علیه دنینیرات فغلبنی علیها وسمّاها بسیره قال فاستبان

ذلك في وجه ابي عبد الله ع فقال اترى الله ياخذ ولي علي عليه السلم
فيلقيه في النار فيعذبه لاجل ذهبك قال فقال الرجل هو في
حل جعلني الله فداك فقال ابو عبد الله افلا كان ذلك قبل
الان وعن دعوات الراوندي روي ان الله تعالى قال لموسى
هل عملت لي عملا قط قال صليت لك وصمت وتصدقت و
ذكرت لك قال الله تعالى اما الصلوة فلك برهان والصوم
جنة والصدقة ظل والذكر نور فاي عمل عملت لي قال موسى
دلني على العمل الذي هو لك قال يا موسى هل واليت لي وليا
وهل عاديت لي عدوا قط فعلم موسى ان افضل الاعمال الحب
في الله والبغض في الله واليه اشار الرضاء بمكتوبه كن محبا
لال محمد وان كنت فاسقا وكن محبا لمحبيهم وان كانوا فاسقين
ومن شجون الحديث ان هذا المكتوب هو الان عند بعض اهل
كرمند قرية من نواحينا الى اصفهان ماهي وقصته ان رجلا
من اهلها كان جمالا لمولينا ابي الحسن ع عند توجهه الى خراسان
فلما اراد الانصراف قال له يا ابن رسول الله شرفني بشيء
من خطك ابترك به وكان الرجل من العامة فاعطاه ذلك المكتوب
انتهى ولكن ينبغي لاهل محبتهم ان يتورعوا ويتجنبوا اعمالا يتوعز
نقضاء الحق المحبة وحياء منهم لئلا ينفر الناس عن محبتهم
روى البرسي في مشارق ان رجلا من المنافقين قال لمولانا

الرضا ان من شیعتکم من یشرب الخمر علی الطریق لا یرعوون
عنه واعترضه آخر فقال مثل ذلک فمرق وجهه الشریف
حیاء ثم قال الله اکرم من ان یجمع بین رسیس الخمر وحبنا
اهل البیت فی قلب المؤمن و روی قریب منه فی ریاض الجنان
عن الصادق ع

## الحدیث الرابع والعشرون

روی الشیخ الجلیل محمد بن شهراشوب فی المناقب عن امالی
الحاکم عن ابی رافع قال کنت الاعب الحسین و هو صبی بالمداحی
فاذا اصابت مدحاتی مدحاته قلت لا احملک کما لم تحملنی
فیقول اما ترضی ان تحمل بدنا حمله رسول الله ترجمه ابو رافع
گفت هم بازی بودم با حسین در هنگام کودکی بگوهای
غلطان پس هر گاه میرسید گوی من گوی او را میگفتم دوشش
بگیر مرا میگفت میخواهی سوار شوی بر دوشیکه پیغمبر دوش
میکشید او را پس وا می گذاشتم او را و چون میرسید گوی
او گوی مرا می گفتم من هم دوش نکنم تو را چنانچه دوش نکردی
مرا پس می گفت آیا خشنود نیستی دوش کشی تنی را که دوش کرد
او را پیغمبر خدا بدانکه مقام عصمت و شرافت نفوس مقدسه
معصومین منافاتی با لعب در زمان کودکی که از لوازم بشریت
است ندارد زیرا که اینگونه امور نقصان نیست بلکه از قبیل
لوازم طبیعت است مانند اکل و شرب و نوم و لعب با امور مباحه

از مقتضیات کودکی است و از این قبیل است و این آهو بچه
که برای پیغمبر هدیه آوردند و بحضرت حسن بخشید و چون
حضرت حسین دید آمد دید برادرش آهو بچه دارد و بازی
کند پرسید از کجا آورده جواب گفت جدم بمن عطا کرد
او نیز خدمت رسول آمد و بچه آهو درخواست نمود رسول
متحیر شد چه جواب گوید که ناگاه آهوئی هویدا شد و بچه
همراه داشت و بزبان فصیح عرضه داشت یا رسول الله مرا
دو بچه بود یکی را صیاد صید کرد برای شما هدیه آورد
من بدان دیگر دلخوش بودم ناگاه آوازی شنیدم که
بره خود را نزد رسول خدا بر که حسین از او بچه آهو خواسته
و تردید یکسنت گریان شود و بگریه او ملئکه گریان شوند و
امثال حضرت حسین شاید نکته داشته باشد که غیر
معصوم شایسته نباشد حمل بر معصوم شود مثل
آنکه بردوش کشیدن رسول حسنین را نیز اشاره بعصمت
و جلالت قدر ایشان بوده و مکرر در احادیث شیعه و سنی
وارد است که اند و طفل را بر شانه خود سوار میکرد و میفرمود
نعم الجمل جملکما و نعم الراکبان انتما بلکه در مناقب مذکور است
دو گیسو از دو طرف گذاشته بود که بدست حسنین بدهد
و بسیار زمانی بسجده نماز را طولانی میکرد تا حسین از دوش

از حمل ابو رافع
۶

او بطیب خواطر فرود آید و صحابه که سبب طول سجود میپرسیدند
جواب میگفت ارتحلنی ابنی و محتمل است که حمل نمودن رسول
حسنین را بر دوش خود اشاره بامر معنوی باشد که نسل
رسول از صلب آن دو نور پاک خواهد بود و هم فرموده که الله
نسل هر پیغمبری از ولد ذکور او بوده مگر رسول خاتم که نسل
او از دختر او است و مؤید است این مطلب را حدیث شریفی
که شیخ شهید در اربعین خود روایت کرده و از معانی
و علل نیز مرویست از عبد الجبار که گفت سمعت محمد بن حرب
الهلالی امیر المدینة یقول سئلت جعفر بن محمد ع فقلت
یا ابن رسول الله فی نفسی مسئلة ارید ان اسئلک عنها قال
ان شئت اخبرتک بمسئلتک قبل ان تسئلنی و ان شئت
فسئل فقلت له یا ابن رسول الله و بای شیء تعرف ما فی نفسی
قبل سؤالی عنه قال بالتوسم اما سمعت قول الله عز و جل
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ و قول رسول الله ص اتقوا فراسة
المؤمن فانه ینظر بنور الله عز و جل قال فقلت له یا ابن رسول
الله فاخبرنی مسئلتی قال اردت ان تسئلنی عن رسول الله
و آله لم لم یطق حمله علی ع عند حط الاصنام عن سطح الکعبة
مع قوته و شدته و ما ظهر منه فی قلع باب خیبر و الرمی بها
و رائه اربعین ذراعا و کان لا یطیق حمله اربعون رجلا و قد

کان رسول الله یرکب الناقة والفرس والبغلة والحمار ورکب البراق لیلة المعراج وکل من ذلک دون علی فی القوة والشدة قال فقلت له عن هذا والله اردت ان اسئلک یا ابن رسول الله فاخبرنی فقال ان علیاً علیه السلام برسول الله شرف وبه ارتفع محمد وبه وصل الی اطفاء نار الشرک فی ابطال کل معبود دون الله عز وجل ولو علاه النبی صلعم لحط الاصنام لکان بعلی مرتفعاً ومشرفاً وواصلاً الی حط الاصنام ولو کان ذلک کذلک لکان افضل منه الا تری ان علیاً قال لما علوت ظهر رسول الله شرفت وارتفعت حتی لو شئت ان انال السماء لنلتها اما علمت ان المصباح هو الذی یهتدی به فی الظلمة وانبعاث نوره من اصله وقد قال علی علیه السلام انا من احمد کالضوء من الضوء اما علمت ان محمداً وعلیاً کانا نوراً بین یدی الله جل جلاله قبل خلق الخلق بالفی عام وان الملائکة لما رات ذلک النور رات له اصلاً قد انشعب منه شعاع لامع فقالت الهنا وسیدنا ما هذا النور فاوحی الله عز وجل الیهم هذا نور من نوری اصله نبوة وفرعه امامة اما النبوة فلمحمد صلعم عبدی ورسولی والامامة فلعلی حجتی وولیی ولولاهما ما خلقت خلقی اما علمت ان رسول الله صلعم رفع یدی علی بغدیر خم حتی نظر الناس الی بیاض ابطیهما فجعله مولی المسلمین وامامهم وقد احتمل

الحسن والحسين يوم حظيرة بني النجار فلما قال له بعض اصحا
نا ولني احدهما يا رسول الله ص قال ع نعم الحامل انا ونعم الراكبان
وابوهما خير منهما وانه كان يصلي باصحابه فاطال سجدة من
سجداته فلما سلم قيل له يا رسول الله لقد اطلت هذه السجدة
فقال عليه السلام ان ابني ارتحلني فكرهت ان اعجله حتى نزل وانما
اراد بذلك رفعهم وتشريفهم والنبي ص رسول نبي امام وعلي
ليس بنبي ولا رسول فهو غير مطيق لحمل اثقال النبوة قال محمد بن
حرب الهلالي زدني يا ابن رسول الله فقال انك لاهل للزيادة
ان رسول الله حمل عليًا على ظهره يريد بذلك انه ابو ولده وامام
الائمة من صلبه كما حول رداءه في صلوة الاستسقاء واراد
ان يعلم اصحابه بذلك انه قد تحول الجدب خصبًا قال فقلت له
زدني يا ابن رسول الله ص فقال احتمل رسول الله ص عليا يريد
بذلك ان يعلم قومه انه الذي يخفف عن ظهر رسول الله ص ما عليه
من الدين والعدات والاداء عنه من بعده قال فقلت يا ابن رسول
الله زدني فقال انه قد احتمله وما حمل الا لانه معصوم لا يحمل وزرا
فيكون افعاله عند الناس حكمة وصوابا وقد قال النبي
ص لعلي يا علي ان الله تبارك حملني ذنوب شيعتك ثم غفرها
لي وذلك قوله عز وجل ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك
وما تأخر ولما انزل الله تبارك وتعالى يا ايها الذين امنوا

انفسکم

علیکم انفسکم قال النبی ص ایها الناس علیکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم و علی نفسی و اخی اطیعوا علیا فانه مطهر معصوم لا یضل و لا یشقی ثم تلا هذه الآیه قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم الآیه ثم قال الصادق ع ایها الامیر لو اخبرتک بما فی حمل النبی ص علیا ع عند حط الاصنام من سطح الکعبه من المعانی التی ارادها لقلت ان جعفر بن محمد لمجنون فحسبک من ذلک ما قد سمعت فقمت الیه و قبلت راسه و قلت الله اعلم حیث یجعل رسالته

## الحدیث الخامس و العشرون

و بالسند المتصل الی شیخ الطائفه قدس سره عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر ع و جعفر بن محمد یقولان ان الله عوض الحسین من قتله ان جعل الامامه فی ذریته و الشفا فی تربته و الشفاء فی تربته و اجابه الدعاء عند قبره و لا تعد ایام زائره جائیا و راجعا من عمره قال محمد بن مسلم فقلت لابی عبدالله هذه الخلال تنال بالحسین ع فما له فی نفسه قال ان الله الحقه بالنبی فکان معه فی درجته و منزلته ثم تلا ابو عبدالله ع و الذین امنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم ترجمه محمد پسر مسلم گفت شنیدم از ابی جعفر و از جعفر پسر او که میگفتند بدرستیکه خداوند

برابر داد حسین را از کشتن و اینکه گردانید پیشوائی را
در زادگان او و بهبودی داد در خاک گور او و برامدن
خواهش را نزد گور او و شمرده نشود روزهای دیدارکنان
او از زندگانی ایشان گفت محمد پسر مسلم پس گفتم مرابا عبدالله
راکه این بهره ها برده شد بحسین پس چه چیز برای خود او است
گفت بدرستیکه خدا رسانید او را به پیغمبر و هم پایه او شد
در جایگاه او پس خواند ابو عبدالله این را ابیات امامت و ریاست
الهیه است که در تقدیر اولیه و خلقت نفوس نورانیه در
اشخاص معینه مقرر شده که ابداً تغییر پذیر نیست و این تعیین
بحسب قابلیت و استعداد ذاتی و احاطه علم اقدس ذات بصدور
افعال و حصول اطوار یکه موجب استحقاق این مرتبه و فعلیت
بوده از جمله شهادت و مظلومیت حضرت حسین در عالم
تقدیر موجب شایستگی اولاد امجادش بود برای امامت
و ریاست اهل توحید و چون منصب امامت در حقیقت
خلافت کبرای الهیه است که قابلیت و ساطة فیض و مظهریت
اسماء و صفات باشد پس چنین نباشد که تعیین شخص
امام باختیار مردم باشد چنانچه معتزله گمان کرده اند و
هم چنین عبارات و صایت مطلقه نیست که هر یک از اولاد
تواند دعوا و طمع نماید و عبارات از سلطنت و استیلای

بقهر و غلبه و واداشتن مردم بر احکام اسلامیه و اجرای
حدود و اقامهٔ معروف و نهی از منکرات نیست چنانکه بعضی
گمان برده اند و چون این معنی از اسرار خفیه بوده بعضی از
اولاد ائمه اثنی عشر گمان می کرده اند که برای ایشان حظی و نصیبی
است با آنکه هجوم و بیعت عامه موجب تحریک خیال ایشان
میگردیده و عقل و نقل بر طبق آنچه نگاشته شد متطابق و
متعاضد است و دعوای بعض از علویین و خروج ایشان
بسیف از جهة عدم اطلاع بر حقیقت امر بوده یا مقصد صحیح
دیگری داشته اند و مردم گمان داشته که مدعی امامت است
چنانچه در حق زید شهید و بعض دیگر وارد شده و در کتاب
منتخب البصائر حدیثی وارد است از حضرت باقر العلوم قال
لما قتل الحسین ع ارسل محمد بن الحنفیة الی علی بن الحسین فخلی
به ثم قال یا ابن اخی قد علمت ان رسول الله ص کانت الوصیة
منه و الامامة من بعده الی علی بن ابیطالب ع ثم الی الحسن
ثم الی الحسین و قد قتل ابوک و لم یوص و انا عمک و اخو
ابیک و ولادتی من علی ع فی سنی و قدمی و انا احق بها منک
فی حداثتک فقال لا تنازعنی فی الوصیة و الامامة و لا
تحاجنی فقال له علی بن الحسین یا عم اتق الله و لا تدع ما لیس
لک بحق انی اعظک ان تکون من الجاهلین ان ابی یا عم اوصی

الی فی ذلک قبل ان یتوجه الی العراق وعهد الی فی ذلک قبل
ان یستشهد بساعة وهذا سلاح رسول الله فلا تتعرض
لهذا انی اخاف علیک ان تکون من نقص العمر وتشتت الحال
ان الله تبارک وتعالی لما صنع الحسن ع مع معویة لعنه الله ما
صنع الی ان یجعل الله لوصیة والامامة الا فی عقب الحسین ع
واما بودن شفا در تربت مقدسه محل تواتر اخبار امامیه
واز جمله مجربات قطعیه طائفه محقه است و تخلف شفاء
در بعض اوقات بسبب وجود موانع است چون تاثیر تربت
و دعا و سایر توسلات شرعیه بالطبیعه نخواهد بود تا
تخلف نکند بلکه مؤثر طبیعی هم با تخلف شرط یا وجود مانع
تاثیر نکند واز شرایط تاثیر تربت حسن عقیده در تاثیر اوست
چنانچه در کامل الزیاره مرویست که ابن ابی یعفور عرضه داشت
خدمت امام صادق که بسا باشد که بعضی استشفا بتربت نمایند
و نفع نبخشد فقال لا والله الذی لا اله الا هو ما یاخذه احد
وهو یری ان الله ینفعه به الا نفعه الله به واز جمله شرایط استشفا
بتربت محفوظ بودن تربت است در محل پاکیزه و نگاه داری
باحترام از امام باقر ع روایت شده که محمد بن مسلم شکایت نمود که
ما گاهی استشفای بتربت کنیم و سودی نمی‌دهد فرمود هرگاه
تربت مکشوف باشد مرضای جنیان استشمام او نمایند

وبرکت اثر ابرند و کرمها پیدا نشود و اشامیده نشود تربت
برای امری جز دردی مگر آنکه همان ساعت افاقه یابد پس فرمود که
تربت را در خود جن‌ها چیزها ناپاک نگذارید که اثران خواهد
رفت و از جمله شرایط ذکر اسم الهی است نزد باز کردن بسته تربت
که شیاطین و جنیان نتوانند دست بمالند بر او چنانچه نیز
در کامل است که شیاطین و کفار جن حسد می برند بنی آدم
بر تربت چون نتوانند با ملائکه داخل حائر شوند چون کسی
بیرون برد شیاطین هجوم بروی کنند و دست مالی کنند
و حضرت صادق ع با بی حمزه ثمالی فرمود باین سبب تاثیر نکند
تربت پس هرگاه تربت گرفتی مستور بدار او را و ذکر خدا
بر او بسیار کن و استخفاف با او مکن و بحسن یقین اخذ کن
تا سود بخشد و در روایات قرائت انا انزلناه و فاتحه و قل
اربعه بر تربت وارد است و از شرایط خواندن دعا است چنانچه
در خبر است که مردی خدمت جناب صادق ع عرض داشت
که شما فرموده اید تربت حسین ع از دواهای مجربه است
بوده پس نکردم مگر آنکه بشکند او را فرمود چنین است
داشتم خوردم و فائده نبردم فرمود برای تربت دعائیست
که بدون آن دعا فائده ندهد پس چون خواهی بگیری ببوس
از او و بر چشمان بگذار و بگو اللّهمّ انّی اسئلک بحقّ الملک الذی

قبضها و اسئلك بحق النبي الذي خصّها و اسئلك بحق
الوصي الذي حلّ فيها ان تصلي على محمد و آل محمد و ان
تجعله شفاءً من كل داءٍ و اماناً من كل خوفٍ و حفظاً من كل
سوءٍ پس ببوسد او را و بخواند سورهٔ قدر را و در احادیث
نهی مؤکد از خرید و فروش تربت مقدسه وارد شده و روایت
شده که هر که بفروشد تربت را یا بخرد مانند کسی است که
لحم آن حضرت را خرید و فروش کرده باشد و از سنن مؤکده
سبحه گرفتن از تربت مقدسه است که احادیث در فضیلت
آن بسیار است بدون تسبیح ثواب آن حاصل شود برای کسی
که سبحهٔ تربت در دست داشته باشد و هرگاه سهواً
بگرداند هر دانه بیست حسنه برای او نوشته شود مؤلف
گوید عجب است از مردمی که سبحه‌ها از استخوان حیوانات
یا هستهٔ میوه و چوب و سنگ می‌گیرند با آنکه شیعه مذهب
هستند و این اندازه برکات و حسنات بر خود تفویت نمایند
بخیال آنکه ابتهاج برنگ و صفا اینگونه خیالات ناشی از
غفلت و جهالت یا ضعف عقیده است اعاذنا الله و سایر
المؤمنین منه و باید دانست که مراتب فضیلت تربت باعتبار
قرب و بعد از قبر شریف مختلف می‌شود تا چهار میل و فرسخ
و هفتاد ذراع از جوانب اربع محدود شده و شرح این جمله

در کتب مفصله مزبور است و در این زمان هرچند زیر زمین
گرفته شود بهتر است و مخفی نباشد که اهل شک و ریب را
بهره از استشفای تربت نیست بلکه گاهی تاثیر بضد نماید چنانچه
در امالی شیخ الطائفه وارد است که مردی مبتلا بدرد شکم
بود عجوزه از اهل کوفه او را علاج نمود بقدح ابی بهبودی
حاصل شد پس از آنکه تمامی اطبا عاجز از معالجه شده بودند
بعد از بگاه آن عجوزه پرسید دوای آن قدح چه دوائی بود گفت
یکدانه از سبحه تربت چون آن مرد غالی مذهب بود گفت ای
رافضیه مرا تربت خورانیدی پس دوباره مبتلا شد بدرد
شکم سخت تر از اول و نیز در آن کتاب است که یوحنای نصرانی
طبیب بغداد بود روزی از کسی پرسید که تو را بحق پیغمبرت
این قبر یکه نزدیک قبر بنی هبیره است قبر کیست گفت قبر حسین
ابن علی گفت مرا حکایتی است شبی شاپور کبیر مرا برای معالجا
موسی بن عیسی احضار نمود دیدم طشتی نزد او ست و تمام
اعضا و احشای او در طشت ریخته پرسیدم چه شده او را
گفتند در محضر او مذاکره حسین بن علی شد و اینکه شیعیانش
بتربت مداوی نمایند مردی از بنی هاشم حاضر بود گفت
من تجربه کرده ام موسی بن عیسی پرسید از آن تربت چیزی
داری گفت بلی پس موسی قدری از آن تربت گرفت و از روی

سحریه در اسفل خود نهاد که فوراً فواره‌اش بلند شد و طشت
خواست و تمام اندرون آن پلید در طشت بریخت یوحنا گفت
قابل علاج نیست و این معجزه سبب اسلام یوحنا شد و اما اینجا
دعا نزد قبر آنحضرت نیز مثل استشفا بتربت مشروط بشرایطی
است چنانچه مطلق استجابت دعا شروطی است که در کتب
دعا مزبور و مشروح است و کتاب عدة الداعی شیخ جلیل
احمد بن فهد حلّی در این باب بهتر کتابی است و مجمل قول در
باب استجابت دعا این است از عجایب خلقت بنی آدم
است که افعال او در الواح قدریه سماویه مؤثر است و
جمله از حوادث عالم تقدیر معلق بر بعضی از اعمال نفوس
بشریه است و باین معنی تصریح شده در کلمات علمای الهیین
که گفته اند اسباب وجود حوادث گاهی ابتدا از عالم سفلی
شود و در احادیث وارد شده الدعاء یرد القضاء و باین سبب
بدای در تقدیر اولیه واقع شود و همچنین سایر اعمال از معاصی
و طاعات و صدقات و زیارات در حوادث تاثیر تمام دارد
و لامحاله میانه این اعمال و حوادث روابط خاصه ایست که
اولیای وحی مطلع هستند و عقول از ادراک این امور عاجز
و از این جهت عقول را راهی در ربط عالم ملک بملکوت
نیست و در تاثیر اعمال مردم محتاج بنبوت و وحی هستند

و ممکن است که زمان و مکان را در استجابت دعا تاثیر و مدخلیت
تامه باشد مانند جمعه و اسحار و ماه رمضان و عرفه و نیمه شعبان
و امثال آن و مانند کربلا و عرفات و مستجار کعبه و در هر یک
از این ابواب احادیث بسیار وارد شده و در خبری وارد
شده که جمله از دعاهای مؤمنین اگر در ماه رمضان مستجاب
نشد دیگر مستجاب نشود مگر در عرفات و در کتاب عدة الداعی
مرویست که امام صادق بیمار شد امر نمود اجیری برای دعا
بگیرند که در کربلا برود و دعا کند برای آنحضرت و آن اجیر
برخورد در خانه حضرت یکی از دوستان و چون بر قصه
مطلع شد بوی گفت حضرت صادق خود امامی است مفترض
الطاعه مانند حسین چگونه تو را نزد قبر او فرستد پس اجیر
برگشت و این کلام را بآنحضرت صادق عرضه داشت جواب فرمود
چنان است که این مرد گفته و لیکن ندانسته که خداوند را
بقعه هائی است که دعا در آن بقاع مستجاب شود و بقعه
کربلا از آن جمله است و قریب باین معنی احادیثی است که روایت
شده از حضرت هادی ابی الحسن عسکری که امر فرمود که
کسی برود کربلا برای آنحضرت دعا کند و بعض اصحاب
آنحضرت گفتند دعای شما بهتر است از دعای دیگری فرمود
رسول خدا افضل بود از کعبه و حجر الاسود و عرفات و طواف

می کرد خانه را و استلام می نمود حجر را و وقوف می نمود در عرفات
از برای خداوند بقعه ها نیست که دوست دارد که خوانده شود
در آن بقعه ها و کربلا از آن اماکن است و بدانکه دعای نزد قبر
شریف صادق است بر دعای در اطراف قبر بلکه مطلق بقعه
و رواق و تا بیست و پنج ذراع از جوانب اربع قبر شریف قدر
یقینی است و مدلول اخبار معتبره است که این مقدار از
باغهای بهشت است و مسافرین مخیرند در قصر و اتمام نماز
تا این حدود در مطلق حرم و صحن بلکه حجرات صحن نیز فتوی
داده اند و مراد بفقرهٔ حدیث که ایام زیارت محسوب از عمر
نشود این است که در مدت زیارت گناه زائر بر او نوشته
نشود و محاسبه با او ننمایند و بعضی تاویلات بعیده در
این فقره ذکر کرده اند فائده در نقلش نیست

## الحدیث السادس والعشرون

وبسندی المتصل الی المشایخ الجلة و رؤساء المذهب
والملة عن الشیخ الجلیل محمد بن علی بن شهرآشوب عن السجاد
علی بن الحسین ع قال خرجنا مع الحسین فما نزل منزلا ولا ارتحل
عنه الا وذکر یحیی بن زکریا و قال یوما ان من هوان الدنیا
ان راس یحیی اهدی الی بغی من بغایا بنی اسرائیل وفی
حدیث عن زین العابدین ع ان امرئة ملک بنی اسرائیل مقاتل

کبرت وارادت ان تزوج بنتها من الملك فاستشار
الملك یحیی بن زکریا فنهاه عن ذلك فعرفت المرئة ذلك وزینت
بنتها وبعثتها الی الملك فذهبت ولعبت بین یدیه فقال لها
الملك ما حاجتك قالت راس یحیی بن زکریا فقال الملك یا
بنیة حاجة غیر هذی قالت ما ارید غیرها وکان الملك اذا
کذب فیهم عزل عن ملکه فخیر بین ملکه وبین قتل یحیی فقتله ثم
بعث براسه الیها فی طشت من ذهب فامرت الارض فاخذتها
وسلط الله علیهم بخت نصر فجعل یرمی الیهم بالمناجیق
ولا تعمل شیئا فخرجت علیه عجوز من المدینة فقالت ایها
الملك ان هذه مدینة الانبیاء لا تنفتح الا بما ادلك علیه
قال لك ما سئلت قالت ارمها بالخبث والعذرة ففعل فقطعت
فدخلها فقال علی یا عجوز فقال لها ما حاجتك قالت فی المدینة دم
یغلی فاقتل علیه حتی یسکن فقتل علیه سبعین الفا حتی سکن
یا ولدی یا علی والله لا یسکن دمی حتی یبعث الله المهدی فیقتل
علی دمی من المنافقین الکفرة الفسقة سبعین الفا ترجمه علی ابن
حسین گفت بیرون شدیم با پدرم حسین و فرود نیامد.
جایگاهی را و کوچ نکرد از انجا مگر انکه یاد نمود یحیی پسر زکریا را
و روزی گفت از خواری این جهان این بود که سر یحیی پیشکش
فرستاده شد برای زن زشت کاری از زشت کارهای بنی اسرائیل

ودر سخن سرودن مقاتل از زین العابدین است که زن پادشاه بنی اسرائیل

پیر شد و خواست دختر خود را شوهر دهد بپادشاه پس کنکاش خواست
از یحیی پیغمبر پس او باز داشت او را از آن کار و دانست آن زن آنرا
پس آرایش کرد دختر خود را و فرستاد نزد پادشاه بوی گفت
و رفت و بازی کرد جلو روی او پادشاه بوی گفت چه نیاز
خواهی دهم گفت سر یحیی را پادشاه گفت نیاز دیگر جز این بخواه گفت
جز آن نخواهم و روش ایشان بود که پادشاه هرگاه دروغ گوید
از شاهی کنارش کنند پس سرگردان شد میانه پادشاهی و میانه
کشتن یحیی که کدام را برگزیند و کشت یحیی را و فرستاد سر او را با آن
آن زن در طشتی زرین و فرمان داده شد بزمین و کوهستان
زیرا و برگماشت خداوند بر آن گروه بخت نصر را که بیند اخت
بر آن فراخی‌ها را و کار گر نمیشد پس بیرون شد بسوی او
پیره زنی از شهر و گفت ای پادشاه این شهر پیغمبران است
گشوده نشود مگر بآنچه من راه نمایم ترا باو گفت تراست آنچه
بخواهی گفت بریز بر ایشان پلید و ناپاک را پس چنان کرد و
گسیخته شد آن شهر و در آمد در آن شهر و گفت پیره زن را
نزد من آورید چون آوردند گفت نیاز تو چیست گفت در
این شهر خونی هست که میجوشد کشتار کن تا این خون آرام
گیرد و چون هفتاد هزار تن کشت آرام گرفت پس گفت حسین
پسر خود را ای علی بخدا سوگند که آرام نگیرد خون من تا برانگیخته

خدا مهدی تن او بکشد بر خون من هفتاد هزار تن از مردمان
دور وبی ناگرویده نافرمان را بیانات حالات حضرت حسین
شباهت تمامی دارد با حضرت یحیی و امام صادق فرموده
زیارت کنید حسین را و جفا نکنید او را که او سید الشهداء
و سید جوانان بهشت و شبیه یحیی بن زکریا است و در
احادیث وارد شده که انچه در امتهای گذشته واقع شده
در این امت نیز واقع خواهد شد و فقرهٔ اول حدیث ابن
شهراشوب دامین الاسلام طبرسی در مجمع البیان از سفیان
بن عیینه از علی بن زید از سید الساجدین روایت کرده
و تکرار حضرت سید الشهداء ذکر یحیی بن زکریا را در اثناء
راه کربلا اشاره باین معنی بوده که شهادت من در این امت
مانند شهادت یحیی است در بنی اسرائیل و مطابق است
حالات حضرت سید الشهداء با یحیی در اموری اول
انکه هم نامی از پیش از خود ندا شنیدند که بنام ایشان نامیده
شده باشد و در قران مجید است لم نجعل له من قبل
سمیا و در خبری وارد است که فاطمه زهرا پس از ولادت
حضرت حسن او را نزد پیغمبر اورد و او را حسن نام
نهاد و پس از ولادت حسین او را نزد پیغمبر اورد و گفت
این پسر نیکوتر است او را حسین نامید و از این حدیث

نماید که تغییر برای تعظیم است و هم گریستن آسمان بر این
دو مظلوم چنانچه در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ فما بکت علیهم السما
والارض احادیث بسیاری وارد شده که آسمان گریه نکرد
مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی سیم اینکه مدت حمل
هر دو شش ماه بود و در بعضی اخبار زمان حمل عیسی بن
مریم را نیز شش ماه ذکر کرده اند چهارم قبل از ولادت
یحیی بشارت آسمانی بولادت او رسید و ولادت حضرت
حسین و شرح حال او را جبرئیل خدمت رسول اکرم عرض
داشت چنانچه در احادیث مشهور است و در تفسیر آیهٔ حملته
امه کرها و وضعته کرها جماعتی از مفسرین نقل کرده اند
پنجم آنکه قاتل هر دو از اولاد زنا بوده و از حضرت باقر وارد
شده که کشنده انبیا و اولاد انبیا زنازادگان خواهند بود چنانچه
انبیاء ۲
مسعودی در اثبات الوصیه و راوندی در قصص
الانبیاء روایت کرده ششم سر هر دو را در طشت طلا
گذاردند و برای زنازادگان و زناکاران هدیه فرستادند
و خون یحیی را در طشت بخشند که مبادا بزمین برسد
و باعث غضب الهی شود و این رعایت در خون سید الشهداء
نشد و شاعر خوب گفته — حیف است خون حلق تو ریزد
بروی خاک — یحیای من اجازه که طشتی بیاورم

هفتم کفر کشیدن خداوند بکشته شدن هفتاد هزار
نفر هشتم سخن گفتن سر یحیی چنانچه در تفسیر فتح مزبور
است نهم در بالا بردن هر یک ازین دو مولود مسعود
باسمان بعد از ولادت چنانچه در کتاب قصص الانبیای
راوندی مسطور است که یحیی را پس از ولادت باسمان
بردند و غذا داده شد بنهرهای بهشتی تا زمانیکه بریده
شد از شیر و بالا بردن باسمان بدن مقدس حسین را
بعد از شهادت در اخبار معتبره وارد است ولی واقف
نشدم بر حدیثی که حضرت حسین را بعد از ولادت باسمان
بالا برده باشند دهم نیز در قصص الانبیاء مرویست که
یحیی در خانهٔ تاریک که می نشست خانه را نور جمال خود روشن
می نمود و نیز در مناقب از جامع ترمذی روایت کرده که
حضرت حسین هرگاه در مکان تاریک می نشست روشنی
او و نحر او راهنمائی میکرد بسوی او یازدهم تحقق مقام
خوف از عظمت الهی بمرتبهٔ مؤکده در تفسیر امام عسکری
مرویست که ننموده بندهٔ از برای خداوند مگر آنکه خطیئه
نموده یا عزم بر خطیئه کردی مگر یحیی بن زکریا و در مناقب
مزبور است که گفته شد مر حسین را که چه چیز بزرگ
نموده خوف تو را از خدا فرمود ایمن نشود در روز قیامت

مگر کسیکه بترسد از خدا در دنیا و از دهم سخن گفتن خدا
با یحیی و حسین در کتاب تفسیر مجمع البیان مسطور است
در تفسیر وحنانا من لدنا که حضرت باقر ع فرمود که تحنن
و شفقت خداوند بر یحیی بمرتبه بود که هرگاه می گفت یارب
جواب می شنید لبیک یا یحیی و نیز از عیون المجالس
مرویست که حضرت حسین را همی رفت با انس بن مالک
تا آنکه بقبر خدیجه کبری رسید و از انس کناره جست و
انس گفت من خود را از وی پنهان کردم او طولانی نمود
نماز خود را و شنیدم او را که مناجات می کرد و میگفت

یا رب یا رب انت مولاه ... فارحم عبیدا الیک ملجاه
یا ذا المعالی علیک معتمدی ... طوبی لمن کنت انت مولاه
طوبی لمن کان خائفا ارقا ... یشکو الی ذی الجلال بلواه
وما به علة ولا سقم ... اکثر من حبه لمولاه
اذا اشتکی بثه وغصته ... اجابه الله ثم لباه

فنودی علیه الصلاة والسلام

لبیک لبیک انت فی کنفی ... وکلما قلت قد علمناه
صوتک تشتاقه ملائکتی ... فحسبک الصوت قد سمعناه
دعاک عندی یجول فی حجب ... فحسبک الستر قد سفرناه
لو هبت الریح فی جوانبه ... خر صریعا لما تغشاه

سلنی بلا رعبۃ ولا رهب ولا حساب انی انا الله

تنبیه کلمات مفسرین مثل اخبار و سیر مورخین مختلف است
در اینکه خراب بیت المقدس و خونخواهی یحیی بن زکریا بدست
بخت نصر واقع شد یا غیر ان و احادیث معتبره دلالت دارد
بر انکه مباشر این کار بخت نصر بوده اگرچه خالی از معارض
نیست و شرح این جمله در تفاسیر و بیان ایه مبارکه سوره
اسری وقضینا الی بنی اسرائیل لتفسدن فی الارض
مسطور است و انچه مشهور در احادیث شیعه است این
که بخت نصر خونخواهی کرد و ابن اثیر در کامل التواریخ تکذیب
این مطلب نموده و گفته پیغمبری که بنی اسرائیل کشتند و
بخت نصر خونخواهی نمود شعیا نام داشت در زمان ارمیا
و از زمان او تا زمان قتل یحیی چهارصد و شصت و یکسال
بوده و این مطلب را نسبت باتفاق اهل تاریخ از یهود و نصاری
داده مؤلف گوید محتمل است که بخت نصر از اسماء نوعیه
باشد مثل فرعون و غیر ان و هم وارد است که بخت نصر
از معمرین بوده و در خبر است که بخت نصر شیر ماده سگی
را خورده بود و بخت نام سگ است و نصر اسم صاحب
ان بوده و بحسب روایات شبهه نیست که بخت نصر هفتاد
هزار تن از بنی اسرائیل برای خون یحیی کشت و چون در



فی الکتاب

بیت المقدس درآمد کوهی از خاک دید که خون از او میجوشید
و هرچه خاک بر او میریزند از زیر خاک خون بالا می آید و گفتند
باو که این خون یحیی بن زکریا است کشتار نمود تا خون آرام
گرفت و نظیر این واقعه در این امت خونخواهی مختار بن
ابی عبیده ثقفی بود از سید الشهداء ع که خداوند هرگاه
خواهد انتصار نماید از اولیای خود یاری طلبند از شرار
مخلوق و هرگاه انتصار برای خود فرماید یاری خواهد
از اولیای خود و انتصار جست برای یحیی بن زکریا ببخت
نصر و از این حدیث و سایر احادیث نشر شبهه در حق
مختار بن ابی عبیده شد جماعتی از علماء عامه طعن بسیار
و مذمت بسیار در حق او نوشته اند و جمله از علماء امامیه
هم متابعت کرده اند شیخ فقیه ابن نما در اخذ الثار فرماید
که قبر او مدتی در باب مسلم بن عقیل مهجور بوده و از شیعه
رغبتی در زیارت او نمیشد و در کتاب کشی و سایر کتب
رجال اخبار مدح و ذم در حق او وارد شده ولی بر هویدا
است که اخبار مذمت او از باب تقیه بوده و هرگاه تبری
از او در زمان حضرت سجاد و حضرت باقر علیهما السلام شده
از باب استیلای بنی امیه بوده و از مطالعه سیره مرضیه
مختار در انتقام و خونخواهی هویدا شود که غرض او صحیح

و در خبر است از حضرت صادق ع

و از اهل محبت اهل بیت بوده و غرض ملك و سلطنت نداشته
و از زمان شهادت حضرت سید الشهداء آتشی در قلوب
شیعه شعله ور بوده مترصد هنگام و وقت فرصت
بودند از تاریخ طبری نقل شده که در سنه شصت و یك
شیعه در تهیه و جمع آوری آلات حرب بودند و در پنهانی
معاهدات از یکدیگر میگرفتند و مورخ امین در مروج
الذهب فرموده در سنه شصت و پنج شیعه کوفه متحرك
شدند و یکدیگر را ملامت نمودند که پسر پیغمبر در همسایگی
ما کشته شد و ما او را اعانت نکردیم و این خطای بزرگی
بود و ننگ آن تا قیامت باقی خواهد ماند و شسته نشود
مگر بکشتن کشندگان او و بالجمله همراهی بزرگان شیعه
با او مثل سلیمان بن صرد صحابی و ابراهیم بن الاشتر
و دیگران دلیل بزرگی بر صحت نیت او بوده و چه ستایشهای
بسیار از او فرموده حضرت باقر که خانهای خراب و ویران شده
ما را مختار ساخت و خونخواهی کرد و مجبتها نمود و بر محدث
خبیر مخفی نیست که تبری و تکذیب از مختار اگر در خبر وارد است
از بابت تقیه از مخالفین است که او را از اشرار میشمارند
و عدیل بخت نصر شمرده و ابو الفرج جوزی در کتاب منتظم
روایت کرده از ابن عباس که خدا وحی نمود بر پیغمبر که من کشتم



عکس کرده بلکه بعض از معترضین مختار اولاد یزید را کشتند و سپس نصرانی

بواسطهٔ خون یحیی هفتاد هزار تن و میکشم بجهة پسر فاطمه هفتاد
هزار و شیخ جلیل مسعودی در مروج الذهب نقل کرده
که چون مصعب کشت مختار را و پردگیان او را احضار نمود
امر کرد آنها را بر تبری از مختار همه تبری کردند جز دو نفر
از زنهای او یکی دختر سمرة بن جندب و دیگری دختر
نعمان بن بشیر انصاری که امتناع کردند و گفتند چگونه
تبری کنیم از مردی که خداپرست بود و صائم النهار و قائم اللیل
بود و خون خود را بذل نمود در راه رسول خدا و دختران
او تا شفا داد سینه های دوستان ایشان را مصعب شرح
حال آن دو زن بعبدالله بن زبیر برادر خود نوشت او فرمان
داد که اگر تبری نکردند بریز خون ایشان را یکی تقیه کرد دختر
نعمان نکرد و کشته شد مؤلف گوید شرح حال مختار و
نسبت مذهب کیسانیه باو و سیرهٔ او در کشتن قتلهٔ سید
الشهداء مناسب با این مختصر نیست علی کل حال شبهه
در نجات و خیر عاقبت او نیست و در دو حدیث معتبر روایت
شده در ثواب الاعمال و ظاهرا کتاب حسین بن سعید که شخص
کافری همسایهٔ مسلمانی داشت که با او نیکوئی و مدارا می نمود
چون آن کافر از دنیا رفت و بر حسب میعاد الهی بجهنم در
آمد خداوند خانهٔ از گل برای او در وسط آتش بنا فرمود که

حرارت آتش بوی ضرر نرساند و روزی او از غیر جهنم
برسد و باو گویند این سزای نیکوئی است که بمسلمانان و شادی
هرگاه حال کافر بواسطهٔ احسان بمسلمانی این گونه باشد
پس چگونه خواهد بود حال مختار که دلجوئی و شاد نمود
قلوب شکسته دلان و مظلومان مصیبت دیدگان و ارامل
وایتام آل پیغمبر را که پنجسال در سوگواری و گداز بودند
و ابدا زینتی برخود نیاراستند و شانه بر سر نزدند و حنا
نبستند و سرمه نکشیدند بلکه آتشی در خانه نیفروختند
تا آنکه مختار سر نحس عبید الله بن زیاد را برای ایشان فرستادی
و خانه های خراب آنها را آباد نمود و اعانتها فرمود و بسی
قلب مبارک سید العابدین شاد شد از سرهای دشمنانش
که برای او آوردند و مشغول غذا خوردن بود و سجدهٔ شکر
بجا آورد و فرمود روزیکه مارا برابر این کافر وارد کردند غذا
میخورد و من از خدای خود درخواست نمودم که از دنیا
نروم تا سر این کافر را در مجلس غذای خود مشاهده کنم
زیرا که دیدم که سر مبارک پدرم برابر روی این کافر بود و
غذا میخورد خدا جزای خیر دهد مختار را که خونخواهی از ما نمود
و باصحاب خود فرمود همه شکر کنید یکی عرضه داشت که
چرا امروز حلوا در غذای ما نیست فرمود امروز زنان ما مشغول

عیش بود نه چه حلوائی شیرین تر از نظر کردن بسر دشمنان
ما است نکته در این خبر شریف که آثار صدق در او هویداست
حضرت سید الشهداء فرموده مجد اسم خونی من از ام
نگیرد تا قیام مهدی بنظر قاصر مؤلف نعیم الحسینیه چنان
نماید که مراد حضرت سید الشهداء اشاره ببقای آثار
تعزیه داری او است تا روز قیامت که در مذهب شیعه
محو نشود و از خواطر ها نرود و ابن شهر آشوب در مناقب
این مطلب را از معجزات باهرات آنحضرت شمرده و از زمان
سلطنت دیالمه در همه سال لوای تعزیه داری این مظلوم
در شرق و غرب عالم برپا است و مشاهده میشود که مردم
شیعه مذهب در ایام عاشورا بی تاب و قرار هستند و در جمیع
بلاد مشغول نوحه سرائی و اقامه مجالس و بستن تکایا و پوشیدن
لباسهای سیاه و سایر لوازم مصیبت زدگان هستند
و از غرایب است که در نفوس عامه ناس تاثیر کند حتی اشخاصیکه
بر اسم شرع عنایتی ندارند احقر در سنه هزار و سیصد
بیست و دو در ایام عاشورا در طریق کربلا بودم در اول
عاشورا در یعقوبیه که اکثر اهل آنجا سنی مذهب بلکه متعصب
هستند در شب نوای نوحه سرائی و اصوات اطفال شنیدم
از کودکی از اهل آنجا پرسیدم چه خبر است بزبان عربی بمن

جواب گفت بنو حون علی السید المظلوم گفتم سید مظلوم
کیست گفت سیدنا الحسین ودر بقیهٔ ایام عاشورا که
در اطراف کردستان بودم دیدم بیابان نشینان که از
مراسم شریعت آگاهی ندارند همه دست بسته اند فریاد
یا حسین انها بفلک می رود نعم ما قیل سرتاسر دشت
خاوران سنگی نیست کز خون دل دیده بر او رنگی نیست
در هیچ زمین و هیچ فرسنگی نیست کز دست غمت نشسته
دل تنگی نیست واینکه در ذیل خبر فرموده هفتاد
هزار تن از کفار و مهدی خواهد کشت یا مراد از اهل حیث
یا از کفار همان زمان و نژادی کشند کان که بحسب فطرت
خبیثه راضی بفعال آباء خود بودند و تطبیق اینگونه احادیث
بر قواعد مذهب عدلیه در ابواب و احادیث سابقه
نمودیم دیگر تکرار لازم نیست استطراد کلام تتمیم مرام
لا ریب فی وقوع الشر والعامة والخاصة فی العالم الکونی
مثل طوفان نوح وغرق بنی اسرائیل و وقعة بخت نصر و قتل
المختار و قتل العام من الترکیة فی زمن چنگیز وامثالها من
القحط والغلاء العامین والطاعون العام ولا ریب انها
مقضیة داخلة تحت الارادة الازلیة صلاحا لحال الکائنات
ولا شبهة لاولی البصائر والعقول السلیمة فی ان نظام

العالم علی اشرف النظامات الممکنۃ واتمہا بحیث لا یتصور
فوقہ نظام اخر اذ لو تصور نظام اکمل منہ واہملہ الباری
تعالی لزم نوال فاسدۃ اما الجہل او العجز عن الاتیان بہ
او البخل تعالی عن ذلک کلہ علوا کبیرا وھذا کلہ مما لا ریب فیہ
انما الاشکال الصعب الذی ھو مزلۃ الاقدام تعیین المبدأ
لھذہ الحوادث الشریۃ فان انتہت الشرور الی جوھر ظلمانی
سمی فی عرف الشرع بالشیطان فیقال من این جاء شرارۃ ابلیس
فاما ان یقال لکل شیطان شیطان ویتسلسل الی غیر النہایۃ
وھو باطل او یقال ینتہی الی شیطان غیر مخلوق ویلزم وجود
مبدأین احدھما للخیرات والثانی للشرور وھو مذھب
المجوس والثنویۃ القائلین بیزدان واھرمن او یقال بانتہاء
الشرور الی جھۃ شریۃ فی الباری تعالی عن ذلک فانہ بسیط
الحقیقۃ احدی الذات نور لا ظلمۃ فیہ والفلاسفۃ تخلصوا
عن ھذہ الشبھۃ بتقسیم الموجودات الی اقسام خمسۃ خیر
محض وشر محض وما خیرہ غالب وما شرہ غالب وما یتساوی
طرفاہ وقالوا ان الموجود من الخمسۃ اثنان وھما الخیر المحض
والخیر الغالب اما الثلثۃ الباقیۃ فغیر موجود وحاصل
ما ذکرہ فی بیانہ علی اصولھم ان الشر امر عدمی لا ذات لہ لانہ
اما عدم الذات او عدم کمال الذات والوجود خیر محض فکلما

وجد فهو خير وان كان يستلزم احداً ما يسمى فى نظر العرف الجمهورى بالشر فما يوجد اما خير محض لا شرية فيه اصلا كعالم الامر واما خيره غالب فان كان بلحقه شرور وآفات كعالم الخلق السفلى وتركه لاجل لواحقه قبيح لان ترك الخيرات الكثيرة لاجل الشر القليل شر كثير فاذا تعارض جهتا الخيرية والشرية فلابد لملاحظة ما هو صلاح لنظام الكلى واهمال الجهة الشرية القليلة الجزئية كمن قطع عضواً لصلاح ساير الجسد بما يقع فى هذا العالم فهو لاقامة لنظام الكلى وان كان يترتب عليه بعض الشرور وحاصل هذا الجواب ان العناية الربانية والحكمة الازلية لما تعلقت بخلق العالم السفلى المادى اوجبت ايجاد الاشياء مترتبة من العلل والمعلولات والاسباب والمسببات وهى بحسب المرتبة لا تنفك عن لحوق بعض النقصانات والآفات بحسب ما احاط به العلم الازلى وان كان يتضرر به بعض الموجودات الجزئية ولا يمكن اهمال تلك البركات من جهة رعاية الجزئيات مثال ذلك خلقة النار والماء وفوائدهما لنوع الحيوان والانسان وان كان يترتب عليهما احراق ثوب مسكين او احتراق بدنه او غرق بعض الاطفال فيه واليه اشار من قال ـــــــ

هزار ملك كه موكل تو بجانه باد — چه غم خورد كه بمير د چراغ پيره زنى

فاذا اوجبت شقاوة النفوس في عصر من الاعصار نزول عذاب الهي واقتضاه الاسم العزيز والمنتقم فهو لا ينفك عن ابتلاء صبيانهم ومن لا ذنب له فلو روعي جهة هذه الطبقة لاوجب اهمال تاديب الطغاة والمردة وهو مما لا يجوز في حكمة الله تعالى فان افعال الباري ناظرة الى النفع العام الكلي ومع ذلك فلا محالة لتلك النفوس استعدادات يليق بهم ذلك العذاب اما لخبث طينتهم او لوجود مفاسد في بقائهم كما اشير اليه في قوله تعالى إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا وقد اشير في احاديث اهل بيت النبوة الحاملين لاسرار الله الى بعض ما قررناه فمنها ما رواه الصدوق في العلل والعيون عن الرضا حين سئله ابو الصلت عن غرق قوم نوح وفيهم الاطفال ومن لا ذنب له فقال ما كان فيهم الاطفال لان الله اعقم اصلاب قوم نوح اربعين عاما فغرقوا ولا طفل فيهم وما كان الله ليهلك بعذابه من لا ذنب له فغرق قوم بتكذيبهم له والباقون برضاهم بتكذيب المكذبين ومن غاب عن امر فرضي به كان كمن شهده وفي روايات العامة والخاصة ان نبي الله عزير مر على قرية عذب اهلها فقال يا رب اني نظرت في جميع امورك واحكامها فعرفت عدلك بعقلي وبقي باب لم اعرفه انك تسخط على اهل البلية

فتعمهم بعذابك وفيهم الاطفال فخرج الى البرية وكان الحر
شديدا فاستظل بشجرة ونام فجائت نملة وقرصته فدلك
الارض برجله وقتل نملاً كثيراً فاوحى الله اليه هلا نملة
واحدة فعرف ان ذلك مثل ضرب له وقيل له يا عزير
ان القوم اذا استحقوا عذابي قدرت نزوله عند انقضا
آجال الاطفال فماتوا اولئك باجالهم وهلك هؤلاء بعذابي
وفي رواية اخرى سئل الصادق عن الطاعون فقال
عذاب لقوم ورحمة لاخرين واسعة رحمته لما يشاء اما ترى
انه جعل الشمس ضياء لعباده ومنضجا لثمارهم وقد يعذب
بها قوم يبتليهم بحرها انتهى **الحديث السابع
والعشرون** وبالاسناد الى شيخ الطائفة في اماليه
بسنده عن حذلم بن ستير قال قدمت الكوفة في المحرم
سنة احدى وستين عند منصرف علي بن الحسين بالنسوة
من كربلاء ومعهم الاجناد يحيطون بهم وقد خرج الناس
للنظر اليهم فلما اقبل بهم على الجمال بغير وطاء فجعل نسا
الكوفة يبكين ويندبن فسمعت علي بن الحسين وهو يقول
بصوت ضئيل وقد نهكته العلة وفي عنقه الجامعة ويده
مغلولة الى عنقه هؤلاء النسوة يبكين فمن قتلنا قال و
رايت بنت علي ولم ار خفرة قط انطق منها كانها تفرغ

عن لسان امیر المؤمنین قال وقد اومات الی الناس ان
اسکتوا فارتدت الانفاس وسکنت الاجراس فقالت
الحمد لله والصلوة علی ابی رسول الله اما بعد یا اهل الکوفه
یا اهل الختل والخذل فلا رقأت العبرة ولا هدأت الرنة
فانما مثلکم کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون
ایمانکم دخلا بینکم الخ الخطبة ترجمه حذلم بسر
بشیر گفت آمدم در کوفه در ماه محرم سال شصت ویک
هنگام باز آوردن علی پسر حسین زنان را از کربلا وبا
ایشان بودند لشکریان گرداگرد ایشان وبیرون شده
بودند مردم برای نگریستن پس چون روبمردم نمودند بر
شتران بی پوشش آغاز نمودند زنان کوفه گریه وزاری
کردن را وشنیدم علی پسر حسین را که میگفت باواز
باریکی وهرآینه ناتوان بود وکاسته بود اورا بیماری ودر
گردن او بود گردن بند آهنی ودستش بسته بزنجیر بود بسوی
گردنش که این زنان میگویند پس که کشت ما را حذلم گوید دیدم
زینب دختر علی را وندیدم بودم زنان با شرمی را هرگز که سخن گوتر
ازاو باشد وگویا سخن میریزد از زبان امیر المؤمنین و گفت
حذلم که دست باز نمود سوی مردم که خاموش باشید پس
برگشت دمها وآرام گرفت آوازها پیانات این خطبه از خط

معروفه ومضبوطه در کتب عامه وخاصه است ودر کتاب
بلاغات النساء نیز مرویست ودر احتجاج نیز با ادنی مرویست
ومراد ببرکشتن نفسها وآرام گرفتن آوازها با جرسها چنانچه
در احتجاج است توجه مردم وسکوت ایشان است نه
اینکه مقصود اظهار کرامتی از حضرت زینب باشد چنانکه
شایع در السنه وافواه مرثیه خوانان است که گویند نفسها
از صوت افتاد ونفسها در سینه ها برکشت ودر احتجاج
در آخر این خطبه روایت کرده که علی بن الحسین فرود آمد
وخیمه بر پا کرد وزنان را در آن خیمه منزل داد واز این خبر معتبر
وسایر کتب مقاتل نماید که حمل اهل بیت بر جهاز شتران
بوده وذکر محامل از خصایص خبر مسلم جصاص است
که در کتاب نور العین که کتابی است بی اعتبار ومجهول المؤلف
وشیخ طریحی از آنجا حکایت کرده وشکستن پیشانی حضرت
زینب نیز از مشتملات این خبر مجهول است واشعار مذکوره
معروفه در این خبر نیز از مقام فصاحت عقیله بنی هاشم
الهاشمیین بسیار دور است چنانچه بر اهل بصیرت
وخبره فن مخفی نیست وآنچه در این خبر است از بیماری
سید الساجدین موافق است با اخبار معتبره از کتاب
نوادر علی بن اسباط مرویست از حضرت باقر العلوم که

حضرت سجاد در کربلا مبتلا بمرض بطن بود و در مناقب
ابن شهراشوب است که مرض آن حضرت این بود که در کربلا
زرهی بر تن خود نمود که بلند بود مقدار فاضل زره را بدست
خود پاره نمود باین سبب مریض شد وجه تسمیه غل
بجامعه این است که جمع مینماید دستها را سمت گردن و
غل طوقی است آهنی که بر گردن گذارند و از دو طرف زنجیر
دارد که باختلاف جهة از دو طرف بیرون رود و هر یک
بسمت دستی آید دستها با زنجیر بسته شود و دو طرف آن
زنجیر گداخته شود و یا کوبیده شود و بهم وصل شود که
دیگر جدا نشود و یزید همینکه خواست این غل را بیرون آورد
بغیر سوهان میسر نشد و در انوار نعمانیه در باب وفات
سکینه در دمشق وارد است که چون نگاه سید سجاد بغل
افتاد گریست و فرمود بخاطرم گذشت غلهای اهل جهنم
و چون اهل کوفه از دوستان اهل بیت بودند در روز ورود
ایشان مراسم سوگواری اقامه نمودند و زنان کوفه با گریبانهای
چاک استقبال اهل بیت نمودند و از وقایع غریبه کوفه
حکایتی است که در تذکره سبط از مقتل هشام بن محمد نقل
نموده که از کتب معتبره شیعه است که چون سر مقدس حضرت
را نزد ابن زیاد گذاردند مسخره داشت باو گفت برخیز و پای

خود را بر دهان دشمن خود کذارد وان کافر چنین کرد و زید
بن ارقم نمود که چکونه دیدی کفت دیدم رسول خدا
دهان خود را در محل قدم تو میکذاشت و از مدائنی نقل کرده
که دران هنکام در مجلس ابن زیاد مردی بود که جابر نام داشت
چون این عمل شنیع از ابن زیاد دید با خدا معاهده کرد که
اکر ده نفر بر خورد با او بر ابن زیاد خروج کند و چون مختار
خارج شد بعهد خود وفا کرد و شاید که عمل مختار که چون
نکاهش بسر ابن زیاد افتاد از جابر خواست و با کفش خود دهان
و روی انکافر را کوبید از جهت تذکر این عمل شنیع این عمل
شنیع او بوده ولله در مهیار یعطمون له اعواد منبره و
تحت ارجلهم اولاده وضعوا ونیز در تذکره سبط مروی است
که مردی از اهل کوفه مهمان کرد روزی سید سجاد را و کریه
مینمود برای مصائب ان حضرت ناکاه منادی ابن زیاد ندا داد
که هر کس علی بن الحسین را بیاورد سیصد درهم عطا دارد میزبان
بخانه در امد و دستهای ان حضرت را بست و کفت من از
این کروه میترسم ونیز در تذکره سبط است که رباب دختر
امرئ القیس که از زوجات سید الشهدا بود در مجلس
ابن زیاد سر مقدس را کرفت و بوسید و کفت
واحسیناه فلا نسیت حسینا فصدته اسنة الاعداء

غادروه بکربلاء صریعا لاسقی الله جانبی کربلاء
ونیز در تذکره است که مرجانه زانیه مادر ابن زیاد و
برادرش عثمان بن زیاد را ملامت نمودند بر زشتی
کردار او و عثمان باو گفت لوددت انه لیس من بنی زیاد الا
وفی انفه خزامة الی یوم القیمة ولم یقتل الحسین نقله
الشیخ ابن نما فی مثیر الاحزان انتقام الهی فاضل المعی ملا حسین
کاشفی در کتاب روضة الشهداء آورده که چون سر مقدس
حسین را نزد ابن زیاد نهادند دست برد و آن سر را برداشت
ودر روی وی نگاه کرد لرزه براندامش افتاد بحدیکه نتوانست
خود داری کند ناچار سر را بر روی ران خود نهاد قطره خونی
از حلقوم شریف چکید بر جبه وقبا و پیراهن و ازار او را
سوراخ نمود و از ران نکافر نیز بیرون رفت تا بزمین رسید
وپنهان شد و محل سوراخ زخمی ناسور شد هرچه علاج
کردند بهبودی حاصل نشد و رایحه خبیثه از ان محل مترفع بود
برای دفع نتن ان زخم همیشه نافه ها مشک همراه میداشت و
مفید نبود تا شبی که ابرهیم بن الاشتر او را کشت بعلامت
بوی مشک او را شناخت و سر از بدنش جدا کرد و این حکایت
نسبت بکتاب ابو المفاخر داده و در کتب معتبره وارد است
که ابن زیاد قضیبی در دست داشت که در زمانیکه سر مقدس

در طشتی زر نزد او گذاشتند با آن قضیب در سوراخ بینی و
در دهان شریفش داخل می کرد و می خندید و این عمل بعد
از کشتن این کافر مجسم شد جماعتی از علمای تاریخ حکایت کرده
اند که چون سر او را نزد مختار آوردند و در رحبه میانه
سرهای منافقین انداختند مردم مشاهده کردند که ماری
در سوراخ دهان و بینی او داخل می شود و بیرون میشود
مردم تماشا می کردند و می گفتند قد جائت قد جائت
و آن عمارات میشوم قصر دار الاماره کوفه بوده و مورخین
داستانی نوشته اند که بعض شعرای سلف نظم کرده

یک سره مردی ز عرب هوشمند — گفت بعبد الملک از روی پند
روی همین مسند این تکیه گاه — زیر همین قبه و این بارگاه
بودم و دیدم بر ابن زیاد — آه چه دیدم که دو چشمم مباد
تازه سری چون سپر آسمان — طلعت خورشید ز رویش نهان
بعد ز چندی سر آن خیره سر — بد بر مختار بروی سپر
بعد که مصعب سر و سردار شد — دستکش او سر مختار شد
این سر مصعب بتقاضای کار — تا چه کند با تو دگر روزگار

و این معنی را مردی از عرب برای عبد الملک بن مروان گفت
چون نظیر بود عبد الملک از جا برخواست امر بخراب آن قصر
نمود و محدث جلیل در مناقب آورده که از ابن عباس مرویست

که روز ورود کوفہ ام کلثوم ہزار درہم بحاجب ابن زیاد داد چون حامل سر مقدس بود کہ آن سر را از میان اسرا بیرون برد و مردم بتماشای سر مشغول شوند و اجابت کرد روز دیگر دید کہ آن درہم سنگ سیاہی شدہ و بر طرفی از آن درہم نوشتہ وَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰہَ غَافِلًا عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ و بر طرف دیگر نوشتہ بود وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ

## فی الحدیث الثامن و العشرون

وباسنادی المتصل الی السید الجلیل علی بن طاوس فی کتاب الاقبال قال رأیت فی کتاب مصابیح النور باسنادہ الی جعفر بن محمد قال قال لی ابی محمد بن علی سئلت ابی علی بن الحسین عن حمل یزید لہ فقال حملنی علی بعیر یظلع بغیر وطاء و رأس الحسین علیہ السلام علی علم و نسوتنا خلفی علی بغال واکفہ والفارطۃ خلفنا و حولنا بالرماح ان دمعت من احدنا عین قرع رأسہ بالرمح حتی اذا دخلنا دمشق صاح صائح یا اہل الشام ہؤلاء سبایا اہل البیت الملعون ترجمہ جعفر پسر محمد گفت کہ پدرم محمد پسر علی کہ پرسیدم

پدرم علی پسر حسین را از بردن یزید او را گفت بردند
مرا بر شتری که لنگ بود بدون روپوش بر جهاز
آن و سر حسین بر نیزه بلندی بود و زنان ما پشت
سر ما بودند بر استران پالان دار و اسب سواران
پشت سر ما بودند و در گرد ما با نیزه‌ها هرگاه میگریست
از ما چشمی میکوبیدند سر او را با نیزه تا آنگاه که در
آمدیم دمشق را فریاد کرد فریاد کننده ای کسان شام
اینان کسان و خانواده دور شده اند بیابانات عجب
است که ارباب مقاتل معروفه معتمده ترتیب
منازل و مسافرت اهل بیت را از کوفه بشام مرتب
نقل نکرده‌اند الا وقایع بعض منازل را ولیکن مفردات
وقایع در کتب معتبره مضبوطه است و تعداد منازل
در کتب معتبره شده و در کتاب منسوب بابی مخنف
اول منزل را قادسیه نوشته و این غلط است زیرا که قادسیه
آخر حد عراقست از سمت حجاز و عبور اهل بیت
از طرف شرقی جصاصه و شرقی فرات بوده و بعضی
اسم منزل اول را قصر بنی مقاتل ضبط کرده اند که محل مخروبه
بوده چون منزل کردند دستی با قلم هویدا شد از درون دیواری
و نوشت أترجو امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب

چون لشکریان چنین دیدند هراسان شدند و از آنجا کوچ
کردند و در کتب معتبره است که حاملین سر مقدس آن آقا
بر این بود که در هر منزلی سر را بر نیزه میکردند و مشغول
شرب خمر میشدند و در زمان حرکت در صندوق میگذاشتند
و در ایشان بود محضر بن ثعلبه و زجر بن قیس و شمر و خولی
و منزل دویم جرایا نام داشت و از جرایا بتکریت رفتند و در
هر منزلی میگفتند که این سر شخص خارجی است و در تکریت
شورشی شد زیرا که مرد نصرانی باهل تکریت خبر داد که
من در کوفه بودم و این سر حسین بن علی است و از تکریت
طریق بادیه پیمودند و عبور بر دیر عروه کردند و از صلبیا
گذشته بموصل در آمدند و از شهر آمد که کنار دجله بغداد
است نیز عبور کردند و از موصل بنصیبین و بعلبک و میا
فارقین و شیزر و حران و قنسرین و حماة و حلب در هنگام
عبور اهل بیت بر بلاد مزبوره کراماتی ظاهر شد و حکایات
در کامل بهائی و روضة الاحباب و روضة الشهدا مسطور
و در مناقب شیخ جلیل ابن شهر آشوب گوید و از مناقب
سید الشهداء کراماتی است از مشاهد راس شریف ظاهر
شده از کربلا تا عسقلان و میان آن دو و در موصل و
نصیبین و حماة و حمص و دمشق و از این عبارات نماید که در

هر یک از این اماکن مشهد الرأس معروف بوده و در روضة
الشهداء مسطور است که در موصل سر مقدس را بر روی
سنگی گذاردند قطره از خون حلقوم بر سنگ چکید و
تا زمان عبد الملک مروان همه ساله روز عاشورا از آن سنگ
خون بیرون میآمد و مردم بجهة عزاداری دور آن سنگ
جمع می‌شدند باین سبب عبد الملک امر کرد که آن سنگ را
از محل خود قلع نمودند و پنهان کردند پس از آن در جای آن سنگ
گنبدی بنا شد و نام او را مشهد نقطه گذاشتند و در
منتخب مزبور است که این بلد دسناباد را خراب کرد
و تا امروز مخروبه است بسبب آنکه روز ورود سرهای
اهل بیت لشکریان راه ندادند و سنگباران نمودند
و در کتب معتبره باین اسم در بلاد جزیره که شهرهای میانه
دجله و فرات است بلدی بنا شده و مذکور هم نیست و در
بعض بلاد رومیه شیری از سنگ تراشیده اند که همه
ساله روز عاشورا از چشمهای آن شیر دو چشمه آب جاری
شود و مردم برای شفا و تبرک بجاهای خود برند و در
روضة الاحباب و روضة الشهداء مسطور است که چون
اهل بیت بحران که یکی از بلاد جزیره است وارد شدند مردم
آنجا برای تماشا خارج شدند و مردی یهودی یحیی نام مشاهده

منقلب ینقلبون

کردکه سر نورانی در بالای نیزه سخنی می کوید تزدیک نیزه
امد شنید که ایه کریمه و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون تلاوت می
کند از سر کذشت پرسش کرد و ترحم بر اهل بیت نمود عمامه
خود را بخو اتین علویات قسمت کرد و جامه خزیکه با خود داشت
بحضرت سجاد بذل کرد لشکریان ممانعت نموده و کار
بقتال کشید پنج تن از لشکریان بکشت تا انکه تصدیق
حقیت دین اسلام را نموده شهید شده و قبر او در دروازه
حران مشهور و بقبر یحیی شهید است و محل استجابت
دعا است و نظیر این حکایت از تاجری نصرانی نام در عسقلان
واقع شد چنانچه در روضه الشهداء و غیر ان مذکوراست
و چون لشکریان بقنسرین نزدیک شدند اهل انجا دروازه
بروی ایشان نکشودند و همچنین اهالی بلد شیر که نزدیک
بحماة است و اهل حماة نیز ترحم بر اهل بیت نمودند و ام
کلثوم دعا در حق ایشان نمود و کفت حماها الله عن کل ظالم
و از شهر حماة بسمت حمص رفتند و از حمص بشهری رسیدند
که خندق الطعام نام داشت و از انجا بجوسیه عبور کردند
و از جوسیه ببعلبک در امدند و در معجم البلدان و عجائب
المخلوقات مسطور است که جبل جوشن درمیمن شهر
حلب واقع است و در انکوه معدن نحاس است که چندان

فائده ندارد و چون هنگام عبور اهل بیت نزدیک آن کوه
رسیدند یکی از پرده گیان حضرت حسین را درد زائیدن
گرفت و استمداد از اهالی آن سرزمین نمودند مددی
در حق ایشان نکردند تا آن طفل ساقط شد و در بعض
کتب مزبور است که حضرت حسین آن طفل را قبل از ولادت
بنام برادر سقط خود محسن نام نهاده بود و اهل بیت در
حق آن گروه نفرین نمودند و ازین جهة آن معدن را برکتی
نماند و حکایت راهب قنسرین در کتب معتبره تاریخ
مذکور است و علمای عامه نیز ضبط کرده اند که در قنسرین
راهبی در صومعه خود مشاهده نمود که نوری از دهان
مبارک سید الشهداء بسوی آسمان بالا رود ده هزار
درهم بلشکریان داد و سر مقدس را بصومعه خود برد و
خدا را بحق عیسی خواند که آن سر سخن گوید و سر بسخن در آمد
و گفت چه میخواهی گفت خواهم بشناسم تورا گفت انا ابن محمد
المصطفی و انا ابن علی المرتضی و انا ابن فاطمة الزهراء و انا
المقتول بکربلا انا المظلوم انا العطشان چون این سخنان
شنید روی خود را بر روی سر گذارد و گفت سر بر ندارم
تا آنکه شفاعت کنی از من در قیامت جواب بوی گفت
بامد اسلام آوری شهادتین گفت آنحضرت نیز وعده

شفاعت با و داد و چون صبح شد سر را بان جماعت رد
نمود از انجا که کوچ نمودند دیدند درا هم همه سنگ شده
و حکایت راهب قنسرین از مشاهیر حکایات است
و علمای عامه نیز روایت کرده اند مانند خوارزمی در مقتل
و نطنزی در خصائص و سبط در تذکره و دیگران و جوهری
جرجانی نظم کرده حتی صبح بقنسرین راهبها یا فرقة الغی
یا حزب الشیاطین الی آخر ما فی المناقب مؤلف گوید در زمان
ما که مردم مانوس و محشور با کفار و طبیعی مذهب از روحانیات
محروم‌اند بسا باشد اینگونه وقایع سنه شصت بلکه از مجاری
عادات خارج بوده و سخن گفتن سر مقدس بحدی منقول در
کتب است که قطعی الوقوع است و حدیثی از شرح الشفا علامه
تلمسانی خواهد امد که از اعمش روایت کرده و ابو مخنف از شعبی
نقل نموده و روی الشیخ الجلیل ابو محمد جعفر بن احمد القمی
الفقیه نزیل الری فی کتاب المسلسلات حدثنا ابو المفضل
اجازة عن علی بن احمد بن سعید الصفار عن ابی القاسم المفضل
ابن جعفر بن محمد التمیمی بدمشق عن ابی الحسن محمد بن احمد
العسقلانی بطبریة عن علی بن هرون الانصاری عن محمد بن
احمد المصری عن صالح عن معاذ بن اسد الخراسانی عن المفضل
بن موسی الشیبانی عن الاعمش عن سلمة بن کهیل قال رأیت

حکایات در نظر شان غریب نماید و تکذیب ناقل کنند غافل از انکه

راس الحسین ع علی القنا وهو یقرء فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم قال علی بن احمد السعید قلت للمفضل بن جعفر الله لقد سمعت هذا من محمد بن احمد العسقلانی فقال لی الله لقد سمعته منه وقلت له الله سمعته من محمد بن هرون فقال الله سمعته منه وقلت له الله انک سمعته من محمد بن احمد المصری فقال لی الله لقد سمعته منه وقلت له الله سمعته من صالح فقال لی الله سمعته منه وقلت له الله لقد سمعته من معاذ بن اسد فقال لی الله لقد سمعته منه وقلت له الله لقد سمعته من المفضل ابن موسی فقال لی الله لقد سمعته منه وقلت له الله لقد سمعته من سلمة بن کهیل فقال لی الله لقد سمعته منه وقلت له الله لقد سمعته من راس الحسین بن علی فقال لی الله لقد سمعته من الراس بباب الفرادیس بدمشق وهو یقرء فسیکفیکهم الله

## الحدیث التاسع والعشرون

وبالسند المتصل الی المشایخ الکرام عن علی بن ابرهیم القمی بسنده عن الصادق ع قال لما ادخل راس الحسین بن علی ع علی یزید وادخل علیه علی بن الحسین وبنات امیر المؤمنین ع وکان علی بن الحسین مغلولا فقال یزید لعنه الله یا علی بن الحسین ع الحمد لله الذی قتل اباک فقال علی

الحسین لعنة الله علی من قتل ابی قال فغضب یزید وامر
بضرب عنقه قال علی بن الحسین فاذا قتلتنی فبنات رسول
الله من یردهم الی منازلهم ولیس لهم محرم غیری فقال انت
تردهم الی منازلهم ثم دعی بمبرد فاقبل یبرد الجامعة من عنقه
بیده ثم قال له یا علی بن الحسین اتدری ما الذی ارید
بذلک قال بلی ترید ان لا تکون لاحد علیّ منة غیرک فقال
یزید هذا والله ما اردت ثم قال یزید یا علی بن الحسین ما
اَصَابَکُم مِن مُصِیبَةٍ فَبِمَا کَسَبَت اَیدِیکُم وَیَعفُو عَن کَثِیرٍ فقال
علی بن الحسین کلا ما هذه فینا نزلت انما نزلت فینا ما اصاب
مِن مُصِیبَةٍ فِی الاَرضِ وَلَا فِی اَنفُسِکُم اِلَّا فِی کِتَابٍ مِن قَبلِ
اَن نَبرَاَهَا فنحن الذین لا ناسی علی ما فاتنا ولا نفرح بما اتانا
ترجمه امام صادق ع گفت چون در آوردند سر حسین بر یزید
و در آوردند بر او علی پسر حسین و دختران و علی را بود در
گردن بند آهن و گفت یزید مر علی را که ستایش خدای را
سزاست که کشت پدر تو را علی گفت نفرین خدا بر کسی باد
که کشت پدر مرا و خشمناک شد یزید و فرمان داد تا گردن
زنند او را و بوی گفت علی هرگاه بکشی مرا پس دختران پیغمبر
خدا که بر گرداند بمنزلگاههای ایشان و نیست ایشان را خویش
نزدیکی جز من یزید گفت تو خود بر گردانی ایشان را بجایگاه

ایشان پس سوهانی خواست و رو نمود که سوهان نماید گردن
بند را از گردن او بدست خود و گفتم او را نداشتی آنچه
را خواستم باین کار علی گفت چرا خواستی دیگر برابر من نیکی نباشد
جز تو و گفت یزید بخدا سوگند این بود آنچه خواستم پس یزید
خواند سخنی را از نامه خدا که گرفتاریهای مردم از کارهای
خود شان است و خدا درگذرد از بسیار از کردار مردم و
پاسخ داد علی او را که چنین نیست که تو گمان کرده این سخن
درباره ما فرود نیامده بلکه آنچه درباره ما فرود آمده این
سخن است که خدا فرماید نرسد رسیده بکسی در زمین
و نه در جانهای شما مگر آنکه در نوشته آسمان است و پیش
از آفرینش آن تا افسوس نخورید بر آنچه از دست شما بود
و شاد نشوید بر آنچه شما را آمده مائیم کسانیکه چنین هستیم
بیانات اطوار سلوک پسر معویه با اهل بیت عصمت از
قواعد فراعنه و جبابره سلاطین جور خارج بوده و شیمه
جلافت و پست فطرتی از و دران محفل سرزد و شیخ جلیل
مسعودی گوید فرعون در عین خود عادل تر از یزید
بوده و شرحی از شنایع اعمال او در مروج الذهب که اوثق
تواریخ اسلامی است سروده و خلافت یزید از عارهای
بزرگ اسلام بود ابو العلای معری نظم نموده

ارى الايام تفعل كل نكر — وما انا فى العجائب مستزيد
اليس قريشكم قتلت حسينا — وكان على خلافتكم يزيد

وابو الفرج جوزی با کمال تعصب و مخالفت اهل بیت رسالهٔ در کفر یزید تالیف کرده نام آن رساله را کتاب الرد على المتعصب العنيد المانع من سب يزيد نهاده و مرادش تعریض بر امثال غزالی است و مصداق مثل معروف و بل لمن کفره نمرود در روز ورود اهل بیت بمجلس آن پلید ببی اظهار کفر و زندقه و الحاد نمود و اظهار سرور و بکفر خواستن از رسول خدا و بنی هاشم و تمثل بابیات ابن زبعری نمود و ابیاتی افزود و از جمله این بیت

قد قتلنا القرم من ساداتهم — وعدلنا قتل بدر فاعتدل

و نیز چون زحر بن قیس خبر واقعه در قصر جیرون براو اظهار داشت و متوجه سرها شده و بیت انشا نمود

لما بدت تلك الحمول واشرقت — تلك الشموس على ربى جيرون
نعب الغراب فقلت صح او لا تصح — فلقد قضيت من الغريم ديوني

و بمردم شام چنان وانمود که شایسته است که اهل بیت را مانند اسرای کفار بمردم بخشد و همین سبب ابن جوزی در منبر بغداد یزید را لعن صریح نمود و جمعی از پائین منبر بروی اعتراض کردند و برخواستند و ابو الفرج

اصفهانی در مقاتل آورده که مردی از آن مجمع برخاست
واشاره بحضرت زینب نمود واز یزید درخواست نمود
گفت دعنی اتخذها امة ومشاوره کرد با اهل شام در
تقسیم اهل بیت میانه ایشان وایشان رای ندادند واشاره
بکشتن اهل بیت نمودند وگفتند شایسته نگاه داشتن
نیستند تا آنکه حضرت باقر فرمود هم نشینهای یزید از
جلسای فرعون پلیدتر بودند زیرا که جلسا وندمای فرعون
بقتل موسی وهرون رای ندادند چون اولاد حلال بودند
واینان که امر بقتل ما کردند اولاد زنا هستند وراضی نشود
بقتل اولاد انبیاء مگر اولاد زنا وشرح این مکالمه در
اثبات الوصیة مسعودی مسطور است وابن خلکان از
یکی از ثقات علمای عامه حکایت کرده که در خواب بامیر
المؤمنین عرضه داشت که شما در فتح مکه امان دادید کسی
که در خانه ابو سفیان در آید و در کربلا بنی امیه کردند آنچه
کردند جواب فرمود مگر نشنیدی اشعار حیص وبیص شاعر
را بعد از بیدار شدن بخانه او رفتم وخواب خود حکایت
نمودم قسم یاد کرد که هنوز کسی بر این اشعار مطلع نشده

ملکنا فکان العفو منا سجیة　　فلما ملکتم سال بالدم ابطح
وحللتم قتل الاساری وطالما　　غدونا علی الاسری فنعفو ونصفح

وحسبکم هذا التفاوت بیننا    وکل اناء بالذی فیه ینضح

فائده در مقاتل ابو الفرج مزبور است که ابن زیاد در خلال مخاطبات با حضرت سجاد نام او را پرسید گفت علی گفت مگر علی را خدا نکشت گفت برادری بود مرا که شما ها کشتید گفت بلکه خدا کشت حضرت سجاد تلاوت نمود اللّه یتوفی الانفس حین موتها و شبیه این مکالمه نیز میانه سجاد و ابن زیاد واقع شد و از این مکالمات نماید که ابن زیاد مانند سایر خلفای جور و خصوصاً لئن جبری مذهب بوده اند و اصل مذهب جبر و اضطرار و اینکه خالق افعال عباد خداوند است برای تطییب خواطر اهل فسق و فجور و ولات جور اختراع شده و خصوصاً صوفیه لباسی نیکو باین مذهب پوشانیده اند و نامش را توحید افعال گذاشتند که هیچ فاعل قبیحی خود را مورد ملامت و مستحق توبیخ نداند و با طمینان تمام مباشر ملاهی و مناهی شود و اهل اسلام را در این مسئله سه مذهب است یکی جبر محض و اضطرار دیگری تفویض و اختیار صرف و اینکه عبد فاعل بالاستقلال افعال خود است اول مذهب اشاعره و دویم مذهب معتزله و این دو در طرفین افراط و تفریط واقع شده و جبر قید را قضای تسبیب است ناچار ند که ثواب و عقاب مرد مصری

تقدیر و اراده جزافیه دانند و زواجر و مواعظ انبیا و دعوت و هدایت را لغو شمارند و هیچ فاعلی را مستحق مدح یا ذم ندانند و توبیخات و تقریعات واقعه در قران مجید را تاویل نمایند و این معنی از کمال توحید شمارند که مرتبهٔ سیم از توحید توحید افعال است و گویند هرکه قائل بجبر نباشد موحد نیست و حدیث نبوی معروف القدریة مجوس هذه الامة را تطبیق بر قائلین بتفویض و اختیار نمایند زیرا که در مقابل واجب تعالی مؤثر دیگری دانند شبستری گوید هر انکس را که مذهب غیر جبر است نبی فرمود کو مانند گبر است وجه مناسبت مفوضه با مجوس ظاهر است زیرا که مجوس ثنوی مذهب و معتقد یزدان و اهرمن هستند که اول خالق خیرات و ثانی خالق شرور است و عمدهٔ تمسک این جماعت بچند امر است اول اینکه افعال عباد معلوم حق است قبل از وجود و در عالم قضا و قدر مقرر است و جف القلم بما هو کائن و مخلوق را صنعی در تغییر تقدیر نیست و تخلف معلوم از علم حق محال است دویم اینکه افعال ارادیه ناشی از اراده است و اراده از داعی و داعی از اقتضای فطرت و طینت و فطرت خلقت حقتعالی است و بنده را در او صنعی و اختیاری نیست سیم ظواهر ایات کتاب

الهی و سنت نبویه از قبیل وَمَا تَشَاؤُنَ اِلَّا اَنْ یَشَآءَ اللّٰهُ
وَمَا رَمَیْتَ اِذْ رَمَیْتَ اِنَّکَ لَاتَهْدِیْ مَنْ اَحْبَبْتَ وَلَاقُوَّةَ
اِلَّا بِاللّٰهِ وَاِلَیْهِ یُرْجَعُ الْاَمْرُ کُلُّهٗ پس بنابر این ظواهر مردم
الات افعال حق باشند چنانچه مثنوی گوید
الت حقی و فاعل دست حق  دست حق را کی کنم من
طعن دق  و بر اهل نظر مخفی نیست که احاطهٔ علم الهی و
تقدیر امور علت تامه صدور فعل نیست اگرچه خالی
از مدخلیت نیست و بسا باشد که علم و تقدیر تعلق باراده
و مدخلیت عباد گرفته پس میسر باشد بدون اراده بجا
آورد و اما برهان دویم بجهت نفی استقلال عبد در
فعل نیکو بنیاست و لیکن اقتضای فطرت سلب قدرت
نکند بطوریکه فعل اضطراری شود یا بدون اراده واقع
شود و اما تمسک بظواهر بمعارضه جواب داده شود و
شناعت این مذهب نه بحدی است که حاجت ببیان
داشته باشد و علمای اهل بیت را در این باب بیانات
شافیه ایست بلکه توان گفت که فطرت انسانی از تمام ملیین
گواهی دهد بر بطلان جبر که هر فاعل قبیحی خود را بدکار
و زشت کردار و مستحق ملامت و مؤاخذه میداند بلکه
این مذهب موجب بطلان ثواب و اطاعات و مجازات

وعقوبات است و موجب تساوی محسن و مسیئی و جور وظلم در تقدیر و جزاف محض در اراده واجب تعالی که بدون استحقاق و مدخلیتی از عباد بعضی را مدح نماید و بعضی را مذمت و ملامت فرماید جمله را ثواب دهد و برخی را عقاب کند بدون انکه عاصی را تقصیری در عصیان بود یا مطیع را دخلی در طاعت بلکه تمام تقریع و توبیخ کفار و عصاة در قران مجید و نسبت ظلم و طغیان و فحشاء بعباد غلط محض و خالی از جهت خواهد بود تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و اهل تصوف برای حفظ حدود توحید در افعال همه این مراتب را از دست داده اند نعم ما قیل قل للذی یدعی فی العلم فلسفة حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء واما مذهب دویم که مذهب معتزله و اهل اختیار و تفویض است پس عباد را مستقل در افعال اراديه خود دانند و جبریه این طایفه را قدریه خوانند تا حدیث نبوی تطبیق بر ایشان شود که مجوس امت هستند و مراد شان در قول باختیار تصحیح ثواب و عقاب و مدح و ذم و فائده در بعثت انبیاء و دعوت و زواجر و مواعظ است و شاید بنظر قاصر اهل ظاهر این مذهب اهتر از مذهب جبریه شمارند و غافل از اینکه مفاسد این مذهب اگر زیاده از مذهب

جبر نباشد کمتر نخواهد بود و عمدهٔ رجحان در نظر اهل ظاهر
تصحیح عقاب و مؤاخذه است و بگمان خود عقاب الهی از مؤاخذه
و انتقام محض مخالفت او امر است با تمکن از امتثال نه آنکه
افعال او اثری خاص و لوازم وجودیه باشد و شاید بعضی
بالوجدان خود را مستقل در فعل بدانند چنانچه مثنوی گوید

مذهب جبر از قدر رسواتر است     زانکه جبری حس خود را منکر است
اینکه گوئی این کنم یا آن کنم     این دلیل اختیار است ای صنم

و براهین بر بطلان مذهب تفویض بسیار است چون
ذات اقدس الهی علة العلل است و بدیهی است که علل متوسطه
فاعل بالاستقلال و مؤثر تام نیستند و در احادیث اهل بیت
طعن بسیار بر این مذهب وارد است و شیعیان را ردع از این
عقیدهٔ باطله فرموده اند که این موجب نقصان قدرت
بلکه عجز در ذات اقدس خواهد بود و در احادیثی وارد شده
که خدا رحیم تر از آنستکه بندگان را مجبور بر امری کند و پس
از آن مؤاخذه و عقاب نماید و عزیزتر و قادرتر از آنستکه
در ملک او چیزی بر خلاف اراده او واقع شود و نیز
فرموده اند مساکین قدریه که اهل تفویض باشند خواستند
خدا را بعدل ستوده باشند او را از قدرت و سلطنت
در ملک خود خارج نمودند و از این قبیل بیانات لطیفه

بسیار وارد شده و مذهب سیم مذهب طائفه محقه اثنی عشریه
است که ماخوذ از ائمه اطهار است و موافق ادله و اعتبار است
که امر بین امرین است نه جبر محض و نه اختیار محض و فهم این معنی
محتاج بلطف قریحه و بیان لطیف است که مراد شرکت خالق
و مخلوق در افعال نیست و همچنین مراد اجتماع قدرتین نیست
بلکه مراد این هم نباشد که جبر صرف نیست و جبر ناقص است
و نیز مراد این نیست که بعض افعال مثل امور تکلیفیه
اختیار محض است و بعض امور مثل فقر و غنی و صحت و
مرض و امثال آن جبر محض است زیرا که محل کلام غیر از
افعال ارادیه اختیاریه نیست و افعال اختیاریه لا محاله
صادر از اراده عبد است و نسبت صدور این گونه افعال از
ع ذات اقدس حق تعالی
عبد مباشر خلاف بداهت عقل و عرف عقلا است و مدح
و ذم از روی صدور فعل است از اراده لیکن اراده که جزء
اخیر علت تامه صدور فعل است امری است حادث و باید علتی
و سببی موجود شود مانند دواعی و خواطر که بعد از خطور
فعل داعی شوقی پیدا شود و اراده حادث شود که باید فعل آن
فعل بجا آورده شود و حصول داعی ممکن نیست که مسبب
از امری خارج از فاعل باشد و گرنه یا جبر محض شود و یا تسلسل
لازم آید پس لا محاله حصول داعی از مقتضیات ذات و از

استعداد و قابلیت ذوات و خصوصیات آنها خواهد بود
و استعداد و خصوصیة عین مرتبه و ذاتی فاعل است و لطف
و فیض الهی موجب است که ابطال و اهمال اقتضا ذات نشود
و هر قابل مرتبه را بکمال خود برساند تا در حق او نیز کرم شده
باشد قل کلّ یعمل علی شاکلته اشاره باین لطیفه ربّانیه
است پس باین سبب اراده حقه الهیه تعلق گرفت که هر فاعلی
اراده فعل لایق بحال خود نماید و معنی تقدیر امور و افعال
عباد جز این که گفتیم چیزی نیست پس اگرچه فعل فعل عبد است
و صادر از او است و باراده لیکن منتهی بفعل و صنع حق
می شود و چنین نباشد که فاعل استقلال تام در صدور
افعال داشته باشد زیرا که اگر اراده الهیه تعلق گیرد اراده
عبد نیز بر میگردد و من عرفت الله بفسخ العزائم و نقض
الهمم اشاره بهمین معنی است نه اینکه بگوئیم که مضطر
در اراده باشد و مختار در مراد چنانکه بعض از علما
گفته اند بلکه گوئیم اراده از خود او است چون ارادی بودن
اراده یا صدق اختیار بر اراده معنای محصلی ندارد و هم
صدق اضطرار معنی ندارد بلکه اراده هر مریدی بر خیزد
از ذات مرید و ذات او ذات او است نه آنکه ذات او را جاعل
ذات او کرده باشد تا سؤال بیاید که چرا انحو دیگری جعل

ذات او نشد و نخواهیم گفت ذات او مجعول بجعل جاعل
نیست زیرا که قبل از جعل عدم محض و فنای صرفست و
قابلیت و استعداد از مراتب هستی مجعول است بعبارت
دیگر هویات و اختلاف ذوات از لوازم مجعول وجعل
و تکثر و تعدد مجعولات است و تحریر این مبحث بتقریر
مزبور و خلو از اصطلاحات از خصائص او بعین الحسینیه
است و بهتر انکه صرف عنان قلم نمائیم و در کافی از امام صادق
روایت شده که شخصی سؤال نمود که خدا مجبور کرده
بندگانرا گفت نه چنین است عرض داشت تفویض بایشان
نموده فرمود نه عرض داشت پس چگونه است فرمود لطفی
است میانه این دو و خاتمه اهل تفسیر در ایه مبارکه ما اصابکم
مِن مُصِیبَةٍ فَبِمَا کَسَبَتْ اَیدِیکُم اختلاف کرده اند بعضی گفته
اند عام است و بعضی گفته اند خاص بغیر معصومین است
و بعضی گفته اند که مراد بمصیبته در این ایه عقوبات حدود است
و از جواب حضرت سجاد ظاهر میشود که مصائب ائمه معصومین
از جهة افعال و اعمال نیست بلکه ابتلای ایشان از جهة ظهور
کمالات و مراتب صبر و رضا بتقدیر اوست و در قرب الاسناد
حمیری در تفسیر ایه سؤال شده از جناب صادق ع که ما اصابکم
مِن مُصِیبَةٍ فَبِمَا کَسَبَتْ اَیدِیکُم انچه از مصیبات بامیر المؤمنین

واهل بیت سیدازین قبیل بوده فرمود که رسول خدا
روزی هفتاد مرتبه استغفار می کرد بدون گناهی و در تفسیر
قمی بسند صحیح معتبر روایت شده که منهال بن عمرو
ملاقات کرد حضرت سجاد را وپرسش حال کرد جواب
فرمود که حال ما مانند حال بنی اسرائیل است در گرفتاری
بفرعون وکشتن پسرهای ایشان وزنده داشتن زنان و
تمام افتخار عرب بمحمد بود واز برای اهل بیتا وحقی نشناختند
ومکالمات حضرت را با منهال سید محدث جزائری
بوجه مبسوطی در کتاب انوار نعمانیه ایراد نموده هر که خواهد
مراجعه نماید

## الحدیث الثلثون

وبالسند المتصل الی الشیخ الفقیه جعفر بن محمد بن نما
عن المرزبانی باسناده عن جعفر بن محمد ع انه قال ما اکتحلت
هاشمیة ولا اختضبت ولا رای فی دار هاشمی دخان
خمس حجج حتی قتل عبید الله بن زیاد وبسنده عن یحیی بن
ابی راشد قال قالت فاطمة بنت علی ع ما تحنات امرئة
منا ولا اجالت فی عینها مرودا ولا امتشطت حتی بعث
المختار براس عبید الله ترجمه امام صادق فرمود سرمه نکشید
زنی از هاشم ونه رنگ نمود دست وگیسو را ودیده نشد
دودی در خانه مردی از هاشم پنجسال تا کشته شد پسر

زیاده بیانات شرح حال اقامهٔ ماتم و سوگواری فاطمیات
اجمالاً در حدیث اول گذشت که پلاس پوشیدند و گریبان
پاره کردند و سیلی بر صورت زدند و قاضی نعمان مصری
در کتاب دعائم الاسلام از حضرت صادق روایت کرده
که تا یکسال شب و روز نوحه سرائی نمودند و سه سال
در سوگواری بودند و مسور بن مخرمه و جماعتی از اصحاب
رسول خدا می آمدند در مجلس ایشان و خود را پنهان میکردند
و سر و رو بسته بودند که شناخته نشوند و نوحه گری
زنان را می شنیدند و میگریستند والحق طائفهٔ بنی هاشم
داد مردانگی و غیرت تمام کردند و در عاشر جلاء لث سید
الشهداء و در تذکرهٔ سبط مسطور است که آل ابوطالب
با بسیاری ایشان بعد از وقعهٔ طف نام یزید با اولاد خود
نگذاشتند مگر معویة بن عبد الله بن جعفر که پسر خود را
یزید نامید و طالبیین با این جهت او را مهجور نمودند
مؤلف اربعین الحسینیه العبد الحقیر فی عیون العلماء
والفقیر فی فنون الفضلاء الحاج میرزا محمد القمی ختم الله
له بالحسنی با طبیعت جامده و قریحهٔ خامده قصیدهٔ مرثیه
بلسان حال فاطمیات نظم نمود بامید آنکه در عداد نوحه
سرایان و مرثیه گویان سید مظلومین محشور شود

انشاء الله واز نفوس شریفهٔ ادبای عصر معذرت می خواهد زیرا که نظم شعر فصیح خصوصاً عربی از امثال حقیر متوقع و معهود نیست و هیچ زمان در نظم شعر قدمی نداشته و علمی نیفراشته و در خلال تالیف این عزیز شایق شدم که حدیث امّ ایمن و مرثیهٔ فاطمیّات را نظم نمایم و این توفیق را از تایید ات سبحانی دانم و بالله الاستعانة

تجاوبن العنادل صائحات — على اغصان وردنا نائحات

واجرين الدموع على الخدود — وذكرن العهود الماضيات

الا مثل الحمامة اذ تغنت — فهيجن القلوب الهائمات

كتهييج المسافر في الاياب — الى الاوطان من ارض الفلات

ولكن لهو الطير اذ وردن — المدينة من دمشق راجعات

تذكرن الاحبة بالطفوف — وقد ماتوا عطاشا بالفرات

ونادين تترنم في المقال — بالحان هدت الراسيات

مدينة جدنا لا تقبلينا — رجعنا خاسرات خائبات

خرجنا منك بالاهلين جمعا — دخلنا لا بنين ولا بنات

ونادت جدها ونعت اخاها — وما اشجى صياح الناعيات

الا يا جدنا يا خير هاد — لقد امست بناتك ضايعات

نوازل في الديار بغير اهل — ثواكل في البيوت الخاليات

وكل تشتكي ما قد اصابت — لفقدان الاحبة والحماة

ضعفا نواعم بیض ناعیات

وقائلة تذكر ما تلاقت — من الاحزان والرزء البتات
اخية تذكري يوما ورنا — دمشقا نا نحات باكيات
ويضربن العواهر بالدفوف — ويلعبن البغايا بارافصات
كأن امامنا شرقت شموس — رؤس بالدماء مقطرات
وفي قدامهم راس الحسين — على اعلى الرماح العاليات
ولم او قبل رمحك قط رمحا — تمكن من عناق المكرمات
وقد يتلو الكتاب فهل سميع — خطيبا مصقعا فوق القنات
رزايا ك الجليلة لا تناسى — وللاكباد قدما محرقات
ولو انساك يوما لست انسى — قضيبا في شفاه ذابلات
ولن انساك يوما كيف انسى — وقوفك في مقابلة العتاة
تذكرهم بايام الوعيد — وتنذرهم بآي محكمات
وتستسقي بماء للرضيع — ولم يرضع بثدي المرضعات
فلو انا عمينا اذ رأينا — ولم نطرف عيون الرامقات
عليك في السلاسل مستكينا — حرائر في الحبال المرتقات
فهل تذكرن يوما قد لقينا — نساء من امية مترفات
وهن اللابسات حرير محض — ونحن مسلبات عاريات
اقمن ماتما ولبس سودا — حزين الخير عنا في الغدات
فلا عمرت دمشق ونحن فيها — اقمنا والسبايا جائعات
فوا عجبا من الدهر الخؤون — ومن او ضاع دور الدائرات

| | |
|---|---|
| عواہر عبد شمس فی التنور | ظواہر ہاشم بالساہرات |
| فتلک عواکف فی خندر عز | وہن علی المدا مستخدمات |
| الا یا جیرتی فاتر کن لومی | فما الشکلی تقاس بعاقلات |
| فہب ان الحسین اراد ملکا | فما ذنب النساء الطاہرات |
| اخی احرقتنا یوم الفراق | وسعرت الصدور الزافرات |
| سالناک الرجوع لدی الوداع | فقلت تسلیا للسائلات |
| فلو ترک القطا لیلا لناما | فہبوا للبلایا النازلات |
| الا یا قاصدا جدث الحسین | اطل وقف المطیۃ بالبیات |
| تزود منہ کحلا للعیون | واجل بہ عشاء الباصرات |
| عظام السبط فی تلک البرایا | لقد سحقت بخیل عادیات |
| وفی قیعان طف عطر مسک | نفوح من الدماء الیابسات |
| وانشا الرباب رثاء حزن | وتولی بعلہا فی الرائیات |
| حسینا واحسینا واحسینا | فلن انسی الحسین الی الوفات |
| تمکنت البقیع بغیر ظل | لعہد عاہدت فی السالفات |
| وابدت ندبۃ ام البنینا | تؤثر فی القلوب القاسیات |
| باربعۃ فجعت وکیف یرجی | سلو الثاکلات الفاقدات |
| بقین نوادبا فی کل یوم | ولیل فی السنین الآتیات |
| ولم یخضبن کفا بالحناء | بغیر دماء وجہ اللاطمات |
| ولا کحلن عیون بالمرود | سوی سکب الدموع الجاریات |

ولا امتشطت نساء من قريش
سوى تسريح شعر النائحات

ولم يوقدن نارا تحت قدر
سوى نيران حزن موقدات

ونشرح الابيات ونشير الى بعض مشتملاتها التي اوجب تعاليها من التجاوب والعنادل جمع عند لبيب ولا يخفى حسن المطلع وحسن البراعة والاستهلال وحسن التخلص الى المقصود وحسن التضمين للتبيين وهما لام كلثوم وقوله نادت جدها اشارة الى ما ورد من انها اخذت بعضادتي باب الروضة النبوية وقالت يا جداه اني ناعية اليك اباعبد الله وفي قوله رؤس بالدماء مقطرات اقواء وهو كون حركة الروي مخالفا الاعراب الكلمة وهو ان كان يعد من عيوب الشعر الا انه غير عزيز في اشعار الفصحاء مثل دعبل والحميري والرضي ويأتي فيما بعده من الابيات وقوله لم ار قبل مجلك هذا تضمين لشعر محمد بن يعقوب الانباري بقصيدة اولها علو في الحيات وفي الممات لحق انت احدى المعجزات وفي وفيات الاعيان انها احسن ما قيل في رثاء المصلوب ولما انشد ابن الانباري هذا البيت بحضرة الصاحب بن عباد قام وقبل فاه ولطافة هذه القصيدة دعتني الى نظم مرثية لمولانا الحسين علي وزنه وقافيته وبيت ابن الانباري هكذا ولم ار قبل جذعك قط جذعا

تمکن من عناق المکرمات وقوله خطیبا مصقعا یقال خطیب
مصقع ای بلیغ قوله فلو انا عمینا لو للتمنی نحو قوله تعالی ربما
یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین وقوله لم نطرف عطف
علی عمینا وقوله وهل تذکرن یوما الخ اشارة الی ما ورد
فی کامل التواریخ وجملة من الکتب من دخول الفاطمیات
علی النساء الامویات وکانت علیهن الملابس الفاخرة
والحلی والحلل فلما رأین الفاطمیات نزعن ثیاب الزینة
ولبسن الثیاب السود واقمن ماتما ثم بعد ذلک البسن
الفاطمیات ملابس فاخرة کما فی الکامل ویعجبنی نقل روایة
مناسبة لهذا المقام رواها فی الخرائج من ان الیهود سئل
النبی صلعم ان یبعث فاطمة الی عرسهم والحوا علیه وقالوا ان
لنا حق الجوار واعتذر النبی بانها زوجة علی وبحکمه فسالوا
ان یشفع الی علی ع وقد جمع الیهود الحلی والحلل وظنوا ان فاطمة
تدخل فی بذلتها وارادوا استهانتها فجاء جبرئیل بثیاب
من الجنة وحلی وحلل لم یروا امثلها فلبستها فاطمة وتعجب
الیهود منها واسلم بسببها خلق کثیر من الیهود ودخلت
عقیلة الهاشمیین زینب علی اعدائها وعلیها ارذل ثیابها
قوله وانشات الرباب الخ مضی شرح حال الرباب فی الحدیث
الحادی عشر ونقلنا مرثیتها ایضا وقوله تمکنت ای اخذت

مكانا فراجع هناك وام البنين اسمها فاطمة بنت حزام بن خالد بن ربيعة بن لوئي بن كعب بن عامر بن كلاب خطبها عقيل لامير المؤمنين ع وكان عقيل نسابة وقد قال له علي انظر لي امراة قد ولدتها الفحولة من العرب فتلد لي غلاما فارسا فقال له تزوج ام البنين الكلابية فانه ليس في العرب اشجع من آبائها وولدت للامير اربعة بنين العباس واخوته قال ابو الفرج وكانت ام البنين ام هؤلاء الاربعة الاخوة القتلى تخرج الى البقيع فتندب بنيها اشجى ندبة واحرقها فيجتمع الناس اليها وكان مروان يجيء فيمن يجيء فلا يزال يسمع ندبتها ويبكي واليه اشير في قوله تؤثر الخ والفاقدة من النساء من لم يبق لها ولد ولا يخفى لطافة الابيات الاخيرة والمرجو من ادباء العصر موازنة هذه القصيدة مع مرثية ابن الانباري والحكم بين الشعرين لا بين العصرين

## الحديث الحادي والثلثون

وباسنادي الى السيد الاجل علي بن طاوس في الاقبال من كتاب ابن ابي قرة عن ابي جعفر الباقر قال كان ابي علي بن الحسين ع قد اتخذ منزله من بعد مقتل ابيه الحسين بيتا من شعر واقام بالبادية فلبث فيها عدة سنين كراهة لمخالطة الناس وملابستهم وكان يسير من البادية بمقامه

بها الی العراق زائراً لابیه وجده ولا یشعر بذلک من فعله
قال محمد بن علی فخرج متوجها الی العراق وانا معه لیس معنا
ذو روح الا الناقتین تمام الخبر ترجمه ابو جعفر باقر گفت
بود پدرم علی پسر حسین که گرفته جایگاه خود را پس از
کشته شدن پدرش خانه از مو ومانده بود در بیابان پس
درنگ نمود در بیابان چند سال چون ناخوش داشت
آمیزش با مردم او بیرون خود شان او میرفت از آن بیابان
درهنگام بودنش در آنجا بسوی عراق که دیدن کند پدر
وپدر بزرگ خود را و کسی آگاه از کار او نبود بیانات
مکارم اخلاق ومراتب عبادت وخوف و زهد علی بن
الحسین از امور معلومه ایست که تمامی اهل تاریخ از موافق
ومخالف ضبط نموده اند ومعاصرین او شهادت بر جلالت
قدر او مکرر داده اند وگفته اند از بنی هاشم کسی افضل
از وی نبوده چنانچه از زهری وابو حازم و دیگران منقول
است وحضرت صادق ع پس از بیان مراتب علم و زهد و
عبادت امیر المؤمنین ع فرمود که کسی در اولاد امیر المؤمنین
شبیه تر باو از علی بن الحسین نبوده و در خبری است که
در سفر حج تازیانه وقضیب بر ناقه خود نزدی و می گفت
از قصاص در قیامت می ترسم واز عبادات موظفه آنحضرت

بود هزار رکعت نماز و در علمای اسلام کتابی در زهد
و عبادت نوشته نشده که در او ذکر علی بن الحسین زین العابدین
نباشد و در کشف الغمه مسطور است که طاوس یمانی
باو عرضه داشت که سه مرا سبب امن و اطمینان شماست
از عقاب یکی آنکه تو پسر پیغمبری و دیگری شفاعت پیغمبر
و سیم رحمت واسعه الهی جواب فرمود نسبت پیغمبر
مرا ایمن چگونه کند با آنکه خدا فرموده فلا انساب بینهم
یومئذ و اما شفاعت مرا ایمن نکند با گفته خداوند لا
یشفعون الا لمن ارتضی و اما رحمت خدا خدا گوید ان رحمت الله
قریب من المحسنین و من نمیدانم که محسن باشم و در زمان
مسافرت با اهل قافله نسبت خود را برسول خدا اظهار
نمیداشت که مبادا رعایتی از او نمایند و روزی تازیانه
بغلام خود داد جهة تادیب غلام عرضه داشت مرا پی
کار خود فرستی آنگاه تازیانه زنی مرا پس گریست زین العابدین
و به پسر خود حضرت باقر فرمود در مسجد پیغمبر برو و بعد
از نماز برای من استغفار کن و آن غلام را آزاد نمود و غلام
دیگری داشت پس از خانه بیرون شد و تازیانه او رد و بغلام
خود گفت مرا قصاص کن و صد خانواده از فقرای مدینه
را اعانت می‌نمود و شبها حمل زاد و معاش برای آنها

میکرد و باندازهٔ ابنان بر دوش کشیده بود که شانه او سینه
بسته و سیاه شده بود و فقرای مدینه همه شب بر در
خانهای خود انتظار او را داشتند و او را نمی‌شناختند
همینکه می امد می گفتند صاحب انبان امد و انکه از مشقت
و محنت سفر کربلا بسیار ضعیف و نحیف شده بود و در
اندك سرمائی متاثر میشد شبها بضعفا همسایکان مدد
می نمود و برای ایشان اب می کشید و نیز اب غسل و وضوی
خود را بدست خود می کشید شبی از شبها زهری او را
ملاقات کرد در حالیکه باران می امد بار در و هیزم بر
دوش دارد پرسش نمود فرمود سفری در پیش دارم و
در تهیهٔ ان سفر هستم گفت غلام من حاضر است برای
خدمت فرمود خود حامل باشم بهتر است پس از چند روزی
دیگر که شرفیاب شد پرسید که مسافرت شما چه شد فرمود
مقصود سفر اخرت و تهیهٔ مرك بود و از حدیث اقبال
معلوم شود که بزیارت کربلا و نجف مکرر امده و وضع مسافرت
بر وضع اختفا بوده چنانچه از حدیث ظاهر شود و باین جهت
مسافرت ان حضرت بعراق مذکور در تواریخ نشده و از عبادات
موظفهٔ ان جناب استمرار گریه در مصائب پدر بزرگوارش
بود در مدت سی و پنجسال زیرا که وفات انحضرت در بیست

پنجم محرم سنه نود وچهار هجری بود علی المشهور و سنش شصت و یك بود و بحدی گریست که بر چشمان و خائف شدند و هر وقت قدح آب بدست گرفت باندازه گریست که آبرا ممزوج باشك خود نمود و گریه میفرمود فراق الاحبة غربة و قیل له تبکی دهرك فلو قتلت نفسك لما زدت علی هذا فقال نفسی قتلتها و علیها ابکی شعر در رفتن جان از بدن گویند هر نوع سخن     من خود بچشم خویشتن دیدم که جانم میرود     و با اولاد عقیل مهربانی بسیار می نمود و میفرمود چون نظر بایشان کنم یاد کربلا می کنم و مرا رقتی دست دهد و در مناقب ابن شهر آشوب است که همه روز دعا میکرد که خدایا سر قاتل پدرم را ببینم مؤلف گوید که در زمان ما بمسامحات و اعراض علمای عصر از احادیث و تواریخ خرافاتی در السنه مرثیه خوانان نسبت بسید الساجدین شایع است مثل آنکه در شام هفت علم با ما کردند و خاکستر بر سر ما بیختند و بحدی گریه می کرد که از چشم او از ناودان جاری شده بود و ببازار قصابان عبور کرد یا آنکه اثر زنجیر بعد از هفت سال در پای او بود یا بخانه زهری بمجلس تعزیه سید الشهداء رفت و در آستانه کفش داری کرد و از این قبیل از مخترعات اکاذیب بارده و مختلقات

کتب حدیثیه مؤلفه است و لن یصلح العطار ما افسد الدهر
خاتمه نافعه مراتب زهد و خوف و عبادات شاقه و اجتهادات
اکیده سید سجاد و سایر ائمه اثنی عشر محل شک و ریب
نیست و این وظایف منافاتی با مرتبه عصمت ایشان ندارد
بلکه از لوازم عصمت است زیرا که معنی عصمت را دارا بودن
علم شهودی و معاینه نتایج اعمال و آثار برزخی افعال
و مکاشفه حقایق نشاته بهشت و دوزخ و مواقف و احوال
قیامت است کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ
لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ و بدیهی است که هر کس احاطه تامه بر
نتایج اعمال پیدا کند و اثر هر کاری را مشاهده بعین الیقین
کند هرگز اقدام بارتکاب آن عمل ننماید مانند کسیکه عیانا
بداند که در طعامی سم داخل شده هرگز اختیارا اقدام بخوردن
آن غذا ننماید اگرچه در اعلی درجات لذت باشد و این است
که اصحاب ما اجماع دارند بر عصمت انبیاء و ائمه بلکه صدیقه
کبری ع زیرا که دارای مقام علم الیقین و مکاشفه بوده اند
و این سبب است داخل دایره تطهیر است باتفاق مفسرین و علم
بحقایق نشئات و نتایج افعال و اعمال از لوازم مساویه اعم
و ولایت است و اگرچه عصمت را در کتب کلامیه بطرق
دیگری اثبات کرده اند و بعضی تمسک بادله لفظیه نموده اند

که صدیقه کبری ع

لیکن

لیکن بر اهل بصیرت مخفی نیست که هیچ یک از آن طرق
مثبت تمام مدعی یا خالی از مناقشه نیست و آنچه نگاشتیم
از تمسک بعلم و عیان و مکاشفه و شهود و عرفان
خصوصیات اوثق طرق و اوفق بقواعد علم و عقل
است و از برای مطلعین بر ابواب احادیث اصول کافی و غیر
آن از کتاب حجت و دانستن جهات علوم ائمه نبی واضح است
که دارای این مراتب منفک از عصمت نخواهد بود و بیان
دیگری نیز اثبات مدعا نمائیم و آن اثبات از طریق محبت است
که نفوس کامله انبیا و اولیاء لامحاله دارای مرتبه علیای محبت الله
هستند و هر دوستی در تحصیل محبوبیت دوست خود و کناره
کردن از مبغوضات او رغبتی فرا دارد و اگر موجب بر کسی
غلبه نماید و بمرتبه مؤکده رسد طرفة العینی غفلت از تحصیل
محبوبیت دوست خود ننماید و این معنی موافق تجربه و عیان است
و در هر حال نسبت عصیان بانبیاء در قرآن و اعتراف بمعاصی
در ادعیه مأثوره ائمه و استغفار و تضرع و بکاء و خوف
آتش جهنم و استعاذه از شیطان چنانچه مکرر در ادعیه
و احادیث است از لوازم عبودیت و خضوع بندگی و مخافت
است یا از باب استیلای سلطان عظمت و خوف از مهابت
از لوازم معرفت تامه است یا آنکه مطلق بعد و دوری کا

وخطیئۂ نفوس شریفۂ معصومین است اگرچہ باشتغال بمباحات ولوازم بشریت وطبیعت باشد چنانچہ حکیم سنائی گفتہ ہرچہ از خویش وامانی چہ کفر آن حرف وچہ ایمان ہرچہ از دوست دور وامانی چہ زشت آن نقش وچہ زیبا وجہنم نیز معنا کلی دارد مانند گناہ کہ عبارت از دار بعد وفراق وانقطاع اتصال دائم چنانچہ عارفی سرودہ ونیکو بیان نمودہ

دوزخ عاشقان فراق بود ہر کجا ہے جہنمی دارد

ودر دعای کمیل وارد است ہبنی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک وانچہ شیخ جلیل صاحب کشف الغمہ کہ قاعدۂ حسنات الابرار سیئات المقربین را تاسیس کردہ وسایر علما پسندیدہ اند اشارہ ببعض مذکورات است وبا آنکہ ذات اقدس واجب واعلی است مستاثر کہ ہیچ ملک مقربی یا نبی مرسلی بران مرتبہ آگاہ نیست ودران علم ذات اقدس را شریکی متصور نیست ودر احادیث وادعیہ مکرر واشارہ باین مرتبہ از علم ذات شدہ ونیز در باب بدا گذشت احادیثی کہ خدارا دو علم است یکی علم مخزون کہ مطلع نیست برا واحدی ودیگری علمی کہ تعلیم ملائکہ وانبیا شدہ وبحسب مرتبہ اول ہیچکس ایمن از عواقب نیست وآیات مبارکہ اشارت

باین معنی دارد قل ما ادری ما یفعل بی ولا بکم قل لو کنت
اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر عالم الغیب فلا یظهر
علی غیبه احدا و پوشیده نیست که تنوان گفت این آیات
از متشابهات است و این معنی الطف و ادق از همه اجوبه
مذکوره است و هیچ منافاتی با مرتبه عصمت و جلالت نفوس
شریفه اولیا ندارد زیرا که جمیع این مراتب بحسب علوم فائضه
و اطلاع بر الواح سماویه است و آنچه در علم مکنون مخزون
است فائض بر احدی نشده و اجوبه دیگری علمای شیعه
در این مقام گفته اند که تضرع نفوس مقدسه از معاصی کبیره
شیعیان ایشان است یا مراد تعلیم ایشان است و رکاکت
این اجوبه بحدی است که محتاج ببیان نیست و جواب اخیر
اوفق بظواهر و جامع شتات آیات مبارکه و احادیث
وارده است و مرضی بعض مشایخ از معاصرین قدس الله
روحه و شرحی متعلق باین مقام در حدیث بیستم گذشت
و در امثال اینگونه مطالب عالیه باشاره قناعت کردیم
تا از وضع اختصار تجاوز نشده باشد و بر نتایج اقتصار
شد زیرا که مقدمات بر اهل خبرت و بصیرت آشکار است

## الحدیث الثانی والثلثون

وبالسند المتصل الی الشیخ الجلیل جعفر بن محمد بن قولویه

باسناده الی الکاهلی عن ابی عبدالله ع قال من اراد ان یکون
فی کرامة الله وفی شفاعة محمد فلیکن للحسین زائرا ینال من الله
افضل الکرامة وحسن الثواب ولا یسئله عن ذنب عمله فی
الحیوة الدنیا ولو کانت ذنوبه عدد رمل عالج وجبال تهامة
وزبد البحر ان الحسین بن علی قتل مظلوما مضطهدا نفسه
وعطشانا هو واهل بیته واصحابه ترجمه امام صادق گفت
هر کس خواهد که بوده باشد در گرامی بودن نزد خدا
ودر خواهش گری محمد پس باید بوده باشد مر حسین را دیدار
کن میرسد او را افزونتر گرامی و نیکوئی مزد و نپرسد
او را خدا از گناهی که کرده در هنگام زندگانی جهان پست
واگرچه بوده باشد گناهان او بشماره ریگ وادی عالج
وکوههای تهامه وکف دریا بدرستیکه حسین پسر علی
کشته شد ستم رسیده وبیچاره بود خود او وتشنه بود
او وخانواده او ویاوران او وبیانات ایمان واعتقاد به شفاعت
رسول خدا وائمه هدی از ضروریات مذهب شیعه است
واغلب فرق مسلمین نیز موافق هستند در ثبوت شفاعت
برای گناه کاران واهل معاصی کبیره شارح صحیح مسلم نقل
کرده که اهل سنت قائل بجواز شفاعت هستند از طریق سمع
بصریح آیات واخبار متواتره ومسلمین اجماع بر این معنی دارند

۷ عقلا و معتقد وجوب شفاعت هستند ۴

جز معدودی از خوارج و معتزله که تاویل کرده اند ظواهر آیات شفاعت را باینکه مراد زیادتی درجات است نه رفع عذاب و بصریح آیات و اخبار تاویل ایشان باطل است و شیخ صدوق در رسالهٔ اعتقادات گوید که اعتقاد شیعه در شفاعت آنست که شفاعت ثابت است برای صاحبان معاصی کبیره و صغیره و اهل توبه محتاج بشفاعت نباشند و هر که منکر شفاعت پیغمبر باشد از شفاعت بی بهره باشد و شفاعت اختصاص دارد برسول خدا و اوصیای او و سایر انبیا و رسل و اوصیا و مؤمنین و ملئکه و نیز اختصاص دارد شفاعت باهل ایمان که اهل توحید باشند و اهل شک و شرک و انکار و کفر را بهره از شفاعت نیست تمام شد کلام صدوق و لتحقق معنی الشفاعة و المغفرة علی وجه یکون من خواص هذا الکتاب و هو مبنی علی رسم مقدمات

الاولی من خواص الانسان تاثیر اعماله و افعاله الارادیة في جوهر ذاته و صحیفة اعماله ان خیرا فخیر او ان شرا فشر افکلما یفعله بجوارحه یتاثر منه روحه و یجتمع في صحیفة ذاته و خزانة مدرکاته لاسیما ما تو تسحت من الهیئات و تاکدت من الملکات و النفوس هی الصحف المنشورة فی القیمة و هو الکتاب الذی لا یغادر صغیرة و لا کبیرة حتی النفخ في لوح

والملئكة الموكّلون بهذه الارتسامات هم كتبة الاعمال
مما نطابق فيه البرهان والعيان ونطق به القران و
الحسنة تزيد النفس صفاء وبهاء وكذا الصفات الحميد
والاخلاق الحسنة والاعمال السيئة والملكات الرذ
تكدرها وتحدث فيها احوالا مباينة لجوهر ذاتها فالنفوس
العاصية المتبعة للشهوات بمنزلة مرات يعلوها الخبث
والصدى وتراكمت عليها الكدورات والكثافات بحسب
طول زمان العصيان والشهوات وعظم المخالفة وصغر
واليه اشير في الحديث رب شهوة ساعة اورثت حزنا طو
الثانية النفوس العاصية الشقية بحسب الوجود والتح
وفعلية الكمالات مخالفة للنفوس المطيعة السعيدة لا
بحسب الحقيقة والذات بل بسبب اللواحق والعوارض
الطارية لها فان المعاصي ومتابعة الشهوات بمنزلة اعر
غريبة للنفس تؤثر فيها اثرا واقعيا وتوجب لها كالامر
ولا ريب ان للنفس استعدادات فكلما فعلت فعلا حصل
اثر خارجي وتبدلت القوة بالفعلية والفعلية تساوق ال
والفعل الصادر من النفس ربما يؤثر اثرا ويبقى ذلك الا
وربما ينكر ويرسخ اثره ويبقى وقد عبر الشرع الاقدس
عن القسم الاول باللمم الذين يجتنبون كبائر الاثم والفو

الا اللمم وقلما يخلو منه انسان وهو من الذنوب المغفورة يعني
يمحي اثره بيسر عنه والقسم الثاني يبقي اثره دهرا طويلا وربما لا
يزول الا بقاسر ومزيل من التوبة وتكفير الحسنات والشفاعة
والى هذا المعنى اشير في الاخبار الواردة في ان في القلب نكتة
بيضاء وتسود بكثرة المعاصي وبما ورد في باب تنقل احوال
القلب حتى يصير اسفله اعلاه وقد اشير الى هذا التحقيق الذي
في قوله تعالى ام حسب الذين اجترحوا السيئات ان نجعلهم
كالذين امنوا وعملوا الصالحات سواء محياهم ومماتهم ساء
ما يحكمون كانه احال الفرق بينهما الى فطرة العقول الثالثة
قد ثبت في شرع العقل استحالة الترجيح بلا مرجح وكذا امتناع
كون الارادة الجزافية والعزيمة الاقتراحية مرجحا لشيء فاذا
فرض وثبت ان للافعال تاثيرا في الواح النفوس فلا يمكن ان
يقال عفى الله عنه بلا مرجح موجب لذلك وانه فعل ذلك
اقتراحا بالارادة الجزافية اذ لابد في منع المقتضي عن اقتضائه
من مرجح موجب والا لكان سفها وعبثا ممتنع الصدور عن
الحكيم ولو فتح هذا الباب لانسد ابواب جهنم على الكفار و
العصاة وهو مما لا يلتزمه ذو مرية ولا يعتقد به ذو ملة
الرابعة المؤثر اما جسماني واما روحاني وكل منهما اما دفعي الاثر
واما تدريجي التاثير والثاني ظاهر والاول كتاثير الاكسير في

الاجساد القمرية والشمسية بمجرد الملامسة بينهما وكتأثير الاسلام
في نفس الكافر والتوبة في نفس العاصي فانها بعد استحكام
آثار الكفر والعصيان ورذائلهما في نفوسهما في طول عمرهما
اذا تابا ورجعا نقضا تلك الآثار والرذائل عنهما دفعة
وآناً حتى كان الفراغ وقع لا في زمان وقد اجمع المسلمون كافة
على ان من تاب في آخر ساعة من عمره او اسلم كافر كذلك
كان من اهل النجاة والفلاح ولا يرى من اثر تلك الاعمال
شيئا وورد بذلك اخبار عديدة ولعلك بعد اتقان
هذه المقدمات دريت وايقنت ان عذاب الآخرة وعقابها
ليس من باب التشفي والانتقام ولا من باب الجزاف والاقتراح
بل النفوس الكافرة على مراتبها وكذلك العاصية المتمردة
على اختلافها اكتسبت اعمالا مستعدة للصور النارية
في عوالم الآخرة التي هي محل بقاء النفس بعد المفارقة عن الابدان
فلو خلي بينها وبين صفاتها وملكاتها الحاصلة من اعمالها
لتعذبت بها بحسب استعداد تلك الصفات للبقاء الا
ان يمنعها مانع قوي وقد ورد في الخبر انما هي اعمالكم ترد
اليكم يعني الثار الاخروية والصور البرزخية وقد اشير
اليه في القرآن بقوله سيجزيهم وصفهم والمانع الخارجي
قد يكون من فعل النفس كالتوبة التي هي باب مفتوح من

الله الی العباد فاذا حصلت حقیقة تاثرت النفس منها و قعة ونفضت مکتسباتها آنا کالنار القویة اذا غلبت علی الفلزات المکدرة خلصتها من الکدورات العارضة بسرعة وربما کان احتراق النفس بنار الندم اشد من احتراقها بالنار ونعم ما قاله العارف در آتشم بیفکن تا نام کنه میر که آتش بگرمی عرق انفعال نیست وقد ظهر ضمنا معنی طلب العفو و المغفرة من الله تعالی وهو ان لا یترکه بحاله و بهمله موکولا الی نفسه حتی یؤثر المقتضی اثره وقد یکون من فعل الغیر کدعاء مؤمن واستغفاره له او شفاعة شفیع وهو لا محالة یکون بسبب موجب لذلک ولا بد ان ینتهی ذلک التسبب الی ذاته و معنی الشفاعة توجه النفوس القویة الکاملة الی استخلاص النفوس المکدرة العاصیة عن مقتضیات اعمالها المکتسبة ولا بد من سبب مرجح لذلک حتی تجعلها شفعائها و ترقیها عن النقصان الی الکمال و یشرق علیها نورها و ینور ظلماتها و ذلک بعد القابلیة الذاتیة وعدم بطلان استعداداتها للنجاة ما للظالمین من حمیم ولا شفیع یطاع ولذلک اختصت الشفاعة باهل الایمان ولیست بعامة و ایضا یختلف الشفاعة باختلاف الشفیع و المشفوع له و بحسب اختلاف مراتب ابتلاء النفوس باعمالها و اخلاقها

فقد ورد عن امير المؤمنين ان اخوف ما اخاف عليكم البرزخ فان منكم من لا تبلغه شفاعتنا الا بعد ثلثمائة الف سنة وقد تبيّن مما ذكرنا عدم امكان الشفاعة للكفار اما لانه ترجيح للمرجوح او لبطلان استعدادهم بل لا يبعد ذلك في حق بعض العصاة وان كانوا ظاهرا في عداد اهل الايمان لعظم الجناية وتناهي الطغيان وقال بعض العلماء قدس سره معنى الشفاعة ان يجعل بعض مقربي الحضرة الالهية وسيلة في مغفرة ذنوبه وهذا انما يتصور اذا كان العبد استحكم نسبته الى ذلك الشفيع في الدنيا بشدة المحبة او كثرة المواظبة على الاقتداء به او كثرة الذكر له بالصلوة والتسليم عليه او تالمه بفقدانه وحزنه على ذلك ونحو ذلك فان ذلك كله يصير سببا لتنوير القلب والقرب من الله وهما بعينهما مغفرة للذنوب وزيادة في الدرجات وانما حصلا بواسطة ذلك الشفيع وهذا معنى الاذن من الله فما لم تكن هذه المناسبة لم يتحقق الاذن يدل على ذلك ان جميع ما ورد في الاخبار من استحقاق شفاعة النبي صلى الله عليه وآله معلولة بما يتعلق بهم من صلوة عليهم او زيارة لقبورهم او البكاء عليهم او الاحسان الى ذراريهم وغير ذلك مما يحكم علاقة المحبة والمناسبة معهم انتهى وهو يؤكد ما ذكرناه ويؤكده ايضا

عدة اخبار مثل ما رواه في الكامل عن الباقر ع اما انه ليس من عبد يذكر عنده اهل البيت فرق لذكرنا الا مسحت الملئكة ظهره وغفر ذنوبه كلها الا ان يجئ بذنب يخرجه من الايمان وان الشفاعة لمقبولة وما تقبل في ناصب الخبر وفي كتاب الحسين بن سعيد الاهوازي بسند صحيح قال اعلائي عن الباقر ع قال ان الكفار والمشركين يعيرون اهل التوحيد في النار فيقولون ما نرى توحيدكم اغنى عنكم شيئا وما نحن وانتم الا سواء قال فيانف لهم الرب عز وجل فيقول للملائكة اشفعوا فيشفعوا لمن شاء الله ويقول للمؤمنين مثل ذلك حتى اذا لم يبق احد تبلغه الشفاعة قال الله تبارك وتعالى انا ارحم الراحمين اخرجوا برحمتي فيخرجون كما يخرج الفراش ثم قال ابو جعفر ع ثم مدت العمد واحمدت عليهم وكان والله الخلود وفي الكتاب المذكور عنه ع ان قوما يحرقون بالنار حتى اذا صاروا حمما ادركتهم الشفاعة فينطلق بهم الى نهر يخرج من رشح اهل الجنة فيغتسلون به فينبت لحومهم ودماؤهم ويذهب عنهم قشف النار ويدخلون الجنة ويسمون الجهنميون فينادون باجمعهم اللهم اذهب عنا هذا الاسم قال فيذهب ثم قال يا ابا بصير اعداء علي هم الخالدون في النار لا تدركهم الشفاعة وروى في المحاسن عن الصادق ع ان الجار يشفع

الحاره والحمیم یشفع لحمیمه ولو ان الملائکة المقربین والانبیا
المرسلین شفعوا فی ناصب ما شفعوا وفی تفسیر الامام العسکری
عن امیر المؤمنین علیه السلام ان الله رحیم بعباده ومن رحمته انه
خلق مأة رحمة جعل منها رحمة واحدة فی الخلق کلهم فبها یتراحم الناس
وترحم الوالدة ولدها وتحنن الامهات من الحیوانات علی اولادها
فاذا کان یوم القیمة اضاف هذه الرحمة الی تسع وتسعین رحمة فیرحم
بها امة محمد ص ثم یشفعهم فیمن یحبون له الشفاعة من اهل الملة حتی ان الواحد
لیجیئ الی مؤمن الشیعة فیقول اشفع لی فیقول وای حق لک علی فیقول
سقیتک یوما ماء فیذکر ذلک فیشفع فیه ویجیئه آخر ویقول
ان لی علیک حقا فاشفع لی فیقول وما حقک علی فیقول استظللت
بظل جداری ساعة فی یوم حار فیشفع له الی غیر ذلک من الاحادیث
التی تشید بنیان ما اسسناه من المقدمات بستر ایمانی معاصی
صادره از شخص انسانی بر اقسامی است و از مبادی مختلفه صادر
شود قسم اول آنستکه از سوء فطرت و خبث طینت و
اعوجاج طبیعت از اعتدال و استقامت است مانند
دروغ و غیبت مردمانی درست رفتار و کذب دائم و
آزار مردم بزبان که غالبا ناشی از حسد بخل و حرص است
و گاهی که خالی از موانع باشد منتهی بضرب و جرح و قتل شود و

شخص

شخص بحسب صورت اگرچه انسان است ولیکن در معنی از سنخ سباع و درندگان و وحوش است و در واقع خالی از ضعف عقیده و تصدیق ایمانی نباشد و لامحاله سنخ ذات او آلوده بسجین است و بسیار بعید است توفیق او بتوبه و شفاعت شافعین نصیب او نشود مگر بعد از زمان طویلی وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ و در شرح حال این طبقه وارد شده که رسول اکرم فرمود اِنَّ اللهَ حَرَّمَ الجَنَّةَ علی کل فحاش بذی قلیل الحیاء لایبالی ما قال ولا ما قیل له فانک ان فتشته لم تجده الا لغیة او شرک شیطان فقیل یا رسول الله وفی الناس شرک شیطان فقال اما تقرا قول الله وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ رواه فی الکافی وفیه عنه ص ایضا ابی الله لصاحب الخلق السیئ بالتوبة قیل فکیف ذلک یا رسول الله قال لانه اذا تاب من ذنب وقع فی ذنب اعظم منه و صاحب اینگونه از معاصی از رحمت واسعه بسیار دور است نستجیر بالله الکریم قسم دویم معاصی است که بواسطهٔ قوهٔ شهویه صادر شود مثل التذاذ بمناکح و مطاعم و مشارب محرمه و سبب اینگونه معاصی مفهور شدن قوهٔ عاقله است از قوهٔ شهویه و غالبا در سن جوانی خواهد بود و هر زمانی که انکسار

وضعفی در قوه شهویه پیدا شود رجوع بتوبه نماید و نادم بر
افعال قبیحه خود شود و کمتر کسی است که از این قسم معاصی خالی
باشد و غالباً موفق بتوبه و انابه شود حکیم سنائی گوید
بحرص ار شربتی خوردم مگیر از من که بد کردم بیابان بود تابستان
او بسرد و استسقا و عارف بکری گوید ذهی بیطاعتی که مرا بعجب
و خودبینی اندازد و نیکو معصیتی که مرا بخوف اندازد
روی ثقة الاسلام فی الکافی عن حمران بن اعین عن الباقر ع
حین سئله عن اشیاوهم بالقیام قال له اخبرك اطال الله بقائك
لنا وامتعنا بك انا نأتیك فما نخرج من عندك حتی ترق
قلوبنا وتسلو انفسنا عن الدنیا فتهون علینا ما فی ایدی
الناس من هذه الاموال ثم نخرج من عندك فاذا صرنا
مع الناس والتجار احببنا الدنیا قال ابو جعفر ع انما هی (۲)
محمد قالوا یا رسول الله نخاف علینا النفاق فقال لهم ولم
تخافون ذلك قالوا اذا کنا عندك فذکرتنا ورغبتنا
وجلنا ونسینا و زهدنا کانا نعاین الاخرة والجنة والنار
ونحن عندك واذا خرجنا من عندك ودخلنا هذه البیوت
وشممنا الاولاد ورأینا العیال والاهل نکاد ان نحول

(۲) انما هی القلوب مرة تصعب ومرة تسهل ثم قال ابو جعفر ع

عن الحال التی کنا عندک حتی کانا لم نکن علی شیء افتخاف علینا
النفاق وان ذلک نفاق فقال لهم رسول الله کلا ان هذه
خطوات الشیطان قد رغبکم فی الدنیا والله لو تدومون علی
الحال التی وصفتم انفسکم بها لصافحتکم الملائکة ومشیتم علی الماء
ولولا انکم تذنبون فتستغفرون الله لاتی الله بخلق یذنبون
ویستغفرون فیغفر لهم ان المومن مفتن تواب اما سمعت قول
الله ان الله یحب التوابین وقال استغفروا ربکم ثم توبوا الیه واکثر
فیه ان الموجودات باسرها مجالی اسمائه تعالی ومظاهر صفاته التی
ومظهر العفو والغفور وامثالها لا یتحقق الا باهل العصیان
والیه اشار من قال خطای بنای شیخ بر من چه کیری
مرا عفو او با خطا می پسندند وقال آخر زجرم ماش
که گفتی منم غفور رحیم اگر نه زهر بود چیست حاصل تریاق
**وروی** فی الکافی عن الصادق قال من جاءنا
یلتمس الفقه والقرآن والتفسیر فدعوه ومن جاءنا
یبدی عورة قد سترها الله تعالی فنحوه فقال له رجل
من القوم جعلت فداک والله انی لمقیم علی ذنب منذ دهر
ارید ان احول عنه الی غیره فما اقدر علیه فقال له ان کنت صادقا
فان الله یحبک وما یمنعه ان ینقلک عنه الی غیره الا لکی

تخافه وروی عنه ایضا عنه ع او عن ابیه قال دخل رجلان
المسجد احدهما عابد والآخر فاسق فخرجا من المسجد والفاسق
صدیق والعابد فاسق وذلک انه یدخل العابد المسجد مدلا
بعباده یدل بها فتکون فکرته فی ذلک ویکون فکرة الفاسق
فی الندم علی فسقه ویستغفر الله لما صنع من الذنوب و مخفی
نباشد که این دو قسم که ذکر شد از گناهان ناشی از ملکات
شود ولا محاله مبدئی راسخ در نفس دارد و توبه از انها سخت
است لیکن هرگاه توبه حقیقی واقع شود ملکات ثابته چندین
ساله را بر طرف کند مانند شخص مسموم که تریاق نوشد
که دفعه اثر زهر برداشته شود و همچنین است رجوع
از کفر و اعتقادات فاسده و اختیار اسلام که تاثیر ابی
دارد و ملکات راسخه حال کفر را بی اثر کند اگرچه اسلام
او بلحظه قبل از موت باشد در کافی از معویة بن وهب روایت
شده که مردی پیری در حال مرض موت بود و بر طریقه اهل
سنت در انحال طریقه ولایت و حقیقت امیر المؤمنین را بر وی
عرضه داشتند اقرار کرد و فریادی بر کشید و جان در
داد شرح حال او را بحضرت صادق عرضه داشتند فرمود
داخل بهشت می شود علی بن سری حاضر بود عرض نمود که
این مرد زیاده بر یک دمی این عقیده اظهار نکرد و زیاده بر

این چیزی نشناخت گفت دیگر چه میخواهید از او بخدا سوگند داخل بهشت شد و قسم سیم معاصی است که بحسب اتفاق صادر شود و مبدء راسخی نداشته باشد که در آیهٔ مبارکه اشاره بان فرموده الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ که در تفسیر ان وارد شد یلم بالذنب ثم یستغفر منه و در خبری در کافی از حضرت صادق روایت کرده اللمم من العبد الذی یلم بالذنب بعد الذنب لیس من سلیقته ای من طبیعته و در خبر دیگر فرمود المؤمن لا یکون بسجیته الکذب و البخل و الفجور و ربما الم من ذلک شیئا لا یدوم علیه و این قسم از معاصی با عفو الهی تدارک نماید و مواخذه نشود و در احادیث وارد شده که انچه از مؤمن در حال دلتنگی و غضب صادر شود بر او نوشته نشود والله العالم باسراره

## الحدیث الثالث و الثلثون

ما رواه جماعة من ارباب المقاتل فی وداعه کالشیخ الاجل ابن شهر اشوب و ابی مخنف و الشیخ فخر الدین و اللفظ له ان الحسین لما نظر الی اثنین و سبعین رجلا من اهل بیته صرعی التفت الی الخیمة فدعی ببردة رسول الله و التحف بها و افرغ علیه درعه الفاضل و تقلد سیفه و استوی علی متن جواده و هو غائص فی الحدید فاقبل علی النسا

فنادی یا سکینة یا فاطمة یا زینب یا ام کلثوم علیکن منی
السلام وانی بارز الی هؤلاء القوم فاقبلت سکینة و
هی صارخة فضمها الی صدره ومسح دموعها بکمه وقال سیطول
بعدی البکاء فنادته سکینة یا ابه استسلمت للموت فقال
کیف لا یستسلم من لا ناصر له ولا معین فقالت یا ابه ردنا الی حرم
جدنا فقال هیهات لو ترک القطا لنام فصارخت النساء
فسکتهن الحسین مؤلف گوید تاسف دارم که در زمان جوانی
که هنگام نشاط زندگانی است کثرت اشتغال بعلوم نظریه
مجال نداد که بخیال اشعار لطیفه در مراثی سید الشهدا
که موجب اجر و ثواب جزیل است باشم وعمر عزیز صرف
بعلوم اصطلاحیه فلسفه وکلام وفنون ادبیه وشرعیه
نمودم طویت باحراز الفنون و نیلها رداء شبابی
والجنون فنون فلما تعاطیت الفنون ونیلها
تبین لی ان الفنون جنون اکنون که مخاطب بخطاب
یا ابناء الخمسین زرع قد دنی حصاده شده ام طبیعت
خامد و قریحه جامد است مثنوی تا ندانستم توانستم
چه سود چون که دانستم توانستم نبود بقاعده ما لا یدرک
کله لا یترک کله گاهی بعض وقایع را با کمال مشقت

بنظم

بنظم در آوردم امید است که نظر ادبای عصر خطا
پوش باشد داعی بر نظم واقعه وداع حضرت سید الشهدا
مبشره نومیه شد که شیخ معاصر نوری در کتاب دار السلام
اسکنه الله فی غرفات دار السلام حکایت کرده و در رساله
فیض القدسی فی احوال العلامة المجلسی روایت نموده از یکی از
فضلای معاصرین خود از اهل ابهر که میرزا یحیی نام داشته و از
صلحا و اتقیا معروفین بوده گفته که شبی در خواب دیدم که
علامهٔ مجلسی در صحن شریف کربلا مشغول تدریس است در طاق
الصفا که سمت مشرق حرم است و ازدحامی از اهل علم حاضر
هستند بعد از درس شروع بموعظه نمود و چون خواست شروع
بذکر مصائب سید الشهداء ع نماید شخصی نزد مجلسی آمد
گفت صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهرا امر فرماید که از وداع
فرزند شهیدم ذکر کنید و پس از آن صدیقهٔ کبری با
حضرت مجتبی بدین زوار تشریف بردند در کاروان
سراها و خانها و صحن و احتراق سیاد فراق آشد تمام مصائب

است بلبلی بر شاخ گل در بوستان — شرح میداد از فراق دوستان
گفت چیزی تلخ تر در این جهان — از جدائی نیست نزد آگهان
از جدائی میشود دلها خراب — آتش هجران کند ما را کباب

در زمین کربلا شاه شهید
چونکه نومید آمد از بد اختران
کرد بر هر یک سلامی سوزناک
دختری را زان میان نزدیک خواند
ز آستین مهر اشکش پاک کرد
گفت ای جان جهان شیون مکن
بعد من چیکی تو خواهی در بدر نشست
بی پدر را گریه و زاری خوش است
چون نوازش دیدن از خون شهید
از چه از دیدار ما سیر آمدی
تن بمردن داده ای اندر راه
پس تو ما را باز گردان در وطن
گفت من در این مکان بیچاره ام
کو فطا از بیم صیادان نبود
پس بر اوج عشق سوی جنت تا حبیب
روح او با روح احمد بود جفت
قرب بی بالا و پستی رفتن است
پس برون کرد از درون اغیار را
یار گفت و یار جست و یار خواست

چون وداع کودکان سنجید بد
روی بر گرداند سوی دختران
جمله گریان با گریبانهای چاک
چونکه بانو بود بر زانو نشاند
ز آتش دل رخنه در افلاک کرد
آتش دل را ز اشک غم روشن مکن
باید شاید که بتوانی گریست
سوگواران را عزاداری خوش است
با پدر راندی سخن از روی مهر
پرسش احوال ما دیر آمدی
دادن جان در ره جانان نکوست
وارهان ما بیکسان را از فتن
از وطن وز یار وز آواره ام
تا طلوع صبح سرگردان نبود
احمد آسا قرب حق آهنگ ساخت
در معنی پیر دانشمند سفت
قرب حق از قید هستی رستن است
خود فدای داد زلف یار را
خلوت دل خالی از اغیار خواست

در وصال یار عین یار باشد — فهم دانکو حامل اسرار شد
رمز ثار الله تو بر خوان ز خبر — گر توانی فهم معنی ای پسر
کو نبی بر قبا یا او دنی نشست — سبط او بر عرش اعلی نشست

وعلامهٔ مجلسی ره در جلاء العیون روایت کرده که چون وداع نمود اهل بیت خود را ایشان را امر بصبر و شکیبائی نمود وعدهٔ ثواب واجر اخروی داد وفرمود چادر بر سر کنید و مستعد بلا باشید وبدانید که خدا نگاه دار شما خواهد بود پس شکایت نکنید ونگوئید کلمهٔ را که از قدر ومرتبهٔ شما بکاهد آنگاه رو بسوی میدان جنگ کرد ونعم ما قیل لو کنت ساعة بیننا ما بیننا ورأیت کیف نکرر التودیعا ایقنت ان من الدموع محدثا وعلمت ان من الحدیث دموعا گفتمش سیر ببینم مگر از دل ببرود آنچنان پای گرفته است که مشکل برود خاتمهٔ مشهور میانهٔ نسابین در ضبط دختران حضرت حسین دو دختر است یکی سکینه که فصاحت وجلالتش در کتب تاریخ معروف است ودیگری فاطمه که حضرت او را تزویج بحسن بن حسن مثنی فرمود وبا شوهر خود در کربلا بود و چند زخم بر حسن وارد شد ومعالجه نمود وبعد از وفات او فاطمه یکسال در سر قبر او خیمه زد واقامت نمود وملقب بود بن

او بصغری در مقابل فاطمهٔ کبری صدیقهٔ زهراء ع بوده
وحضرت فرمود شبیه ترین زنان است بمادرم فاطمه
چنانچه ابو الفرج اصبهانی و دیگران ضبط کرده اند و از
روایت کافی نماید که فاطمه بن دختر از سکینه بوده زیرا که
حضرت حسین وصیت خود را باو سپرد تا بزین العابدین
برساند چنانچه گذشت در اول کتاب و مادر فاطمه ام اسحق
دختر طلحة بن عبد الله است و بعضی از اهل نسب دختر
صغیره زینب نام در اولاد آنحضرت ضبط کرده اند و
گفته که در کودکی وفات کرده و از آنچه نگاشته شد
حال خبر یکه علامه مجلسی از مناقب قدیمه نقل کرده معلوم
شود که غراب خون آلوده بر دیوار خانه فاطمه صغری نشست
وانشاد نمود شعر نعب الغراب الخ زیرا که شبهه نیست که
فاطمهٔ صغری بنت الحسین در کربلا بوده و خطبهٔ بلیغه
که در دروازه کوفه خوانده در کتب معتبره مانند احتجاج
طبرسی وغیره مذکور است و روایت مذکوره که از مناقب
نقل شده سنداً از منتهی بمفضل بن عمر میشود که شیخ
نجاشی او را تضعیف نموده و روایات او را نسبت
باضطراب داده و محتمل است که عبارت خبر فاطمه بنت
الحسن بوده و تحریف شده چون حضرت مجتبی را

دختری فاطمه نام بوده وهم چنین سابقا اشاره شد که
عبارت امالی صدوق کرد وایت از فاطمه صغری بنت الحسین
نموده دخل علینا الغانمة وانا جارية صغيرة وفي رجلي
خلخالان الخ وهمچنین نقل سید بن طاوس که در مجلس
یزید فاطمه بنت الحسین گفت اوتمت الخ مکر انکه مراد
بر یتیم شدن مجاز باشد محدث خبیر باید باکاهی نقل
روایات کند که موجب طعن اهل بصیرت یا معاند
مذهب نشود والله الموفق للصواب

## الحديث الرابع والثلثون

وبسندي المتصل الى السيد الجليل السيد عبد
الكريم بن طاوس في كتابه فرحة الغري بسنده عن ابي
الفرج السندي قال كنت مع ابي عبد الله جعفر بن
محمد عليهما السلام حين قدم الى الحيرة فقال ليلة اسرجوا لي
البغلة فركب وانا معه حتى انتهينا الى الظهر فنزل فصلى
ركعتين ثم تنحى فصلى ركعتين ثم تنحى فصلى ركعتين
فقلت جعلت فداك اني رايتك صليت في ثلث
مواضع فقال اما الاولى فموضع قبر امير المؤمنين ع و
الثاني موضع راس الحسين والثالث موضع منبر القائم
وروى نحوه عن مبارك الخباز وبطريق آخر عن محمد بن

فی اجالا اشکال نیست ۱۲

خالد واخر عن عبد الله بن طلحه فی روایات اخر تقرب مما ذکر
بیانات مطابق روایات مذکوره روایتی در کتاب کامل
الزیاره نیز روایت شده که مشهد راس شریف در غریین است
ودران محل دو قبر هویدا شده یکی بزرک ودیکری کوچک
ونیز در کامل است که یکی از موالیان سر مقدس را از بنی
امیه سرقت نمود ودر غریین دفن کرد ونیز در کامل الزیاره
است که سر مقدس را از شام عود بکوفه دادند وابن
زیاد ترسید که مبادا اهل کوفه شورشی نمایند امر باخراج
ان سر نمود فصیره الله عند امیر المؤمنین فالراس مع الجسد
والجسد مع الراس علامه مجلسی ره احتمال داده که مراد
بجسد جسد امیر المؤمنین ع باشد یا مراد دفن بحسب
عالم باطن است اکرچه ظاهرا دفن نزد قبر امیر ع شده باشد
یا مراد لحوق سر مقدس بدن در عرش است و ملحق شدن
سر را ببدن شریف نسبت بمشهور علمای امامیه داده
یعنی در کربلا و سید بن طاوس نسبت بعمل طایفه داده
ودر کتاب اقبال کوید واقف نشدم بر کیفیت حمل سر مقدس
وتسمیه حامل و کیفیت دفن در کربلا و مباشر دفن و بعض
علما را عقیده این است که مدفن راس شریف مسجد حنانه
باشد واین مکان قصر عالی بوده وچون جنازه امیر المؤمنین را

برانجا عبور دادند مایل شد بصورت انحناء باین سبب
حنانه نامیده شد و در امالی شیخ الطائفه وارد شده
لما جاز مولینا جعفر ابن محمد الصادق ع بالقائم المائل
فی طریق الغری نزل فصلی عنده رکعتین و قال هذا
موضع راس جدی الحسین و در مجموعه خط شهید اول
نقل شده که مراد بقائم مائل مسجد معروف بمسجد حنانه
است و شیخ محمد بن المشهدی در مزار روایت کرده که
حضرت صادق در این محل چهار رکعت نماز کرده و زیارت
کرد سید الشهداء را در این مقام و این معنی که مدفن
راس مسجد حنانه باشد مناسب است با بعض روایات
که تصریح دارد که امام صادق پیاده شد نزد قبر امیر ع و نماز
کرد و دوباره سوار شد پس پیاده شد و دو رکعت
نماز کرد و گفت این مدفن راس الحسین است و منافی نیست
آنچه را که در بعض روایات است که دفن بجنب القبر زیرا
که مسجد حنانه جنب قبر است عرفا و احتمال دفن در نزدیک
قبر مطهر بنجف بعید است زیرا که قبر شریف در آن زمان معروف
نبوده و مشهد الراس در شام نیز معروف است و اهل
تاریخ نوشته اند که منصور بن جمهور چون مسلط بر
شام شد سر مقدس را در خزاین بنی امیه یافت و آنرا

در باب الفرادیس نزد برج سیم دفن کرد و در تواریخ
مصر مسطور است که سر مقدس را ایام یزید به همه بلاد
طواف دادند و در عسقلان مدفون شد تا زمان استیلای
فرنگ بر عسقلان خلفای فاطمیین وزیر صالحی داشتند
که طلایع بن رزیک نام داشت اموال جزیله بعنوان هدیه
برای فرنگ داد و در سنه پانصد و چهل و هفت از
عسقلان حمل بمصر نمودند و هنوز خون مقدس خشک
نشده و بوی خوش از آن ساطع بود و طلایع مزبور کرسیی
از ابنوس مهیا کرد و مثلث بسیاری بر روی او گسترده و
در پارچه حریر سبز کفن کرده دفن نمودند و روز ورود
سر مقدس که روز سه شنبه دهم جمادی الاخره از سنه
مزبوره بود طلایع مزبور با تمامی عساکر خود با پای برهنه
از مصر خارج شده استقبال کردند و در مناقب مشهد
الرأس عسقلان را متعرض است و سبط در تذکره نقل
از عسقلان بمصر را ضبط کرده و احتمالات دیگر از دفن
در مدینه و کوفه و رقه و شام را نیز متعرض است و شعری
از بعض مشایخ خود نقل کرده لا تطلبوا المولی الحسین بشرق
ارض او بغرب    ودعوا الجمیع وعرجوا نحوی فمشهده بقلبی
و او ردن سر مقدس انحضرت را بمدینه در جمله از کتب معتبره

ذکر کرده اند و چون زنان طائفه بنی هاشم خبر دار شدند
آغاز ناله و شیون و سوگواری کردند و دختران عقیل
و ام سلمه مطلع شده شروع بگریه و زاری کردند و فریاد
ایشان بلند شد عمرو بن سعید بن العاص که والی مدینه
بود چون فریاد هاشمیات را شنید گفت واعیة بواعیة
عثمان و بلاذری در تاریخ خود و دیگران گفته اند که مروان
ابن حکم در مدینه بود از سر مقدس چوب زد و اظهار سرور
نمود و اشعار معروفه انشاد کرد شفیت منک النفس یا حسین
الی آخرها و ابن ابی الحدید گوید که مروان در آن روز کفر و زندقه
خود را اصلا ظاهر کرد و بمنبر رسول خدا بر آمد و خطبه
خواند پس از آن آن سر منور را انداخت بجانب قبر پیغمبر و
گفت یا محمد یوم بیوم بدر مؤلف گوید که مشهد الرأس در
شام شاید که مسجد الرمح باشد چنانچه شیخ کراجکی در کتاب
تعجب اشاره بآن نموده و در کتاب نور العین نیز مسطور است
که سبب بنای آن مسجد در شام این بود که چون آن سر مقدس
را در کوچه های شام گردانیدند در بعض معابر از سر
نیزه افتاد و بر فرق حائطی واقع شد و بزمین نرسید در
آن مکان مسجدی بنا کردند و نامیده شد مسجد الرمح و مخفی
نیست که نقل کرامات باهره از سر مقدس از قبیل سخن گفتن

وقرآن خواندن اختصاص بکتب شیعه ندارد بلکه اعاظم
علمای اهل سنت نیز نوشته اند سید مؤمن شبلنجی
در کتاب نور الابصار از کتاب شرح الشفا علامه تلمسانی از
فصل بیست و چهارم فیما اطلع الله نبیه من الغیوب فی ترجمة
الحسین حکایت کرده و سند را باعمش رسانیده که گفت در
مکه شخصی را دیدم که اظهار نومیدی از رحمت خدای کرد از
او پرسیدم چه گناه کرده گفت من از جمله هفتاد تن بودم که سر
حسین را نیز بیاوردیم و یزید آن سر را در محل خوابگاه
خود میگذاشت تا آنکه شبی همخوابه او بیدار شد دید نوری
از آن سر بالا رود که خانه را روشن کرده یزید نیز مشاهده
نمود هر دو ترسان و هراسان شدند بامداد امر کرد سر را
از خانه بیرون بردند و ما هفتاد تن را مامور بحفظ این سر کردند
و خیمه دیباجی را در بیرون شام برای ما برپا کردند چون
شبانگاه شد ما همه خوابیده چون بیدار شده دیده
قطعه ابری دیدیم که از آسمان فرود آمد و مردی از او در آمد که
دو حله بهشتی پوشیده بود بساطی گسترانید و فریاد زد
ای آدم ابو البشر فرود آی پس مرد پیری نزدیک سر مقدس
آمد و گفت السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا
بقیة الصالحین عشت سعیدا وقتلت طریدا ولم تزل

عطشانا حتی الحقك الله بنا وحمك الله ولا غفر لقاتلك
پس بر کرسی نشست پس از آن نوح و ابرهیم و موسی و عیسی
و هر یك سلام کردند بر آن سر و گفتند آنچه را که آدم گفت
و بر کرسی نشستند پس رسول خاتم با صنفی از ملائکه و حسن
مجتبی و فاطمه زهرا آمد و گرفت پیغمبر آن سر را و بسینهٔ خود
چسبانید و گریه سختی نمود پس بفاطمه داد و نیز گریست
و همه انبیاء گریان شدند و همه تعزیت برسول خاتم دادند
و با ایشان گفت گواه باشید که امت من با فرزندم چه سلوك
نمودند پس ملائك آسمان اول و ملائکه دریاها نزد رسول
آمدند و اجازت خواستند تا عذاب بر امت نازل کنند فرمود
میعاد روز جزا است آنگاه رسول اکرم امر بقتل آن هفتاد و دو
نفر کرد تمام را سر بریدند و من استغاثه کردم و نجات یافتم
مؤلف گوید حدیث طولانی بود بترجمه قناعت کردیم و تعجب
است از اهل سنت و جماعت که اینگونه احادیث و کرامات
باهرات در کتب علمای خود مشاهده می نمایند و اظهار
دوستی اهل بیت می کنند و هنوز بعادات خبیثه بنی امیه
عمل می نمایند و روز عاشورا را از اعیاد عظیمه میشمارند
و تجدید لباس و خضاب و استعمال عطریات کنند و سرمه
در چشم کشند و با یکدیگر مصافحه کنند و در سال هزار و سیصد

نزد پدر شیر
آمدند

دوازده که ایام عاشورا در مدینه طیبه بودم اکثر این
اعمال مشاهده کردم و معلوم شود که از زمان بنی امیه
این رفتار مرسوم در بلاد اسلامیه بوده شیخ کراجکی
اعلی الله قدره در کتاب تعجب گوید عجب است از مسلمانانیکه
در عاشورا بر اسم عید ملتزم هستند و اظهار سرور نمایند
و نمک سالیانه خود را روز عاشورا تهیه کنند و عجب تر
آنکه در شهر قرطبه در شب عاشورا سر گاوی را جدا کنند
و بر خشبه بلندی نصب نمایند و در کوچه و بازار گردانند و
اطفال گرد آن جمع شوند و رقص کنند و کف زنند و بدر خانهها
بایستند و فریاد کنند یا مسبتی المرقوسة الطیبنا المطنفه
یعنون بها القطائف و گویا مراد حلوای شیرینی است و
صاحب خانه باید برای ایشان حلوائی تهیه کرده باشد
و نقل کرده که در مصر مردی را دیدم که گفت من در کودکی
در آن شهر حامل این سر گاو بوده‌ام و نیز در کتاب تعجب گوید
که تا کنون مردم شام افتخار باعمال سلف خود نمایند چنانچه
طائفه معروف ببنی السراویل هستند که از نسل آنکس هستند
که سراویل حضرت سید الشهداء را بیرون کرد و بنوا
السرج لقب طایفه ایست از اولاد آن ده نفر که اسب تاختند
و نیز حکایت کرده که بر حسب اتفاق در سنه شهادت یکی

ازان ده اسب را بشهر مصر بردند و مردم مصر که مطلع شدند
نعلهای آن اسب را به تبرک جستند و از پای اسب کنده بردر
خانهای خود کوبیدند و گویند هنوز مرسوم است که بر
درخانهای مصر شکل نعلی کوبند و بنو السنان اولاد
آن کسی هستند که سر مقدس را بر نیزه بلندی کرده بود
و بنو المکبری نسل آن کسند که همراه سر مقدس بود و
تکبیر می گفت و بنو القضیب از اولاد آنکه قضیب خیزران
برای یزید آورد و بنو الطشتی از نسل آنکه طشت را آورد
و نیز گوید که مردی از اهل شام بسید الساجدین گفت
ما دوست داریم شما اهل بیت را فرمود دوستی شما ما را
دوست داشتن گربه است بچه خود را که از محبت میخورد
او را تمام شد کلام شیخ کراجکی و در تفسیر علی بن ابراهیم
قمی است که امیر المؤمنین از مردی پرسید که از اهل کجائی
عرضه داشت اهل شام فرمود نگوئید و بگوئید اهل شوم
هم ابناء مصر لعنوا علی لسان داود فجعل الله منهم القردة و
الخنازیر علامه مجلسی در شرح این خبر گوید که آیات و اخبار
در مدح و ذم شام مختلف است شاید بحسب حال اهل
زمان و سکنه آنجا باشد و نظیر این احتمال در باب مذمت
اهل اصفهان که از حضرت امیر نیز وارد است داده که از اصفهان

اهل شام ۴

پرسید اهل کجایی گفت اهل اصفهان فرمود چند صفت در
اهل اصفهان نیست سخاوت و غیرت و شجاعت و محبت ما
اهل بیت عرض داشت باز هم بگوئید فرمود امروز این نیست
یعنی امروز این نیست و بزبان فرس شکسته سخن گفت
مجلسی ره گفته که نداشتن صفات فاضله از جهت نداشتن ولای
اهل بیت بوده و در این زمان که اهل ولایت اهل بیت هستند
دارای صفات فاضله نیز هستند مؤلف گوید حمل مدح بلاد و
مذمت بعضی بر مدح و ذم اهالی آنها مستبعد است زیرا
که در احادیث شیعه بکثرت وارد شده احادیثی که نتوان
حمل بر اهل نمود مثل آنکه روایت شده ری و ساوه و قزوین
ملعونات مشؤمات و در روایت دیگر وارد شده که ملائکه
چون قلب رسول خدا شکافتند و نکته سودائی بود بآب شستند
و آن آبرا در زمین قزوین ریختند و بآن بلاد عظیمی رسید و مدح
و مذمت بلدان و میاه و جبال و فواکه و طیور و حیوانات
مجددی در احادیث وارد شده که ممکن نیست بتوان تاویل
باهالی یا غیر آن نمود و جناب صادق فرمود ان الله فضل
الارضین والمیاه بعضها علی بعض و ان کربلا و ماء الفرات
اول ارض و اول ماء قدس الله تبارک و تعالی و بارک علیها
و در احادیثی وارد است که عرض ولایت اهل بیت بر همه اماکن

و اینها باشد هر یک قبول کرده‌اند پاکیزه و گوارا شد و هر کدام
قبول نکردند شوره‌زار و تلخ و شور شدند و در قرآن مجید
ارض مقدسه و بقعهٔ مبارکه وارد شده توجیه این احادیث
و تطبیق بر قواعد خالی از صعوبت نیست بهتر آنکه رد
باهلش شود و اختلاف در مدح و ذم در باب حیوانات
و طیور نیز بسیار است و از جمله از اخبار معلوم می‌شود که شرافت
ذاتیهٔ زمین سبب شده که نفوس مقدسهٔ انبیاء و اولیاء
در آن امکنه مدفون شوند نه آنکه بواسطهٔ دفن شریف شده
باشد چنانچه از احادیث کربلا هویداست و کن شیخ در
تهذیب که در زمین کربلا دویست پیغمبر و وصی پیغمبر
مدفون است و احادیث مدح فقره در اول کتاب گذشت که
از تاریخ قم نقل شد إنّ بها موضع قدم جبرئیل و هو الموضع
الذي نبع منه الماء الذي من شرب منه أمن الداء و منه
یغتسل الرضا ع مؤلف گوید علامهٔ مجلسی نقل این عبارت
نموده و متعرض شرح و مراد نشده و اصل روایت
از حضرت امیرالمؤمنین است و بظاهر بعید است که
آنحضرت اخبار بولایت و شرح حال حضرت رضا و
آمدن او را بقم بدین کلمهٔ مجمله اشاره فرموده باشد و
بعضی احتمال تصحیف داده‌اند و گفته لفظ خبر محمد است

۲ الرضی بوده

بغتسل وابن احتمال بسیار قریب است خصوصا
در خطوط عربیهٔ قدیمه علاوه بر انکه تشریف فرمائی حضرت
رضا و عبور بشهر قم مذکور در تواریخ واحادیث نیست
بلکه در مسافرت انحضرت بخراسان در روایاتی وارد است
که مامون امر کرد که از طریق اهواز باشد و بقم عبور نکنند
لیکن سید عبد الکریم بن طاوس در فرحة الغری بطور
ارسال مسلم نگاشته که حضرت رضا بقم تشریف اورده
واهل قم و مشایخ استقبال کردند واستدعای نزول
اجلال در خانه خود نمودند وحضرت جواب فرمود که ناقه
که بر او سوارم ماموره که در به خانه که منزل من است
بخوابد و محل انخانه برای شرافت مدرسه بنا کردند و بنا میدانند
مدرسه را بماموریه و تا زمان سید بن طاوس که حدود
هفتصد هجری است انمدرسه بهمین اسم موجود بوده و در
زمان تالیف سنه ۱۳۲۸ اربعین الحسینیه نیز مشهور است
وان نواحی را محلهٔ شاه خراسانی نامند و از کتب معتمده
چنان نماید که مسافرت انحضرت از طریق اهواز بوده و
ببصره امده و از انجا ببغداد و از بغداد طریق قم پیموده
چنانچه حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر نیز چنین سلوک
نموده و ممکن است که مسافرت حضرت رضا ع بخراسان

منعقد شده باشد چنانچه از امالی مفید نماید که زمان
مسافرت مامون بخراسان آنحضرت با او همراه بود و در
حدیث تالی خواهد ذکر شد و در کتاب برسی قم او داشت
که چون حضرت رضا از سفر خراسان مراجعت نمود شیعه
نزد او مجتمع شدند والله اعلم و الحدیث ذو شجون از مطلب
مقصود خارج شدیم **الحدیث الخامس و الثلثون**
ما اوره وجاده عن الامام الحافظ الحجة ابو عبدالرحمن احمد
ابن شعیب النسائی المتوفی سنة ۳۰۳ فی کتاب الخصائص
بسنده عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة
و روی بطریق اخر عنه صلی الله علیه و آله حسنا و حسینا
سیدا شباب اهل الجنة ما استثنی من ذلک و بطریق
اخر عن الخدری عنه ص الحسن و الحسین سیدا شباب
اهل الجنة الا ابنی الخالة عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا و
روی ایضا بسنده عن انس بن مالک قال دخلت
علی رسول الله ص و الحسن و الحسین ینقلبان علی بطنه و
یقول ریحانتی من هذه الامة و روی بطریق اخر عن عبد الله
بن عمر و قد اتاه رجل یسأله عن دم البعوضة یکون فی ثوبه
و یصلی فیه فقال ابن عمر ممن انت قال من اهل العراق فقال

ابن عمر انظروا هذا یسأل النبی عن دم البعوض وقد قتلوا ابن رسول
الله وسمعت رسول الله یقول فیهما انهما ریحانتای من
الدنیا بیانات یمکن ان یقال ان هذه الروایة فی اخبار الفریقین
متواترة ولعل طرقها فی کتب الجمهور اکثر من کتب الشیعة قال ابن حجر
فی الصواعق بعد نقله اخرجه احمد والترمذی عن ابی سعید
والطبرانی عن عمر وعلی و جابر وابی هریرة واسامة و
البراء بن عدی وابن مسعود وفی لفظ آخر اخرجه ابن عساکر
عن علی وابن عمر وابن ماجة والحاکم عن ابن عمر والطبرانی عن
قرة ومالک بن حویرث والحاکم عن ابن مسعود مرفوعاً ابنای
هذان الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة وابوهما
خیر منهما وفی لفظ آخر اخرجه احمد والترمذی والنسائی
وابن حبان عن حذیفة مرفوعاً عنه ص ما رأیت العارض الذی
عرض لی قبل ذلک هو ملک من الملئکة لم یهبط الی الارض
قط قبل هذه اللیلة استأذن ربه ان یسلم علی ویبشرنی
ان الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة وان فاطمة
سیدة نساء اهل الجنة وروی هذا الخبر بطرق کثیرة
السید الاید السید سلیمان القندوزی فی ینابیع المودة
وفی مناقب الشیخ الجلیل ابن شهر اشوب اجمع اهل القبلة
علی ان النبی ص قال الحسن والحسین امامان قاما او قعدا

واجمعوا ایضا انہ ص قال الحسن والحسین سیدا شبابا
اہل الجنۃ وروی بطرق عدیدۃ ان رسول اللہ ص کان
یخطب علی المنبر فجاء الحسن والحسین وعلیہما قمیصان
احمران یمشیان ویعثران فنزل رسول اللہ من المنبر فحملہما
ووضعہما بین یدیہ ثم قال انما اموالکم واولادکم فتنۃ
لقد فتنت لہما ومامعی عقلی وفی خبر اولادنا اکبادنا یمشون
علی الارض ومن المشاہیر قولہ ص والہ نعم الجمل جملکما و
نعم الراکبان انتما وفی خبر ان النبی ص نزل شطہما ذوابتین فی
وسط راسہ یعنی بدان باخذاہما حین یرکبان علی کتفیہ
وروی ابو ہریرہ قال رایت النبی ص یمص لعاب الحسن
والحسین کما یمص الرجل التمرۃ وقال ع ہما ودیعتی
فی امتی وکان یفتح فم الحسین ع ثم یقبلہ وقال الشیخ
الجلیل معتمد الفریقین یحیی بن الحسن بن البطریق الحلی
فی کتاب العمدۃ الماخوذ احادیثہ کلہا من الصحاح بعد
نقلہ شطرا مما نقلناہ اعلم ان النبی ص قد بان سیدۃ الحسن
والحسین علی کافۃ الخلق لان سادۃ خلق اللہ اہل الجنۃ
بلا خلاف لان اللہ سبحانہ ما یخص بجنتہ الا الانبیاء
والاوصیاء واہل الایمان من سایر اہل الملل وکلہم
بلا خلاف لا یدخلون الجنۃ الا جرد امردا شبابا ولا یدخلہا

شیخ ولا عجوز ولا کہل وھذا لاخلاف فیہ بین الامۃ واذا
ثبت لھما السیادۃ علی خیار خلق اللہ وھم اھل الجنۃ ثبت
انھما خیر الخلیقۃ جمیعا فان قال قائل ان علی ما اصلتموہ یجب
لھما السیادۃ علی رسول اللہ وعلی ابیھما علیھما السلام
قلنا التفضیل والسیادۃ لا یطلع علی مقدارھما وحقیقۃ
استحقاقھما الا اللہ سبحانہ الذی یعلم الغیوب او من یطلعہ
علی ذلک علام الغیوب لان قولنا فلان افضل من فلان معناہ
ان ثوابہ اکثر من ثوابہ وانہ اعظم قدرا عند اللہ من غیرہ ومقدار
الثواب لا یطلع علیہ الا علام الغیوب اذا اردنا معرفۃ ذلک فلا
طریق لنا الا ما وردا لنص بہ اما فی اٰیۃ او فی خبر صحیح من قبل النبی
ص لان اللہ اطلعہ علی غیبہ بدلالۃ قولہ عالم الغیب فلا یظھر علی
غیبہ احدا الا من ارتضی من رسول واذا کان المرجع فی ذلک الی
ما یرد من النصوص من قبل النبی ص فقد قال ص مخبرا عن نفسہ
انا سید ولد اٰدم وانا سید الانبیاء فقد خرج بھذہ الاخبار
وکذلک علی ع بقولہ وابوکما خیر منکما وبقیت الاخبار الناطقۃ
بسیادتھما علی شباب اھل الجنۃ وھی من الصحاح التی لا یمکن
الطعن فیھا علی عمومھا ولا یمکن التخصیص فیھا الا بنص مثل
ما ورد عن نفسہ وعن علی ع انتھی اقول معنی السیادۃ
علی الخلق حصول مرتبۃ من الکمالات النفسانیۃ لشخص بحیث

لم تحصل لغيره فلا بد ان يكون حائز الجميع الفضائل التي بها شرف
الانسان وكماله فلو قدر لاحد فضيلة لم تكن هو حائزها لم
يكن سيدا على الاطلاق فمعنى السيادة على الخلق حصول جميع
كمالاتهم له فالمراد بقوله صلى الله عليه وآله انا سيد ولد آدم وقوله عليه السلام علي سيد
الاولياء وفاطمة سيدة النساء والحسين سيد الشهداء ان
كل منقبة وشرافة كانت للمضاف اليه فهي ثابتة للمضاف وله خصائص
ليست لهم يدل على ذلك استثناء ابني الخالة عيسى ويحيى فانهما اوتيا
الحكم صبيا دون الحسنين عليهما السلام فانهما لم يعطيا الامامة في
الصباوة فاستثناء هذه المنقبة دليل العموم وهو لا ينافي
سيادتهما على الاطلاق اذ المناط جميع الفضائل ولا ينافيه خروج
منقبة واحدة كما لا يخفى ومنه يظهر معنى ما ورد في بعض الاخبار
من قوله صلى الله عليه وآله فاطمة سيدة نساء اهل الجنة الا ما كان لمريم بنت
عمران اشارة الى انها نفخت فيها من الروح الالهي وحملت منه
بلا زوج وهذه لم يتفق لفاطمة وان كانت فضائلها جمة وهذا
لا ينافي سيادتها على الاطلاق حتى على مريم فافهم واغتنم
واما معنى قوله صلى الله عليه وآله ابناي هذان امامان قاما
او قعدا فهو ان الامامة رياسة الهية وشرافة نفسانية سواء
باشر الامر وقام به ام لا قام بامر المسلمين او قعد في بيته وفوض
الى غيره وهو تقدم نفس شريفة كاملة على النفوس البشرية

فی السیر الی الله وصبرورتها واسطة للفیض ووصولها الی النفوس
السافلة واستمدادها من الحق بتوسطه وهذا المعنی قد
یطلق علیه النبوة ایضا ولا فرق بینهما من هذه الجهة وهو
واسطة بقاء العالم یشیر الی ما ذکرنا الاخبار الکثیرة من طرقنا
من ان الارض لا تخلو من حجة ولن تخلو ابدا والا لساخت باهلها
وهذه الطریقة الوسطی فی اثبات الحاجة الی الامام حتی فی زمان
الغیبة الکبری ثم اما سایر الطرق المذکورة فی هذا الباب مثل
التشبث بقاعدة اللطف وحاجة الخلق الی مبین الحلال والحرام
ومن یرفع اختلافات القران مما ورد فی الکافی وغیره من کتبنا
واحتجاجات قدمائنا مثل مناظرة هشام ابن الحکم مع عمرو بن
عبید فغیر ناهض باثبات تمام المراد وان شئت فارجع الی ما ورد
فی باب لیلة القدر ونزول تفسیر القران من کتاب الحجة للکلینی
تتمة مهمة قد طال التشاجر بین الاصحاب فی ان اطلاق الابن
علی ولد البنت حقیقة او مجاز وذهب المشهور الی الثانی تمسکا
بالتبادر وعلیه عملهم فی ابواب الخمس والوقف والوصیة و
اختار جمع منهم علم الهدی ومشایخ الحدیث الی الاول لاخبار
کثیرة دالة بظاهرها علیه اظهرها ما رواه ثقة الاسلام فی الروضة
بسنده عن ابی الجارود قال قال ابو جعفر علیه السلام ما یقولون لکم فی
الحسن والحسین علیهما السلام قلت ینکرون علینا انهما ابنا رسول الله

قال فاي شيء احتججتم عليهم قلت احتججنا عليهم بقول الله عز وجل في عيسى بن مريم
ومن ذريته داود وسليمان الآية الى قوله وعيسى فجعل عيسى
من ذرية نوح قال فاي شيء قالوا لكم قلت قالوا قد يكون ولد
الابنة من الولد ولا يكون من الصلب قال فاي شيء احتججتم عليهم
قلت احتججنا عليهم بقوله تعالى لرسول الله صلى الله عليه واله
قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءكم قال فاي شيء قالوا قلت قالوا
قد يكون في كلام العرب ابناء رجل وآخر يقول ابناءنا قال فقال
ابو جعفر ع يا ابا الجارود لاعطينكها من كتاب الله عز وجل
انهما من صلب رسول الله ص لا يردها الا الكافر قلت واين ذلك
جعلت فداك قال من حيث قال الله عز وجل حرمت عليكم
امهاتكم وبناتكم واخواتكم الآية الى ان انتهى الى قوله تبارك
وتعالى وحلائل ابنائكم الذين من اصلابكم فسئلهم يا ابا الجارود
هل كان يحل لرسول الله نكاح حليلتيهما فان قالوا نعم كذبوا وفجروا
وان قالوا لا فهما ابناه لصلبه الحديث وبمعناه اخبار متكاثرة
بل متواترة معنى من مناظرة مولينا الكاظم ع مع الرشيد و
مناظرة الشعبي مع الحجاج لعنه الله ومناظرة مولينا الرضا
مع المامون كما رواه الشيخ ابو الفتح الكراجكي في كنز الفوائد
عن امالي الشيخ المفيد قال روي ان المامون لما سار الى خراسان
كان معه الامام الرضا علي بن موسى فبيناهما يسايران اذ قال

قلت احتججنا عليهم

له المامون یا ابا الحسن انی فکرت فی شیء فسنح لی الفکر الصواب
فیه فکرت فی امرنا وامرکم ونسبنا ونسبکم فوجدت الفضیلة
فیه واحدة ورایت اختلاف شیعتنا فی ذلک محمولا علی الهوی
والعصبیة فقال له ابو الحسن الرضا ان لهذا الکلام جوابا
ان شئت ذکرته لک وان شئت امسکت فقال المامون لم اقله
الا لاعلم ما عندک فیه قال الرضا انشدک الله یا امیر المومنین
لو ان الله بعث نبیه ص فخرج علینا من وراء اکمة من هذه الاکام
فخطب الیک ابنتک لکنت مزوجه ایاها فقال یا سبحان الله
وهل احد یرغب عن رسول الله فقال له الرضا افتراه کان یحل
له ان یخطب ابنتی قال فسکت المامون فقال امس برسول الله
رحما وهذه الاخبار ظاهرة فی کون ولد البنت ابنا حقیقة
ومستعملا فیه فی الکتاب المجید وعرف اهل اللسان فلابد
من التزام اختصاص فی هذا الاستعمال فی ابناء فاطمة وعلی
علیهما السلام کما احتمله بعض الاصحاب وهو فی غایة البعد
وان کان یؤیده ما رواه فی المناقب عن معجم الطبرانی عن ابن
عباس واربعین المؤذن وتاریخ الخطیب باسانید هم الی
جابر قال قال النبی ص ان الله جعل ذریة کل نبی من صلبه
خاصة وجعل ذریتی من صلبی ومن صلب علی بن ابی طالب
ان کل بنی بنت ینسبون الی ابیهم الا اولاد فاطمة فانی انا ابوهم

المامون الی الرضا علیه السلام فی نسبهم

استم والله

انتهی وبعد هذا الاحتمال تمسکهم ع في بعض هذه الاخبار بقوله تعالی وحلائل ابنائکم ویمکن ان یلتزم صدق الولد علی ولد البنت حقیقة وادعاء الانصراف في بعض الموارد کالخمس والوقف وغیرهما کما التزمه شیخ مشایخنا في الجواهر وبعض اخر وقال بعض مشایخنا المعاصرین ان المنازعة في هذه الاخبار مع المخالفین لیست في الحقیقة والمجاز اللغویین بل النزاع في امر معنوي وهو ان الانتساب بالام لیس امرا واقعیا وربطا حقیقیا سواء کان الاستعمال حقیقة او مجازا کما قال الشاعر بنونا بنو ابنائنا وبناتنا بنوهن ابناء الرجال الاباعد وهذه الاخبار صدرت ردا علیهم وتنبیها لهم علی انه قرابة واقعیة ولیس الامر کما تخیله العوام من ان الام وعاء للولد فقط وانما الولادة والنسبة الی الوالد واقعا وکیف کان فیبعد غایة البعد عدم اطلاع الفقهاء علی هذه الاخبار ومع ذلک ذهبوا الی الخلاف والتزموا ان الاستعمال في ولد البنت مجاز والله تعالی واولیائه اعلم خاتمة صدور این حدیث شریف از رسول اکرم محل شک نیست وسید الشهداء در روز عاشورا در مقام احتجاج تمسک بهمین حدیث فرمود وگفت اگر مرا تصدیق ندارید از اصحاب پیغمبر بپرسید که این کلمه را شنیده اند مانند جابر بن عبد الله وابو سعید خدری وسهل

سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک پس از این
بیان و تظلمات سخنانی فرمود که جگر سنگ خارا را میگداخت
و در دل آن گروه اثر ننمود و جوابی هم ندادند و بسکوت
پرداختند بلکه هرچه نداد در داد که ای شبث بن ربعی
و حجار بن ابجر و قیس بن اشعث آیا شما بمن نامه ننوشتید که میوه‌ها
رسیده و بیابانها و باغها سبز شده شتاب کن در آمدن هیچ
یک از آن مردم بی حمیت جواب آنسید محترم ندادند تا آنکه حر بن
یزید را غیرت آمد که مانند حسین بزرگواری سؤال از ایشان
کند و جواب ندهند فریاد بر آورد که بلی والله لقد کاتبناک
و نحن الذین اقدمناک فابعد الله الباطل و اهله و سعادت او را
درک نمود و اسب خود را بسوی لشکر سید الشهدا تاخت
و مرتبه علیا یافت و از مقتل هشام بن محمد نماید که تمسک
حضرت بحدیث سیدا شباب اهل الجنة و مکالمات با آن
گروه در حالتی بود که قرآن مجید گشوده و بر سر مبارک خود
نهاده و فریاد بر آورد بینی و بینکم کتاب الله و محمد جدی رسول
الله تا آخر آنچه نقل شد و شاید همین حال نظر حر بن یزید را
که از سادات اهل کوفه بود بهیجان آورده و در این مقام ابیاتی
بخاطر فاتر آمده     هیچ کس از عاقبت آگاه نیست
زهد زاهد گاه هست و گاه نیست

عاشقان را شور دائم در سر است  ||  عشق را هر دم نوائی دیگر است

پارسا را راه با عشاق نیست  ||  رحمت حق دور از فساق نیست

هر کسی را بخت کی آید سعید  ||  شد سعادت یار از حر بن یزید

نوجوانی پهلوانی کامکار  ||  شد برون از کوفه بهر کارزار

هاتفی گفتش که ای نیکوسرشت  ||  مژده بادت میروی سوی بهشت

یعنی این ره شاه راه جنت است  ||  طینت پاکت ز آب رحمت است

کوششی کن روز روز همت است  ||  تا از کین میدان گوی سبقت است

تاخت تا با شاه برخوردار شد  ||  گفتگو از هر دو سو بسیار شد

شاه مظلومان بوقت احتجاج  ||  شد چو نومید از گروه پر لجاج

مصحفی بگشود پس بر سر نهاد  ||  عالمی را زین عمل آزرم داد

گفت من با این گروه بد ستیز  ||  داوری دارم بروز رستخیز

داور ما و شما این نامه باد  ||  داور دیگر رسول پاکزاد

نامه بنوشتید بهر من ز هر باب  ||  حی هلا فی السیر ابعث لنا

چند بنوشتید پی در پی کتاب  ||  سوی ما بشتاب اخضر الجناب

فاکنون هستیم مهمان شما  ||  پس چسان شد خوار از احسان شما

هیچ مهمان تشنه دیگر در جهان  ||  با گرسنه در سرای میزبان

حر چو بشنید این کلام جانگداز  ||  آتش غیرت بجوش آورد باز

در جواب شاه گفت از بند نام  ||  نحن کاتبناک یا فخر الانام

شا بسند باشد که حر بن یزید را که اینگونه فتوت نمود ستید

السعدآء خوانند رهم در زمان خود ملقب بسیّد بوده چنانکه
بریر بن خضیر همدانی ملقب بسیّد القرآء بود در اصحاب انحضرت
وحضرت حسین وحمزة بن عبد المطلب سیّد الشهدآء ملقب
بودند وسیّد شباب اهل الجنة نیز از القاب انحضرتست
وسیدا سمعیل حمیری ملقب بسیّد الشعرآء بود از جهت
جودت وجزالت اشعار او وشرح حال او در کتب معروفست
واز مداحین اهل بیت است مؤلف شرح حال او زاد در شرح
قصیدهٔ لامیهٔ عمرو یا للرجال نگاشته

## الحدیث السادس والثلثون

فیما ینسب
الی سید الشهدآء من الاشعار الفصیحة قال الثقة الجلیل
الوزیر السعید والمحدث المتقن السید علی بن عیسی الاربلی
فی کتاب کشف الغمة وقع الیّ من شعره علیه السلام بخط الشیخ عبد الله
احمد بن احمد بن الخشاب النحوی فیه قال ابو مخنف لوط
ابن یحیی اکثر ما یرویه الناس من شعر ابی عبد الله الحسین بن علی
ع انما هو ما تمثل به وقد اخذت شعره من مواضعه واستخرجته
من اماکنه ورویته عن ثقات الرجال منهم عبد الرحمن بن نجبة
الخزاعی وکان عارفا بامر اهل البیت ومنهم المسیب وغیره
رجال کثیر ولقد انشدنی یوما رجل من ساکنی سلع هذه
الابیات فقلت له اکتبنیها فقال لی ما احسن ردائک هذا

وكنت قد اشتريتها بومي ذلك بعشرة دنانير فطرحته عليه
فاكتبتها وهي قال ابو عبد الله الحسين بن علي بن ابي طالب شعر
ذهب الذين احبهم وبقيت فيمن لا احبه فيمن اراه يسبني
ظهر المغيب ولا اسبه يبغي فسادي ما استطاع وامره
مما اربه حنقا يدب الى الضراء وذاك مما لا ادبه ويرى ذباب
الشر من حولي يطن ولا يذبه واذا خبا وغر الصدور
فلا يزال به يشبه افلا يعيج بعقله افلا يثوب اليه لبه
افلا يرى عن فعله مما يسور اليه غبه حسبي بربي كافيا
لا اختشي والبغي حسبه ولقل من يبغي عليه فما كفاه الله ربه
تفسير غريبه دب الامر اصلحه يعني هو يطلب فساد شاني
وانا اصلح امره وهو كناية عن مقابلة اساءته بالاحسان
وهذا من كرائم الاخلاق والحنق محركة الغيظ ويدب بفتح
الياء من باب منع خفف الهمزة فقلبت الفا يعني يجد ويتعب
نفسه غيظا ويطلب لي الضراء وذاك الخلق مما لا ادب ولا
اتحرك اليه دب يدب بالكسر مشى على هنيئة وطن الذباب
صوت والطنين كامير صوته وخبا سكن ووغر الصدور
حرها ويشبه يشعله ويوقده ويعيج يقيم ويرجع ويثوب يرجع
ولبه عقله وسار يسور يقال سار الرجل الى امر وثب اليه
وثار وغب الشئ عاقبته وقال اذا ما عضك الدهر فلا تجنح الى

المعشق ولا نسال سوى الله تعالى قاسم الرزق فلو عشت
وطوفت من الغرب الى الشرق لما صادفت من يقدر ان
يسعد او يشقى وقال عليه السلام الله يعلم ان ما يبذني
لغيره وبانه لم يكتسبه بغيره ومبيره لو انصف النفس
الخؤن لقصرت عن سيره ولكان ذلك منه ادنى شره من
خيره كذا بخط ابن الخشاب شره بالاضافة والصنه وهما منه
لانه لا معنى له على الاضافة والمعنى انه لو انصف نفسه ادنى
الانصاف شره من خيره على المفعول له اى صار ذا خير كذا
في كشف الغمة اقول والظاهر ان ابن الخشاب اذا لظكون ادنى
اسم التفضيل من الدنو ويبعد بل لا يصح كونه فعلا ماضيا
من ادناه اذا قربه ولا معنى لما احتمله في كشف الغمة كما لا يخفى
قال ابو مخنف يقال غار الرجل على غاره ومار بهم ومار بهم
وهى الغيرة والميرة اقول المعروف في اللغة ان الغيرة التي
بمعنى الميرة بالكسر فيهما ولم اقف على ضبط فتح الغين والميم
فيهما وقال عليه السلام يا نكبات الدهر دولى دولى واقصرى
ان شئت واطيلى رميتنى رمية لا مقيل
بكل خطب فادح جليل وكل عب ايد ثقيل
اول ما رزئت بالرسول وبعد بالطاهرة البتول
والوالد البر بنا وصول وبالشقيق الحسن الجليل

والبيت ذي التاويل والتنزيل وذو رنا المعروف من جبريل
فما له في الرزء من عديل ما لك عني اليوم من عدول
وحسبي الرحمن من منيل العيب بالكسر والهمزة الحمل والثقل
من كل شيء والزور الزيارة تمّ اشعاره ع وهو عزيز الوجود
ذكره في كشف الغمة عن ابي مخنف وذكر له ايضا اشعار اخر
وقال الشيخ كمال الدين بن طلحة في مطالب السئول نقل ان اعرابيا
دخل المسجد الحرام فوقف على الحسن بن علي عليهما السلام
وحوله حلقة فقال لبعض جلسائه من هذا الرجل فقال
الحسن بن علي ع فقال الاعرابي اياه اردت فقال له وما تصنع
به يا اعرابي فقال بلغني انهم يتكلمون ويعربون في كلامهم
واني قطعت بوادياً وقفاراً واودية وجبالاً وجئت لاطارحه
الكلام واسئله عن عويص العربية فقال له جليس الحسن
ان كنت جئت لهذا فابدأ بذلك الشاب واومى الى الحسين ع
فوقف عليه وسلم عليه قال وما حاجتك يا اعرابي فقال اني
جئتك من الهرقل والجعلل والايتم والهمهم وتبسم الحسين ع
وقال يا اعرابي لقد تكلمت بكلام ما يعقله الا العالمون فقال
الاعرابي واقول اكثر من هذا فهل تجيبني على قدر كلامي فقال
له الحسين قل ما شئت فاني مجيبك عنه فقال الاعرابي اني
بدوي واكثر كلامي الشعر وهو ديوان العرب فقال له الحسين

قلما شئت فانشا یقول هفا قلبی الی اللهو وقد ودع شرخ ثخبه
وقد کان ابقاء عمر تجر ادیح فی جلبابه علی الاثر و لذات فاسقیا
لعصر به فلما عمّ الشیب من الرأس نطافه و امسی قد عنانی
منه تجدید خضابه تسلیت عن اللهو و القیت قناعه
و فی الدهر اعاجیب لمن یلبس حاشیه فلو یعمل ذو رأی اصیل
فیه رأیه لالفی عبرة منه لنا فی کل عصر به تفسیر غرائبه
یقال هفا الفؤاد اذا ذهب فی اثر الشی و طرب و شرخ الشباب
اوله و لعل المراد اوله و وسطه فانهما اولان بالنسبة الی الجزء
و الضمیر للقلب قیل الانی محرکة الفرح و النشاط و العفر تصغیر
الجبن و قد سکن للضرورة و النجاء نفعا له من الجر و ضمیر
و یلیه للهو و العلا الانجمع علة لذ و العلل الشرب بعد الشرب
و النعیم شدّ العمامة و النطاق بالکسر ثوب تلبسه المرأة تشبه
الازار و نطافا المرأة معروفتان و العنا التعب و الخضاب
بالکسر ما یختضب به من الحناء و الکتم و الوسمة و العصران
الصبح و العصر ثنی للتغلیب قال ابن طلحة فانشده الحسینہ
ارتجالا و قد قال نسیم شجانی انحی ابنه و شیمه سفوف درج
الذیلین فی بوغاء قاعیه و منتر حجف تزجی علی تلبید
ثوبیه و دلاح من المزن دنی نوء سماکیه اتی منعنجر
الودق بجود من خلالیه و قد احمد برقاه فلاذم لبرقیه

وقد جلل رعداه فلا ذم لو عدیہ یجیج الرعد تجاجا اذا ارخی
نطافیہ فاضحی دارسا قفر البینونۃ اھلیہ فقال الاعرابی
لما سمعھا ما رأیت کالیوم قط مثل ھذا الغلام اعرب منہ
کلاما وادرب لسانا وافصح منہ منطقا فقال لہ الحسن ع
یا اعرابی ھذا غلام کرم الرحمن بالتطھیر جدیہ کساہ القمر
القمقام من نور سنائیہ ولو عدد طماح نفخنا عن عدائیہ
وقد ارضیت من شعری وقومت عروضیہ تفسیر غرائبہ
کلمۃ ما فی قولہ فما رسم استفھام ارید بہ التعجب و شجاہ احزنہ
وکان المراد بانمحاء رسمیہ محو اعلاہ واسفلہ و سفو جمع
سفر یعنی الاثر وھو اما بدل من الرسم او عطف بیان
لہ و تراب فی ارج تغشیہ الریاح والبوغاء تراب ناعم والقاع
البرو لعل المراد بالذیلین طرفا الرسم یعنی اثار ھبت الریاح
علی تراب طرفیہ قولہ و مؤثر عطف علی الرسم والمور بالضم
الغبار المتردد والتراب تثیرہ الریح وحرجف کجعفر الریح
الباردۃ الشدیدۃ الھبوب و تتری اصلہ وتری و جاؤا
تتری و بتونا ای متواترین بمعنی متتابعین و تلبید الثوب
ترقیعہ ای جعلہ دفعۃ دفعۃ و قولہ علی متعلق بقولہ تتری
علی تضمین معنی الامتداد والضمیر فی ثوبیہ للرسم المذکور
فی اول البیت وسحابۃ دلوح کثیرۃ الماء والمزن السحابۃ ۱۱

البیضاء وقوله دنی نوء سماکیه یعنی بر زمان نزول المطر
والنوء سقوط نجم من المنازل فی المغرب مع الفجر وطلوع رقیبه
من المشرق یقابله من ساعته فی کل لیلة الی ثلثة عشر یوما وهکذا
کل نجم الی انقضاء السنة ما خلا الجبهة فان لها اربعة عشر
یوما والعرب تضیف الامطار والریاح والحر والبرد الی الساقط
منها فیقول مطرنا بنوء کذا وسمی نوء لانه اذا سقط الساقط منها
بالمغرب ناء الطالع بالمشرق وذلک النهوض هو النوء فسمی النجم
به والنجوم التی تتحقق بها الانواء ثمانیة وعشرون نجما معروفة
المطالع فی ازمنة السنة منها السماکان السماک الاعزل وهو
الکوکب فی برج المیزان وطلوعه یکون مع الصبح لخمس یخلون من
تشرین الاول والسماک الرامح قوله ودلاح من المزن عطف
علی قوله حرجف والحرجف مبتدأ خبره تزجی والجملة صفة لمود
یعنی چه نشان وآیتی که اندوهناک کرد مرا سوده شدن نشانها
دو جای و پایه او ونشانهایی که خاک شد و باد فرا گرفته دود آمد
او را در خاک نرم دو بیابان او وخاک پراکنده که باد سخت پی
در پی بود بر پاره کردن دو جامه او وابر سپید پر آب بیز بود
پی در پی نزدیک شده بود باریدن آن ابر والمثعنجر بالثاء
والعین وکسر الجیم السائل من الماء والودق المطر والثجیج
والثجاج السیال والضمیر فی قوله فاضحی للرسم المذکور

فی اوّل البیت وعدده جعله عدة كالسعد والطماح الشره الحريص على الشئ ونفيه خاصمه وكافحه والعداد العد والعروض ميزان الشعر لانه يعارض بها واسم الجزء الذي في اخر النصف الاوّل من البيت يعني لو عارضنا حريص في الكلام وحصل لنفسه عدة خاصمناه وعارضناه بضعف عدته وهذا ما استطرفناه من كلامه المنظوم واما اثاليه المنثوره من مواعظه وادعيته وخطبه واحتجاجاته وفي رقعة الطف فكتب الاصحاب منها مشحونة وناهيك دعائه في يوم عرفه المروي في الاقبال الذي اذعن العرفاء الشامخون لعلو مرتبته في التوحيد والمعرفة والخطبة الفصيحة المروية في المناقب عن موسى بن عقبة وخطبته المروية في الاحتجاج وخطبته المروية في الاستسقا في قرب الاسناد للحميري ومواعظه المروية في تحف العقول وغيرها مما طويناعنها كشحا لشهرتها وشيوعها في كتب الاصحاب وعدم مناسبته تعرضها لوضع الكتاب والله الهادي الى الصواب ومما يناسب نقلها في هذا المقام اشعار يزيد بن معويه زاد الله عذابهما في الهاوية ذكرها السبط في تذكرته من ديوانه منها ما يدل صريحا على كفره وزندقته قوله معشر الندمان قوموا واسمعوا صوت الاغاني واشربوا كاس مدام واتركوا ذكر المعاني شغلتني نغمة العيدان عن صوت الاذان وتعوضت

عن الحور عجوز انی الدنان ومنها قصیدته التی اولها علیته
هاتی واعلنی وترنمی بذلک انی لا احب التناجیا حدیث
ابی سفیان قدما سمی بها الی احد حتی اقام البواکیا الا
هات سقینی بذلک قهوة تخیرها العنسی کرما شامیا
اذا ما نظرنا فی امور قدیمة وجدنا حلالا لاشربها متوالیا
وان مت یا ام الاحیمر فانکحی ولا تاملی بعد الفراق تلاقیا
فان الذی حدثت عن یوم بعثنا احادیث طسم تجعل القلب ساهیا
ولا بد لی من ان ازور محمدا بمشمولة صفراء تروی عظامیا
ومنها قوله ولو لم یمس الارض فاضل بردها
لما کان عندی مسحة فی التیمم ومنها لما اسند عبید ابن زیاد
بعد وقعة الطف واعطاه اموالا جلیلة وقرب مجلسه وادخله
علی نسائه وسکر لیلة وقال للمغنی غن وقال بدیهة اسقنی
شربة تروی فؤادی ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد
صاحب السر والامانة عندی ولتسدید مغنمی وجهادی
قاتل الخارجی اعنی حسینا ومبید الاعداء والحسادی
ومنها قوله حین رای الرؤس لما بدت تلک الرؤس واشرفت
تلک الشموس علی ربا جیرون نعب الغراب فقلت صح ولا تصح
فلقد قضیت من الغریم دیونی اراد بالغریم النبی ومضی تفریع
المعری ابو العلی علی المسلمین بولایته ولما هلک لعنه الله

ودفن بالحوار ين قال بعض الشعراء يا ايها القبر بجوارينا
ضمنت شر الناس اجمعينا ومضى كيفية نبش قبره وحال
جسده الخبيث وهو المكنى عنه في القران المجيد بقوله فما
يزيدهم الا طغيانا كبيرا فائدة قد استفيد من الكتاب العزيز
مذمة الشعر والشعراء انشائه وانشاء قال عز من قائل وما علمناه
الشعر وما ينبغي له وقال والشعراء يتبعهم الغاون وما هو بقول
شاعر وقد ورد النهي عن انشاده للصائم والمحرم وفي الحرم
وفي يوم الجمعة وان يروى بالليل وان كان شعر حق فضلا
عن باطل فقد روى عن النبي صلعم من تمثل ببيت شعر من الخنا
لم يقبل منه صلوة ذلك اليوم وكذا في الليل وروى الكشي
عن محمد بن مروان قال كنت قاعدا عند ابي عبد الله انا ومعروف
بن خربوذ فكان ينشدني الشعر وانشده ويسائلني واسئله
فقال ابو عبد الله ان رسول الله صلعم قال لئن يمتلي جوف الرجل
قيحا خير له من ان يمتلي شعرا فقال معروف انما يعني بذلك الذي
يقول الشعر فقال ويحك او ويلك قد قال ذلك رسول الله
وروى ان من الفاظ الموجزة التي حفظ من رسول الله صلعم ولم
يسبق اليه الشعر من ابليس ان من الشعر لحكما وان من البيان لسحرا
وروى النهي عن انشاد مطلق الشعر وان كان فيهم عليهم السلم
رواه اسمعيل عن ابيه الصادق نعم قد استثنى المراثي لهم ع

روی خلف بن حماد قال قلت للرضا ع ان اصحابنا یروون عن
ابائك ان الشعر لیلة الجمعة و فی شهر رمضان و فی اللیل مکروه
وقد هممت ان ارثی ابا الحسن ع و هذا شهر رمضان فقال
ارث ابا الحسن فی لیلة الجمعة و فی شهر رمضان و فی اللیل و فی
سایر الایام فان الله یکافیك علی ذلك و کان النبی ص یتنزه عن
انشاد الشعر حتی حفظه حتی انه قرء قول لبید کفی الشیب و
الاسلام للمرء ناهیا کفی الاسلام و الشیب و ورد النهی عن الاکثار
منه لما فیه من انس النفوس بالامور الخیالیة و المعانی الموهومة
و هو یحجبها عن الاستقامة التی هی حقیقة الاسلام و لا یخلو عن
مفاسد اخر کالملق و تمزیق الاعراض و الفخر و الثناء علی النفس
و تزکیتها و مدح من لا یستحق المدح و فسر الشعراء بالعلماء السوء
الذین تفقهوا لغیر الدین مستشهدا بقوله یتبعهم الغاوون قال
ع فهل رایتم احدا و یمکن ان یحمل ما ورد من ذمه علی ما کان من قبیل
المغازلة و التشبیب و غیرهما من الامور الباعثة علی تحریك القوة
الشهویة و تقویة الخیالات السوداویة التی تسمی عشقا و اما الکلام
المنظوم المشتمل علی الحکم و المواعظ و الزواجر باو فی بیان و خطاب
او نظم معانی الاحادیث فغیر مراد قطعا کما نبه علیه بعض الفقهاء
و یدل علیه ما ورد من انشاد الائمة علیهم السلام اشعارا من هذا القبیل
و ورد فی العیون ان المامون قال لابی الحسن الرضا هل رویت

یتبع الشعر الغواة
فی معانی الاحادیث
و نحوه

من الشعر شيئا فقال قد روينا منه الكثير ثم انشد اشعارا
في الحلم والسكوت عن الجاهل وترك عتاب الصديق وكتمان
السر مما كان يقوله ويتمثل به وروى الكشي عن الصادق علموا
اولادكم شعر العبدى فانه على دين الله واشعار الصادق في صفة
النساء معروفة رواها الصدوق في معاني الاخبار ويمكن ان
يقال ينقسم الشعر بانقسام الاحكام الخمسة فالواجب منه ما توقف
عليه ردع اهل البدع والاهواء الباطلة والمذاهب المخترعة الفاسدة
وتنبيه الناس على ضلالتهم وردعهم عن معاشرتهم فان الشعر
ربما يؤثر في ذلك اثرا بينا لا يوجد في غيره من النثر ويحفظ
في الصدور ويبقى على مر الدهور ولعل من هذا القبيل
ما قاله النبي ص لكعب بن مالك عن الكفار اهجهم فوالذي نفسي
بيده هو اشد عليهم من النبل وقال لحسان بن ثابت اهجهم او
هاجهم وروح القدس معك رواه البخاري ومسلم والحرام
منه التشبيب بامرأة معينة او غلام معين والتفصيل يطلب من كتب
الفقه وكذا هجاء المؤمن المحترم والمندوب مدائح النبي والائمة
ومراثيهم سيما مراثي سيدنا الحسين فقد ورد لكل بيت بيت
والاخبار فيه مستفيضة بل متواترة والمكروه منه التغزل والتعشق
والملح والملق ونظم الامور الخيالية وعليه ينزل الذم المطلق
والمباح ما عداه

## الحديث السابع والثلثون

ما رواه الصدوق فی اَمالیه و غیره من منامات علیه السلام فی طریق کربلا و حین عزم علی المسیر من المدینة حین اراد تودیع قبر جدّه عن الصادق ع انه لما عزم علی المسیر راح الی مسجد الرسول و صلّی فنعس و هو ساجد فجائه النبی و هو فی منامه فاخذ الحسین و ضمه الی صدره و جعل یقبل بین عینیه و یقول بابی انت کانی اراک مرمّلا بدمائک و رؤیا اخری راها فی عذیب الهجانات فقال قائلة الظهیرة ثم انتبه من نومه باکیا و قال له ابنه ما یبکیک یا ابه فقال یا بنیّ انها ساعة لا تکذب فیها الرؤیا و انه عرض لی عارض فقال تسرعون و المنایا تسیر بکم الی الجنة و رؤیا اخری راها وقت السحر من لیلة العاشوراء رای جدّه فی جماعة من اصحابه و هو یقول یا بنیّ انت شهید آل محمد و قد استبشر بک اهل الصفیح الاعلی فلیکن افطارک عندی اللیلة عجل و لا تؤخر و هذا ملک قد نزل من السماء لیاخذ دمک فی قارورة خضراء بیانات رؤیای امام بمنزلهٔ وحی است و اضغاث احلام راهی بنفوس مقدسهٔ اولیا و انبیا ندارد و دانستن حقایق رؤیا توقف و تعلق دارد بر بیان امور یکی عمده آن تصویر شکل دماغ است باید دانست که مغز سر ادمی را شکلی است نزدیک بمثلث یا مخروط که قاعده و طرف بزرگتر ان سمت مقدم راس است و اندک اندک باریک شود بطرف پشت سر و این مخروط را سه جوف است که بطن

نامند و بطن اوّل بزرگتر است و بطن ثانی تنگ و کوچک مانند
و بطن سیّم بزرگتر از دوّیم و کوچکتر از پیش اوّل بود شبیه بکرۀ
که وسط او کمتر از دو طرف آن باشد و از بطن اوّل سوراخی است
ببطن سیّم و حواس خمسۀ باطنه که حسّ مشترک و خیال و وهم و
حافظه که او را نیز متفکره گویند درین بطون ثلثه است و از برای
هر یک ازین قوی محلّ خاصی است و روح مخصوصی و بقواعد حکمۀ
و طبّ تعدّد این قوی و تعدّد محال آنها ثابت شده و حسّ مشترک
که بلغۀ یونانی او را بنطاسیا گویند بمنزلۀ سرچشمه ایست که از و
جدا شود پنج نهر که حواس خمسۀ ظاهره که بصر و سمع و شمّ و
ذوق و لمس باشد و محلّ حسّ مشترک مقدّم بطن اوّل است
و محلّ خیال مؤخّر همین بطن است و قوّۀ خیال را مصوّره نیز
گویند و واهمه در بطن وسط واقع است که درک معانی جزئیّه
نماید مانند ادراک محبّت و عداوت جزئیّه و اکثر افعال حیوانیّه
از قوّۀ وهمیّه صادر شود و آنچه در حسّ مشترک از صور اشیاء
ادراک کند بقوّۀ خیال سپارد که او را محافظت نماید و قوّۀ
دیگری است که صور محسوسه و معانی مدرکۀ جزئیّه را با یکدیگر
ترکیب و تفصیل کند یا مطابق واقع یا باختراع خودش او را متخیّله
یا متفکّره نامند و باید دانست که قوای ادراکیّه برای نفس
ناطقه بمنزلۀ آلات و ادوات هستند اگرچه حقیقۀً نفس بالاثر

ادراک اوهام ادراک
و ایضاً قوۀ [illegible] محافظ [illegible]
نماید و قوۀ [illegible]
ادراک [illegible]
محافظت نماید

از جسمانیّه است ولیکن با بدن جسمانی رابطه و اتّحادی دارد و توان
گفت که بدن است و نتوان گفت که بدن نیست مانند ذات اقدس
بی مثال بالنّسبه بموجودات که نه داخل است در اشیاء بممازجه
و نه خارج است بمباینه این طرفه حدیثی است که آن ظاهر پنهان
در هیچ نشد داخل و زهیچ بدر نیست    و حقیقه نفس
از عالم دیگر است از سنخ روحانیات ولی مادامیکه متعلق است
ببدن عنصری و مشغول است بتغذیه و تنمیه و اداء امور
حسیه از عالم خود غافل است از جهة ضعف نفوس بشریه
که نتوانند متوجه هر دو عالم باشد ولیکن نفوس قویه انبیا
و اولیاء غالبا متوجه و حافظ هر دو عالم هستند و نعم
ما قیل یلهو و یشرب لا تلهیه سکرته    عن الندیم و لا
یلهو عن الکاس    و این جوهر لطیفه روحانیه را یک نحو
اتّحاد و ربطی است با روح بخاری که ساری در عروق
و اعصاب است که زندگی عبارت از بقاء این رابطه است
و تصرّف و تدبیر نفس در بدن بواسطه روح بخاری است
و مردن عبارت از قطع علاقه و انقطاع اتصال است و
چون افاعیل نفس بتوسط روح بخاری است چاره از اکلات
باشد چه تغذیه و تنمیه و امثال آن ناچار برای وی خستگی
روی دهد و نتواند همیشه در کار باشد باین سبب گاهی

ازادراکات حسیه اعراض نماید و پس متوجه تغذیه و تنمیه و غیرها شود و برگردد بسوی باطن خصوصاً هنگام بسیاری حرکات یا امتلای معده و از جهت فراغت در حال خواب برای تغذیه تحلیل غذا در حالت خواب زیاده شود از بیداری و چون روح بخاری ازادراکات حسیه فارغ شود و تعطیل ادراک کند برای نفس ناطقه فرصتی پیدا شود و شواغل او کمتر شود متوجه عالم روحانی خود شود و اتصال بجواهر روحانیه پیدا کند که نقوش و صور موجودات و حوادث تقدیریه در آنها مثبت است و بعد بعضی زمانی در عالم خارج هویدا شود لیکن این اتصال را شرایطی است که اول آنها صحت مزاج و اعتدال طبیعت است خصوصاً از امراض دماغیه و ثانیاً عدم امتلای معده و ثقل اغذیه و کثرت بخارات که اگر چنین باشد راهی بعالم روحانیات نیابد و باین سبب گفته اند که رؤیای لیالی رمضان اعتبار ندارد و ثالثاً معتاد بودن بصدق و راست گوئی و اشتیاق بامور روحانیه و مکدر نبودن بشواغل و کدورات و استعداد و قابلیت ذاتیه و صفا و بهاء جوهر و غالباً بعد از اجتماع شرایط و اتصال بجواهر روحانیه و معاشرت ملائکه اطلاع بر آنچه در نفوس مقدسه علویین است حاصل شود برای نفس ناطقه و در

او نقش بندد جمله از آنچه در الواح سماویه است از گذشته
و آینده دنیویه و اخرویه باندازه استعداد شخصی خود مانند
آینه که هر آینه بقدر گنجایش خود صورت در او نقش گیرد و
هرگاه در رؤیا صورتی ادراک نمود و حافظه محافظت نمود
او را و متخیله در آن تصرفی نکرد که تبدیل با مثال و اشباه نماید
آن رؤیای صادقه خواهد بود و اینگونه خواب دیدن بسیار
اندک است زیرا که قوه متخیله در غالب نفوس قویه هست
و در حال خواب هم تعطیل ندارد و مشغول تبدیل و ترکیب صورتها
و خصوصا اینکه صور مدرکه در رؤیا در کمال ضعف و
سریع الزوال است و هرگاه صور مدرکه تبدیل شد بعد از
ورود در متخیله بصور مناسبه از عالم عنصریات مانند
تبدیل علم و دانش بناقه و شیر و دشمن بمار و سلک و پادشاه
بدریا و کوه در رؤیا محتاج بتعبیر خواهد بود تا شخص که معبر بداند
روابط صور علویه و سفلیه را بلکه بسا باشد که صورت
مدرکه در رؤیا انتقالات عدیده در قوه متخیله شده باشد
و آنگاه تعبیر کمال صعوبت پیدا کند و بدون حدس صائب
و صفای ذهن تعبیر اینگونه خواب میسر نشود و صور مدرکه
نیز بحسب اشخاص و ازمنه و امکنه مختلف می‌شود در مقام
تعبیر باید شخص معبر آگاه خصوصیات باشد و هرگاه نفس

ناطقه بحسب استعداد ناقص باشد و یا آنکه کثیر الانس
بامور سافله و عالم سفلیات باشد و اشتغال غالب بشهوات
و لذات جسمانیه داشته باشد غالبا در عالم رؤیا از مرتبه
تخیل امور مانوسه مألوفه خود تجاوز نکند و بمطالعه
الواح سماویه فائز نشود و معاشرت روحانیین و ملائکه
نصیب او نباشد و غالبا در رؤیا همان امور معهوده خود را
ادراک کند بتصرفات عجیبه از متخیله و صور مخترعه مثل
اینکه کثرت شهوت و امتلاء معده برای او اسباب احتلام
و جماع فراهم آورد گرسنه نان در خواب ببیند و تشنه آب
و فقیر وجدان دراهم و دنانیر و از این جهت است که اغلب
مردم مناسبات عالم بیداری خود را در خواب می‌بینند عا
رؤیای تدریس و تعلیم ببیند و ملل مختلفه هر یک حقیقت و
رستگاری خود و اسلاف خود را در خواب ببیند و این نوع از
رؤیا [در قرآن] مجید مسمی باضغاث احلام شده و در روایات
اهل بیت ع نهی از حکایت کردن اینگونه خواب فرموده‌اند
بلکه بعد از بیداری استعاذه از شیطان گویند زیرا که القاء
خیالات باطله و صور فاسده از ناحیه شیطان است و آنچه
نگاشته شد نتیجه کلمات اکابر اهل علم است و هر کس شرح
و تفصیل این مقام خواهد رجوع کند برساله شیخ رئیس

که فیض الهی نامیده و شرح کافی صدر المتألهین و شرح تلویحات
و عین الیقین فیض و بعض کلمات ایشان خالی از مناقشه نیست
علامهٔ مجلسی و شیخ معاصر نوری روح الله روحهما در سماء
العالم و دار السلام تعرض نموده اند و درین مقام تنبیه بر
اموری مهم است اول اینکه توجه نفوس در رؤیا بعالم روحانیات
و اتصال بعالم مثال منافی نیست با عدم تذکر در یقظه زیرا که
رؤیا وقتی حاصل شود که بعد از اتصال نفس بملکوت و ادراک
صور تنزل بقلب و حواس باطنه نماید و ملازمه نباشد که هرگاه
اتصال شد متنزل بحواس نیز بشود و محفوظ در ذاکره شود
اگرچه در یقظه قوی الحفظ باشد زیرا که نفس قلیل الانس و
عدیم الالفه بمدرکات عالم مثال است و صور رؤیا مدرک
بحواس جسمانیه نیست تا آنکه حاسه بآن متأثر شود و در ذاکره
محفوظ ماند و نیز سرعت سیر و حرکت نفس در عالم رؤیا مانع
است از تحفظ بر آنچه ادراک می کند چنانچه موافق تجربه معلوم است
که حرکات نفسانیه چه اندازه سریع است که گویا لا فی زمان
واقع میشود و شاید مصالح نوعیه نیز مقتضی نسیان بعضی
منامات باشد چنانچه حضرت صادق ع در توحید مفضل فرمایند
که صادق و کاذب خوابها با یکدیگر مخلوط است که اگر همه صادق
بود تمام مردم پیغمبران بودند و اگر تمام کاذب بود در آنها نفعی

براهالشو

نبود و بسیاری از خوابها دروغ است تا اعتماد دویم آنکه نفوس
قویه اهل علم و ایمان کمتر خواب بینند و نفوس سازجه که الواح
نفسانیه ایشان خالی از نظریات است اتصال بعالم مثال بیشتر
پیدا کند و مؤید این معنی دو خبر است یکی نبوی مروی در تحف
العقول قال لا یحزن احدکم ان یرفع عنه الرؤیا فانه اذا رسخ فی
العلم ارتفع عنه الرؤیا و دویم روی فی بصائر الدرجات ان
رجلا واقفیا کان یری فی حالة وقفه رؤیا الحسنة و یری له ثم
تبصر وانقطع عنه الرؤیا فشکی فی المنام الی ابی عبد الله انقطاع الرؤیا
فقال لا تغتم فان المؤمن اذا رسخ فی الایمان رفع عنه الرؤیا و از
تحفه شیخ کراجکی از شیخ مفید نقل کرده که گفته هر کس علم او
بسیار شد و فهم او وسیع گردید رؤیای او کم باشد و اگر
سلیم الجسم باشد و خوابی بیند لا محاله حق خواهد بود و این معنی
ظاهرا منافات ندارد با آنچه در تفسیر کریمه لهم البشری فی الحیوة
الدنیا وارد شده که مبشرات نومیه از خصائص اهل تقوی و
دین است و شاید سبب این معنی این باشد که شواغل نفس
بمدرکات نظریه هر چه کمتر باشد ارتقاء بعالم مثال آسانتر
شود و نفوس قویه علما و اهل ایمان چون مستغرق بشواغل
نظریه و اعتقادیه هستند در عالم رؤیا هم فراغت ندارند
و اغفال از تعلقات واقعیه در غایت صعوبت است بخلاف

نفوس ساده ولی هرگاه نفوس قویه بعالم رو و جانبات متوجه
شوند غرائب غالبه مشاهده کنند که نفوس ناقصه ضعیفه
هرگز ادراک آن مقام نکند و در نبوی فی ارداست کدرو بالمو من
تجری مجریها لكلم الرب عنده وهرگاه قوت نفس بمرتبه کمال رسد
حافظ همه عوالم و مشاعر باشد و اشتغال بامری مانع از امر دیگر
نشود مانند نفوس شریفه انبیا و اولیا که اتصال ایشان بعالم معانی
در نوم و یقظه منافی با ادراکات دیگر نیست و رؤیای انبیا بمنزله
وحی است و کثیر الاتفاق خواهد شد التنبیه الثالث یعجبنی نقل
کلام للشیخ صدر الدین القونوی فی فکوک الفصوص وبه یکشف
النقاب عن وجه اللباب قال فی الفک الاسحقی ثم لیعلم ان الناس
فی مراتبهم علی اقسام مختلفة ینحصر فی ثلثة قسم نازل قد طبع
علی قلوبهم فلا ینفصل من قلوبهم شیء مما هو منتقش فی نفسه سابقا
او متجددا الا فی النادر کحال عارض سریع الزوال بطیء الاتیان
وقسم یحصل لقلوبهم احیانا صفاء وفراغ من الشواغل واتصال
من خیاله بعالم المثال المطلق فکلما یدرکه نفوسهم فی ذلک
الوقت فانه ینعکس انعکاسا شعاعیا الی القلب و ینعکس من القلب
الی الدماغ فینطبع فیه فان وجد فیما یری اثر حدیث النفس فللقوة
المصورة فی ذلک مدخل الا انه من المزاج وان خلت الرؤیا عن
حدیث النفس و کان هیئة الدماغ صحیحة بالمزاج مستقیما کانت

الرؤیا من الله وکانت فی الغالب لا تعبیر لها لان العکس عکس ظاهر
بصورة الاصل وهکذا هو رؤیا اکثر الانبیاء علیهم السلام و
هذا هو السبب فی عدم تاویل الخلیل ع رؤیاه واخذ بظاهرها
ومن صار قلبه مستوی الحق لا ینطبع فی قلبه من خارج بل من قلبه
یکون المنبع والانطباع الاول فی الدماغ ولما اعتاد الخلیل الحالة
الاولی وشاء الحق ان ینقله الی مقام من وسع قلبه الحق کان انطباعا
ما انبعث من قلبه الالهی الی دماغه انطباعا واحدا ولم یظهر بصورة
الاصل فاحتاج الی التاویل المعرب عن الامر المراد بذلک التصویر
علی نحو تعینه فی العالم العلوی فی ذوات العقول والنفوس تعینا
روحانیا فعلم ان الرؤیا التی لا تاویل لها ما اوحیه وان الرؤیا
التی یحتاج الی التاویل یکون لانزل الطوائف وقد یکون لاکمل
الخلق بخلاف التی لا تاویل لها فانها حال المتوسطین وقال فی
الفک الیوسفی کل من غلب علی خیاله الصفات التقییدیة واحکام
الانحرافات الخلقیة والمزاجیة فانه لا یدرک مشرع خیاله
ومحتده من عالم المثال ولا یتصل به عن علم وشهود وان
کانت الوصلة غیر منقطعة ومن حصل له السیر فی خیاله المقید
حتی انتهی الی طرفه المتصل بعالم المثال المطلق بحیث یتأتی
له التجاوز من خیاله الی عالم المثال فانه یدخله ویدرک فیه
ماشاء الحق ان یریه منه بل قد یخرج منه الی عالم الارواح ثم

الى فسيح حضرة العلم فيستشرف على جملة من المغيبات والكوائن المفتقد وظهورها في عالم الحس فالمعبر اذا سمع الرؤيا ممن يراها وسئله تعبيرها لعدم علمه بما راى وما المراد من تلك الصورة الممثلة له وكان المعبر تام المعرفة بالتعبير وبمواطن الرؤيا فانه يشخص الرؤيا في خياله واسراها الى عالم المثال فيرى نسبة تلك الرؤيا من عالم المثال فيستدل بتلك النسبة على الرؤيا وما تضمنه بل قد يعداها الى عالم الارواح وما بعدها حتى يقع على الامر الذي قصد ابدائه في تلك الصورة الممثلة بها فيخبر عن المراد ويسمى تلك الاخبار تعبيرا وما وجد في الرؤيا من خلل يقضي بعدم المطابقة بين المعنى المقصود ابانته والتعريف به وبين الصورة الممثلة علم ان ذلك من كدورة باطن صاحب الرؤيا وانحراف مزاجه وفساد هيئة دماغه واختلال احواله الحسية كالكذب وسوء سيرته والانهماك على امر خسيس ينغمس به او فانه واحواله المحمودة في ضمن ذلك الوصف الغالب او الامر بالعكس و اليه الاشارة بقوله صلعم اصدقكم رؤيا اصدقكم حديثا ثم نبه في حديث اخر على كليات اقسام الرؤيا وحكم الاعتدال فيها والانحراف فقال صلعم الرؤيا ثلث رؤيا من الله وهي التي ظهور حكمها موقوف على نفسية واستعداد معتدلين وصفاء محل وطهارة نفس يتاتى لصاحبها تلقي ما يصل اليه من التعريفات الالهية بواسطة

اذا كان الحال بالعكس مع

بحيث يستهلك احكام صفاته واحواله المحمودة

الصور المثالية ثم قال صـ ورؤيا تحزين من الشيطان وهي التي
قلنا انها نتيجة الانحرافات المزاجية والكدورات النفسانية
وفساد الهيئة الدماغية ونحو ذلك مما سبق ورؤيا مما حدّث
المرء نفسه وهذه من آثار الصفات الغالبة الحكم على الرائي
حال رؤيته الى ان قال والاخر انفاس النفخة التي يتلوه النوم
سلطنة قوته بحسب ما كان الباطن حالتئذ معمورا اعني متحليا
بالكلية من الخواطر والتعلقات وخواص الافعال والصفات
القريبة العهد بالتشخص كان ذلك سببا معينا في مزيد الاطلاع
وصحة ارتسام ما اطلع عليه النائم في نفسه واما تاخر ظهور
حكم المنامات فانه دليل على علو مرتبة النفس بكونها ادركت ما
سيكون في العوالم العالية جدا القريبة من حضرة العلم وعالم
المعاني المجردة فلا بد من فترة واقعة بين زمان الاطلاع وزمان
ظهور حكم ما وقع الاطلاع عليه في الحس فيمتد بما يقتضي مكث
ذلك الامر في كل سماء الى ان ينصبغ بحكمه ويأخذ حصته من
ذلك الفلك وما فيه ثم يمر متنازلا الى الفلك الذي هو
دونه وهكذا الى اخر فلك طلبا للاستتمام ومستصحبا قوى
ما يمر عليه فان لكل كائنة وامر يظهر في هذا العالم من حال
انفصاله المعنوي من مقام القلم الاعلى واللوح المحفوظ واتصاله
بالعرش ثم بالكرسي وفي كل سماء منزلا ومقاما وذلك لما مرّ بيانه

فان لم يكن الباطن معمورا

وقد ورد في الحديث ان الامر الالهي يبقى في الجو بعد مفارقته سماء الدنيا ثلث سنين حتى يصل الى الارض ثم يتصل الى المحل المختص به وهذا من المكاشفات المجربة والمتفق عليها وسرعة ظهور حكم الرؤيا وما عبرت به دليل على ضعف نفس الرائي فانها لم تقو على الترقي والعروج لتدرك صور الامور والكوائن المقدرة وقوعها في العوالم العالية بل كان غاية عروجها حال اعراضها عن التعلقات البدنية والشواغل الكونية الى الجو الذي بين الارض وبين الفلك الاول فادرك بذلك القدر من الصفاء الذي استفاد به بعض الكوائن في اثناء الجو فلم يتاخر ظهوره وهذا حال اهل البداية من السالكين وقد جربنا ذلك كثيرا في اصحابنا واصحاب غيرنا من الشيوخ وكذلك في انفسنا زمان البداية انتهى كلام العارف القونوي نقلناه بطوله لما فيه من الفوائد ويؤيد بعض ما ذكره ما رواه في الكافي عن ابي بصير قال قلت للصادق ع جعلت فداك الرؤيا الصادقة والكاذبة مخرجهما من موضع واحد قال صدقت اما الكاذبة المختلفة فان الرجل يراها في اول ليلة في سلطان المردة الفسقة وانما هي شيء يخيل الى الرجل وانما هي كاذبة مخالفة لا خير فيها واما الصادقة اذا راها بعد الثلثين من الليل مع حلول الملئكة وذلك قبل السحر ولا تختلف ان شاء الله الا ان يكون جنبا

او يكون على غير طهر او لم يذكر الله عز وجل حق ذكره فانها تختلف
وتبطئ على صاحبه وسرها اشار عليه السلام ان في اول الليل يستولي
ويهجم على القلب شهوات ما راه في النهار وزاوله من الامور
ويكثر فيه هذه الصور المختلفة الكثيرة مختلطة بعضها ببعض
ويركبها القوة المتخيلة حسبما اتفق وهذا يبعد العبد عن
ساحة الروحانيين ويستولي عليه جنود الشياطين وسيما
اذا امتلئت المعدة وفي وقت السحر تسكن قواه وتزول عن القلب
ما اعتراه ويتوجه الى عالمه الاصلي ولذا حث الشريعة المقدسة
على التضرع والمناجات والاستغفار في ذلك الوقت وقال
انها ساعة الاستجابة فان النفس حينئذ فارغة والمعدة خالية
والعروق ساكنة ومن هنا قال علماء التعبير رؤيا الليل اقوى
من رؤيا النهار وقالوا اصدق ساعات الرؤيا عند طلوع الفجر
وعن الصادق ع اسرع الرؤيا تاويلا رؤيا القيلولة ويطابقه
ما مر في الحديث انها ساعة لا تكذب فيها الرؤيا ونقل عن الترمذي
انه قيل للصادق ع الى كم تتاخر الرؤيا فذكر ان رسول الله راى
ان كلبا يلغ في دماء اهل بيته وكان التاويل بعد ستين سنة وفي
رواية بعد ثلثين وهو مطابق لما اشتمل عليه الحديث من رؤيا
الحسين ع فائده علم تعبير خواب از علوم غامضه است وبايد معبر
صاحب حدس صائب وفكر صافي باشد وبر روابط ومناسبات

عالم ملک و ملکوت مطلع باشد تا تواند تطبیق صور مثالیه با امور
دنیویه نماید و از احادیث تجسم اعمال و اخلاق در عالم برزخ ظاهر است
که هر عملی و خلقی صورت خاصه دارد مثل آنچه وارد شده که شخص
حریص بصورت مورچه محشور شود و شخص شبق کثیر الشهوة
بصورة خنزیر و شدید الغضب بصورت کلب و در خبری
از حضرت سید الشهداء وارد شده که فرموده غیبت نان خورش
سگهای جهنم است و سر این معنی آنستکه غیبت غالبا از روی
غضب صادر شود و اینکه حضرت حسین فرموده در حدیث
سابق که در خواب دیدم که کلابی را این بیابان بر من حمله کردند و
در میان آنها کلب ابقع بود اشاره بحال شمر بن ذی الجوشن است
که کافر سخت دلی بود شدید الغضب دارای صفات خبیثه
و رذائل حیوانیه و سباع و بیحیا چنانچه در کامل التواریخ است
که زهیر بن قین در کربلا نصیحت کرد اهل کوفه را و گفت بر مسلمان
حق است که برادر دینی خود را نصیحت کند و ما و شما بریک دین
و ملت هستیم تا آنکه شمشیر میان ما کشیده نشود و خداوند شما را
مبتلا بذریه پیغمبر نموده او را یاری کنید و دست از پسر طاغیه
یعنی معویه یزید بردارید در جواب او را دشنام دادند و ثنا جوئی ابن
زیاد نمودند پس از آن زهیر گفت پس اگر یاری نکنید حسین
را پس پناه بخدا برید از اینکه بکشید او را ناگاه شمر تیری بسوی او

انداخت و فریاد کرد سکوت کن تنک آوردی ما را ببسیاری سخن
زهیر بوی پاسخ داد یابن البوّال علی عقبیه ما ایاک اخاطب انما
انت بهیمة و لم یغیر الاسلام منک خلقا من اخلاق الجاهلیة
و در تذکرهٔ سبط مسطور است که ذی الجوشن که مکنّی بابی
شمر بود اسلام نیاورد و اجابت ننمود رسول خدا او را هنگامیکه
او را دعوت نمود و گفت قوم تو ترا تکذیب کردند من چگونه
تصدیق کنم و بعد از غزوهٔ بدر اسبی برای پیغمبر هدیه آورد
و پیغمبر از او قبول نکرد و نیز در آن کتاب است که شمر ابرص بود چنانچه
حضرت فرمود که قاتلم ابرص است و مشاهده نمودن آن
کفار را بصورت کلاب از جهة آنستکه در درندگان پلیدتر
از سگ جانوری نیست و صفات خبیثه سگ در غالب اهل
کوفه موجود بود زیرا که غریزهٔ شمر و شدید الغضب و خالی
از ترحم بر ضعفاء و مساکین و این جانور را رذیله ایست که
خاصهٔ خود او است زیرا که هر حیوانی بدون سبب غضب
نکند و تا منافری تخیل ننماید حمله نکند مگر سگ که غالباً قوهٔ
غضبیه و بغضب غیر متحرک شود و بدون آنکه سببی باعث
شود یا منافری حادث شود بکمال شدت هجوم کند و حال
اهل کوفه در معاملهٔ سید مظلومین همین نحو شد زیرا که هجوم
آنها از جهت متابعت یزید بود و گر نه از سید مظلومین جنایتی

وخیانتی بالنسبه بانها صادر نشده بود و در مقام احتجاج
بانها فرمود علی م تقاتلونی اعلی قتیل قتلته ام علی دم سفکته
تا آخر آنچه در خطب خود فرمود **الحدیث الثامن والثلثون** ما رواه شیخ الفقهاء الناظرین وفخر
العلماء المتبحرین العلامة الحلی ره فی کتاب منتهی المطلب
قال ان امراة کانت تزنی وتوضع اولادها وتحرقهم بالنار
خوفا من اهلها ولم یعلم بها غیر امها فلما ماتت دفنت فانکشف
التراب عنها ولم تقبلها الارض فنقلت من ذلک المکان الی
غیره فجری لها ذلک فجاء اهلها الی الصادق وحکوا له القصة
فقال لامها ما کانت تصنع هذه فی حیاتها من المعاصی فاخبرته
بباطن امرها فقال الصادق ع ان الارض لا تقبل هذه لانها کانت
تعذب بعذاب الله اجعلوا فی قبرها شیئا من تربة الحسین
علیه السلم ففعل ذلک بها فسترها الله تعالی ترجمه زنی بود که زنا
مینمود وبارور میشد ومینهاد بچه های خود را و میسوزانید
آنها را از ترس کسان خود و دانا نبود بکار وی جز مادرش
چون مرد و پنهان شد در زمین باز شد باز شد خاک از تن
او ونپذیرفت او را زمین پس برداشته شد وبجای دیگر نهاده
شد وهمان کونه شد آمدند کسان آن زن نزد جعفر صادق
و سرودند برای او داستان را پس گفت بمادر آن زن که چه میکرد

اینزن در زندگانی خود از گناهان خدا پس آگاهی داد اینزن بنهانی
کار او و گفت امام صادق که زمین نپذیرد این زن را زیرا
که شکنجه میداده بشکنجه خدائی بگذارید در گور او چیزی
خالی چیزی بچه از خاک گور حسین پر کردند پس آن زن را نگاه
را و پوشانید او را خدا بیانات شبیه باین حدیث در کافی
روایت شده در باب قضایای امیر المؤمنین چه آنکه حضرت
امیر ع فرمود که در قبر او تربت مرد مسلمانی بگذارید تا قرار
بگیرد و از این حدیث استفاده شود گذاشتن تربت سید الشهدا
در قبر میت چنانچه از توقیع شریف امام عصر ارواحنا فداه
تصریح باو وارد است و شیخ الطائفه در مصباح روایت
کرده از حضرت کاظم ع استحباب گذاشتن یک خشت از تربت
مقدسه را مقابل روی میت در قبر بحر العلوم در درة النجفیه

---

فرموده ولبنة من تربة الطهر جعل مقابلا للوجه منه حیث
حل بلکه توان گفت این حدیث و سایر احادیث وارده در
شرافت ارض کربلا و خصوصا حائر مقدس بالفحوی دلالت
دارد بر رجحان نقل اموات بمشاهد مقدسه ائمه ع زیرا که
همینکه بودن تربت مقدسه در قبر سبب نجات و امرزش
باشد دفن در آن زمین که تمام تربت است بطریق اولی سبب
رستگاری خواهد بود خصوصا هرگاه مستلزم نبش قبر

نباشد و باسبب هتک و مثله بمیت نشود و خاصه که میت وصیت
نقل کرده باشد شیخ مفید در رسالهٔ عزیه گوید که حدیثی
وارد است که دلالت دارد بر رخصت در نقل میت بسوی بعض
مشاهد آل رسول در وقتیکه میت وصیت کرده باشد بنقل
جنازهٔ خود و شیخ طوسی در مصباح و نهایه نیز نسبت بروایت
داده و گفته از مشایخ مذاکرهٔ این حدیث را شنیدم و در اخبار
معتبره وارد است که خداوند وحی کرد بموسی بن عمران که استخوانهای
یوسف را بیرون آورد از مصر و حمل کند بشام و ازین جهت است
که اهل کتاب اموات خود را حمل بشام مینمایند مؤلف گوید که
احوال امم سالفه در این امت واقع میشود و امّا در صورتیکه
نقل میت مستلزم نبش باشد چون عمدهٔ دلیل حرمت نبش قبور
اجماع است و دلیل معتبر دیگری در دست نیست پس بعید نباشد
که در آن صورت هم ملتزم بجواز شد اگرچه بعض علما تمسک
بهتک حرمت و مثلهٔ میت و اخبار قطع ید نباش نموده اند ولی
محققین منع دلالت کرده اند و اجماعی در حرمت نقل بمشاهد
نیست بلکه اجماع برخلاف است چنانچه فقهای مذهب صریحاً
نقل کرده اند علامه بحر العلوم در درة گوید والنقل مکروه
وللمشاهد یندب بالاجماع والشواهد و محقق در معتبر فرموده
که نقل اموات بمشاهد مذهب علمای شیعه است و عمل اصحاب

مستقر بران است از زمان ائمه علیهم السلام الی الآن و مشهور است
میانه شیعه و انکاری ندارند و علامه حلی ره در تذکره گفته
که عمل امامیه براین است و در ذکری شیخ شهید ره نیز دعوی
اجماع کرده و سید جزائری که نقل خلاف نموده معلوم القائل
نیست و محل اعتماد نباشد بعد از تصریح رؤسای مذهب
باستقرار عمل شیعه بر حمل اموات و امّا شواهد استحباب
نقل پس نیز بسیار است مثل احادیث وارده در فضیلت دفن
در مشاهد شریفه خصوصاً کربلا و نجف که در بحار الانوار
وغیره مسطور است و در ارشاد القلوب دیلمی مروی است
که از خواص تربت نجف و دفن در آن سقوط عذاب قبر و محاسبه
نکیر و منکر است و درین باب روایت صادقه نقل کرده که ملائکه
در عالم رؤیا گفتند که اگر جنازه بر صافه کوفه رسد ما را راهی
بسؤال از او نیست و در فرحة الغری مسطور است که در حیات
امیر المؤمنین ع جنازه از یمن حمل بغری نمودند و حضرت نفرت
از عمل نمود و امّا حمل و نقل جنازه بعد از دفن که مستلزم نبش
قبر باشد پس دانسته شد که دلیلی بر حرمت اینگونه نبش قائم
نشده که غرض از نبش حمل بمشاهد باشد بلکه توان گفت که
آنچه در این ازمنه متعارف که جنازه را امانت گذارند در پناه
دیواری یا در سردابی و بعد از زمانی حمل کنند صدق نبش قبر

بر آن نکند و مستلزم هتکی هم نیست و جمعی از اعیان فقها تجویز
نبش قبر بجهت حمل بمشاهد شریفه کرده اند مثل شیخ فقیه کاشف
الغطاء و علامه بحر العلوم که در دره فرماید والاقرب الجواز
للنقل الی جوار من بقربهم نیل العلی و تفصیل این مسئله
در کتب است لا البته فقهاء مسطور است و جماعتی از فقهای
عظام را بعد از دفن حمل کردند مانند شیخ مفید و سید مرتضی
و شیخ بهائی و دیگران و در زمان ما که توان گفت شر الازمنه
است بسبب مخالطه مسلمین با کفار جمله ای جهله اسلام بر این
عمل اعتراض دارند و اباطیل و ابادی دینار ابو جرامی اخوت مقدم شمارند

دین تو را دو پا را بشند | در پی آرایش پیرایشند
بسکه بر او بسته شده برگ و ساز | گر تو ببینی نشناسیش باز

سؤال و جواب شاید بخیال بعض قاصرین رسد که مذاکره
تفاله معروف است پس چه فائده در نقل اموات بمشاهد
مشرفه خواهد بود و جواب این است که این توسل مانند سایر
توسلات شرعیه است که موجب امید واری و رجای
واثق است و علة تامه نجات در شرعیات بسیار نادر است
بلکه اغلب از قبیل مقتضیات است و احادیث دالّه بر علیکه
تفاله در کتب مجامیع معتبره امامیه دیده نشده و عجب آن
استکه شیخ احمد احسائی در جوامع الکلم در رساله برزخیه

گوید که عقل ونقل دلالت دارد بر وجود ملئکه نقاله واینکه
عدد این ملایک هفتاد هزار است وحاصل انچه در دلیل
عقلی ذکر کرده اینکه ملائکه نطفه هر ادمی را بقبضه ان
خاک مدفن او مخلوط میدارد هرگاه در غیر انخاک دفن
شد باید از انجا حمل ونقل شود وسستی کلمات وخیالات
شیخ مزبور بر اهل بصیرت مخفی نیست عجب تر کلمات شیخ
فقیه نبیه کاشف الغطا است که در کتاب حق المبین فی تصویب
رای المجتهدین گفته که ملائکه نقاله مشهور بین امامیه است
وگوید در کربلا قبری را شکافتند واو جنازه مرد مؤمنی
را یافتند که در بلاد نصاری وفات کرده بود ونیز گوید
عشاری را در نجف دفن کردند ومرد مؤمنی را در حطوه که
نزدیک بصره است دفن کرده بودند بعد از زمانی قبر عشار را
حفر کردند جنازه ان مرد مؤمن را در او دیدند وچون سر قبر
انمرد مؤمن امدند وشکافتند جنازه ان عشار را در او دیدند
وشیخ معاصر نوری نور الله روحه در کتاب نفس الرحمن ودار
السلام از بعض مجامیع معتبره روایاتی در باب ملئکه نقاله
نقل نموده که از کتاب کشف الحق شیخ الطایفه روایت کرده از امام
صادق که فرمود که هرگاه قبر شیخین را بشکافند بجای ان دو
نفر سلمان وابوذر را خواهند یافت وان دو سزاوارترند باین

موضع هستند ابو بصیر عرضه داشت چگونه مردگان جابجا شوند
فرمود خداوند را هفتاد هزار ملك است که نام ایشان نقاله
است منتشرند در مشارق و مغارب مین و میبرند مردگانی
را و دفن می کنند در جائیکه سزاوار آنها است و گاهی بر میگیرند
جسد مرده را از تابوت او و دیگری بجای او می گذارند از جائی
که کسی نداند و نعم ما قال خاقانی شاعر نیکو گفته است

خط مجهول دیدم در مدینه　　ندانستم که آن خط زاشنائی
در آن خط اولین سطر این نوشته　　که جوز انور خورشید سمائیست
بجان پادشه سوگند خورده　　که نزد پادشه جز پادشاه نیست

و در مصراع آخر اشاره باحادیثی است که جسد مطهر امیر المؤمنین
ع را بر در قبر رسول بردند پس از دفن در غری مؤلف گوید
که حدیث نقل جنازه آن دو غاصب منافات ندارد با احادیثی
که وارد شده که در زمان ظهور قائم ع آن دو نفر را از قبرهای
خودشان بیرون آورده و بدار میزنند و در دار السلام
از بعض مجامیع معتبره نقل شده عن امالی الشیخ عن الصادق ع
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تعالی ملائکة ینقلون الموتی الی حیث
یناسبهم و عن میثم التمار قال قلت لامیر المؤمنین ع جعلت فداك
اتاذن لی ان انقل امی الی الطیبة فقال ع لو کانت صالحة لنقلوها
الیها و نقل فی غرر المرتضی انه جیئ الی عمر بن الخطاب بعید

قد قتل مولاه فامر عمر بقصاصه اذ دخل امیر المؤمنین ع فقال
فیم انتم فقال عمر یا ابا الحسن ان هذا عبد قتل مولاه وامرنا بقصاصه
فسئله علی ع هل قتلت انت مولاک قال العبد نعم قال لم قتلته قال
لانه هوی بی وطالبنی عن نفسی فقتلته فامر امیر المؤمنین علیه السلام
بنبش قبره فلم یجدوه فقال ع صدق حبیبی رسول الله انی سمعته
یقول من عمل من امتی عمل قوم لوط یحشر معهم قال المستبدو
هذا الخبر ایضا مما یستدل به علی وجود الملک النقاله وفی
عوالی اللئالی عن کمیل بن زیاد انه قال سمعت امیر المؤمنین
ع یقول ادفنوا امواتکم انی شئتم فلو کانوا صلحاء ابرارا نقلهم
الملئکة الی جوار بیت الله المحرم ومدینة رسوله المعظم ولو کانوا
فسقاء اشرارا نقلهم الملئکة الی حیث یجدون لها اهلا انتهی
وخبر سابق ذاکر بترجمه نقل شد نقل کرده که حکایت شیخین را
متضمن بود خاتمة فقیه نبیه شیخ جعفر نجفی طاب ثراه در کتاب
حق المبین ثبوت ملئکه نقاله را نسبت بشهرت میانه امامیه
داده و تصدیق باین معنی مشکل است نیرا اگر احادیث مذکور
در کتب معتبره امامیه روایت نشده و اگر مراد بملئکه نقاله
بردن ابدان مثالیه است بوادی السلام و برهوت پس حق
و یقین و مستفیض در اخبار ما است چنانچه در کافی مرویست
از حبه عرنی که گفت امیر المؤمنین ع در ظهر کوفه ایستاد و سخن

می گفت با اشخاصی باندازه که من خسته شده گاهی نشستم و گاهی
برخواستم عرضه داشتم که شما ملول گشتید ردای خود را گستردم که
آسایش نمایید فرمود نبود مگر سخن گفتن با مؤمن و مؤمنه هرگاه
پرده برداشته شود خواهی دید حلقه زده اند و با یکدیگر سخن
میگویند عرضه داشتم ایشان اجسامند یا ارواح فرمود ارواح
هستند و نیست مؤمن و مؤمنه که وفات کند در بقعه از
بقاع ارض مگر آنکه گفته میشود از برای روح او که ملحق شو بوادی
السلام و آنجا بقعه ایست از جنة عدن و نیز در همان کتاب
مرویست که کسی عرضه داشت بجناب صادق ع که برادرم در
بغداد است میترسم در آنجا وفات کند فرمود باکی نداشته باش
باقی نماند مؤمنی در شرق و غرب زمین مگر اینکه محشور کند خدا
روح او را در وادی السلام پرسید وادی السلام کجا است
فرمود پشت کوفه گویا می بینم ایشانرا که حلقه کرده یکدیگر
نشسته اند و سخن میگویند مؤلف گوید مراد بارواح در این احادیث
اجسام مثالیه است که بالنسبه بجسد عنصری روح است
بقرینه نشستن و حلقه زدن و در هر حال ابدان عنصریه مدفونه
مراد نیست و التزام باینکه بدنهای مدفونه را از زیر خاک ملائکه
بیرون آورند و بجای دیگر برند بغایت بعید است بلکه مخالف حس
و عیان است زیرا که محسوس است بقاء ابدان عنصریه در قبور و احتمال

اینکه شاید از بعضا ما مستور باشد بردن ملائکه نظیر سفسطه خواهد بود و با خبار غیر قطعی الصدور والتزام با مور غریبه وجهی ندارد والله العالم بالوقایع

## الحدیث التاسع والثلثون

روی الشیخ الثقة الامین ابن شهراشوب فی المناقب عن تاریخ النسوی قال قال ابو قبیل لما قتل الحسین بن علی کسفت الشمس کسفة بدت الکواکب نصف النهار حتی ظننا انها هی ورواه فی البحار مسندا عن البیهقی بیان انها هی یعنی کان قیام قیامت کردیم وانکساف شمس در روز عاشورا از امور مشهوره است و شهید در ذکری گفته که قد اشتهر ان الشمس کسفت یوم عاشورا رواه البیهقی وغیره واین معنی در کتب علمای اهل سنت نیز مشهور است ابن حجر در صواعق گوید که آفتاب در روز عاشورا گرفت بحدیکه ستارها نمودار شدند در میان روز و فاضل معاصر در شفاء الصدور از تاریخ الخلفای سیوطی نقل کرده و نیز از سیوطی نقل کند که در کتاب عقود الجمان گفته که علمای هیئت گمان کنند که آفتاب منکسف نشود مگر در بیست هشتم یا بیست ونهم با آنکه آفتاب در روز وفات ابرهیم پسر پیغمبر که دهم ربیع الاول بود گرفت و در روز عاشورا که قتل حسین بن علی

بود منکسف شد چنانچه در تواریخ مشهور است و این
قبیل نقل بسیار نموده و نقل تاریک شدن دنیا سه روز
زیاده از نقل کسوف شمس است و ادعای تواتر معنوی
از کثرت نقل مو رخین اسلام چنانکه در کلام معاصر
مزبور است استبعادی ندارد و علامه مجلسی در جزو
چهاردهم بحار گرفتن آفتاب در روز عاشوراء و گرفتن ماه را
در شب عاشورا نسبت بکثیری از کتب عامه و خاصه داده
و نیز در جزو دهم وقوع خسوفین را در شب و روز عاشورا
نسبت بروایت داده مؤلف ربعین الحسینیه با بضاعت
قلیله علم و کتب واقف نشد در کتب امامیه رضوان الله علیهم
بر خبر یکه صریح در کسوف و خسوف عاشورا باشد مگر در
فقره زیارت منسوبه بناحیه مقدسه و در مروی بودن
ان زیارت نیز کلام است و شاید نظر علامه مجلسی که محدث است
خبر یا حادیثی باشد که در باب گریستن آفتاب بر حسین
مظلوم بکسوف و حمرت تا چهل شبانه روز وارد است چنانچه
در کامل الزیاره و غیر ان است و در بعض کتب زمان این کسوف را
بسه هفته و سه روز نیز تحدید نموده اند و شاید مراد باین کسوف
تیرگی آفتاب باشد نه کسوف اصطلاحی و از روایات کامل الزیاره هم
این معنی ظاهر است مثل انچه از زراره روایت کند که گفته قال

ابو عبد الله یا زراره بکت السماء علی الحسین اربعین صباحا
بالدم وان الارض بکت اربعین صباحا بالسواد وان الشمس
بکت اربعین صباحا بالکسوف و الحمرة الحدیث و فی المناقب
عن زراره عنه ع فی بکاء السماء قلت فما بکاؤها قال کانت
الشمس تطلع حمراء و تغیب حمراء پس ممکن است که در اینگونه
احادیث مراد حدوث تیرگی و سرخی مخصوصی باشد در جرم
نیرین نه آنکه کسوف و خسوف معهود مراد باشد و اما خسوف
قمر از خصایص کلام مجلسی است و ممکن است بسبب بعض حوادث
تیرگی در جرم شمس حادث شود که شبیه بکسوف نماید با آنکه نظر
بقدرت بالغه خسوف و کسوف حقیقی هم واقع شود در غیر
زمان مقابله نیرین و اجتماع چنانچه در زمان ظهور قائم آل
محمد ع احادیث معتبره وارد شده و مؤید نزدیک است آنچه را
که ذکر شد روایت معتبره که در کافی و ارشاد مفید مسطور
است که گرفتن آفتاب در نیمه ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر
آنماه از علائم ظهور دولت حقه قائم است و از زمان هبوط
آدم تا قیام قائم واقع نشده و در کتاب فقیه و محاسن برقی
مرویست که آفتاب و ماه دو آیت از آیات الهیه است و جاری
باشند بتقدیر خدا و منکسف نشوند بموت و حیات احدی
و بر مطلع خبیر مخفی نیست که در سنه شصت و یک هجری که

سنه شهادت باشد موافق نقل اهل تواریخ غرائب عجیبه
واقع شده مثل باریدن خون از آسمان و بر خاستن هوا و وزیدن
بادهای سخت و پاشیدن خون بر جامها و دیوارها و بیرون
آمدن خون از زیر سنگ و کلوخ بیت المقدس و امثال آن
که در کتب تواریخ مانند کامل التواریخ وغیره مزبور است از
علمای مخالفین که متهم بتشیع و غلو نیستند اگر در امثال
زمان ما که حدود سنه هزار و سیصد و بیست هشت هجری
است بسبب آمیزش و معاشرت مسلمین با کفار و ملاحده
و زنادقه هر امری که از مجاری عادات فی الجمله خارج باشد
محل طعن و انکار واقع خواهد شد و حسن ظنی بعلمای اسلام
باقی نمانده و علمای این عصر را چاره از ابدای بعضی احتمالات
نیست و لن یصلح العطار ما افسد الدهر و از این جهت احتمالی
در کلمات علام ذکر شد خصوصا که نص صریحی در
کسوف شمس و قمر در عاشورا در احادیث معصومین نیافتیم
والله العالم بحقایق الوقایع خاتمه علمای علم هیئت گفته اند
و حس و تجربه نیز موافق است که قمر جرمیست کثیف و صیقلی
و از مقابله با شمس کسب نور نماید و هر مقدار از قمر که محاذات
با شمس پیدا کند روشن شود و چون جرم قمر از شمس کوچک
تر است همیشه نزدیک نصف آن برابر آفتاب است و روشن بود

ونصف کمتر او تاریک وچون دریک نقطه مجتمع شوند همه
تاریک بطرف سکنهٔ زمین باشد واز روشنی آن هیچ نمایان
نشود واین درسه شب آخر ماه است که محاق نامیده شود
وهرگاه اجتماع نیرین درحوالی عقده راس یا ذنب واقع شود
جرم قمر میانه خط بصر وآفتاب حایل شود وروی آفتاب را
بپوشاند وکسوف حاصل شود وخورشید تیره نماید وآن
تیرگی رنگ ماه است واول که تیرگی از جانب غربی آفتاب پیدا
شود وازین جانب نیز شروع بانجلا نماید واگر استقبال در
حوالی یکی از دو عقده واقع شود کره زمین میانه آفتاب وماه
حایل ومانع از وصول ضوء آفتاب بماه شود وخسوف واقع
شود وجرم ماه برنگ اصلی خود نماید ودر احادیث اهل بیت
عصمت خسوف وکسوف را بعبارات وبیانات دیگری ادا فرموده
اند که نزدیک بفهم عامهٔ ناس که بی بهره از علم ریاضی هستند
باشد واز باب کلم الناس علی قدر عقولهم در کافی از سید
سجاد روایت شده که خداوند دریایی خلق کرده میانه زمین
وآسمان وآن دریا معین کرده مجاری آفتاب وماه وهفتاد هزار
ملک مقرر فرموده که میگردانند فلک را در مجاری خود
وچون گناه بندگان بسیار شود وخدا خواهد بندگان را
عتاب نماید بآیه از آیات خود امر فرماید ملک موکل بفلک را

واو امر کند هفتاد هزار ملك را که زایل کنند مجاری فلك را از
جای خود پس می گردد آفتاب بان در یا و پوشیده شود روشنی
او و تغییر کند رنگ او و چنین کند با ماه و چون خواهد شمس
و قمر را بجا آنها و برگرداند نهار ا بمحل اول برگردانند بهار را
و از دریا بیرون آورد و نترسد از کسوف و خسوف جز شیعیان
ما چون چنین شد پس فزع کنید بسوی خدا و باو رجوع نمائید
و بعض علمای ظاهر تمسّك بر ظواهر این حدیث کرده و مضایقه
از تاویل نموده و برخی قائل بدو نحو کسوف و خسوف شده اند
یکی آنکه منجم اخبار بحایل شدن زمین و جرم قمر نماید دیگری بعبور
بر دریا و این اقاویل از تحقیق بعید است و جماعتی تطبیق این ظواهر
با قواعد نموده اند و گفته اند که مراد بدریا سایه ماه و سیاهی
آن است و در خسوف مراد سایه زمین است که بشکل مخروط است
و حایل شود میان آفتاب و ماه و این تعبیر مجازی است و گفته
اند تحفظ بر ظواهر وقتی لازم است که مخالف حس و عیان نباشد
و چون ظواهر مخالف حکم صریح عقل شد چاره از تاویل نباشد
و هرگاه اهل علم هیئت استخراج خسوفین کردند و علم قطعی
حاصل نمود بوقوع خسوف یا کسوف در ساعت معینه و همان
طور که استخراج کرده بود واقع شد چگونه توان بر او اظهار
داشت که استخراج تو خطا است و خسوف بواسطه فرو رفتن

ماه در دنیا است و هرگز از علم قطعی خود زیان نکردد بلکه موجب
بی اعتقادی بظواهر خواهد شد ملخص انکه معین آنست
حمل اینگونه ظواهر بر تقریباتیکه بفهم عامه نزدیک نماید و
چون در صدر اسلام و مقطع ظهور شرع اقدس اهالی
آن زمان و اندیار را بصیرتی باحوال کواکب و استخراج کسوفین
نبوده چاره از این نوع عبارات نزدیک بفهم عامه مردم
نبوده و باید دانست که آنچه در این حدیث شریف ذکر شده
که خسوفین از معاصی عباد است منافات ندارد با انکه به
سبب حیلوله زمین و جرم قمر باشد زیرا که حیلوله میزان
مقرر و زمان معینی ندارد و از این جهت است که خسوفین
در شهور و سنوات مختلف بشود و مثل سایر حرکات
مضبوطه نیست و بسا باشد که در سالی متعدد واقع شود
و در سنوات عدیده واقع نشود یا باختلاف واقع شود
از جهت انکه وقوع حیلوله که سبب طبیعی اینکار است باراده
حقه الهیه واقع شود و مسبب الاسباب ذات قدس حق تعالی
است الا الی الله تصیر الامور و چون مشاهده خسوفین سبب
فزع و خوف است و ناشی از معاصی عباد شریعه مقدسه نماز
و توجه را واجب فرموده و از اخاویف سماویه عجیبه که این
زمان مشاهده شد و امر است یکی در شنبه هیجدهم جمادی

الاولی سنه هزار و سیصد و بیست هشت هجری در اول
زوال صدای هائلی در میانه آسمان و زمین حادث شد مانند
صدای توپ بسیار عظیمی که شلیک کنند و کره آتشی رنگی
سرخ و گداخته باندازه جرم قمر از طرف جنوب بحرکت سریعه
بسمت شمال متحرک شد و از شدت سرعت حرکت اثر حرکت
آن در هوا بقدر پنج یا شش دقیقه باقی بود مانند گذشتن
غراب از دریا و اهل دار الایمان قم اکثر استماع صوت و مشاهده
کره متحرکه را نمودند و مجال شک و شبهه نیست و نیم در شب
جمعه سیزدهم شعبان از سنه مزبوره قریب بطلوع فجر شعاعی
از سمت مشرق این بلد حادث شد که در جرم روشنی او از
ماه افزون تر بود بمراتبی و بحدی روشنی داد که تمامی خانهای
تاریک مانند روشنی اول روز روشن شد و بحرکت
بطیئه بسمت مغرب متحرک شد و در آخر کار منطفی شد و
بعد از ده دقیقه تقریبا صدائی در جو حادث شد بسیار
مهیب و هولناک که تمام مردم بیدار شنیدند و اکثری که در
خواب بودند بیدار شدند و وحشت تمامی روی داد و تقریبا
هشت دقیقه صدا ممتد شد مانند توپ عظیمی که در کوهسار
شلیک شود و تاکنون چنین حادثه در جو شنیده نشده بود
امید است که از علائم ظهور فرج باشد و حوادث و انقلاب

در بین سنه و سنه ماضیه بسیار واقع شده والله العالم

## الحديث الاربعون

ما رواه الصدوق في العلل وارويه كتبه وسائر كتب الاصحاب اجازة عن جماعة من المشايخ العظام والفقهاء الاثبات الاعلام منهم الفقيه النبيه المنتهى اليه رياسة الامامية في عصره تاج الحاج الامير زا حسين بن الميرزا خليل الطهراني النجفي اعلى الله قدره ونور قبره في مشهد ابي الفضل العباس سلام الله عليه والشيخ المحدث الثقة العابد والعالم العامل الزاهد محيي آثار اهل البيت الحاج ميرزا حسين النوري الطبرسي قدس روحه القدوسي في بلدة طهران والسيد الايد الاجل والفقيه الاوحد الاكمل السيد محمد الهندي النقوي النجفي طاب رمسه في بلدة سامره والشيخ الجليل البارع والفقيه الكامل الجامع الاميرزا فتح الله المشتهر بالشريعة في المشهد الغروي ادام الله فيضه عن ابي حمزة الثمالي قال قلت لابي جعفر عليه السلام يا ابن رسول الله الستم كلكم قائمين بالحق قال بلى قلت فلم سمي القائم قائما قال لما قتل جدي الحسين ضجت الملائكة الى الله عز وجل بالبكاء وا ب قالوا الهنا وسيدنا اتغفل عمن قتل صفوتك وابن صفوتك وخيرتك فاوحى الله اليهم قروا وعزتي وجلالي لانتقمن منهم ولو بعد حين وكشف الله عن

الائمة من ولد الحسين للملائكة فسرت الملائكة بذلك فاذا
احدهم قائم يصلي فقال الله عز وجل بذلك القائم انتقم منهم
انتهى و روى في كامل الزيارة عدة اخبار في هذا المعنى و في
بعضها فاقام الله لهم ظل القائم بيانات از روايات كثيره استفاده
شود كه در قيام قائم انتقام از كشندگان و ستمكاران سيد
الشهداء كشيده خواهد شد در دنيا و در زمان رجعت
و در برزخ و در قيامت و دلالت دارد بر اينكه مصيبت اين
مظلوم نزد خداوند بزرگترين مصيبات است و هم چنين انتقام
كشد از ذريه انها و از كسانيكه راضى بفعال ايشان باشند و
اين معنى در احاديث اماميه تواتر معنوى دارد در اينكه خداوند
خونخواهى خواهد نمود از حسين و خونرا و ارام نگيرد تا قيام
قائم چنانكه گذشت و اين معنى از خصائص او است چنانكه
گريستن اسمان و زمين و حمرت افق و اسمان و كسوف شمس
و فرار بومه از ابادى و لعن كبوتر راعبيه بر قتله او و گريستن
جن و اقامه ماتم او در عالم و تاكيد در زيارت قبر مقدس
او و طلب نمودن شفا از تربت و فضيلت سجده بر او و تبرك
كفن و حنوط بتربت و گرفتن سبحه تمامى از خصائص ان حضرت
است بل يمكن ان يلتزم ان له خصائص في الاحكام التكليفية
مما لا يجوز لغيره مثل الامتناع عن بيعة الطاغية مع الضرورة

ايها والقائم بنفسه الشريفة في معارك الهلكة مع علمه بما يجري
عليه وتعريض ذراريه وودايع النبوة للسبي واذنه في مجالسهم
الصبيان وامثال ذلك وقد اشار الى بعض ما ذكرنا العلامة
المجلسي في تضاعيف البحار وهنا سؤال قد مضى الجواب عنه
في الاحاديث السابقة من ان قتل ذراري قتلة الحسين لا
يجامع قواعد العدل وفي العلل والعيون سئل الهروي الرضا ع
عن حديث روي عن الصادق ع انه قال اذا خرج القائم قتل ذراري
قتلة الحسين ع بفعال اباءها فقال هو كذلك فقال فقول الله
عز وجل ولا تزر وازرة وزر اخرى ما معناه قال صدق الله
في جميع اقواله ولكن ذراري قتلة الحسين يرضون بفعال
اباءهم ويفتخرون بها ومن رضي شيئا كان كمن اتاه ولو ان رجلا
قتل بالمشرق ورضي بقتله رجل بالمغرب لكان الراضي عند
الله شريك القاتل وانما يقتلهم القائم لرضاهم بفعل اباءهم
الخبر وهو كاف في معناه ولعل السر فيه ان الافعال تعتبر
لكشفها عن النية والارادة وهي المناط في العقوبات الاخروية
كما اشير اليه في اخبار خلود الكفار في العذاب من ان نيتهم الدوام
على الكفر لو كانوا خالدين والمعتبر في كون الانسان جهنميا
خباثة جوهر ذاته وكون كتابه في سجين وان لم يصدر من جوارحه
فعل خارجي وهو معنى مسئولية الفؤاد في قوله ان السمع و

البصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا كما ورد التفسير
به و يشير اليه ايضا ما ورد في عدة اخبار من لحوق اولاد الكفار
بآبائهم فافهم واغتنم ذلك فانه سر لطيف وقوله ع في هذا
الخبر كشف الله لهم الخ لعل المراد به ارائة الاعيان الثابتة لهم
في الوجود الظلي العلمي و شهود الملائكة لها على طبق ما يخرج
من مكمن الغيب الى الشهادة وقيامه ع كناية عن قيامه بامر الله
واقامة اساس العدل وصلوته كناية عن خضوعه لله تبارك
وتعالى وقصر عمره اليه اشير في خبر الكامل فاقام الله لهم ظل
القائم او كناية عن اجسامهم المثالية البرزخية اعني البرزخي
الغيبي الملكوتي المقدم على نشأة الملك واشارة الى حقايقهم
العقلية وانوارهم الاصلية المقدمة على اجسامهم العنصرية
وارواحهم النفسانية بمرتبتين المشار اليه في اخبار عديدة
خلق الله الارواح قبل الاجساد بالفي عام وان الله خلقهم
من نور عظمته قبل خلق السموات والارض والكرسي قوله
عليه السلام بذلك لقائم انتقم منهم الظاهر ان المراد به الانتقام
في زمان الرجعة كما تقدم من قوله ولو بعد حين ويشير اليه
قوله منهم وان كان يمكن ان يكون المراد الاعم منهم ومن ذراريهم
والقائم من الالقاب الخاصة به روحي فداه وان كان معناه
متحققا في آبائه عليهم السلام كما ان امير المؤمنين من الالقاب

الخاصة بحده علیه ولا یطلق علی غیره ولا یرضی بالتلقب به الا من کان منکوحا فی دبره علی ما ورد فیه الروایة کما نقلها فی آخر مزار الوسائل وما ورد مما یدل علی خلافه کما رواها المجلسی ره فی امامة البحار فی باب انهم علیهم السلام فی الفضل سواء عن کتاب الاختصاص فمطروح او مؤول وان کان الناقل لم یتعرض له وفی معانی الاخبار سمی القائم قائما لانه یقوم بعد ما یموت ذکره ورواه فی الاکمال ایضا وهو المراد بما رواه الشیخ فی کتاب الغیبة لانه یقوم بعد ما یموت لان حیاته وبقائه علیه السلام مما تواتر به الاخبار بل تشهد به الضرورة والعیان وعلل بقیامه بالحق وفی ارشاد المفید اذا قام القائم دعی الناس الی الاسلام جدیدا وهداهم الی امر قد دثر وضل عنه الجمهور والمراد تجدید مراسم الاسلام وحقایق القرآن بعد اندراسها بطول الزمان فکانما نسجت علیها عناکب النسیان والیه اشیر فی عدة اخبار بانه یاتی علی الناس بدین جدید وکتاب جدید ویوم علی العرب شدید یعنی بالدین الجدید الاحکام الواقعیة للاسلام غیر مبتنیة علی الظن والتخمین والقیاسات الباطلة من دون تقیة ولا خوف ولا تاخذه فی الله لومة لائم وبالکتاب الجدید القرآن الواقعی الذی لم یتطرق الیه التحریف بناء علی وقوعه فیه او التاویلات المنشاة

وبیان حقایق الحکایات علی ما هو علیه فی نفس الامر بحیث کلما
یسمعه اهل الظاهر یراه جدیدا کما نشاهد حال الجمهور والائمة
بالنسبة الی بعض التاویلات الواردة عن آبائه علیهم السلام
التی هی بطون القرآن السبعة او السبعمائة وتکاثرت اخبار
الاسلام بان النبی ص سماه مهدی الامة وورد فی عدة
اخبار انه سمی مهدیا لانه یهدی الی کل امر خفی وانه یهدی
الی کل امر مضلول عنه ومن القابه علیه السلام المنتظر لان لغیبته
تکثر ایامها وبطول امدها فینتظر خروجه المخلصون وینکرها
المرتابون ویستهزء بذکره الجاحدون ومن القابه الخلف
الصالح وصاحب الدار یعنی دار العسکری فی الغریم لاعتقاد
الشیعة ان له حقا فی اموالهم والمنصور لقوله تعالی انه کان منصورا
کما فسر به فی الخبر واشهر القابه المهدی وقد ثبت عن النبی
ص ان المهدی یملک الارض ولا یغلب علیه وان اسمه اسمی
واسم ابیه اسم ابی وهذا کان معروفا عند طوائف المسلمین
وهذا هو الذی دعی عبد الله ابن الحسن فی تسمیة ابنه
محمدا وتلقیبه بالمهدی طمعا فی ان ینتقل الیه الامر و
تسمی به المهدی العباسی بذلک الطمع ایضا وظن بعض
الزیدیة ان زید بن علی هو المهدی الموعود فلما قتل قال
مروان بن ابی حفصه شاعر بنی العباس — صلبنا لکم زیدا علی جذع

حکم ابن العباس الکلبی

نخلة ولم ار مهديا على الجذع يصلب واعلم انه غير خفي
على المتدرب الماهر ان اصحابنا الامامية في دهر ذاهر اتقنوا
اساس الامامة بالبراهين والنصوص كالبنيان المرصوص
مع شدة ابتلائهم في كل عصر بعدو قاهر ولم يكن لهم قط سيف
شاهر بل لم يكن في ايديهم غير الدليل الباهر ولم ينوا نوعن
اقامة الحجج ولم يكنز ثوا في سفك المهج ولم هابوا عن خوض اللجج
حتى جمع الله لهم الشمل وصنفوا في الامامة كتبا نفيسة كافية
في معناها وافية في معزاها جزاهم الله عن الاسلام واهله
خيرا حتى صاح ديك الصباح واغنى الاصباح عن المصباح
واستفاض قول النبي الخاتم وشاع وانتشر في جميع الاصقاع
وقرع القلوب والاسماع ان الائمة اثنى عشر وكلهم من قريش
ومن صلب علي ع وبطن فاطمة وانهم اثنتا عشرة عينا انبجست
من البحر الاعظم لحيوة النفوس وبقائها في ادوار العالم
وان الارض لم تخل طرفة عين من نبي او وصي من بدو الخلقة
وهبوط ادم والا لساخت باهلها وانقطع امدها وان
الامامة رياسة الهية وموهبة ربانية يؤتي الملك من
يشاء وينزعه ممن يشاء وانهم اشخاص معينون معصومون
مطهرون قد نص النبي على اشخاصهم واسمائهم بدء الله
باولهم وختم باخرهم وله غيبتان احديهما اطول من الاخرى

ولقد اجاد امين الاسلام الطبرسي فيما افاده من ان اخبار
الغيبة اذا سبقت زمان الحجة بل زمان ابيه وجده عليهما السلام
حتى تعلقت الكيسانية بها في امامة ابن الحنفية والناووسية
والممطورة في ابي عبد الله وابي الحسن عليهما السلام واثبتها
المحدثون من الشيعة في اصولهم المؤلفة في ايام السيدين
الامامين الباقر والصادق عليهما السلام اثروها عن النبي والائمة
واحد بعد واحد صح بذلك القول في امامة صاحب الزمان
بوجود هذه الصفة له ومن جملة ثقات المحدثين والمصنفين
من الشيعة الحسن بن محبوب الزراد وقد صنف كتاب المشيخة
التي هو في اصول الشيعة اشهر من كتاب المزني وامثاله قبل
زمان الغيبة باكثر من مائة سنة وذكر فيه اخبار الغيبة فوافق
الخبر الخبر فانظر كيف حصل الغيبتان لصاحب الامر عليه السلام
على ما تضمنته الاخبار السابقة بوجوده عن ابائه وجدوده
انتهى وقد كانت هذه الاحاديث بمرئى من المسلمين ومسمع
منذ اولت في افواههم مركوزة في خواطرهم مثبتة في زبرهم
ودفاترهم لا ينكرها معاند محاسد ولا مكابر مجاحد بثوا وتوارثوها
خلفا عن سلف بل كتب جماهير علماء السنة اشتمل لها من
كتب الشيعة فعليك بمراجعة كتب شريفة معقودة لذكرها
مثل كتاب ينابيع المودة للسيد المعاصر السيد سليمان

الحنفي القندوزي وكتاب البيان للحافظ الكنجي الشافعي
ومن اراد الوقوف على الحقيقة فليراجع كتاب كشف الاستار
لشيخنا المعاصر النوري نور الله قبره فانه جامع لكل
باب ومبين للصواب ولا يبقى لمن طالعه وتامله شك ولا
ارتياب والذي ينبغي التنبيه عليه ان احاديث ظهور
المهدي وعلاماته مختلفة جدا ففي بعضها تقريب الامر وفي
بعضها تبعيده وفي بعضها الابهام والتشابه مثل انقراض
دولة بني فلان وفي بعضها الاجمال في المراد مثل خروج
نار من المشرق ورايات سود من خراسان وامثال هذا مما
ضبطها المحدثون في كتب الغيبة ومن هذا الباب طلوع
الشمس من مغربها فانه قد يؤول بطلوع شمس الولاية الغائبة
من افق النبوة كما في خبر الاكمال عن النزال بن سمرة المشتمل
على اشراط الساعة حيث فسره صعصعة بن صوحان بذلك
وبعض ابقاه على ظاهره وامن به من غير تاويل ومن العجب
ان العارف الفاضل والحكيم الكامل القاضي سعيد القمي
مع طول باعه في العلوم الحكمية وقوة ذراعه في تاويل الاحاديث
امن بظاهره قال في اربعينه في الحديث الخامس والعشرين
الوجه في طلوع الشمس من المغرب هو ان كلما في هذا العالم
الاسفل انموذج لما في العالم الاعلى حتى انه لم يسقط هنا

ورفعة الاوفقد هبط هناك روح من الارواح درجة وقد صح
ذلك في الاخبار والبراهين ومشاهدات ارباب اليقين
فطلوع الشمس على النهج المشاهد بالعيان انموذج لشروق
انوار الارواح من مشرق الازل في كل آن كما قال تع كل يوم
هو في شان وغروب الشمس كناية عن غروب هذه الانوار
في مغارب المواد السافلات وغياهب الجباب الاراضي
الموات التي فيها عين حمئة ينبع منها ماء الحيات وبذلك
عمرت النشاة الدنيا وبحيث الابدان التي هي الاراضي الميتة
فاذا تعلقت الارادة الالهية بعمارة النشاة الاخرة فذلك
انما يكون بارجاع النجوم الغاربة اى الارواح الملابسة للمادة
الى ما انسدبت منه فيجب ان تطلع هي لا محالة من تلك المغارب
متوجهة الى رب المشارق والمغارب فلما كانت من الواجب
الضروري في العناية الالهية مطابقة الحكاية للمحكي عنه بل
السبب للمسبب وكانت الشمس هي المعدة للمواد القابلة للصور
بانتقالها من استعداد الى اخر بل هي السبب القوى باذن الله
في حدوث الارواح وظهورها وترقياتها وجب ان تطلع هي
اولا من مغربها حتى تتبعها طلوع الارواح من مغاربها وهذا
برهان على وجوب هذا الطلوع لا ينكره ارباب الركوع والسجود
ثم قال رحمه الله واما تصحيح طلوع الشمس من مغاربها على وجه

یطابق الاصول البرهانیۃ ولا یخالفها فمن اشکل الامور و
اعضلها ولا ریب فی ان تحقیق ذلک بان یسکن الفلک الاعظم
ویتحرک سائر الافلاک حرکاتها التی من المغرب الی المشرق
او یتحرک هو ایضا علی توالی البروج واجماعن الحرکۃ التی
علی خلافه فصاحب اخوان الصفا وهو من تلامذۃ مولانا
الصادق ع بثلثۃ وسائط علی ما نقل المولی الفاضل المتبحر
مولانا محمد امین الاسترابادی فی الفوائد المدنیۃ ذهب الی
ان الریاضیین فی ارصادهم المضبوطۃ وجدوا اختلافا فی المیل
الکلی فیمکن ان یتزاید ذلک الی حیث ینطبق منطقۃ البروج
علی معدل النهار فلا محالۃ یکون حرکۃ الشمس حینئذ محسوسۃ
حرکتها الذاتیۃ التی من المغرب الی المشرق فیقتضی هیئا اخر
مخالفا بالکلیۃ لهذا الوضع وذلک هو عمارۃ النشاۃ الاخری
حسب ما اخبر بالشرع انتهی اقول هذا مع تسلیم بعض المراتب
یقتضی الامکان ولا یکفی ذلک لاهل الایقان وکنت انا فی سالف
الزمان اری تصحیح ذلک فی عالم الطبیعۃ ووجوبه فی العنایۃ
الالهیۃ بناء علی ان حرکات الافلاک تسخیریۃ شوقیۃ واوضاعها
احوال وجدیۃ لما یشرق علیها انافانا انوار قدسیۃ ویفیض
علیها اشراقات عقلیۃ ویلمع لها بوارق ربانیۃ تحرکها کالحدین
ویدیرها بالسماع کل حین وتلک الحرکۃ لیست بالجزاف وبابی

جهة اتفقت بل بحسب ارادة كلية في العناية الالهية وخصوصيات
اشراقات تناسب ظهور الحقائق في طريق البدو فيوجب
حركة كل واحد من الافلاك على الجهة التي تصلح لنظام النشأة
الاولى فاذا حان حين رجوع الاشياء الى اصولها وقرب وقت
عمارة النشاة الاخرى وانتقال النفوس الى دار البقاء و
ذلك لمقتضيات الاسماء الالهية ووجوب تحقق المكافات
في الحكمة الربانية تظهر اشراقات مسببة عن تلك الارادة
على تلك النفوس الشريفة الفلكية موجبة لوجد وسماع
مخالف للاول وتشرق لها لوامع نورانية مناسبة لتلك
التعقلات العودية مقتضية لان تحرك حركات تقابل
الحركات الاول اذ الحركات انما تتسبب عن التعقلات
والارادات ولا ريب ان كل معقول يقتضي امرا غير ما
يقتضيه الاخر فالتعقلات والارادات ولا ريب ان كل معقول
يقتضي امرا غير ما يقتضيه الاخر فالتعقلات الاوايل انما
هي لاظهار الجواهر العقلية في بساط الشهود وابراز الانوار
القدسية في موطن هذا الوجود والتعقلات الاواخر انما
هي لعود تلك الانوار الى مشارقها ورجوع الفروع الى
اصولها فتختلف الحركات وتتقابل الجهات وذلك كما
يعرض لارباب الوجد بسبب ظهور بارقة غريبة لم يتعاهدها

ان یتحرک علی خلاف ما یتحرک اولا واعتبر ذلک بالدولاب بالنظر
الی صاحبه وبالجملة وجب من ذلک بحکم المضاهات فی المقابلة
ان یتحرک بتلک الارادات حرکة تقتضی عمارة النشاة الاخرة
علی الخلود والبقاء فی مقابلة الحرکة الاولی القابلة للفناء
وذلک یستلزم طلوع الشمس من مغربها کما یراه اهل العرفان
وعندی ان هذا سر لطیف غیر مناف للاصول البرهانیة
علی المندرجة فی الحکمة المتعالیة انتهی کلامه ثم اردف هذا
بنوع عرشی فی بیان هذا المقام من شاء رجع الیه خاتمة قال
القاضی السعید ایضا فی اربعینه فی شرح الحدیث الرابع
ومما یناسب نقله فی هذا المقام ما روی عن ابن مسعود قال
قال رسول الله صلعم ان لله ثلثمائة شخص فی الارض قلوبهم
علی قلب آدم وله اربعون قلوبهم علی قلب موسی وله سبعة
قلوبهم علی قلب ابرهیم وله اربعة قلوبهم علی قلب جبرائیل و
له ثلثة قلوبهم علی قلب میکائیل وله واحد قلبه علی قلب اسرافیل
فاذا مات الواحد من الثلثة ابدل الله مکانه من الاربعة واذا
مات واحد من الاربعة ابدل الله مکانه من ثلثمائة واذا مات
واحد من ثلثمائة ابدل الله مکانه من العامة یدفع البلاء عن العامة
ببرکتهم وفی هذا الخبر فوائد الاولی انه یدل علی الترتیب الذی
ذکرنا بین جبرائیل ومیکائیل واسرافیل وان الله تعالی واشرفهم

منزلة هو اسرافیل کما یظهر من کون المنسوب الی جبرائیل اربعة
والی میکائیل ثلثة والی اسرافیل واحدا وذلک لترتیب مراتب
الاعداد وان الواحد اقدم ولکون الاربعة عبارة عن الاوتاد
والاوتاد فی مرتبة من الافراد الذین عددهم ثلثة وکذا الافراد
انما یخدمون الواحد الذی هو قطب الاقطاب فتدبر والثانیة
ان ذلک الخبر وان کان مما رواه العامة لکن بحقیقه کشفاً رنا
العیان وما ورد عن ائمة اهل الایمان اجمالاً وتفصیلاً اما
اخبار الاجمال فکما ورد عنهم علیهم السلام فی عدة مواضع ان القائم
من اهل البیت معه اشخاص النقباء یامرهم بالخدمات وهم
معه بالغدوات والعشیات واما التفصیل فقد ورد
عنهم علیهم السلام فی دعاء ام داود الذی یدعی به من عمل
الاستفتاح بعد ما ذکر فیه الصلوة علی الملائکة والانبیاء
والرسل والاوصیاء وائمة الهدی بهذه العبارة اللهم
صل علی الابدال والاوتاد والسیاح والعباد والمخلصین
والصالحین والزهاد واهل الجد والاجتهاد الی اخر الدعا
وانت خبیر بان ذلک یدل علی ان وجود هؤلاء والاولیاء مما یقول
به ائمتنا الثالثة اعلم ان الثلثمائة الذین قلوبهم علی قلب
ادم یسمون بالنقباء وذلک ادنی مراتب الاولیاء ولذلک
کان عددهم کثیرا وسموا بالنقباء لحرکتهم وسیرهم فی البلاد

لمعاونة العباد والاربعين الذين قلوبهم على قلب موسى عليه السلام
هم النجباء لكونهم انجب من الاولين ولانهم نجباء عند الله انجبهم
من خلقه والسبعة الذين قلوبهم على قلب ابرهيم هم البدلاء
والوجه الوجيه فى تسميتهم بذلك هوانهم يقتدرون على التبدل
فى الهياكل والتقلب فى الصور والاربعة الذين قلوبهم على
قلب جبرئيل يسمون بالاوتاد لان الاكثر ان تقوم الفسطاط
على الاربعة قوائم ولما كان امورعالم الكون انما بقوامهم
سمّوا اوتادا والثلثة الذين قلوبهم على قلب ميكائيل انما
يسمون بالافراد وذلك لان الثلثة اول الافراد واقدمها
واشرفها حتى قيل ان ايجاد العالم انما يكون عن ثلثة لان الله
لما اعطت الحقائق والنتيجة لا يكون الا عن الفردية والثلث
اول الافراد جعل الله ايجاد العالم عن نفسه وارادته التى
هى نسبة التوجه بالتخصيص لتكوين امره وقوله الذى هو
مباشرة الامر الايجادى بمعنى كلمة كن والعين واحدة والنسب
مختلفة وقال سبحانه مشيرا الى الامور المذكورة وانما قولنا
لشئ اذا اردناه ان نقول له كن فيكون انتهى وقيل سمى افرادا
لانهم مجالى للفردية الحقيقية وهذا بالحقيقة ترجع الى ما
قلنا والواحد الذى قلبه على قلب اسرافيل هو قطب الاقطاب
والغوث الاعظم اذ به يقوم دائرة الوجود وهو مغيث

کل مکروب ولولاه لمادت الارض باهله ولقامت الساعة
من ساعته وهو بقیة الله فی ارضه وحجته علی عباده والقائم
بامره خاتم الاولیاء وصاحب الارض والسماء کما نص علیه
الاخبار ومکاشفات اهل الاسرار قال صاحب الفتوحات
واما ختم الولایة المحمدیة فهی لرجل من العرب من اکرمها اصلا
وهو فی زماننا الیوم موجود عرفت به سنة خمس وتسعین
وخمسمائة ورایت العلامة التی اخفاها الحق فیه عن عیون
عباده وکشفها لی بمدینة فارس حتی رایت خاتم الولایة
منه وهو خاتم الولایة الخاصة لا یعلمه کثیر من الناس وقد
ابتلاه الله باهل الانکار علیه فیما یتحقق به من الحق من سره
وکما ان الله ختم بمحمد صلی الله علیه وآله نبوة التشریع کذلک
ختم الله بالختم المحمدی الولایة التی یحصل من الوارث المحمدی
لا التی یحصل من سایر الانبیاء فان من الاولیاء من یرث
ابرهیم ومنهم من یرث موسی وعیسی فهؤلاء یوجدون بعد
هذا الختم المحمدی ولا یوجدون علی قلب محمد ص انتهی قال
ذلک من الفصل الثالث عشر من اجوبة الامام محمد بن علی
الترمذی انتهی کلام القاضی ووجدناه نقله مطابقا لما
فی الفتوحات وذکر الشیخ الثقة الکفعمی ره فی حواشی جنة
الامان عند ذکر دعاء ام داود عن علی ع ان الابدال بالشام

وهم خیار بدلهم من کل خیار والاوتاد هم صفوة الابدال
والسیاح هم الصائمون والسیاحة فی هذه الامة الصیام
وقیل ان الارض لا تخلو من القطب واربعة اوتاد واربعین بدلا
وسبعین نجیبا وثلثمائة وستین صالحا فالقطب هو المهدی
علیه السلام ولا یکون الاوتاد اقل من اربعة لان الدنیا کالخیمة و
المهدی کالعمود وتلک الاربعة اطنابها وقد تکون الاوتاد
اکثر من اربعة والابدال اکثر من اربعین والنجباء اکثر من
سبعین والصالحون اکثر من ثلثمائة وستین والظاهر ان
الخضر والیاس من الاوتاد فهما ملاصقان لدائرة القطب
واما صفة الاوتاد فهم قوم لا یغفلون عن ربهم طرفة عین
ولا یجمعون من الدنیا الا البلاغ ولا تصدر منهم هفوات
البشر ولا یشترط فیهم العصمة وشرط ذلک فی القطب واما
الابدال فدون هؤلاء فی المراقبة وقد تصدر منهم الغفلة
فیتدارکونها بالتذکر ولا یتعمدون ذنبا واما النجباء فدون
الابدال واما الصالحون فهم المتقون الموصوفون بالعدالة
وقد یصدر منهم الذنب فیتدارکونه بالاستغفار والندم
قال الله تعالی ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان
تذکروا فاذا هم مبصرون جعلنا الله من القسم الاخیر لانا لسنا
من الاقسام الاول لکن ندین الله بحبهم وولایتهم ومن احب

قوماً حشر معهم وقيل اذا نقص احد من الاوتاد الاربعة وضع
بدله من الاربعين واذا نقص احد من الاربعين وضع بدله من
السبعين واذا نقص احد من السبعين وضع بدله من الثلثمأة
وستين واذا نقص احد من الثلثمائة والستين وضع بدله
من سائر الناس والله اعلم بالصواب انتهى وقال بعض العرفآء
ان لله رجالا هم رجال الاسمآء وهم تسعة وتسعون رجلا ورجل
جامع يقال له الغوث والفرد والقطب الجامع لا يعرفه احد
من هذه التسعة وتسعين مع استمدادهم جميعا منه وقال
بعض علماء علم الحروف ان من كان من هؤلآء في رجال الحروف
النورانية كان الغالب عليه الظهور وارتفاع الصيت ومن كان
في رجال الحروف الظلمانية كان الغالب عليه الخفاء وخمول
الذكر وهذا القطب هو الذي يسمى عند الحكمآء مدبر العالم
وانسان المدينة وهو المسمى بفارقليط في قول عيسى عليه السلام
نحن نأتيكم بالتنزيل واما التاويل فسيأتي به الفارقليط في
آخر الزمان وقال الشيخ كمال الدين الكاشاني في تاويلاته
القرآن لا يظهر بالحق والحقيقة الا المهدي فان قوله صلى الله
عليه وآله ان الزمان دار الى ان وصل الى النقطة التي بدء
منها مطابق لان الخاتم للاولياء هو المهدي لانه في الحقيقة
هو الخاتم للولاية والنبوة والرسالة والآفاق والانفس

والقرآن والشرع والاسلام والدين لان الكل موقوف عليه
قائم به بامر الله لانه القطب الوجود لا يقوم الا بالقطب ولا
يبقى الا به كالرحى فانه لا يبقى نفعه ولا يدور الا بالقطب انتهى
اقول روى الشيخ في الغيبة بسنده عن جابر الجعفي قال قال
ابو جعفر عليه السلام يبايع القائم بين الركن والمقام ثلثمائة
ونيف عدة اهل بدر وفيهم النجباء من اهل مصر والابدال
من اهل الشام والاخيار من اهل العراق فيقيم ما شاء الله
ان يقيم وروى المسعودي في كتاب اثبات الوصية ان الله
عزوجل انتصر وينتصر لدينه منذ اول الدهر الى اخره بالف
رجل فسئل عن تفصيلهم فقال ع ثلثمائة وثلثة عشر اصحاب
طالوت وثلثمائة وثلثة عشر اصحاب يوم بدر مع النبي
صلعم وثلثمائة وثلثة عشر اصحاب القائم بقي احد وستون
رجلا الذين قتلوا مع الحسين في يوم الطف هذا اخر ما
اردنا ايراده في اربعين الحسينية ولعل الله تعالى يوفقنا
لتاليف رسالة موجزة في دفع شبهات الملحدين واقامة الحجج
والبراهين ونتعرض لكثرة من شاهد القائم من اهل اليقين
وتواتر اخبار الائمة الطاهرين بغيبته وظهوره واتفاق
علماء الشيعة وفقهائنا الاماميين في عصر سيدنا
ابي محمد العسكري في العراق واليمن وديلم وطبرستان

واهواز و خراسان و قم و کاشان وغیرها من البلدان و
وفور تصنیفاتهم و تالیفاتهم و شدة و رعهم و تحقیقاتهم
بما لا یبقی معه مجال للمرتابین و حاشاهم ثم حاشاهم عن
التواطوء علی امر الابعد اقامة البراهین و سطوع الحق من
الافق المبین و لیس یصح فی الافهام شیء اذا احتاج
النهار الی دلیل و ناهیک فی هذا الباب مراجعة کتب
المورخین و فهارس المصنفین فی احوال العلماء والرواة
وضبط الاثبات والثقات ولنختم الکلام بنقل توقیع شریف
وجد بخط سیدنا ابی محمد العسکری ع علی ما شهد بذلک
جماعة من العلماء العظام منهم المحقق الدوانی والحکیم العلیم
محمد الخضری و هو هذا قد صعدنا ذری الحقایق باقدام
النبوة والولایة و نورنا سبع طرائق باعلام الفتوة والهدایة
فنحن لیوث الوغی و غیوث الندی و فینا السیف والقلم
فی العاجل و لواء الحمد فی الاجل و اسباطنا خلفاء الدین و
حلفاء الیقین و مصابیح الامم و مفاتیح الکرم فالکلیم البس
حلة الاصطفاء لما عهدنا منه الوفاء و روح القدس
فی جنان الصاغورة ذاق من حدائقنا الباکورة و شیعتنا
الفئة الناجیة والفرقة الزاکیة صاروا لنا ردءا و صونا
وعلی الظلمة البا و عونا و سیتفجر لهم ینابیع الحیوان بعد

لظی النبی ان تمام الغرض و طه و الطواسین من السنان
وهذا الکتاب درة من درر الرحمة وقطرة من بحر الحکمة
وکتبه الحسن بن علی العسکری فی سنة اربع وخمسین
ومائتین ومما ینبغی المواظبة علیه فی الغیبة الکبری انتظار
الفرج والالحاح فی الدعاء سیما الدعاء الذی علمه الصادق
عبدالله بن سنان المعروف بدعاء الغریق وهو یا الله یا رحمن
یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک والمداومة
فی القنوت بما رواه الحسن بن ابی عقیل عن امیر المؤمنین
وقال بلغنی ان الصادق ع کان یامر شیعته ان یقنتوا به
بعد کلمات الفرج وهو هذا اللهم الیک شخصت الابصار
ونقلت الاقدام وانت دعیت بالالسن والیک سرهم و
نجویهم فی الاعمال ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق و
انت خیر الفاتحین اللهم انا نشکو الیک غیبة نبینا و
قلة عددنا وتظاهر الاعداء علینا ووقوع الفتن بنا
ففرج اللهم ذلک بعدل تظهره وامام حق نعرفه اله الحق
آمین یا رب العالمین ولنختم الکلام حامدا لله مسلما وفرغ
من تحریره وتالیفه بیمناه الجانیة العبد المترقب لشفاعة اهل
البیت علیهم السلام والمرتجی لان یعد فی عداد خدام علومهم حفاظ
احکامهم العاصی المحتاج واقل الحاج میرزا محمد القمی عفی الله

عن جرائمه وخطایاه وحشره مع من کان یتولاه فی بلدة المؤمنین

قم عشیة الجمعة العشرین من شعبان سنة الف وثلثمائة

وثمان وعشرین والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی

سیدنا ونبینا محمد وخلفائه الطاهرین تم تنمیق

هذا الکتاب فی یوم الخمیس الثالث من شهر محرم الحرام سنة ۱۳۲۹

علی ید اقل السادات علماً وعملاً واکثرهم خطاءً وزللاً

العبد الاثم ابن المستغرق فی بحار رحمة الله

محمد کاظم اسد الله الموسوی

الخوانساری فیذا الایمان

قد صانها الله

عن النقصان

[illegible]

[illegible]

## در توسل بامام زمان ارواحنا له الفداه

| | |
|---|---|
| نه پیری شکوها دارم فراوان | گوارا عیش بادا بر جوانان |
| چنان افسرده دل پژمرده حالم | که مرغی در قفس افتاده نالان |
| مرا تیر حوادث کرد بی تاب | چه صیادی غزال اندر بیابان |
| نبویم گل نجویم طاف سنبل | نه در سر شوق باغ و مرغزاران |
| صفای باغ و راغ و آب جاری | بنفشه زار و طرف جویباران |

نسیم صبح صوت عندلیبان — دهان غنچه لعل گلعذاران

سواد زلف خط خال مشکین — می تلخ لب شیرین زبانان

شراب شمع نقل عیش مستی — خوش است اما برای شادکامان

دلی کو سوزد از داغ جدائی — کجا سودی برد از لاله زاران

همی خواهم که اندر کنج غربت — بگویم همچو ابر اندر بهاران

چه خوش باشد که بعد از انتظاری — بامید رسند امیدواران

جمال الله شود از غیب طالع — پدید آید اندر بزم یاران

دمد از قرن قدرت نفخه صور — ببارد ابر رحمت آب باران

اگر اسکندر دوران بیاید — چشند آب حیاتی تشنه کامان

بآواز انا الحق مرغ توحید — کند پرواز اندر شاخساران

همی گوید منم آدم منم نوح — خلیل داورم قربان جانان

منم موسی منم عیسی بن مریم — منم پیغمبر آخر زمانان

جهان شد تیره چون شبهای [illegible] — خدایا در رسان خورشید تابان

تو ای جام جهان رخسار بنمای — که خستند از تعب آئینه داران

جهان ویران ز جور جوفروشان — ز سالوسی این گندم نمایان

تو مرآت نکوئی خدائی — خدا را سوی ما رو کن شتابان

ببین ما را اسیر بند گناهان — گرفتار شکنج روزگاران

تو موسی و تو شمشیر خدائی — بکش وانکه بکش فرعون هامان

تو ای عدل خدا کن دادخواهی — ز جا خیز ای پناه بی پناهان

| | |
|---|---|
| میمونکن زانسنبین شب خندان | بمن خونخواهی از خون نیاکان |
| قدم در کربلا بگذار و بستان | سر پر خون ز دست نیزه داران |
| نوای دست خندان از شعف ... | بکش تیر از گلوی شیرخواران |
| خبردار یکه از یتیم ستوران | دگر جسمی نماندان شه سواران |
| شنیدستی چسان دست خدا را | جدا کردند از تن ساربانان |

الحمد لله والمنة
على توفيق هذا الطبع المطبق
عند الاسلوب المطلوب الذي يزاح
به العلة ويروح به الملة ويزيد الانظار ويرتاح
الى مطالعته الابصار ويزال به الانكاد وينتفع به
العالم والقاصد الاعصار وهذا الكتاب المسمى باربعين
الحسينية المشتمل على الاحاديث والاخبار الصحيحة المروية
في واقعة الطف وغيرها لمولانا ابا عبد الله الحسين عليه السلام
تاليف ... الله ... دام الله ايامه ... ونصبه
تصدى للطبع باحسن الانطباع وهو من تصدى لطبع الكتب
الاسلامية والمؤيد لمذهب الامامية الحاج
شيخ احمد الشيرازي نفع الله عن ... هم
العيوب في الحادث وكان اتمام الطبع في شهر جمادى
الثانية ١٣٣٠ وكان محل البيع مع ...
الكتب الشيرازي في الطهران تيمچه حاجب
الدوله